

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی

تاریخ از ۱۸۱۵ به بعد اروپا

نویسنده: همتری ویلسون لیتل فیلد
مترجم: فریده قره‌چه داغی (مصحح)

www.igra.ahlamontada.com

منتدی اقرأ الثقافی



لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا الثقافى)

بۆدابهزانى جۆرهها كتيب:سەردانى: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ الثَّقَافِي)

www.lqra.ahlamontada.com



www.lqra.ahlamontada.com

للكتيب (كوردی , عربي , فارسي)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ اروپا



ناشر برگزیده

هفدهمین و بیستمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

هنری ویلسون لیتل فیلد

تاریخ اروپا

از ۱۸۱۵ تا ۱۹۶۱

مترجم

فریده قرچه‌داغی (صحیحی)



تهران ۱۳۸۸

Littlefield, Henry Wilson

سرشناسه: لیتل فیلد، هنری ویلسون

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ اروپا از ۱۸۱۵ تا ۱۹۶۱ / هنری ویلسون لیتل فیلد؛ مترجم: فریده قرچه داغی (صحیحی).

مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۱۴، ۳۸۶ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۵-۳۳۵-۹

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: History of Europe since 1815.

یادداشت: کتاب حاضر در سال ۱۳۵۱ با عنوان «تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد» توسط پنگاه ترجمه و نشر کتاب و سپس توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

یادداشت: چاپ ششم.

عنوان دیگر: تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد.

موضوع: اروپا -- تاریخ -- ۱۷۸۹ - ۱۹۰۰ م. -- رؤس مطالب

موضوع: اروپا -- تاریخ -- قرن ۲۰ م. -- رؤس مطالب

شناسه افزوده: صحیحی، فریده (قرچه داغی)، مترجم

شناسه افزوده: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

رده بندی کنگره: ۲۱۳۸۸ ت ۲ / ۹ / ۲ / D ۳۵۹

رده بندی دیویی: ۹۴۰ / ۲۸۰۲۰۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۴۳۶۱۶

تاریخ اروپا، از ۱۸۱۵ تا ۱۹۶۱

نویسنده: هنری ویلسون لیتل فیلد

مترجم: فریده قرچه داغی (صحیحی)

چاپ نخست: ۱۳۵۱

چاپ ششم: ۱۳۸۸؛ شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفپختی و آماده سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: مینا؛ چاپ: عطا؛ صحافی: رث

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۲۵، کد پستی

۸۸۷۷۴۵۷۲؛ صندوق پستی ۹۶۴۷ - ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ - ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲

www.elmifarahanghi.ir

info@elmifarahanghi.ir

○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلفام، پلاک ۹۱

کد پستی ۱۹۱۵۶۷۳۸۳؛ تلفن: ۴۳ - ۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶

www.Ketabgostarco.com

info@ketabgostarco.com

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبه روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

فهرست مندرجات

د بیاجه
چند کلمه درباره نویسنده کتاب

فصل اول:

- ۱ انقلاب صنعتی
- ۲ زمینه و سوابق انقلاب صنعتی
- ۳ علل انقلاب صنعتی
- ۵ اختراعات هنگام انقلاب صنعتی
- ۷ نتایج اقتصادی انقلاب صنعتی
- ۹ نتایج اجتماعی انقلاب صنعتی
- ۱۰ نتایج سیاسی انقلاب صنعتی
- ۱۲ نتایج معنوی و فرهنگی انقلاب صنعتی

فصل دوم:

- ۱۵ مسلک مترنخ
- ۱۶ کنگره وین
- ۱۹ پیروزی ارتجاع ۱۸۱۵-۱۸۲۰
- ۲۷ زوال مترنخ

فصل سوم:

- ۲۹ پیشرفت آزادیخواهی
- ۳۰ اصلاحات در بریتانیای کبیر
- ۳۵ فرانسه در دوره سلطنت لوئی فیلیپ
- ۳۸ ایتالیا و انقلاب سال ۱۸۴۸
- ۴۰ آلمان و انقلاب سال ۱۸۴۸
- ۴۱ انقلاب در امپراطوری اتریش

فصل چهارم:

- ۴۴ پیروزی ناسیونالیسم
- ۴۵ فرانسه - جمهوری دوم و امپراطوری دوم
- ۴۷ وضع ایتالیا در سالهای بین ۱۸۴۹-۱۸۵۹
- ۵۰ آزادی و وحدت ایتالیا از سال ۱۸۵۹-۱۸۷۱

۵۴	پروس و وحدت آلمان
۵۶	بیسمارک و وحدت آلمان

فصل پنجم:

۶۸	نهضت‌های اجتماعی و فکری
۷۲	طرفداران تکامل تدریجی و علمای فلسفی
۷۵	کلیسای کاتولیک
۷۸	ظهور نهضت‌های سوسیالیستی
۸۳	آنا ریشسم

فصل ششم:

۸۵	بریتانیای کبیر ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴
۹۰	اصلاحات دموکراتیک ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴
۹۷	ایرلند ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴
۹۹	برنامه اجتماعی هیئت وزیران لیبرال ۱۹۰۶ - ۱۹۱۴

فصل هفتم:

۱۰۲	جمهوری سوم فرانسه ۱۸۷۰ - ۱۹۱۴
۱۰۴	حکومت جمهوری سوم فرانسه
۱۰۹	مسائل و کارهای مهم ۱۸۸۰ - ۱۹۱۴

فصل هشتم:

۱۱۳	امپراطوری آلمان ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴
۱۱۶	سیستم حکومت
۱۱۸	صدارت بیسمارک
۱۲۳	آلمان در زمان سلطنت ویلهلم دوم

فصل نهم:

۱۲۶	اسپانیا، پرتغال، ایتالیا، بلژیک (۱۸۷۰ - ۱۹۱۴)
۱۲۹	پرتغال
۱۳۰	ترقی بلژیک
۱۳۱	ایتالیا (۱۸۷۱ - ۱۹۱۴)

فصل دهم:

- ۱۳۴ امپراطوری روسیه ۱۸۵۵ - ۱۹۱۴
 ۱۳۵ اصلاحات و ارتجاع در سلطنت الکساندر دوم
 ۱۳۷ روسیه ۱۸۸۱ - ۱۹۰۰
 ۱۴۰ انقلاب سال ۱۹۰۵

فصل یازدهم:

- ۱۴۳ امپراطوری عثمانی ۱۸۱۵ - ۱۹۱۴
 ۱۴۴ شورشهای بالکان
 ۱۴۷ متصرفات عثمانی خارج از اروپا
 ۱۴۸ کشورهای مستقل بالکان
 ۱۵۱ جنگهای بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳)

فصل دوازدهم:

- ۱۵۴ سایر کشورهای اروپا ۱۸۷۰ - ۱۹۱۴
 ۱۵۶ اتحادیه سوئیس
 ۱۵۷ کشور پادشاهی هلند
 ۱۵۸ کشورهای اسکاندیناوی

فصل سیزدهم:

- ۱۶۰ توسعه اروپا
 ۱۶۱ رخنه در چین
 ۱۶۵ اروپائی شدن ژاپن
 ۱۶۶ امپریالیسم روسیه
 ۱۶۷ ملت‌های امپریالیستی دیگر در شرق دور
 ۱۶۸ کشورهای اروپائی در قاره آمریکا
 ۱۷۰ تقسیم آفریقا بین کشورهای اروپائی

فصل چهاردهم:

- ۱۷۶ بریتانیای کبیر و امپریالیسم
 ۱۷۹ مستعمرات سلطنتی
 ۱۸۰ هندوستان

فصل پانزدهم:

۱۸۲	صلح مسلح
۱۸۶	سوابق جنگ جهانی اول
۱۸۷	سیستم اتفاق و اتحاد
۱۹۱	میهن پرستی افراطی و ملیتاریسم
۱۹۳	هرج و مرج بین المللی
۱۹۴	ناسیونالیسم
۱۹۶	امپریالیسم اقتصادی
۱۹۷	بحران های بین المللی ۱۹۰۵ - ۱۹۱۴
۱۹۹	بروز جنگ جهانی اول

فصل شانزدهم:

۲۰۴	جنگ جهانی اول
۲۰۷	عملیات جنگی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵
۲۰۹	جنگ در دریا
۲۱۰	عملیات جنگی سال ۱۹۱۶
۲۱۱	سال بحرانی ۱۹۱۷
۲۱۳	بیروزی متفقین

فصل هفدهم:

۲۱۶	تصفیه امور در جهان
۲۲۱	مسائل برقراری صلح
۲۲۲	کنفرانس صلح ۱۹۱۹
۲۲۳	معاهده ورسای
۲۲۷	معاهده های اضافی دیگر
۲۳۰	مجمع اتفاق ملل
۲۳۵	کامیابی ها و ناکامی های مجمع اتفاق ملل ۱۹۲۰ - ۱۹۳۹
۲۳۹	احداثات مستقل مجمع اتفاق ملل
۲۴۰	ایالات متحده و نظم جهانی

فصل هیجدهم:

۲۴۲	فاصله بین دو جنگ جهانی ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۴۸	آلمان ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹

۲۵۰	بریتانیای کبیر ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۵۵	ایتالیا ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۵۶	فرانسه ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۵۸	اسپانیا ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۵۹	کشورهای دیگر ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۶۱	مسأله غرامات آلمان
۲۶۳	عدم موفقیت در تأمین امنیت ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹
۲۶۴	اوضاع سیاسی و اقتصادی ۱۹۲۹ - ۱۹۳۹
۲۶۵	نهضت‌های اجتماعی و فرهنگی معاصر

فصل نوزدهم:

۲۶۷	اروپای جدید ۱۹۳۵ - ۱۹۳۹
۲۶۸	برخورد افکار و عقاید در دوره معاصر
۲۸۱	طغیان فاشیسم ۱۹۳۵ - ۱۹۳۹
۲۸۷	دیپلوماسی جدید

فصل بیستم:

۲۹۲	جنگ جهانی دوم ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵
۲۹۳	مرحله اول جنگ ۱۹۳۹ - ۱۹۴۱
۳۰۱	مرحله دوم جنگ ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲
۳۰۵	مرحله سوم جنگ ۱۹۴۱ - ۱۹۴۲
۳۱۲	مرحله چهارم جنگ ۱۹۴۲ - ۱۹۴۴ (در فهرست کتاب ۱۹۴۴، در کتاب ۱۹۴۵)
۳۲۵	مرحله پنجم جنگ ۱۹۴۴ - ۱۹۴۵

فصل بیستم و یکم:

۳۲۹	نتیجه ۱۹۴۵
۳۳۰	زمینه برای مذاکرات صلح
۳۳۴	سازمان ملل متحد در عمل
۳۳۹	وضع جهان بعد از جنگ جهانی دوم
۳۶۱	فهرست اعلام جغرافیایی
۳۷۵	فهرست اسامی اشخاص

دیباچه

این کتاب که خلاصه‌ای از تاریخ اروپا (از ۱۸۱۰ میلادی تا ۱۹۶۱) میباشد، مأخذ مفیدی است که دانشجو میتواند به آن مکرر مراجعه نماید و با مطالعه آن وقایع اصلی تاریخ را با یکدیگر مرتبط سازد و در ذهن خود زمینه‌ای بسازد که زیربنای محکمی برای مطالعات آتی او باشد.

البته این کتاب را داعیه آن نیست که راه فرا گرفتن تاریخ را کوتاه کند و یا جایگزین متون و یا کتب مفصل تاریخ که فقط با خواندن آنها میتوان تاریخ دان شد، گردد. این کتاب چنانکه در نوزده چاپ قبلی تشریح گردیده :

۱ - کتاب مناسبی است برای مطالعه و یا مراجعه روزانه ، زیرا در آن وقایع به ترتیب ، به طرز صریح و موجز و واضح مرتب شده ، درج‌های لازم نقشه‌هائی گویا گذاشته شده ، خلاصه‌هائی نیز به ترتیب زمان تهیه شده و بالاخره حاوی مأخذ و مدارك دیگری است که ممکن است خواننده را در فرا گرفتن تاریخ یاری کند.

۲ - کتابی است علمی برای دروسی که حاوی متون متعددی میباشد و با کمال موفقیت در دانشگاهها مورد استفاده واقع شده و از روی آنها استادان ، موضوعات تکالیف تاریخ خود را انتخاب میکنند.

۳ - کتابی است که خلاصه‌های مرتبی از وقایع سیاسی و اجتماعی تاریخ را که میبایست همراه با تاریخهای تمدن غرب باشد دربر دارد.

۴ - کتابی است که از لحاظ تازگی مطالب ، برکتی که بر آن قدمت دارند رجحان دارد و بنابراین میتواند متمم آنها محسوب شود.

۵ - بالاخره این کتاب مجموعه جمعی است برای رشته‌های ادبی و یا هر رشته دیگری که احتیاج به یک اطلاعات تاریخی موجز و منجز داشته باشد.

در این چاپ (چاپ بیستم) « تاریخ اروپا » که چاپ اول آن در سال ۱۹۳۲ منتشر شده کاملاً تجدید نظر شده و وقایع تاریخی تا زمان حاضر در آن گنجانده شده است. از جمله موارد تازه آن تغییراتی است که در تاریخ معاصر پس از جنگ جهانی دوم پدید آمده است. تمام امتیازات و کیفیاتی که در چاپهای سابق وجود داشته کماکان برای استفاده دانشجویان محفوظ مانده است. این کتاب برای اینکه مانند چاپ‌های قبلی ، ادوار مختلف را دربرگیرد و در دانشگاه‌های مهم با دروس تاریخ اروپای مدرن به سهولت قابل وفق باشد ، با کتاب دیگر مؤلف موسوم به « تاریخ اروپا ۱۵۰۰-۱۷۴۸ » در قسمتهای مشترک مطابقت دارد.

همچنین در این کتاب به جریانات اجتماعی و اقتصادی که قرن نوزدهم را به قرن بیستم مرتبط میسازد ، اهمیت مخصوصی داده شده است.

چند کلمه در باره نویسنده کتاب

هنری . و . لیتل نیلده ، نایب رئیس دانشگاه بریج پورت^۱ در ایالت کونکتیکات^۲ است . وی درجات «B. S.» و «M. A.» را از دانشگاه نیویورک و درجه «Ph. D» را از دانشگاه ییل^۳ دریافت کرد و در رشته علوم اجتماعی در دانشگاه مری لند^۴ تدریس نموده است .

درمدتی که در اداره کالج نیوهاون^۵ و همچنین در اداره فرهنگ ایالتی - کونکتیکات مشغول بوده در تنظیم و تدوین برنامه های تعلیمات عالی در کونکتیکات نقش مهمی داشته است . علاوه بر اشغال مقامهای رهبری در بسیاری از انجمن ها و مؤسسات حرفه ای ، با سمت ریاست جمعیت آمریکائی کالج های جونیور^۶ و ریاست شورای عالی فرهنگ آموزش عالی کونکتیکات خدمت کرده است . وی نیز مدیر مؤسسات مختلف تعلیم و تربیتی چون : « کمسیون ملی اعتبارنامه ها در آکاردیتینگ »^۷ ، « انستیتوی منابع علمی »^۸ و مؤرخ هنر ، علوم و صنایع ، شاغل بوده است . دکتر لیتل - فیلد مصنف کتاب دیگری جهت مدارس عالی به نام « خلاصه تاریخ اروپا از سال ۱۵۰۰ تا ۱۸۴۸ » می باشد .

تاریخ های مهم

۱۷۶۹	ماشین نخ رسی آبی آرک رایت
۱۷۹۳	ماشین پنبه پاک کنی ویتنی
۱۸۰۷	کشتی بخاری فولتون
۱۸۳۷	تلگراف مرس
۱۸۷۶	تلفن بل
۱۸۹۶	بی سیم مارکنی

فصل اول

انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی، نهضتی بود که مراحل اولیه آن بین سالهای ۱۷۷۰-۱۸۲۵ میلادی در انگلستان و بعد از سال ۱۸۱۵ در قاره اروپا صورت گرفت و کاملاً زندگی اجتماعی، صنعتی، تجاری و سیاسی دنیای غرب را دگرگون ساخت. قسمت اعظم این نهضت عبارت بود از به کار بردن ماشین آلات در صنایع، معادن، حمل و نقل، ارتباطات و کشاورزی و تغییرات در سازمانهای اقتصادی که این روش های جدید را تحت نظر داشتند. مقیاس وسیع و ماهیت اساسی این تغییرات که در یک دوره شصت ساله صورت گرفت، با اینکه سوابق اقتصادی و علمی آن به قرون گذشته میرسد و این

نهضت هنوز هم به میزانی شاید بیشتر از گذشته ادامه دارد، اصطلاح «انقلاب» را در آن دوره توجیه میکند.

زمینه و سوابق انقلاب صنعتی

کشاورزی - در اواسط قرن هیجده، شرایط زندگی اقتصادی با شرایط زندگی قرون وسطی کمی فرق داشت. در کشاورزی عمل کشت و زرع در بیابانها و درمزارع بطور دیمی انجام میشد و این عمل چندان سودی نداشت چه هر کشاورز زمین خود را به چند قطعه تقسیم می کرد و هر سال یک یا چند قطعه آنرا جداگانه کشت و زرع می کرد و چارپایان خود را در مراتع عمومی یا در چراگاه های مشترک یا کاشته نشده میچراند. طرز حاصلخیز کردن زمین و گردش زراعتی محصول و تربیت چارپایان، شناخته نشده بود، در هر سال یک ثلث زمینهای زراعتی در حال آیش بدون استفاده میماند و محصول کمی به دست می آمد. طرز زندگی ساده اجتماعی روستاها ایجاد روش های جدید را مشکل می کرد.

کارهای صنعتی - در آن زمان صنعت دستی تنها راه تولید بود، چون پارچه - بافی احتیاجات اساسی اصلی بشر را فراهم میکرد مانع پیشرفت صنایع دیگر شد. درست کردن نخ از پشم خام و بعدها از پنبه (ریسندگی) و درست کردن پارچه از نخ (پارچه بافی) دو مرحله اصلی و مهم صنعت نساجی بود. در قرن هیجده صنعت نساجی در منازل با آلات ساده دستی از قبیل چرخ نخ ریزی یا کارگاه های دستی بافندگی انجام می گرفت و این طرز تولید احتیاج به هزینه زیادی نداشت. با این روش خانگی هر خانواده ای مواد خام را از واسطه یا دلالی می خرید و محصولات خود را به او می فروخت. غالب خانواده ها به کارهای مختلف از قبیل برزگری در بهار و تابستان و پارچه بافی در زمستان اشتغال داشتند. تولید کالا مخصوصاً برای مصرف بود نه جهت فروش در بازار آزاد، زیرا بازار، محلی و کوچک بود و مقدار کالائی که ممکن بود در آنجا به فروش برسد از قبل بطور قطع میشد پیش بینی کرد.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی عمومی - مسافرت و حمل و نقل مشکل و کند

بود. دلیجان‌ها، کشتی‌های شراعی و قایق‌های رودخانه‌ای و سائل اصلی و مهم حمل و نقل بشمار میرفت. پول کمی در جریان بود. طبقه‌بندی خشک جامعه و بیسوادى توده مردم مانع از آن بود تا مردم برای بهبود وضع خود با عقل معاش و جرأت مبادرت به اقداماتی کنند. حکومت‌کشورها یا پادشاهی بود مانند ممالک اروپایی یا طرفدار متنفذین مانند بریتانیای کبیر.

علل انقلاب صنعتی

توسعه تجارت - اکتشافات جغرافیائی و تأسیس مستعمرات در قرون شانزده و هفده باعث توسعه تجارت و توسعه مبادلات ارزی و موجب پیدایش طبقه نیرومند تجار و سرمایه‌داران شد. درحالیکه اثر این انقلاب بر صنایع فوری نبود، وسعت یافتن افق اقتصادی به مردم زیرک نشان داد که اگر مواد تولیدی زیاد شود فرصت‌های بیشتری برای پول‌درآوردن خواهند داشت. توسعه امور تجارتی در دنیا بازاری مستعد برای بهره‌برداری بدست آورد و مقادیر فراوانی مواد خام فراهم آورد و طرز فکر جدیدی برای مبادرت به امور ایجاد کرد.

پیشرفت علم - مدت دو قرن به جمع‌آوری اطلاعات علمی بطور دائم گذشت ولی از آن خیلی کم استفاده عملی میشد. اما تحقیقات علمی مردانی چون گالیله^۱، نیوتن^۲، هایجنس^۳ و بویل^۴ چنان پایه‌های محکمی بودند که بعدها آزمایش - کنندگان توانستند عملیات خود را روی آن پایه‌ها مستقر سازند.

تشکیلات سیاسی مساعد - شرط لازم برای آغاز انقلاب صنعتی برقراری آزادی سیاسی و انحلال سیستم صنعتی قرون وسطائی و لغو سیستم ملوک‌الطوایفی بود. این اقدام در انگلستان در اثر انقلابات قرن هفده و در اروپا در اثر انقلاب فرانسه انجام گرفت و این تحولات بواسطه فتوحات ناپلئون به خارج سرایت کرد.

آمادگی انگلستان در پیشقدم شدن - در انگلستان شرائط برای شروع انقلاب صنعتی از هر لحاظ مساعد بود. انگلستان بیش از سایر کشورهای اروپائی به وحدت

ملی وثبات در امور سیاسی نائل شده بود. با اینکه نفوس انگلستان خیلی کمتر از نفوس فرانسه بود، در اثر جنگهای موفقیت آمیز خود در قرن هیجده دارای قدرت مهم دریائی و مستعمراتی جهان شده بود و از دیگر ملل بزرگ در تشکیلات سرمایه داری گوی سبقت ربوده بود، یک سیستم قوی بانکی و سرمایه ای فراوان برای به کار انداختن در کارهای پرفایده داشت. منابع طبیعی، مانند معادن فراوان زغال سنگ و آهن، مخصوصاً بعد از به کار بردن زغال سنگ در ذوب آهن - بجای زغال چوب در سال (۱۷۵۰) و استفاده از نیروی بخار (بعد از سال ۱۷۸۵)، باعث شد که انگلستان از رقباى خود سبقت جوید. آب و هوای مرطوب انگلستان جهت پنبه ریزی کمال مطلوب بود. بی نظمی و هرج و مرج در اروپا که با انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئونی همراه بود قبول انقلاب صنعتی را در فرانسه، آلمان، بلژیک، هلند و لوکزامبورگ به تأخیر انداخت.

انقلاب در کشاورزی - در قرن هیجده ابداعات و ابتکارات فراوان در روش و تشکیلات کشاورزی تحولات وسیعی فراهم آورد که انقلاب صنعتی را از پیش خبر میداد و آنرا ترویج مینمود.

جثروتال^۱، (۱۶۴۷ - ۱۷۴۱) ماشین تخم پاشی (دریل) را که روش قدیمی تخم پاشی را از بین برد، عرضه نمود. جثروتال در عین حال در حاصلخیز کردن زمین بطور مصنوعی پیشقدم شد. چارلز ویسکانت تاونزند^۲، (۱۶۷۴ - ۱۷۳۸) تجربیاتی در گردش زراعتی کرد. روبریکول^۳ (۱۷۲۵ - ۱۷۹۵) نشان داد که جنس چارپایان اهلی را ممکن است بوسیله تخم کشی انتخابی بهتر کرد. در انگلستان در اواخر قرن هیجده تعداد بیشماری از زمینهای زراعتی و عمومی مصادره شد - یعنی آنها را تحویل گرفته و به املاک بزرگ ملحق کردند. این عمل گاهی با پرداخت غرامت به زارعین کوچک که در آنجا قبلاً کشت و زرع میکردند و بیشتر اوقات هم بدون پرداخت هیچگونه غرامتی، انجام میگرفت. این اقدام باعث پیشرفت فوق العاده در امور کشاورزی شد و محصول بمراتب بیش از پیش شد، ولی تعداد بیشماری

از زارعین از هستی ساقط شده و مجبور به مهاجرت به شهرها شدند تا در آنجا برای خود شغلی جستجو کنند.

اختراعات هنگام انقلاب صنعتی

صنعت نساجی - اصلاح کوچکی توسط جان کی^۱، در سال ۱۷۳۳ باعث پیدایش یک سلسله اختراعات شد. ماکوی پرندۀ «جان کی» عمل ریسندگی را تسریع کرد و باین طریق تقاضا برای نخ رو به افزایش نهاد. ماشین نخ ریزی، جیمز هارگریوز^۲، در سال ۱۷۶۷ و متعاقب آن ماشین نخ ریزی، ریچارد آرت^۳، که باقوۀ آب کار میکرد در سال ۱۷۶۹ و ماشین نخ ریزی، ساموئل کرومپتون^۴، در سال ۱۷۷۹، باعث شد که نخ بیش از میزان مورد احتیاج تهیه شود. کارگاه بافندگی اختراع، ادموند کارت رایت^۵، که با نیروی محرکه کار میکرد در سال ۱۷۸۵ باعث اصلاح متدهای بافندگی شد و باین طریق میان بافندگی و ریسندگی موازنه‌ای برقرار گردید. ماشین پنبه پاک کنی، الی ویتنی^۶، در آمریکا در سال ۱۷۹۳ مقادیر فراوانی پنبه ارزان برای رسیدن تهیه نمود. تأثیر قطعی این اختراعات این شد که مقدار پارچه‌ای که یک دسته کارگر میتوانستند ببافند چند برابر گردد.

قوۀ بخار - کار اساسی در امور صنایع جدید به وجود آوردن منبع یک نیروی ارزان و قابل استفاده بود. دواختراع جیمزوات^۷، یکی «کندانسور» در سال ۱۷۶۹ و دیگری طریقه عملی برای تبدیل حرکت متناوب پیستون به حرکت دورانی در سال ۱۷۸۱ ماشین بخار را که قبلا توسط پاپن^۸، اختراع شده و ابتدائی بود، تبدیل به یک محرك اصلی عملی برای همه قسم ماشینها نمود. ماشین بخار بزودی جانشین آسیابهای آبی و بادی شد و استخراج مقادیر فراوانی زغال سنگ و آهن را آسان ساخت. موارد استعمال ماشین بخار بزودی آشکار گشت. کشتی بخار

Richard Arkwright - ۳

James Hargreaves - ۲

John Kay - ۱

Eli Whitney - ۶

Edmund Cartwright - ۵

Samuel Crompton - ۴

Papin - ۸

James Watt - ۷

روبرفولتون^۱، موسوم به کلرمونت^۲، در سال ۱۸۷۰ در روی آب و لکوموتیو، جرج استیونسون^۳، درخشکی در سال ۱۸۲۵ پیشرو وسائل حمل و نقل مدرن شدند. ماشین چاپ بخاری سال ۱۸۱۴ از بهای مطبوعات کاسته و به انتشار تعلیم و تربیت جهانی کمک کرد.

زغال سنگ، آهن و فولاد - در اوایل قرن ۱۸، آبراهام داربی^۴، وپسرش برای بکاربردن زغال کک (که از زغال سنگ بدست میآید) بجای زغال چوب جهت تبدیل سنگ آهن به آهن تجربیاتی انجام دادند. در سال ۱۷۶۰ جان سمیتون^۵ روش داربی را با اضافه کردن جریان هوا که به وسیله نیروی آب تولید میشد اصلاح کرد و با این روش جدید جنس آهن مرغوب تر گشت و از کک استفاده بیشتری شد. تقریباً در سال ۱۷۸۴، هانری کورت^۶، طریقه بهم زدن آهن گداخته را جهت تصفیه آن معمول کرد. از آن وقت به بعد آهن و زغال سنگ و بخار اساس صنعت بشمار رفت. پیشرفتهای بعدی که از نظر اهمیت در درجه اول هستند عبارت بود از اختراع طریقه^۷، بسمر^۷، در سال ۱۸۵۹ و طریقه^۸، کوره باز^۸، برای تولید فولاد به مقدار زیاد.

ارتباطات - با پیشرفت راه آهن و کشتی رانی بتوسط بخار، مسافرت، ارتباطات و حمل و نقل خیلی سریعتر از سابق شد. روش ارسال نامه ها توسط پست با یک پنی در سال ۱۸۴۰ در انگلستان متداول شد. ولی بزرگترین پیشرفت برقرار کردن ارتباط تقریباً فوری بوسیله برق بود که با تلگراف «مرس» در سال ۱۸۳۷ انجام گرفت. پیشرفت علم برق در اواخر قرن نوزده منتج به اختراع تلفن «بل» در سال ۱۸۷۶ و بی سیم «مارکونی» در سال ۱۸۹۶ شد.

ماشین آلات زراعتی - استفاده از ماشین در کشت و زرع تحولی در کشاورزی ایجاد کرد. ماشین بوجاری که به وسیله بخار کار میکرد در سال ۱۸۰۳ در انگلستان

مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۳۴ ماشین درو و در سال ۱۸۵۰ ماشین شخم زنی « مک کورمیک »^۱ به بازار آمد.

ماشین سازی - ماشینهای نساجی در ابتدا از چوب و آهن ساخته میشد. یکی از نتایج عمده پیدایش قوه بخار و معمول شدن آهن کاری، به کار بردن ماشین آلات برای ساختن ماشینهای دیگر بود. با ماشین تراش، رنده، و دستگاه فلزبری توانستند ماشینهای دیگری بسازند و باعث شد که انقلاب صنعتی بعد از شروع با سرعت فوق العاده ای توسعه یابد. استاندارد کردن قطعات ماشینها که برای تولید اجناس بطور سری اساس کار است با استفاده از ماشین هم آسان و هم ضروری شده بود.

اختراعات بعد از سال ۱۸۳۰ - پیشرفت اولیه انقلاب صنعتی، با اینکه با مقایسه با پیشرفت قبلی فن سریع بود در مقابل سیل اختراعات که بعد از سال ۱۸۳۰ بطور دائم در حال افزایش بود ناچیز بود. بین صدها ماشین، طریقه های عمل و اصول علمی میتوان (۱) کشف القای الکترومغناطیسی، فارادی^۲، را در سال ۱۸۳۱ (۲) طرز نگهداری مقدار فراوان مواد غذائی در قوطی های حلبی را در سال ۱۸۴۵ (۳) اختراع عکاسی توسط، داگر^۳، در سال ۱۸۳۹ (۴) پروانه کشتی، اختراع «اریکسن»^۴ را در سال ۱۸۳۶ و (۵) اختراع گودیر^۵ برای ولکانیزه کردن لاستیک (یعنی محکم کردن لاستیک با گوگرد) را در سال ۱۸۴۴ نام برد. سرعت اختراعات در قرن نوزده بدرجه ای بود که بعضی از مورخین آن دوره را «دومین انقلاب صنعتی» می نامند. دومین انقلاب صنعتی تقریباً از سال ۱۸۷۰ شروع شده و تا ۴۰ سال بعد از آن ادامه داشت. صنعت و فن برق که بستگی به اختراع ماشینهای احتراق داخلی داشت در این دوره پیشرفت فوق العاده ای کرد.

نتایج اقتصادی انقلاب صنعتی

سیستم کارخانه ای - روش قدیمی تولید محصول کم در منازل با ابزارهای

شخصی نمیتوانست با محصول ماشینی رقابت کند و ارزش ماشین برای کارگران معمولی خیلی گراف بود. از اینرو سیستم کارخانه‌ای یعنی تولید زیاد در کارخانه‌ها با استفاده از ماشینهای متعلق به کارفرما معمول گردید. سیستم کارخانه‌ای از راه استاندارد کردن طرقه‌های عمل و قطعات ماشین باعث پیشرفت تقسیم کار و تولید محصول بطور سری شد.

توسعه صنعت و افزایش ثروت - صنایع قدیمی در نتیجه استفاده از ماشین زیادتر از پیش محصول دادند. صنایع جدید با تهیه کالاهای تازه جهت اقناع امیال بشر پدید آمد. بخصوص پیدایش صنایع کالاهای مورد احتیاج تولید کنندگان که از صنایع کالاهای مورد احتیاج مصرف کنندگان متمایز بود اهمیت زیادی داشت. افزایش نیروی تولیدی ماشینها باعث ازدیاد ثروت فوق العاده گردید، ولی این ثروت اول در دست عده معدودی از متمولین متمرکز بود. سرانجام افزایش ثروت باعث بالارفتن سطح زندگی عمومی شد.

ترقی سرمایه داری صنعتی - سرمایه داران صنعتی یعنی صاحبان کارخانه‌ها ثروت اضافی را که از راه محصول زیاد به دست آورده بودند تحت کنترل داشتند. هر قدر انقلاب صنعتی پیش میرفت قدرت و نفوذ سرمایه داران صنعتی بیشتر میشد و آنها بودند که منافع اضافی را بجای اینکه بین مردم تقسیم کنند برای ایجاد صنایع جدید به کار می‌انداختند. با وجود اینکه در هزینه‌های غیر تولیدی و شخصی اسراف میشد سود حاصل از ماشینها به اندازه‌ای زیاد بود که مقدار اسراف شده نسبت به افزایش ثروت کل ناچیز بود. توسعه سریع شرکتهای سهامی با مسؤلیت محدود بعد از سال ۱۸۳۰ به کار انداختن سرمایه‌های اضافی را آسان کرد و باعث تشویق و ترقی سریع صنایع جدید شد.

پیدایش حوزه‌های نفوذ اقتصادی - مسأله بزرگ سرمایه داران به کار انداختن سرمایه‌های خود در کارهای پرسود بود. توسعه زیاد تولید محتاج به بازار وسیعتری بود. از اینرو بخصوص در اواخر قرن نوزده و قتیکه بازارهای داخلی به حد

اشباع رسید فشار برای پیدا کردن « حوزه‌های نفوذ » در کشورهای عقب افتاده جهان به وجود آمد.

ترقی و تنزل ناگهانی قیمت‌ها - چون تولید برای تجارت و سود در بازار آزاد جانشین تولید برای مصرف شد و چون ابداع روش‌های جدید موازنه صنایع موجود را برهم زد « تنزل » و « ترقی » فوق‌العاده قیمت‌ها مسأله جدیدی در زندگی اقتصادی ایجاد کرد.

بهم بستگی اقتصادی بین‌المللی - انقلاب صنعتی که با انقلاب تجاری قرون شانزده و هفده شروع شده بود جنبشی به وجود آورد که بهم بستگی و ارتباط اقتصادی بین‌المللی را تسریع کرد. دوک‌های نخ‌ریسی انگلستان بستگی داشت به رسیدن مداوم پنبه خام کشت زارهای آمریکا که بوسیله بردگان کشت میشد. چون اروپائی‌ها بخصوص مردم انگلستان روزبروز بیشتر مشغول صنایع شهری میشدند کمتر می‌توانستند مواد غذایی خود را از مزارع بدست آورند و مجبور بودند مقدار زیادی گندم و گوشت و خوراکیهای دیگر را از مناطق گرمسیر وارد کنند و در عوض کالاهای صنعتی خود را صادر نمایند. بدین ترتیب سراسر جهان تبدیل به یک بازار شد. در هر نقطه جهان تغییر و تبدیل صنعت غالباً باعث بروز انعکاسهای مهمی در ممالک دور دست جهان میشود.

نتایج اجتماعی انقلاب صنعتی

کارگران متمرکز در شهرها - با پیدایش سیستم کارخانه‌ای انتقال توده مردم از دهات کوچک زراعتی به شهرها شروع شد. عده بی‌شماری کارگر به وجود آمد که از دارائی و سواد محروم بودند و برای امرار معاش مجبور بودند در کارخانه‌ها کار کنند تا مزدی بدست آرند.

شرایط بد زندگی و کار - با پیشرفت سریع شهرهای صنعتی که در آنها به بهداشت یا رفاه مردم اهمیتی داده نمیشد محله‌های کثیفی به وجود آمد و توده مردم را غرق در کثافت هولناک زندگی میکرد. سرمایه‌داران و عاملین آنها بدون اینکه

کمترین اعتنائی به رفاه کارگران داشته باشند در ازای ساعتهای طولانی کار در کارخانه‌ها مزدی جزئی می‌پرداختند.

استفاده از بچه‌ها در کارخانه‌ها - چون برای کار با ماشین کمتر احتیاج به قوت جسمانی و تجربه قبلی بود زن‌ها و خصوصاً بچه‌ها از شش سالگی به بالا به تعداد زیاد استخدام می‌شدند و از آنها با بی‌رحمی استفاده میشد. بچه‌هایی که والدین فقیر داشتند مانند بردگان به کارگماشته می‌شدند و حتی جمعیت حامیان حقوق کارگران نمی‌توانستند از سختی‌هایی که بچه‌ها متحمل می‌شدند بکاهند و گاهی بدون اغراق این بچه‌ها محکوم به مرگ بودند. این شرایط زشت و زننده بیش از نیم قرن در انگلستان ادامه داشت. ولی بتدریج در اثر تلاش اصلاح‌طلبان و بیدار شدن وجدان عموم مردم وضع بهتر شد.

نا ایدنی و بیکاری دستجمعی - چون از طرفی تعداد کارگر بیش از احتیاج بود و از طرف دیگر کارگران دارائی شخصی برای تأمین معیشت نداشتند، ترس از دست دادن شغل اضطرابی کلی در ذهن آنها به وجود آورده بود چه علاوه از امکان اخراج از کار اگر در تجارت هم کسادی رخ میداد ممکن بود کارخانه تعطیل شود و همه کارگران بیکار شوند. بیکاری دستجمعی که موضوع جدیدی در تاریخ معاصر می‌باشد یکی از بزرگترین مسائل اجتماعی است که از انقلاب صنعتی به وجود آمده است. مکانیزه شدن جنگ - پیدایش سلاحهای خیلی مؤثر جنگی نتیجه پیدایش انقلاب صنعتی بود و باعث شد که جنگ برای تمدن بی اندازه مخرب و خطرناک گردد.

نتایج سیاسی انقلاب صنعتی

روی کار آمدن طبقه بورژوازی (طبقه متوسط) - طبقه بورژوازی در انگلستان بوسیله لایحه اصلاحات ۱ سال ۱۸۳۲ به روی کارآمد و صاحب قدرت سیاسی مهمی شد. این لایحه اجازه میداد که عده‌ای از کرسیهای پارلمان به مراکز جدید صنعتی تخصیص داده شود و از تعداد کرسیهای نمایندگان قصبات کاسته گردد و همچنین

حق رأی به کسانی میداد که تا اندازه‌ای مرفه بودند مثلاً به کسانی که می‌توانستند تا ده پوند اجاره خانه بپردازند. در نتیجه احساس بورژوازی بود که قانون غلات^۱، قانونی که مدت زیادی به نفع اشراف و ملاکین بزرگ و به ضرر عامه مردم اجرا میشد، متعاقب قحطی بزرگی که در سال ۱۸۴۶ در ایرلند به وجود آمد لغو گردید. این احساس از نظر سیاسی بوسیله «قانون اصلاحات» قدرت یافته و بوسیله مردانی چون ریچارد کوبدن^۲، جان برایت^۳، و چارلز ویلیرز^۴ هدایت میشد. بورژوازی همچنین در فرونشاندن جنبش‌های چارتیست‌ها^۵ که کوشش میکردند مزایای سیاسی بورژوازی به طبقات پائین‌تر نیز تعلق گیرد موفق شد.

در فرانسه وضع بورژوازی که بوسیله انقلاب سال ۱۸۳۰، لوئی فیلیپ را در رأس کشور به عنوان یک پادشاه مشروطه قرارداد تقویت شده و همانطور که در انگلستان معمول بود کنترل مؤثر حکومت در دست طبقه متوسط قرار گرفت.

اتحادیه گمرکات^۶ در آلمان در سال ۱۸۳۴ یک تعرفه حفاظی برای حمایت از صنایع داخلی به نفع بورژوازی برقرار کرد. این اتحادیه نمونه‌ای بود برای منظوره‌های تجاری که بعدها در تحکیم مبانی سیاسی آلمان نیز مفید واقع شد.

ظهور طبقه کارگر چون یک قدرت سیاسی - طبقه جدید کارگر، که حاصل انقلاب صنعتی بود با آنکه فقر و نادانی و فقدان رهبرمانع پیشرفت آنها بود، بتدریج یک احساس هوشیاری عمومی نشان داد و در جستجوی وسائلی جهت بهبود وضع خود از راه انقلاب سیاسی و شرکت در اتحادیه‌های صنفی و اقسام مختلف اقدامات تعاونی برآمد. بای پیشرفت دموکراسی که تا اندازه‌ای مورد علاقه بورژوازی بود، طبقات کارگر از لحاظ سیاسی قوی‌تر شده و بالاخره قادر شدند نفوذ خود را مستقیماً در انتخابات و آراء عمومی ظاهر سازند. مع هذا کندی پیشرفت در اوضاع اقتصادی طبقه کارگر و مخالفت نامطلوب محافظه کاران در طبقات بالا و متوسط نسبت به بیداری

و قیام طبقه کارگر باعث ایجاد نهضت‌های اساسی بین کارگران شد. درضمن این عقیده پیدا شد که هیچ اصلاح و تغییری بدون واژگون ساختن سیستم‌های سرمایه‌داری موجود نمیتواند چندان مؤثر و مفید باشد.

بستگی تفوق نظامی به صنعتی شدن کشور - انقلاب صنعتی باعث شد که موازنه جدیدی بین قدرتهای جهانی به وجود آید، زیرا بخوبی روشن بود که قدرت نظامی به پیشرفت صنعت بستگی دارد. پیشرفت کامل انقلاب صنعتی در کشورهای انگلستان و فرانسه و آلمان و عقب ماندگی نسبی آن در روسیه و اروپای شرقی، روی هم رفته قویترین عواملی بودند که به تسلط سه کشور فوق به اروپا در آغاز قرن بیستم کمک کردند. فرنگی مآب شدن کشورها در قرن نوزده انقلاب صنعتی اروپا را با خود بهر نقطه جهان کشانید: مثلاً ژاپن با پذیرفتن این انقلاب در اواخر قرن نوزده قدرت مهم شرق شد و ایالات متحده شمالی امریکا که صنعتی شده بودند در جنگهای داخلی توانستند بر ایالات جنوبی فائق شوند.

نتایج معنوی و فرهنگی انقلاب صنعتی

عقاید آدام اسمیت^۱ راجع به آزادی عمل^۲ - تغییرات اجتماعی و اقتصادی که در اثر انقلاب صنعتی ایجاد شده بود باعث ترقی علم اقتصاد و یا بطوریکه معمولاً نامیده میشد «اقتصاد سیاسی» گردید. افکار اقتصادی در قرن نوزده از آدام اسمیت ریشه میگیرد. وی در کتاب خود به نام «دارائی ملت‌ها^۳» در سال ۱۷۷۶ بادلایل ویرهان تأکید میکند که دولت نباید در کارهای مردم مداخله کند. اسمیت معتقد بود که هر شخصی بهترین قاضی در کارهای اقتصادی خود میباشد و رقابت آزاد و میل عمومی مردم برای متمول شدن باعث حد اکثر افزایش ثروت کلی خواهد بود. و هرچند افراد ممکن است خودخواه و بی‌علاقه به رفاه عمومی باشند، فعالیت‌های جمعی شان خواه ناخواه آنها را به طرف رفاه اقتصادی عموم هدایت میکند. باین طریق اسمیت با قدرت فوق العاده از اصول اقتصادی خود که در فرانسه

به نام « آزادی عمل » معروف بود و برطبق آن، دولت باید مانند یک حامی و پلیس هوشیار به حفظ دارائی مردم و مواظبت در اجرای قراردادها سعی باشد. توجه سرمایه داران جدید انقلاب صنعتی را جلب کرد.

علمای معروف اقتصاد - عقاید اسمیت بوسیله مکتب « اقتصاديون » که پیشوایان آن، توماس مالتوس^۱، دیوید ریکاردو^۲، ناسوسینیور^۳، و جیمز میل^۴ بودند پیشرفت کرد. در سال ۱۷۹۸ مالتوس کتاب قاعده پیدایش و افزایش جمعیت^۵ خود را تنظیم کرد. در این کتاب وی معتقد است که هر پیشرفتی در اقتصادیات طبقه فقرا ممکن است باعث افزایش جمعیتی شود و نیز معتقد است که فقر کشنده و مرگ و میر از گرسنگی، ناخوشی، و جنگ تا ابد قسمت عامه نوع بشر میباشد. تنها چاره قابل درك به عقیده ریکاردو، اجرای قانون حداقل دستمزدها^۶ است که برحسب آن دستمزد باید مناسب با هزینه زندگی باشد همان طور که برای زنده نگام داشتن آتش زیر دیگ بخار باید مقدار کافی زغال وجود داشته باشد.

سوسیالیستها - در برابر بدبینی مفرط اقتصاديون فردی، سوسیالیستها حاضر نبودند غیرقابل علاج بودن اوضاع بدی را که از انقلاب صنعتی ایجاد شده بود قبول کنند. آزمایش رابرت اون^۷ در « نیولانارک^۸ » واقع در اسکاتلند، یک طرح تعاونی عمومی برای بهبود وضع زندگی کارگران بود. موفقیت آزمایش « نیولانارک » امیدهایی برای اصلاح سریع اوضاع اجتماعی در دلها ایجاد کرد، ولی تجربیات بعدی « اون » و دیگران راجع به همین موضوع ناامید کننده بود. در فرانسه، سنت سیمون^۹، فوریه^{۱۰} و لویی بلان^{۱۱}، برای بهبود اوضاع کوشیدند، ولی طرح های آنها صورت ایده آل داشت و عملی نبود، ولی آنها بین مردم فکری ایجاد کردند که علیه سیستم آزادی عمل بود. این فکر اخیر مستلزم داشتن شرایط بهتری برای کار و یک سطح زندگی بالاتر و داشتن فراغتی بیشتر برای استراحت و همچنین آزادی بیشتری برای زنان و کودکان بود و بالاخره همه آنها عملی شد.

James Mill - ۴	Nassau Senior - ۳	David Ricardo - ۲	Thomas Malthus - ۱
Robert Owen - ۷	Iron Law of Wages - ۶	Principle of Population - ۵	
Louis Blanc - ۱۱	Fourier - ۱۰	Saint Simon - ۹	New Lanark - ۸

پیدایش حرفه مهندسی ، تحقیق و تتبع - انقلاب صنعتی بی اندازه تحقیقات علمی را برانگیخت. چون تکنیک کارخانجات روز بروز پیچیده تر میشد متخصصینی لازم بودند تا به آنها سروسوورتی بخشند و آنها را تکمیل کنند. حرفه مهندسی برای تمدن صنعتی ضروری شد. علم ، برای کمک به تکنیک صنایع روز بروز بیشتر دنبال شد ، درضمن تحقیقات آزمایشگاهی راه پیشرفت اختراعات را بیشتر باز کرد. کارهای بزرگی که از علوم جدید پیدا شد به شدت جلب توجه مردم عادی را کرد.

علائق بامادیات - ترقی و پیشرفت صنعتی مالا مقدار زیادی کالا های مختلف در دسترس عده یشماری از مردم قرارداد. تیراژ زیاد روزنامه ها و مجلات ، اتومبیل و سینما و رادیو علائق جدیدی درعالم مردم ایجاد کرد و آنها را از مباحث فلسفی راجع به معرفت وجود خدا برکنار داشت و نسبت به روحانیت و مذاهب و انبیا بی تفاوت کرد. این بی تفاوتی یکی از مشخصات زندگانی معاصر است.

تاریخهای مهم

۱۸۱۵	کنگره وین
۱۸۲۱	شورش یونان
۱۸۲۳	اصول مونرو
۱۸۲۹	معاهده ادرنه
۱۸۳۰	شورشهای ژوئیه
۱۸۳۱	استقلال بلژیک

فصل دوم

مسلك مترنيخ^۱

سقوط ناپلئون (۱۸۱۴ - ۱۸۱۵) منجر به تصفیة امور کشورهای اروپائی در کنگره وین شد. دوره ۱۸۱۵ - ۱۸۳۰ غالباً « عصر مترنيخ » نامیده میشود، زیرا در این دوره تمام اروپا در تحت نفوذ سیاست ، پرنس کلمن مترنيخ^۲ ، صدراعظم و وزیر خارجه اطریش قرار گرفته ونهضت اصلی اجتماعی و سیاسی از اختلاف بین طرفداران و مخالفین افکار مترنيخ برخاست. این سه اصل : (۱) پشتیبانی از مطلق-العنانی سیاسی، (۲) جلوگیری از خواستهای ناسیونالیستی، (۳) حفظ کامل « وضع به همان حال »^۳ یعنی به شکلی که در کنگره وین مقرر گردیده بود از مختصات

عمده مسلک مترنیخ بود. اصول مترنیخ را میتوان به این طریق خلاصه کرد : واکنشی درمقابل انقلاب فرانسه و عقاید و افکاری که از آن به خارج انتشار یافته بود. نقطه مقابل اصول مترنیخ نهضتی بود معروف به « لیبرالیسم » - لیبرالیسم یعنی مرام آزادی خواهی برای هر فرد ، آزادی سیاسی ، فکری و اقتصادی بیشتری دربر داشت و همچنین موافق با خواست های ناسیونالیستی بود. این دو گروه عمده آزادی خواهی را تقویت کردند : (۱) فضلاء ، وطن پرستان و رمانتیک ها که از « تنویر افکار قرن هیجده و از انقلاب فرانسه و اصول آن از قبیل ، حقوق بشر ، و آزادی ، مساوات و برادری » الهام گرفته بودند. (۲) ظهور طبقه بورژوازی پولدار که انقلاب صنعتی باعث ثروتمند شدن آنها شده بود و برای افزایش و تحکیم منافع مادی خود آرزوی قدرت سیاسی میکردند. قسمت مهم تاریخ قرن نوزده از طرفی مربوط به پیشرفت این نهضت آزادیخواهی است که دو گروه فوق طرفدار آن بودند و از طرف دیگر مربوط بکشمکشهایی است که طرفداران این نهضت با نیروی محافظه کاران داشتند.

کنگره وین

وهربان کنگره - علاوه بر پرنس مترنیخ ، سیاستمداران مهم در کنگره وین «تالیران»^۱ از فرانسه ، هاردنبرگ^۲ و فن هومبولت^۳، از پروس ، « نسلرود »^۴ و « رازوموفسکی »^۵ از روسیه و « کاسلری »^۶ و « ولینگتن »^۷ از بریتانیای کبیر بودند. « تزار الکساندر اول »^۸ امپراطور روسیه ، « فرانسیس اول »^۹ امپراطور اتریش و « فردریک ویلهلم سوم »^{۱۰} پادشاه پروس هم شخصاً حضور داشتند. باستانی الکساندر اول ، یک ایده آلیست غیرواقعی که به آسانی تحت نفوذ استاد در فن سیاستمداری چون مترنیخ قرار میگرفت ، تمام این شخصیت ها طرفدار سخت رژیم قدیمی بودند.

حقانیت و غرامت - شعار کنگره وین « حقانیت و جبران ، بود. منظور از

Nesselrode - ۴

Von Humboldt - ۳

Hardenberg - ۲

Talleyrand - ۶

Tsar Alexander - ۸

Wellington - ۷

Castlereagh - ۶

Rasoumoffsky - ۵

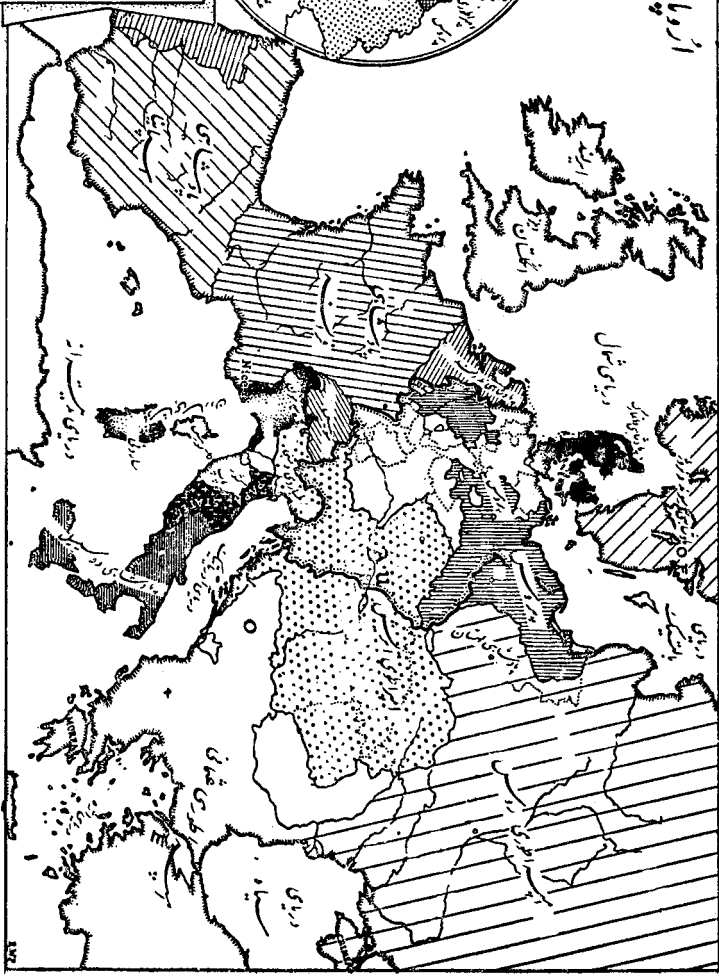
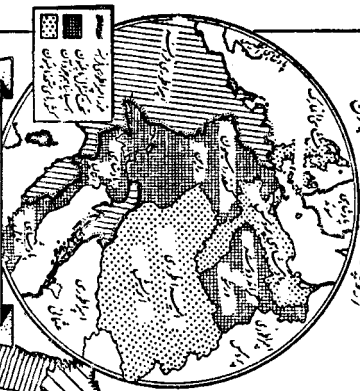
Frederick William III - ۱۰

Francis - ۹

« حقانیت » این اصل بود که تغییراتی را که ناپلئون باعوض کردن سلسلهٔ بوربون به اوضاع داده بود خنثی شود و اروپا را به فرمانروایان قانونی وجانشینان آنان به وضعی که در سال ۱۷۹۲ بوده برگردانند. اصول حقانیت یک اختراع زیرکانهٔ تالیران سیاستمدار فرانسوی بود که میخواست مانع هر گونه تجزیه یا کم شدن خاک فرانسه بشود. موضوع حقانیت با سیاست ارتجاعی مترنخ مطابقت داشت. تالیران با تأکید به اصول حقانیت و با استفاده از کشمکش‌های بین مخالفین خود با مهارت توانست شرایط خیلی عالیتر از آنچه که از عظمت جنگهای ناپلئون وشکست کامل فرانسه میشد انتظار داشت برای فرانسه به دست آورد. حتی برگشت موقتی صد روزهٔ ناپلئون باعث نشد که در مذاکرات کنگره برای فرانسه تنبیه خیلی کینه‌جویانه‌ای در نظر گرفته شود. تحت نام «حقانیت» پادشاهان فرانسه، هلند و ایالات ایتالیا به تخته‌های خود بازگشتند. در صورتی که اصول حقانیت بطور منطقی عملی میشد، لازم بود مرزهای ممالک به حال پیش از انقلاب درآید، ولی قدرت‌های بزرگ حاضر نشدند اینطور عمل کنند. هر کدام میل داشتند بعضی از غنیمتهای جنگی را در دست داشته باشند. بر طبق آن بریتانیای کبیر به عنوان «گرامت» مستملکات فرانسه و هلند را که به دست آورده بود برای خود نگهداشت، به هلند اجازه داده شد تا سرزمینهای هلند اطیش را (بلژیک فعلی) به سرزمین خود ملحق کند، به اطیش، ونسی و میلان در ایتالیا به عنوان غرامت داده شد و فرمانروایان «هابسبورگ»^۱ بر تخته‌های توسکانی^۲، «مودنا»^۳ و «پارم»^۴ قرار گرفتند. کشورهای آلمانی زبان اتحادیه‌ای از ۳۸ ایالت تشکیل دادند که اطیش عضو برجستهٔ آن بود. پروس قسمتی از «ساکس»^۵ و برخی از نواحی ساحل (راین) را تصرف کرد. به سوئد در ازای فنلاند که روسیه آنرا در سال ۱۸۰۹ تحت کنترل خود درآورده بود نروژ واگذار گردید. غیر از صدور حکم «حقانیت» و «گرامت» تقریباً تنها اصلاح مثبت و سودمند کنگرهٔ وین اقدام خداپسندانه برضد برده‌فروشی در آفریقا بود.

اوپا پس از کنگره دین - ۱۸۱۵

اردوی مرکزی ست سلطنت ناپولین



تاریخ: ۱۸۱۵ - دین
 مکان: فرانسه
 موضوع: صلح و امنیت بین المللی
 توضیحات: این نقشه نشان می دهد که چگونه مرزهای اروپا پس از کنگره دین تعیین شدند. این صلح منجر به ایجاد سیستمی برای حفظ تعادل قوا در اروپا شد.

جلوگیری از تمایلات ملی - بی اعتنائی تام کنگره وین به اصل خودمختاری ملی باعث شد که بیشتر کارهای آن جنبه موقتی پیدا کند و زمینه را برای بسیاری از انقلابات قرن نوزده آماده سازد.

عامل اجرای توافقی وین - بلافاصله پس از کنگره وین برای فقط تصمیمات کنگره دو نوع اتحادیه تشکیل شد. اولی به « اتحاد مقدس » معروف بود. الکساندر اول که مردمقدسی بود آنرا پیشنهاد کرد و در آن اتحادیه روسیه، اتریش و پروس شرکت نمودند. منظور تزار از تشکیل « اتحادیه مقدس » برقرار کردن دستورات مسیحیت، یعنی عدل، احسان و صلح در امور بین المللی بود. بعدها غالب کشورهای اروپائی نیز به اتحادیه مقدس ملحق شدند. « اتحاد مقدس » در اثر سیاست مترنیخ و عده‌ای دیگر به وضعی درآمد که بنا به گفته مترنیخ جز « لغاضی » چیز دیگری نبود، ولی در ذهن لیبرالهای آن زمان نشانه هر چیز ارتجاعی و زورگوئی شد. در حقیقت عامل مؤثر در معاهدات وین اتحادیه چهارگانه یعنی اتحادیه اتریش، بریتانیای کبیر، پروس و روسیه بود، نه اتحادیه مقدس. با اینکه پس از مدت کوتاهی بریتانیای کبیر خود را از اتحادیه کنار کشید. اتحاد چهارگانه با نبوغ و کاردانی مترنیخ بین سالهای ۱۸۱۵-۱۸۳۰ بر امور اروپا تسلط پیدا کرد. با توافق اتحاد چهارگانه، چندین کنگره بین المللی تشکیل شد (از قبیل کنگره اکس لاشاپل^۱ در سال ۱۸۱۸، تروپو^۲ در سال ۱۸۲۰، لایباخ^۳، در سال ۱۸۲۱؛ و ورونا^۴ در سال ۱۸۲۲). این کنگره‌ها اقدامات جمعی برای خرد کردن وازین بردن آزادی خواهی در هر نقطه‌ای که ممکن بود وجود داشته باشد انجام دادند و حتی به دخالت مسلحانه در امور داخلی کشورهای دوست مبادرت کردند.

پیروزی ارتجاع (۱۸۱۵ - ۱۸۳۰)

فرانسه در زمان لوئی هیجدهم و شارل دهم - در سال ۱۸۱۵ لوئی ۱۸ به سلطنت بازگشت. در آن زمان فرانسه وضع مساعدی داشت، زیرا هر چند جنگهای

ناپلئون تأثیر عمیقی به منابع ملی چه مادی چه انسانی گذاشته و به آنها آسیب زیادی رسانده بود ، استعداد مردم فرانسه و بخصوص تقسیم سودمند اراضی که حاصل انقلاب بود باعث بهبودی سریع اقتصادی شد. منشور سال ۱۸۱۴ سلطنت مشروطه‌ای را که تا اندازه‌ای شبیه به سیستم متداول در بریتانیای کبیر بود به بارآورد. با یک فرق که شاه قدرت زیادتری در دست داشت. ولی شدت نزاع طلبی و دسته‌بندیها مانع شد که این سیستم قانونی بتواند به آرامی انجام وظیفه کند. از یک طرف سلطنت‌طلبان افراطی ، یعنی مهاجران سابق و فرزندان آنان ، تشنه انتقام بودند و میخواستند امتیازات خود را بازیابند و از اینکه در منشور نسبت به آزادیخواهی مساعدت شده بود ناراحت بودند و از طرف دیگر جمهوری‌طلبان و طرفداران بناپارت بودند که از بازگشت پادشاه و شکست ناپلئون خشمگین شده بودند. با اینکه احتمال میرفت اکثر مردم طالب پذیرفتن هرگونه سازشی که آرامش را حفظ کند باشند ، این گروههای آشتی‌ناپذیر امور سیاسی را در یک بی‌نظمی و غوغا نگه میداشتند.

در اولین سال بازگشت پادشاه (۱۸۱۵ - ۱۸۱۶) سلطنت‌طلبان افراطی بر مجلس شوری تسلط داشتند و با بلوا و تخطئه کردن مخالفین از خود شدت عمل نشان دادند. از سال ۱۸۱۶ تا سال ۱۸۲۰ یک دولت معتدل تر تحت رهبری شاه و « الی دکاز »^۲ نظم را برقرار کرد و طبق مفاد منشور حکومت کرد. ولی در سال ۱۸۲۰ متعاقب قتل « دوک‌بری »^۳ برادرزاده شاه بود که عکس العمل سلطنت‌طلبان افراطی کارهای مسالمت آمیز چهار سال گذشته را خنثی کرد. از مطبوعات سلب آزادی شد ، حقوق مدنی که منشور آنرا تضمین کرده بود معلق و بلا تکلیف ماند ، یک سازمان جاسوسی پلیسی برقرار شد و برای رأی دهندگان شرط حد مالکیت افزایش یافت. در سال ۱۸۲۳ یک لشکر فرانسوی به سرکردگی « دوک آنگولم »^۴ برای ازین بردن نهضت آزادی خواهان در اسپانیا مداخله کرد. پس از مرگ لوئی هیجده در سال ۱۸۲۴ برادر وی « کنت آرتوا »^۵ به نام شارل دهم به پادشاهی

رسید. شارل شخص مرتجع استواری بود و به کمک مجلس سلطنت طلب افراطی غرامتی به مبلغ ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ لیره انگلیسی به مهاجرین در ازای زمینهایی که از دست داده بودند پرداخت و اجازه داد تا ژزوئیت‌ها (کاتولیکهای رومن) به فرانسه برگردند و به سیاست سپردن تعلیم و تربیت عمومی به روحانیون ادامه داد. ولی سیاست او بتدریج عدهٔ بیشماری را بیزار کرد و در سال ۱۸۲۷ سلطنت طلبان اکثریت را در مجلس از دست دادند. بخصوص موضوعی که بورژوازی را خشمگین کرد اقدام شارل در بالا بردن مبلغ غرامت پرداختی به مهاجرین بود. شارل بهرهٔ قرضهٔ عمومی را تقلیل داد و مبالغ صرفه‌جوئی شده را که باین طریق بدست آمد به اقساط سالانه به مهاجرین تخصیص داد. درحقیقت این پرداخت‌ها از کیسهٔ صاحبان سهام دولتی یعنی بورژوازی کارسازی میشد. در سال ۱۸۳۰ نارضایتی از طرز حکومت شارل به حد کمال رسید.

اسپانیا و لیبرالیسم - در اسپانیا قانون اساسی لیبرال ۱۸۱۲ با برگشت فردیناند هفتم لغو گردید و یک سیاست کاملاً ارتجاعی جای آنرا گرفت. این وضع در سال ۱۸۲۰ شورشی را فراهم آورد و منجر به یک پیروزی موقت برای آزادی-خواهان شد (۱۸۲۰ - ۱۸۲۲). مترنیخ برای مذاکره دربارهٔ شورش اسپانیا و فرونشاندن آن، اتحادیهٔ چهارگانه را در سال ۱۸۲۲ در «ورونا» جمع کرد. در این کنفرانس که نمایندهٔ فرانسه نیز علاوه بر نمایندگان اتحادیهٔ چهارگانه شرکت داشت، تصمیم گرفته شد که فرانسه تحت سرپرستی قدرت‌های چهارگانه در اسپانیا مداخله کند. بریتانیای کبیر با این نقشه موافق نبود، ولی زیاده‌م مقاومت نکرد. یک لشکر فرانسوی در سال ۱۸۲۳ داخل اسپانیا شد و بعد از جنگهای زیاد آزادی-خواهان را مجبور کرد از مادرید خارج شده به کادیز بروند. آزادیخواهان در آنجا با کمک فردیناند که در آنجا زندانی شده بود خود را تقویت کردند. فردیناند بنا بر قولی که داده بود یک دولت معتدل تشکیل دهد آزاد شده بود، ولی پس از آزادی زیر قول خود زد و یک دفعه دیگر بر آن شد که آزادیخواهی را از بین ببرد. عکس العمل

سال ۱۸۲۴ خیلی شدیدتر از عکس العمل سال ۱۸۱۴ بود. حتی «دوک آنکولم» فرمانده قشون مهاجم فرانسه به زیاده روی های فردیناند اعتراض کرد. ارتجاع و استبداد با هر گونه بیرحمی احمقانه و خیانت آمیز تا زمان مرگ فردیناند در سال ۱۸۳۳ به حد اعلی در اسپانیا ادامه داشت و بعد از آن یک جنگ مخرب و خونین داخلی باعث شد که اسپانیا سالهای درازی را در آشوب و بلوا بگذراند.

در طی مدت طولانی جنگ ویی نظمی هائی که در سال ۱۸۰۸ با مداخله ناپلئون در امور داخلی اسپانیا شروع شد مستعمرات اسپانیا در آمریکای جنوبی در حال شورش بودند. در سال ۱۸۲۳ اغلب آنها موفق به تأسیس حکومت های مستقلی برای خود شدند. فرونشاندن شورش آمریکای جنوبی توسط قدرت های اروپائی کاملاً مطابق سیاست مترنیخ و اتحادیه چهارگانه بود، ولی بدون کمک مؤثر قوای دریائی انگلستان این نقشه قابل اجرا نبود. زمامداران با نفوذ انگلیس «کاسلری» و بعد از سال ۱۸۲۲ «کانینگ»^۱ در حالیکه با شورش موافق نبودند معتقد بودند که مستقل بودن آمریکای جنوبی برای منافع انگلیس سودمندتر است. از اینرو بریتانیای کبیر حاضر نشد با سیاست مترنیخ همکاری کند. در سال ۱۸۲۳ «جیمز-مونرو»^۲ رئیس جمهوری ممالک متحده آمریکا، پس از توافق با کانینگ، اصول مشهور مونرو را اعلام کرد. طبق اصول مونرو هرگاه کشوری میخواست در جمهوریهایی جدید آمریکای جنوبی مستعمره ای به دست آورد یا مزاحمتی ایجاد نماید ممالک متحده آمریکا این عمل را عملی تجاوزکارانه تلقی میکرد. اصول مونرو که از طرف انگلیس و آمریکا تقویت میشد بکلی توسعه مرام مترنیخ را در دنیای جدید متوقف ساخت.

پرتغال و لیبیرالسم - در تمام مدتی که خانواده سلطنتی پرتغال از دست ناپلئون در برزیل پناهنده شده بودند (۱۸۰۷ - ۱۸۲۰)، کشورشان در واقع تحت کنترل بریتانیای کبیر بود. اشغال انگلیس هم مرتجعان وطن پرست و هم آزادیخواهان را رنجانید. در سال ۱۸۲۰ در غیبت موقتی حکمران انگلیسی، قوای پرتغال که

از شورشی که در همان زمان در اسپانیا شروع شده بود الهام گرفته قدرت را بدست گرفت و به کمک لیبرالها یک قانون اساسی شبیه به قانون اساسی اسپانیا تنظیم نمود. پادشاه «جان ششم»^۱ در سال ۱۸۲۲ از برزیل برگشت و قانون اساسی را پذیرفت. در آن سال برزیل خود را از یوغ پرتغال خلاص کرد و پسر جان ششم، پدروی اول^۲، به امپراطوری برگزیده شد. دون میگل^۳، پسر دیگر جان ششم مرتجعان را بر ضد دولت قانونی رهبری کرد. وقتی در سال ۱۸۲۳ قوای فرانسه اسپانیا را مورد تجاوز قرارداد، جان ششم قانون اساسی را لغو نمود، ولی از این عمل چیزی که عایدش شد این بود که خشم آزادی طلبان را برانگیخت بدون اینکه مرتجعان را راضی کرده باشد و دون میگل به اغتشاشات خود ادامه داد. در سال ۱۸۲۶ جان ششم درگذشت و پدروی اول برزیل پدروی چهارم پرتغال شد. پدرو، مردی که احساسات و افکار آزادیخواهی داشت، قانون اساسی جدیدی که وسائل تشکیل حکومت پارلمانی را فراهم میکرد تنظیم نمود، پس از آن به نفخ، ماریا^۴ دختر هفت ساله خود به شرط آنکه با دون میگل ازدواج کند از تخت و تاج پرتغال کناره گیری کرد. دون میگل که از طرف پدرش در سال ۱۸۲۴ تبعید شده بود در سال ۱۸۲۸ به عنوان نایب السلطنه مراجعت نمود. میگل بدون توجه به قولهایی که برای حمایت از قانون اساسی «پدرو» بطور رسمی داده بود با استبدادی وحشیانه شروع به حکومت کرد. زیاده روی ها و بی اعتنائی های او تازمان خلع وی در سال ۱۸۳۴ ادامه داشت.

بریتانیای کبیر و لیبرالیسم - میل بریتانیای کبیر برای جلوگیری از توسعه تجارتی اسپانیا و پرتغال و به دست گرفتن تجارت آمریکای جنوبی، آن کشور را بر آن داشت که از «اصول مونرو» حمایت کند و همکاری با نقشه مترنیخ را که میخواست با دخالتهای خارجی مرام آزادیخواهی را درهم شکند، رد کند. ولی بریتانیای کبیر در سیاست داخلی خود در سالهای بین ۱۸۱۵ - ۱۸۲۲ درست به اندازه شخص مترنیخ مرتجع بود. در تمام دوره انقلاب فرانسه (۱۷۸۹ - ۱۸۱۵)

انتشار افکار انقلابی فرانسه یک نوع مترسکی برای طبقات حاکمه انگلیس بود با اینکه انگلستان یک سلطنت مشروطه در قرن هفده برقرار کرده بود و از اینرو فلاسفه قرن هیجده آن کشور را آزادیخواه میدانستند، درحقیقت تا سال ۱۷۸۹ کمتر از حکومت‌های استبدادی اروپا در راه دموکراسی پیشرفت کرده بود. یک عده کوچک اشراف با نفوذ صاحب زمین دولت را کاملاً تحت نفوذ خود داشتند و با اینکه از قدیم حقوق مدنی و آزادی مطبوعات وجود داشت اشراف انگلیسی مانند اشراف سایر ممالک بمحض اینکه میدیدند امتیازات آنان با شورش‌های ملی تهدید میشود دست به کار شده آن اقدامات را خنثی میکردند. در سال ۱۸۱۰ کابینه محافظه کار «توری»^۱ که از غلبه بر ناپلئون و برانقلاب فرانسه مسرور بود متمایل نبود هیچگونه اقدام اصلاحاتی در راه آزادیخواهی به عمل آورد. دوره بین سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۲ به دوره محافظه کاری افراطی مشهور است. ژرژ چهارم پادشاه انگلستان، کاسلری و ولینگتن، مدافعان ارتجاع بودند. محافظه کاران مجلس عوام، قانونی به نفع طبقه خودشان تصویب کردند (از قبیل بالا بردن عوارض گمرکی بر واردات حبوبات؛ ادامه قانون الحاق اراضی کوچک به املاک بزرگ^۲، الغای مالیات بردرآمد) درحالیکه برای پریشانی فوق العاده وضع اقتصادی مردم طبقه پائین هیچگونه اقدامی بعمل نیامدند.

در سال ۱۸۱۶ نارضایتی کارگران بیکار باعث یک سلسله بلواهای هولناک شد که بالاخره منجر به شورش «اسپایفیلد»^۳ در لندن گردید. در سال ۱۸۱۷ دولت از ترس ادامه آشوب قانون «هاییز کورپوس آکت»^۴ را که سد اصلی آزادی مدنی در انگلستان بود مسکوت گذاشت. در سال ۱۸۱۹ مجدداً شورش برپا شد و سربازان دولتی میتینگ بزرگ توده مردم را با خونریزی فراوان در منچستر درهم شکستند. این «قتل عام منچستر» باعث شد قانونی به نام «قانون شش ماده»^۵ برای جلوگیری از اغتشاشات به وجود آید. علی رغم موفقیت ظاهری، ارتجاع انگلیسی

به سرعت توسط یک نهضت قوی آزادیخواهی رو به اضمحلال میرفت. عواملی چند باعث ظهور مخالفت آزادی طلبان شد: (۱) متفکرین طرفدار اصلاحات اساسی از قبیل « ویلیام گدوین »^۱، « توماس پین »^۲، « ویلیام کویت »^۳، « جرمی بنتام »^۴، « پرسی بیسشه شلی »^۵ و « لرد بایرون »^۶، (۲) کاتولیک‌های رومن، به خصوص در ایرلند که برای لغو قوانینی که امور سیاسی را برای طرفداران مذهب کاتولیکی رومن منع کرده بود در تلاش بودند، (۳) پروتستان‌های منشق‌کننده به امتیاراتی که در سیاست، در مالیات، در تحصیلات عالی به آن‌گلیک‌ها (کسان وابسته به کلیسای انگلستان) داده شده بود اعتراض داشتند، (۴) ظهور سرمایه‌داران صنعتی یا بورژوازی. چون انقلاب صنعتی در سال ۱۸۱۰ در انگلستان خوب پیشرفت کرده بود این سرمایه‌داران یک گروه خیلی قوی تشکیل داده بودند که مخالفت با آنان کار آسانی نبود.

در طی ده ساله بین ۱۸۲۲ - ۱۸۳۲ نهضت آزادیخواهی علی‌رغم ایستادگی مصرانه محافظه‌کاران در حال پیشرفت بود. سیاست خارجی آزادیخواهان کاینکه اولین نشانه تغییر اوضاع بود.

در سال ۱۸۲۰ با تحریک، فرانسیس پلیس^۶ و ویلیام هاسکینسون^۷، قانون منع اتحادیه‌های اصناف لغو گردید. در سال ۱۸۲۸ با الغای کورپوریشن-آکت، و « تست آکت »^۸ پروتستانهای منشق‌کننده در امور سیاسی پذیرفته شدند. در سال بعد « قانون آزادی کاتولیک‌ها » عدم صلاحیت کاتولیک‌ها را در امور کشوری از بین برد. نهضتی قوی که از حمایت مردان بانفوذ هیئت وزرا برخوردار بود باعث بسط و توسعه اصلاحات پارلمانی گشت: از قبیل بسط حق انتخاب طبقه متوسط و توزیع کرسی‌های مجلس متناسب با جمعیت مردم.

روسیه در زمان سلطنت الکساندر اول - الکساندر اول، امپراطور روسیه

William Godwin - ۱ Thomas Paine - ۲ William Cobbette - ۳ Jeremy Bentham - ۴
Percy Bysshe Shelley - ۵ Francis Place - ۶ William Huskisson - ۷ Test Act - ۸

قانونی که در انگلستان در زمان سلطنت شارل دوم به تصویب رسید و طبق آن کلیه اشخاصیکه در خدمت دولت بودند بایستی سوگند وفاداری به کلیسای انگلستان یاد کنند و اظهارنامه‌ای بر ضد « عقیده تبدیل نان و شراب به گوشت و خون مسیح در عشاء ربانی » امضا نمایند و اجازه پادشاه را برای استفاده از کلیسای انگلستان بگیرند.

با افکار آزادیخواهی در کنگره وین شرکت کرد. او به فنلاند و لهستان قانون اساسی عطا کرده بود و در تنظیم و تهیه منشور سال ۱۸۱۴ که لوئی ۱۸ به فرانسه عطا کرده بود سهم به سزائی داشت. در تحت نفوذ مترنیخ، بالاخره، الکساندر تبدیل به فردی مرتجع شد. در میان تمام کشورهای بزرگ اروپائی، روسیه از حیث تعلیم و تربیت و صنعت از همه عقبتر بود و از اینرو برای اصلاحات دموکراسی کمتر آمادگی داشت. این عوامل و کشف یک توطئه قتل میان افسران گارد سلطنتی خود، بلوای سال ۱۸۲۰ در اسپانیا و ایتالیا، همه در تغییر احساسات الکساندر مؤثر بود. در سال ۱۸۲۰ الکساندر عقیده مترنیخ را حاکی از اینکه آزادی طلبی دلیل ضعف و منبع خطر است، قبول کرد و از آن تاریخ به بعد با صدراعظم اطریشی در مبارزه برضد آزادیخواهی همکاری نمود.

اروپای مرکزی تحت نفوذ مترنیخ - در اروپای مرکزی طرفداری از مرام مترنیخ به حد اعلی رسیده بود. مترنیخ هر چه میتوانست برای جلوگیری از هر اقدامی که بوئی از ابتکار یا آزادی داشت انجام میداد. کنترل شدید بر مطبوعات و تحصیلات و نظارت شدید پلیس از دستورات معمول آن روز بود. نه فقط در اطریش بلکه در سرزمینهای آلمان و ایتالیا، مترنیخ مواظب هرگونه جنبشی بود تا فوری آنرا فرونشاند. قول و قرارهایی که پرنسهای آلمانی برای اصلاحات آزادیخواهی داده بودند همه نقش بر آب شد. ابراز احساسات درونی آزادیخواهی در اجتماعات مخفی در فستیوال « وارتبورگ »^۱ و « بورشن شافت »^۲ در سال ۱۸۱۷ علنی شد. تصویب نامه های، کارلسباد^۳، در سال ۱۸۱۹ جواب دولت به این نهضت ها بود. در ایتالیا قدرت مترنیخ از « لمباردی »^۴ و « ونسی »^۵ تا سرزمین پادشاهی، دو سیسیل^۶، محسوس بود. در ظاهر ارتجاع کاملاً مستقر شده بود، ولی آزادیخواهی با اینکه در خفا بود هنوز زنده بود. جمعیت های مخفی (که مهمترین آنها مشهور به « کاربوناری »^۷ بود) از طرف عده کثیری حمایت میشدند. همانطور که در پرتغال و اسپانیا عمل شده بود آزادیخواهان در سال ۱۸۲۰ قیام کردند و

موفق شدند از شاه قول اعطای قانون اساسی را بگیرند. ولی در نتیجه مذاکرات مترنیخ در، تروپو و لایباخ، با مداخله اطریش موافقت شد، انقلاب با زور فرو- نشانده شد، و قانون اساسی منسوخ گردید.

زوال مرام مترنیخ

عدم همکاری بریتانیای کبیر - یکی از علل مهم زوال مرام مترنیخ و شکست آن، سیاست خارجی بریتانیای کبیر مبنی بر عدم مداخله آن کشور بعد از سال ۱۸۲۲ بود. منظور «کانینگ» و دیگر لیدرهای انگلیسی از کناره گیری از سیستم مترنیخ بیشتر ترویج تجارت بریتانیا بود تا اینکه پیوستگی به اصول آزادیخواهی بوده باشد. انقلاب یونان - دلیل دیگری که شدیداً به زوال مسلک مترنیخ کمک کرد جنگ استقلال یونان بر ضد ترکها بود که در سال ۱۸۲۱ با یک قیام در «مولداوی» شروع شد. با اینکه تزار شخصاً طرفدار یونان و مشتاق بود کاهش قدرت خطرناک ترکها را ببیند مترنیخ او را وادار کرد که در این امر دخالتی نکند. به نظر میآمد که یونان بدون کمک خارجی به زودی مضمحل شود. ولی یونانیها یک روح قهرمانی از خود نشان دادند و چون ترکها برای فرونشاندن اغتشاش، روشهای خیلی خشنی بکار میبردند موجب یک تغییر ناگهانی در احساسات تمام مردم اروپا گردید. دانشمندان و رمانتیکها (از جمله لرد بایرون، ویکتور هوگو، ویلهم مولر و دیگران) از یونان طرفداری کردند. پس از مرگ تزار الکساندر در سال ۱۸۲۵، مترنیخ دیگر نتوانست در امور روسیه اعمال نفوذ کند، درحالیکه همدردی نسبت به یونانیها و نفرت نسبت به ترکها در سراسر روسیه افزایش می یافت. در سال ۱۸۲۷ تزار جدید نیکلای اول به بریتانیای کبیر و فرانسه پیوست و پیمان لندن را امضاء کرد. بر طبق این پیمان قدرت های بزرگ توافق کردند برای قبولاندن متارکه جنگ در یونان مداخله کنند و به دنبال آن درمسأله استقلال یونان به طرزی سازش کنند. ولی ترکها متارکه جنگ را قبول نکردند و متحدین جدید، کشتی های جنگی ترک و مصر را در خلیج «ناوارون»^۱ در سال ۱۸۲۷ منهدم کردند. در سال بعد

روسیه به ترکیه اعلان جنگ داد. کمک کردن فرانسه و روسیه به کشوری در اخراج حکام قانونی خود برای مترنیخ غیر قابل قبول بود. در سال ۱۸۲۹ ترک‌ها شکست خوردند و مجبور شدند معاهده ادرنه را که به یونان استقلال میداد بپذیرند. انقلاب سال ۱۸۳۰ - در سال ۱۸۳۰ نارضایتی مردم در مقابل ارتجاع و جلوگیری از خواست‌های ملی در بسیاری از نقاط اروپا به حد انفجار رسید. در فرانسه «شارل دهم» احکام ماه ژوئیه خود را انتشار داد. این احکام عبارت بود از:

(۱) - محدودیت بیشتر آزادی مطبوعات. (۲) انحلال مجلس جدید که در آن آزادیخواهان اکثریت داشتند. (۳) اعلام قانون جدید انتخاباتی که حق انتخاب را محدود میکرد. (۴) دعوت برای انتخابات جدید که محتملا نتیجه آن بازگشت اکثریت مرتجعین بود. با کمک مخفیانه مالی و راهنمایی رهبران و سران بورژوازی (از جمله بانکداران، صاحبان کارخانه‌ها و تجار) شورشی در پاریس برپا شد. گروه‌های کارگران در خیابانها سنگر بسته و سربازان شاه را که آنها نیز طرفدار شورشیان بودند، به آسانی شکست دادند. شارل دهم استعفا داد و به انگلستان گریخت. لوئی فیلیپ، «دوک اورلئان»^۱ تحت رژیم مشروطیت که نظارت دقیق امور را در دست بورژوازی قرار میداد به پادشاهی منصوب شد. موفقیت «انقلاب ژوئیه» فرانسه در سایر قسمت‌های اروپا انعکاس فوری کرد. بلژیکی‌ها بر ضد هلندی‌ها طغیان کردند و در اکتبر سال ۱۸۳۱ استقلال خود را اعلام کردند و در سال بعد فرانسه و بریتانیای کبیر آنها را به رسمیت شناختند. در ایتالیا ایالات پاپ‌نشین بر ضد پاپ قیام کردند و ایالات «پارم»^۲ و «مدنا»^۳ حکمرانان «هابسبورگ» خود را مجبور کردند به وین فرار کنند. ولی مترنیخ فوری این اغتشاشات را فرونشاند و سیستم قدیمی را دوباره برقرار کرد. آزادیخواهی در اروپای مرکزی آنقدر قوی نبود تا مرام مترنیخ را ازین ببرد. نیکلای اول شورش لهستان را در سال ۱۸۳۱ شدیداً خواباند و شورش‌های سال ۱۸۳۰ انتهای اولین مرحله جدال بین آزادیخواهی و ارتجاع را که حادثه سیاسی مهم قرن نوزده است نشان میدهد. مترنیخ آزادیخواهی را عقب‌انداخت، ولی موفق نشد نفوذ انقلاب فرانسه را ریشه کن کند.

تاریخهای مهم

۱۸۳۲	اولین لایحه اصلاح انگلستان
۱۸۳۸	چارتیسم ^۱ در انگلستان
۱۸۴۸	انقلاب های ماه فوریه
۱۸۴۸	انقلاب در اروپای مرکزی
۱۸۴۸	اجتماع فرانکفورت
۱۸۴۸	فرار مترنیخ

فصل سوم

پیشرفت آزادیخواهی

در انگلستان و فرانسه دوره بین ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ عصر برجسته بورژوازی بود. تجارت و صنعت تحت سلطه آن قرار داشت. در اروپای مرکزی و شرقی یعنی در کشورهایی که هنوز انقلاب صنعتی بطور عمیق نفوذ نکرده بود هنوز اوضاع مانند اوضاع زمان مترنیخ بود با کیفیات فئودالیسم و سیاست استبدادی آن. در تمام این دوره، دیپلماسی بین المللی اهمیت خود را ازدست داده و مسائل اجتماعی داخلی در درجه اول اهمیت قرار داشت. علامت ویژه این دوره بارز شدن اختلاف طبقاتی بین فقیر و غنی بود که تا اندازه ای در اثر ظهور سرمایه داری صنعتی و تا اندازه ای هم

۱- Chartism در تاریخ انگلستان اصول نهضتی سیاسی که طرفدار انتخابات عمومی، اخذ رأی مخفی، پارلمانهای سالانه و اصلاحات دیگر بود.

در نتیجه کم شدن حس اطاعت و نادانی طبقه کارگر به وجود آمده بود. آنچه که « ادوین مارکهام »^۱ « صبر و حوصله زیاد فقرای غارت شده » نامیده بود کم کم داشت از بین میرفت. عده کثیری که هر روز بر تعداد آن افزوده میگشت به افکار دموکراسی که حتی آزادی طلبان پیشرفته در سالهای ۱۸۱۵ - ۱۸۳۰ با آن مخالف بودند گرویدند. هنوز در بیشتر کشورها دولت بطور کلی نسبت به عقاید عمومی بی تفاوت بود، و از اینرو یک نارضایتی خطرناک - که با مذاکرات سیاسی مسالمت آمیز، بمنظور پیدا کردن راه حل مناسبی برای آن مقدور نبود - بتدریج پایه انقلاب های بزرگی را پی ریزی میکرد. در این نارضایتی سه نهضت مجزا دخالت داشتند: (۱) نهضت برای بدست آوردن خودمختاری ملی (ایالات ایتالیا، مجارستان، لهستان، ایرلند). (۲) نهضت برای ترقی اجتماعی و اقتصادی توده های مردم محروم (درفرانسه و انگلستان). (۳) نهضت برای به دست آوردن دموکراسی (درفرانسه و انگلستان) و برای به دست آوردن مشروطیت (دراطریش و ایالات آلمان). در سال ۱۸۴۸ تمام اروپا از انقلاب ماه فوریه پاریس تحریک شده و مانند ترقه منفجر شد. با اینکه انقلابات سال ۱۸۴۸ نتوانست امیدهای طرفداران آنرا برآورده کند، ولی تقریباً در همه جا پایان عصر رکود را مشخص کرد و دوره تحولات را آغاز نمود.

اصلاحات در بریتانیای کبیر

از دیاد اغماض مذهبی - تا سال ۱۶۸۹ انگلستان، مانند غالب کشورهای اروپائی، کوشش کرد به زور قانون مردم را مجبور کند تا همه دارای یک مذهب باشند. قانون: « کورپوریشن آکت » در سال ۱۶۶۱ و قانون، تست آکت، در سال ۱۶۷۳ مراسم مذهبی عمومی و علنی را برآنهائی که حاضر نشده بودند عقیده تبدیل نان و شراب به بدن و خون حضرت مسیح را انکار کنند و مطابق رسم دینی کلیسای انگلیس مراسم دینی خود را انجام دهند منع کرده بود. قوانین دیگر قرون ۱۶ و ۱۷ جرایم سنگینی برای عبادت آشکارای کاتولیک های رومن و پروتستانهای منشق -

کننده وضع کرده بود. « قانون اغماض »^۱ در سال ۱۶۸۹ به پروتستانهای منشق-کننده اجازه داد آشکارا عبادت کنند، ولی آنها را از اشتغال به کارهای عمومی و دانشگاه‌ها محروم کرد. در قرن ۱۸ یک روح اغماض به وجود آمد و حتی عقیده خداپرستی والحاد رونق یافت و در اوایل قرن ۱۹ قوانین «تست آکت» و «کورپوریشن آکت» بیشتر جنبه سیاسی به خود گرفت تا جنبه مذهبی. در سال ۱۸۲۸ مجلس، به پیروی از هیجانات عمومی برای به دست آوردن اصلاحات آزادی بخش، قوانینی را که پروتستانهای منشق کننده را از اشتغال به کارهای عمومی منع میکرد لغو کرد ولی وضع کاتولیک‌های رومن تغییر نکرد. در سال ۱۸۲۹ در اثر وضع تهدیدآمیز در ایرلند و اقدامات «دانیل اوکونل»^۲ که در آنجا رهبر پر قدرت کاتولیک‌ها شده بود، دولت محافظه کار به رهبری دوک «ولینگتن»^۳ و «روبرت پیل»^۴ لایحه خلاص کاتولیک‌ها را که «ادای فرمول برتری شاه در امور روحانی»^۵ و تصدیق عدم «تبدیل ماده»^۶ را که در سابق مرسوم بود منسوخ میکرد به تصویب رساند و از اینرو اجازه داد کاتولیک‌ها در مجلس کرسی‌هایی را اشغال کنند و در دولت صاحب مقاماتی بشوند. بالاخره در سال ۱۸۵۸ اصلاحات جدیدی پای یهودیهارا به ادارات باز کرد.

اصلاحات پارلمانی سال ۱۸۳۲ - تقاضا برای توسعه حق انتخاب عمومی و تقسیم کرسی‌های مجلس بر طبق تعداد جمعیت که (به اصطلاح «اصلاحات پارلمانی» نامیده میشود) نتیجه انقلاب صنعتی و ظهور طبقه متوسط صنعتی بود. حزب آزادی‌طلبان یعنی «ویگ»^۷ برای بدست آوردن حمایت طبقه متوسط از اصلاحات فوق پشتیبانی کرد. بعد از مخالفت‌های فراوان از طرف «مجلس اعیان» که ترس داشتند همکاری جدید برای آنان پیدا شود، بالاخره در سال ۱۸۳۲ «لایحه اصلاحات پارلمانی» را تصویب کردند. این لایحه مقرر میداشت که از ۴۱ قصبه کم جمعیت تماماً و از ۳ قصبه دیگر جزء سلب حق انتخاب شود و این کرسی‌های

Robert Peel - ۴

Duke of Wellington - ۳

Daniel O'Connell - ۲

Toleration Act - ۱

Whig Party - ۷

Transubstantiation - ۶

Oath of Supremacy - ۵

خالی که باین طریق بدست می‌آمد، به شهرهای بزرگ جدید صنعتی اختصاص داده شود. شرط مالکیت برای حق انتخاب سهل‌تر گردید یعنی غیر از داشتن اراضی، داشتن اموال دیگر نیز به حساب آمد. این تسهیلات تعداد انتخاب‌کنندگان را از سه درصد به ده درصد جمعیت کل افزایش داد. بنابراین عملاً هیچگونه امتیازی به دموکراسی داده نشد. قانون اصلاحات پارلمانی قید کرد که انتخابات به جای ۱۰ روز باید در دو روز انجام شود. ضعف شدید قانون اصلاحات پارلمانی و ناتوانی آن در تهیه و مسائل انتخابات بارای مخفی بود بطوریکه برای شخصیت‌های بانفوذ امکان داشت که تعداد بیشماری از رأی‌ها را در تحت نظارت خود گیرند. لایحه اصلاحات صف آرائی مجدد احزاب سیاسی قدیمی را فراهم کرد. محافظه‌کاران «ویگ» ها و عدهٔ بیشماری از سرمایه‌داران جدید شروع کردند که خود را آزادیخواه بنامند و آزادی خواهان «توری‌ها» با از دست دادن بسیاری از سنت‌های قدیمی خود به رهبری «روبرت پیل» و با پذیرفتن در حزب خود اشخاصی چون کسبهٔ جدید که میخواستند با تحولات به‌آهستگی پیشرفت کنند، خود را محافظه‌کار نامیدند.

اصول نهضت اصلاح قوانین انتخابات - اصلاحات سال ۱۸۳۲ به شدت مورد علاقه و طرفداری طبقهٔ کارگر قرار گرفت، ولی زود دریافتند که از تصویب آن هیچگونه مزایائی برای آنها حاصل نشده است. در حقیقت گروه جدید بورژوازی که بواسطهٔ قانون اصلاحات، قدرت سیاسی به دست آورده بودند و جای طبقهٔ اشراف ملاک را گرفته بودند کمتر از این طبقه احتیاجات طبقات پائین‌تر را درک میکردند. آنها سخت طرفدار عقاید «آزادی عمل» و «رقابت آزاد» شده بودند و هرگونه اقدام احساساتی دربارهٔ امتیازات سیاسی و اجتماعی همراه با مسؤولیت را بیهوده میدانستند و تنها چیز مورد علاقهٔ آنها از زیاد ثروت بود. طبقات پائین‌تر از اینکه نشان آجر شده بود برای به دست آوردن چیزی اساسی‌تر از استخدام آزاد با مزد غیرمکفی در کارخانه‌های فاقد اصول بهداشت، به دست و پا افتادند. این جنبش طبقهٔ پائین منجر به تهیهٔ برنامه‌ای برای اصلاحات سیاسی به نام «منشور ملت» گردید در این برنامه این نکات گنجانیده شده بود: (۱) حق رأی مردان بطور عموم، (۲) انتخابات

با رأی مخفی، (۳) تجدید پارلمان در هر سال، (۴) حوزه‌های مساوی انتخابات، (۵) از بین بردن شرط مالکیت برای نمایندگی پارلمان، (۶) پرداخت حقوق به نمایندگان مجلس. کلیه منظوره‌های چارتیستها به استثنای فقره بی‌اهمیت شماره (۳) از آن زمان در بریتانیا برآورده شده‌اند. این نکات شاید به چشم مردمان امروزه حداقل خواستها برای یک دولت دموکراتیک باشد، ولی در سال ۱۸۳۸ و قتیکه اولین مرتبه پیشنهاد شد، آنها را شدیداً انقلابی تلقی کردند و از میان مردمان تحصیل کرده و قابل احترام عده معدودی از آن حمایت کردند. از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۸ طرفداری از اصول نهضت اصلاح قوانین انتخابات به حداًلی رسیده بود، ولی دولت هیچ امتیازی برای آن قائل نشد. در تمام مدت، آن یک نهضت براندازنده و مفسد که میبایستی آنرا با زور فرونشاند، تلقی میشد. این نهضت بالاخره در سال ۱۸۴۸ مرکوب شد و این موقعی بود که پس از آگاهی‌های زیاد برای اجتماع در یک میتینگ عظیم در «کینیگتن»^۱ لندن، عدهٔ خیلی در آن شرکت کرده و پلیس به آسانی آنها را متفرق کرد. با اینکه نتیجهٔ فوری از آن به دست نیامد، ولی جنبش طرفداران این قانون افکار بسیاری از تواناترین مغزهای انگلستان را به آنچه که «توماس-کارلایل»^۲ شرط حل مسألهٔ انگلستان نامیده بود متوجه ساخت و راه را برای رسیدن به اصلاحات وسیع سیاسی در آخرین نیمهٔ قرن نوزده هموار و آماده نمود.

قانون گذاری اجتماعی - (۱۸۳۲ - ۱۸۴۸) - دورهٔ بین سالهای ۱۸۳۲ و ۱۸۴۸ دورهٔ آغاز وضع قوانین اصلاحی اجتماعی در انگلستان بود. بیشتر این اصلاحات در یک مجلس ناموافق و پراز خصومت در نتیجهٔ کوشش مداوم و لاینقطع عدهٔ خیلی از بشردوستان به تصویب رسید. همهٔ این اقدامات امروزه ناچیز به نظر میاید، ولی در آن موقع پایه‌ای جهت اصلاحات مؤثرتر برای بعدها پی‌ریزی شد. در سال ۱۸۳۳ به اتمام و کوشش، میکائیل سدلر^۳ و لرد اشلی^۴، اولین قانون مهم کارگاهها^۵ به تصویب رسید. این قانون، کار بچه‌های خردسال را در صنایع

بخصوصی محدود کرد. با اینکه هیچ قید و شرطی برای اجرای آن پیش‌بینی نشده بود، ولی شکست بزرگی به قانون «آزادی عمل»^۱ وارد آورد. و همچنین با مخالفت شدید سرمایه‌داران که با یک دلتنگی، خرابی صنعت انگلستان را در نتیجه مداخله دولت پیش‌بینی میکردند مواجه شد. در سالهای ۱۸۴۲ - ۱۸۴۴ و ۱۸۴۷ قوانین پیشرفته‌تر درباره اداره کارخانه‌ها تصویب شد. در سال ۱۸۳۳ دولت برای حمایت از تعلیم و تربیت مقدماتی اقداماتی را شروع کرد. بردگی سیاهان با تصویب قانونی در مستعمرات لغو شد. طبق این قانون با پرداخت غرامت مالی به صاحبان آنها، برده‌ها بتدریج آزاد شدند. قانون جدید فقرا که کمتر بشردوستانه و بیشتر سخت بود در سال ۱۸۳۴ به تصویب رسید. طبق آن برای فقرا در اردوهای کار، کار تعیین شد و دستگیری در خارج قدغن گردید، در این اردوهای کار برای جلوگیری از در رفتن از زیر کار شرایط سختی در نظر گرفته شده بود.

امور خارجی - (۱۸۳۰ - ۱۸۴۸) - سیاست خارجی انگلستان را در بیشتر این دوره «لرد پالمستون»^۲ مرد جدی و کاری اداره میکرد. در سال ۱۸۳۱ «پالمستون» از استقلال بلژیک که تازه از هلند جدا شده بود حمایت کرد و باین طریق مانع شد که فرانسه آن را ضمیمه کشور خود نماید. در سال ۱۸۳۹ استقلال دائمی و بیطرفی بلژیک از طرف تمام قدرت‌های مهم تضمین شد. در اسپانیا از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۸ یک مجادله سیاسی که غالباً به جنگ‌های داخلی تبدیل میشد، بین پارتیزان‌های «ایزابلا»^۳ دختر فردیناند هفتم و پارتیزان‌های، دون کارلوس^۴ برادر کوچک فردیناند ادامه داشت. پالمستون ولوئی فیلیپ پادشاه فرانسه سعی کردند این مجادله اسپانیا را به نفع کشورهای خودشان تمام کنند، ولی غالباً آنها برضد مقاصد همدیگر کار میکردند و این نقشه‌های مخالف یکدیگر رنجشی بین انگلستان و فرانسه به وجود آورد. توجه پالمستون به امور شرق نزدیک مهمتر از دخالت وی در امور اسپانیا بود. در سال ۱۸۳۲ جنگی بین «محمد علی پاشای مصر» و ترک‌ها در گرفت، ترک‌ها از روسیه استمداد طلبیدند و در عوض تعهد کردند هر

زمان که تزار بایکی از کشورهای خارجی جنگ کند بغاز داردانل را که از نظر سوق الجیشی اهمیت بسیار داشت به روی آن ببندند . پالمرستون بالاخره موفق شد از انعقاد این قرارداد ممانعت کند و به این طریق تمامیت امپراطوری عثمانی و بیطرفی تنگه های دریای سیاه را که هدف اصلی سیاست انگلیس بود حفظ کرد .

فرانسه در دوره سلطنت لوئی فیلیپ

وضع بورژوازی « سلطنت ماه ژوئیه » - انقلاب سال ۱۸۳۰ که « سلطنت ماه ژوئیه » لوئی فیلیپ را برقرار کرد یک قیام ملی عمومی نبود . این انقلاب کودتائی بود که یک دسته کوچک بورژوازی پول دار با استفاده از نارضایتی کارگران پاریس برای یک انقلاب سیاسی ، نه اجتماعی ، ترتیب داده بودند . دولتی که آنها سرکار آوردند کمتر از حکومتی که در بریتانیای کبیر در نتیجه اصلاحات سال ۱۸۳۲ سرکار آمد دموکراتیک بود و تاحدی دولتی حافظ منافع طبقات تجار و صنعتگران بود . در نتیجه سنگینی شرط مالکیت برای حق رأی ، تعداد رأی دهندگان در یک جمعیت ۳۰۰ نفری فقط ۲۵۰ نفر بود . دولت مانند دولت انگلستان ، « پارلمانی » و « مسؤول » بود و مقصد اصلی این بود که شاه باید سلطنت کند و نباید حکومت کند . ولی بدلائل مختلف که مهمترین آنها نبودن یک سابقه پارلمانی طولانی در فرانسه بود ، لوئی فیلیپ توانست مقامی مهم تر از مقام ویلیام چهارم یا ویکتوریا بدست آورد . عملاً سلطنت مشروطه بتدریج به سلطنتی استبدادی که تحت نظر پادشاه ونخست وزیر با قدرتش « گیزو »^۱ بود تبدیل شد . فیلیپ و گیزو با ایستادگی در مقابل هرگونه اصلاحات و تغییرات مجبور شدند برای جلوگیری از ازدیاد نارضایتی ها یک سیاست ارتجاعی اختیار کنند .

مخالفت با لوئی فیلیپ - در فرانسه گروههای بیشماری از رژیم « سلطنت ماه ژوئیه » ناراضی بودند . عده ای هنوز اصرار داشتند که شارل دهم و بعد هم ، کنت شامبور^۲ ، پادشاهان قانونی هستند . جمهوری خواهان با اینکه خودشان به

لوئی فیلیپ برای به دست آوردن تخت و تاج کمک کرده بودند برای اینکه نتوانسته بود اصلاحات دموکراتیک انجام دهد نسبت به وی خشمگین شدند. طرفداران اصلاحات اجتماعی که دارای عقاید مختلف بودند، دولت را چون نتوانسته بود شرائط طبقات کارگران را اصلاح کند تقبیح کردند. وطن پرستان نیز احساساتشان جریحه دار شده بود از اینکه لوئی فیلیپ یک سیاست خارجی ملایم و مسالمت آمیز در پیش گرفته بود و در مقابل انگلستان رفتار چاپلوسانه داشت و وزیر امور خارجه اش، آدلف تییر^۱، را در موقعی که آن سیاستمدار با در نظر گرفتن خطر جنگ سعی داشت از منافع فرانسه دفاع کند، معزول کرده بود. شیوع نادرستی و فساد در رفتار دولت «گیزو» بدست روزنامه نگاران ناراضی برای حمله به رژیم فرصتی داد و منجر به برقراری سانسور مطبوعات شد. ولی مخالفت بدون اینکه هیچگونه تخفیفی در آن حاصل شود بطور مخفی ادامه داشت. الکسی دو توکوویل^۲، عوامل اصلی ناراضی‌ها را در سخنرانی خود در مجلس شورا در ۲۹ ژانویه ۱۸۴۸ با این حملات خلاصه کرد :

« ببینید در سینه‌های طبقات کارگر - کسانی که من تصدیق میکنم در حال حاضر آرام هستند، چه میگردد. بدون شک آنها به آن حدی که قبلاً نا راحت بوده‌اند از علاقه شدید به سیاست ناراحت نشده‌اند. ولی آیا شما نمیتوانید ببینید که امیال آنها، بجای اینکه سیاسی باشد اجتماعی شده است؟ آیا شما نمی‌بینید که در سینه‌های آنها بتدریج عقاید و افکاری به وجود آمده که هدف آن نه فقط برای برانداختن این یا آن وزارتخانه و بهم زدن قوانین یا تغییر شکل دولت است، بلکه برای بهم زدن خود جامعه است تا اینکه این جامعه روی پایه‌هایی که در روی آن در حال حاضر استوار است متزلزل شود. آیا شما به آنچه هر روز بین خودشان می‌گویند گوش نمیدهید؟ یا نمیشنوید که آنها لایق قطع تکرار میکنند که هرچه که بالای سر آنها است نالایق و ناقابل است، و طرز تقسیم فعلی اجناس در سراسر دنیا غیر عادلانه است، و دارائی روی پایه‌ای قرار دارد که منصفانه نیست؟ آیا شما پی نمی‌برید به اینکه وقتی چنین عقایدی ریشه بگیرند و در همه جا پخش شوند و

وقتی آنها بطور عمیق در توده مردم نفوذ کنند، دیر یا زود، نمیدانم چه وقت و چطور، میتوانند وحشتناکترین انقلابات را به وجود آورند.»

انقلاب ماه فوریه (۱۸۴۸) - لوئی فیلیپ، «گیزو» و مجلس شورای بورژوا
 نتوانستند آنطور که «توکویل» میدید جریان حقیقی امور را ببینند. آنها در سیاست خود یعنی در جلوگیری از اصلاحات پافشاری میکردند. نظر به اینکه سانسور مطبوعات، انتشار عقاید سیاسی را از مجراهای عادی غیر ممکن کرد، مخالفین دولت در مهمانی‌ها جمع شده و در آنجا عقاید خود را برای اصلاحات اساسی اظهار و نقشه‌هایی را برای وادار کردن دولت به انجام اصلاحات طرح میکردند. مهمترین اصلاحات مورد نظر طرفداران هوشیار اصلاحات اساسی، تعمیم حق رأی به طرز دموکراتیک بود. در ماه فوریه ۱۸۴۸ دولت کوشش کرد تا از یکی از این مهمانی‌ها جلوگیری کند. این بهانه برپا شدن بلوا در محلهای مختلف پاریس شد و وقتی «گیزو» با استفاده از گارد ملی سعی کرد دوباره نظم را برقرار کند، عده زیادی از سربازان از اطاعت افسران خود امتناع کردند. در آشوبی در جلو منزل «گیزو» ده نفر از تظاهرکنندگان کشته یا زخمی شدند و این خونریزی شورشیان را بیشتر خشمگین کرد. پس از یک کوشش بیهوده برای کنار آمدن با شورشیان، لوئی فیلیپ استعفا داد و به انگلستان فرار کرد. در خلال این بی‌نظمی‌های فراوان، یک حکومت موقتی به ریاست، لامارتین^۱، شاعر کاتولیک و آزادیخواه انتخاب شد. این حکومت از هر گونه عقاید سیاسی و اجتماعی برخوردار بود. حکومت موقتی انتخابات عمومی را با حق رأی عموم مردان برای انتخاب اعضای «مجلس ملی مؤسسان» به منظور تهیه قانون اساسی، تصویب کرد.

جمهوری دوم و سوسیالیست‌ها - حکومت موقتی تا هنگام انتخابات مجلس
 جدید سر کار باقی ماند. دولت در اثراحتیاجات اقتصادی بسیار سخت طبقه کارگران بیکار در پاریس و به راهنمائی، لوئی بلان، تئوریسین سوسیالیست «حق کار کردن» را ضمانت و قبول کرد تا تمام آنهایی را که بیکار بوده‌اند با مزد روزی دو فرانک

در «کارگاه‌های ملی» استخدام کند. چون دولت نمیتوانست فوری برای عده زیادی که تقاضای کارکرده بودند کار تهیه کند، فکر «کارگاه‌های ملی» لوئی بلان عملاً تبدیل به پرداخت ساده مزد مدت بیکاری از محل قرضه ملی شد. عده کسانی که از این مزد بدون کار استفاده میکردند بی‌اندازه بالا رفت و محافظه کاران در تمام کشور نگران شدند. در انتخابات مجلس ملی مؤسسان، سوسیالیست‌ها مغلوب شدند و یکی از اولین قوانین «مجلس ملی مؤسسان» (ژوئن ۱۸۴۸) الغای سیستم مکروه کارگاه ملی بود. کارگران بیکار که به این طریق از کمک مالی دولتی برخوردار میشدند وقتی بطور ناگهانی از آن محروم شدند، شورش برپا کردند، ولی سربازان مجلس ملی مؤسسان تحت فرمان ژنرال «کاویناک»^۱، در روزهای خونین ماه ژوئن بایبرحمی آنها را سرکوب کردند (۲۴-۲۶ ژوئن ۱۸۴۸)

جمهوری دوم و بورژوازی - پس از فرونشاندن شورش اجتماعی طبقه کارگر، مجلس مؤسسان جدید تحت کنترل جمهوری خواهان بورژوا و محافظه کاران بخش‌های کشاورزی، قانونی را تصویب کرد که برطبق آن، تنها یک مجلس مقننه و یک رئیس جمهوری برای چهار سال که با انتخابات عمومی انتخاب میشد، مقرر شد. اصلاحات سیاسی معتدل پذیرفته شد. حکم اعدام برای خلافهای سیاسی لغو شد. حق شرکت در اتحادیه‌ها و میتینگ‌های عمومی تضمین گردید. درحالیکه اجبار دولت برای فراهم کردن کار جهت بیکاران رد شد، تبصره‌ای در قانون گنج‌اندیده شد که دولت تا آنجائی که اعتباراتش اجازه بدهد به بیکاران کمک کند.

ایتالیا و انقلاب سال ۱۸۴۸

مخالفت با فرمانروائی اطریش - در تمام مدت بین سالهای ۱۸۳۰-۱۸۴۸ مخالفین مخفی در ایتالیا نسبت به استبداد اطریش و فرمانروایان مستقل «هابسبورگ» در حال پیشرفت بودند. جمعیت مخفی «مازینی»^۲ طرفدار جمهوریت بود؛ روحانیون برای تشکیل یک فدراسیون تحت ریاست پاپ آشوب کرده بودند، یک گروه سوم متوجه چارلز آلبر،^۳ پادشاه آزادیخواه ساردنی بودند، زیرا آنها معتقد بودند که

وی قادر به احیای ایتالیا است. در بسیاری از مراکز خارج ایتالیا، بخصوص ماری دسته‌های تبعید شدگان سیاسی باهم متحد شده یک جمعیت قوی به نام «ایتالیای جوان» تشکیل دادند. مشخصات نهضت آزادیخواهی ایتالیا ناسیونالیزم شدید و بی تفاوتی نسبی آن به مسائل اقتصادی و اجتماعی بود که انقلاب صنعتی به مرام آزادیخواهی انگلستان و فرانسه القا کرده بود.

قیام ملی سال ۱۸۴۸ - در ماه مارس ۱۸۴۸ در میلان شورش برضد اطریشی‌ها برخاست و قشون اطریش تحت فرماندهی فیلد مارشال «رادتسکی»^۱ پس از چندروز جنگ مایوسانه به خارج شهر رانده شد. بقیه «لمباردی» و «ونسی» بیدرنگ به شورش ملحق شدند. شارل آلبر پادشاه «ساردنی»^۲ و «پیه‌مون»^۳ به اطریش اعلان جنگ داد و با یک ارتش منظم به کمک شورشیان شتافت. در آن وقت در قلمرو پادشاهی «دوسیسیل» (در جنوب ایتالیا) یک دولت مشروطه تأسیس شده بود، در عین حال در ایالات تحت فرمانروائی پاپ، «پی‌نهم»^۴ آزادی خواه کاملاً طرفدار امپال ملی ایتالیائی‌ها بود. برای مدت کوتاهی (ماه مه و ژوئن ۱۸۴۸) بنظر میرسید که در قیام، به کمک قشون «پیه‌مون» شارل آلبر موفق خواهد شد که برای همیشه اطریشی‌ها را از تمام شبه جزیره بیرون بیندازد. ولی دره ۲ ژوئیه رادتسکی شارل آلبر را در جنگ «کوستوزا»^۵ شکست قطعی داد و مجدداً میلان را اشغال کرد.

برقراری مجدد سلطه اطریش - سال بعد (۱۸۴۹) شارل آلبر دوباره کوشش بیشتری کرد، ولی در «نوارا»^۶ از رادتسکی شکست خورد. سپس شارل آلبر به نفع پسرش «ویکتورامانوئل»^۷ از سلطنت ساردنی کناره گرفت. اطریشی‌ها تمام سرزمین‌های شورشیان را دوباره تصرف کردند، اما ظلم و قساوتی که ژنرال «هایناو»^۸ جهت مجازات اهالی شهر «برسیا»^۹ بکار برد تخم نفرت و انزجار را در قلب مردم کاشت. با اینکه کوششهای وطن پرستان ایتالیائی در سال‌های ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ به جایی نرسید، اما سرمشق بزرگی برای ایتالیائی‌ها شد و زمینه قوی برای کوشش

دیگری جهت به دست آوردن سلطنت مشروطه ایالات ساردنی و پیه مون تحت قیادت ویکتور امانوئل دوم که پادشاهی آزادخواه و دارای روحی ایتالیائی بود، فراهم کرد.

آلمان و انقلاب سال ۱۸۴۸

نهضت‌های آزادیخواهی مخفی (۱۸۳۰ - ۱۸۴۸) در آلمان مانند سراسر اروپای مرکزی طی سالهای ۱۸۳۰-۱۸۴۸ مرام مترنخ هنوز رواج داشت. انقلاب صنعتی تأثیر تباه کننده خود را برنظم اجتماعی که رژیم سابق آنرا به وجود آورده بود، تازه شروع کرده بود. تعداد بورژواها و کارگران شهری هنوز آن اندازه نبود تا با اشراف مالک زمین مبارزه مؤثری بکنند. لیبرالیسم اقتصادی که محرک حقیقی شورش سال ۱۸۳۰ پاریس و اصلاحات سال ۱۸۳۲ در انگلستان بود در آلمان تقریباً وجود نداشت. ولی لیبرالیسم سیاسی و علمی که بیشتر میراث شورش فرانسه بود تا انقلاب صنعتی، علیرغم اقدامات مترنخ و اداره پلیس مخفی او و علیرغم سانسور مطبوعات و سانسور تعلیم و تربیت و علیرغم سیستم سخت گذرنامه برای جلوگیری از ورود طرفداران اصلاحات اساسی و نفوذ افکار آنها از خارج، در آلمان پیشرفت نمود. دانشگاه‌ها بخصوص مراکز خطرناک نهضت‌های آزادی طلبی شدند.

مجلس فرانکفورت (۱۸۴۸) - و قتیکه اخبار انقلاب ماء فوریه پاریس به آلمان رسید، در بیشتر شهرهای آلمان قیام‌های مشابه در جریان بود. بسیاری از ایالات آلمان خواستار یک سلطنت مشروطه، یک مطبوعات آزاد و یک فدراسیون قوی آلمانی بودند. در «بادن»^۱، «باواریا»^۲، «ساکس» و هانور^۳ و در شهرهای مستقل، هانس^۴، پرنس‌های وحشت زده آلمانی هیئت وزرای آزادیخواه بر سر کار آوردند و قول دادند قوانین مشروطه برقرار کنند. بلواهای سخت در برلن برپا گردید و «فردریک ویلهلم چهارم» پادشاه پروس مجبور شد یک هیئت دولت لیبرال بر سر کار آورد و مجلس مؤسسان تشکیل دهد. در ماه مه سال ۱۸۴۸ مجلسی که نمایندگان تمام ایالات آلمان در آن شرکت داشتند به منظور تدوین

قانون اساسی برای اتحاد تمام آلمان تشکیل شد. در حدود یک سال این مجلس در حال مشاوره و مشاجره بود. تا بالاخره در سال ۱۸۴۹ قانونی وضع کرد که اختیارات پادشاه را محدود و تمام ایالات آلمان را متحد میساخت. تاج و تخت این امپراطوری آلمان متحد به فردریک ویلهلم چهارم پادشاه پروس واگذار شد. اما واکنشی بر ضد لیبرالیسم شروع شده و با اینکه فردریک ویلهلم با رؤیای یک آلمان متحد تحت فرمانروائی پروس دچار وسوسه شده بود تنفر وی از رژیم مشروطیت او را بر آن داشت که از این مقام کناره گیری کند، در نتیجه مجلس فرانکفورت منحل شد و پیشوایان اصلاح طلب آن از کشور فرار کردند.

ارتجاع در پروس - در پائیز سال ۱۸۴۸ آزادیخواهی در پروس و در تمام آلمان رو به زوال میرفت. عدم موفقیت آزادیخواهان در حفظ پیروزیهای خود ناشی از این حقیقت بود که نهضت آنها کار عدهٔ خیلی از هواخواهان با حرارت وجدی بود، و قسمت عمدهٔ ملت اگر هم شدیداً محافظه کار نبودند خون سرد و بی علاقه باقی ماندند. فردریک ویلهلم چهارم در این موقع خود را به اندازهٔ کافی قوی حس کرد تا هیئت وزرای آزادیخواه را که در زمان بحران ماه مارس برقرار کرده بود مرخص کند و کنت « برادنبورگ » را که مرتجع سختی بود مأمور ادارهٔ کشور کرد. اهالی برلین از نمایش قوای نظامی ترسیدند. یک قانون اساسی چنانکه قول داده شده بود عطا شد، اما آنرا خود فردریک ویلهلم و مشاورینش تنظیم کرده بودند و در آن چیزی از آزادیخواهی نبود، جز اشارات پوچ. عکس العملی شبیه به این نیز در سایر ایالات آلمانی واقع شد. کوششهای متفرق آزادیخواهان بعد از انحلال مجلس مؤسسان فرانکفورت در ماه مه ۱۸۴۹ ادامه یافت، اما قوای پروس به سهولت جلو اقدامات آنها را گرفت. بسیاری از فراریها به ایالات متحدهٔ امریکا مهاجرت کردند و عدهٔ زیادتری دستگیر و زندانی شدند.

انقلاب در امپراطوری اتریش

وین - در وین پایتخت مسلک مترنخ از مدتها پیش نارضایتی در حال

پیشرفت بود. اخبار انقلابی از فرانسه و ایتالیا بلوای شدیدی را (۱۳-۱۵ ماه مارس سال ۱۸۴۸) تسریع کرد. مترنخ از وزارت استعفا داد و از ترس جانفش فرار کرد. فردیناند^۱ اول که ضعیف و بی‌یار بود فوری امتیازات آزادیخواهی را تصویب نمود. سانسور مطبوعات را لغو کرد و وعده داد حکومت مشروطه برقرار کند.

بوهم و مجارستان - جمعیت نامتجانس امپراطوری « هابسبورگ » نتایج نهضت انقلابی سال ۱۸۴۸ را غامض و پیچیده کرد. به محض اینکه مردم بوهم و مجارستان ملاحظه کردند که حکومت وین متزلزل است وطن پرستان ناسیونالیست در بوهم و مجارستان دست به شورش‌هایی زدند که منظورشان مانند شورش ایتالیا، بیشتر به دست آوردن خودمختاری داخلی بود تا آزادیخواه کردن حکومت امپراطوری اتریش. بواسطه تمایلات متفاوت، بین آزادیخواهان بوهم و مجارستان و ایتالیا همکاری وجود نداشت. این عدم اتحاد بین شورشیان به دولت امپراطوری امکان داد تا به تقاضای هریک از آنها جداگانه رسیدگی نماید. در ماه ژوئن ۱۸۴۸ یک کنگره « پان اسلاویک »^۲ به منظور تشکیل یک حکومت مستقل برای چک‌ها، اسلاواک‌ها و دیگر ملل اسلاو در امپراطوری اتریش در شهر پراگ برپا شد. سربازان « پرنس ویندیش گراتس »^۳ بسرعت این نهضت را فرو نشانندند. شورش مجارها خیلی ریشه‌دارتر بود چه به رهبری شخصی با قدرت و وطن پرست چون « لوئی کوسوت »^۴ توانستند یک حکومت داخلی مستقل با آزادی مطبوعات برقرار کنند، در ضمن امتیازات را لغو کردند و مقرر داشتند مجلس مقننه سالانه تشکیل شود و برای طبقه متوسط یعنی برای مالکینی که قیمت املاکشان به هزار دلار بالغ میشد نیز حق انتخاب قائل شدند.

ارتجاع در زمان سلطنت فرانسوا ژوزف - قوای تحت فرماندهی « پرنس ویندیش گراتس » پس از چند روز زدوخورد موفق شدند شهر را تصرف کنند و قدرت از دست رفته امپراطور را به وی بازگردانند. مجارها برای نجات شورشیان وین

شتافتند ، اما به زودی به عقب رانده شدند. تنها نتیجه این اقدام این شد که «ویندیشگراتس» فاتح برای آنها مجازات شدیدتری در نظر گرفت. بلافاصله پس از تصرف وین ، امپراطور «فردیناند» به نفع برادرزاده اش «فرانسوا ژوزف»^۱ از سلطنت کناره گیری کرد. ولی قدرت حقیقی دولت امپراطوری جدید در دست پرنس فلیکس شوارتسن برگ^۲ بود. پرنس فلیکس اگرهم از حیث لیاقت شبیه به پرنس مترنیخ نبود از حیث روش و طرز فکر به وی خیلی شباهت داشت. همینکه سال ۱۸۴۸ به پایان رسید معلوم شد که شورش تا آنجائیکه متوجه حکومت داخلی بود با عدم موفقیت مواجه شده است ، باز ارتجاع شدیداً برقرار شد. هنوز معلوم نبود که آیا شورشیان ایتالیائی و مجار میتوانند از کوشش های خود برای به دست آوردن استقلال نتیجه ای بگیرند ؟ در سال ۱۸۴۹ جواب این سؤال برای هر دو ملت شورشی منفی بود. در ابتدا ایتالیائی ها از پا درآمدند و اطریشی ها که از جنگ با ایتالیائی ها فارغ شده بودند به سختی به مجارها حمله کرده آنها را مغلوب کردند. تزار روسیه با یک قشون ۸۰۰۰ نفری به کمک امپراطور آمد. در مقابل قوای مقتدر دشمنان خود ، مجارها شانس موفقیت نداشتند ، بعد از سه ماه مقاومت بسیار سخت ، ولی با ناامیدی مجبور به تسلیم شدند. ژنرال «هاینا» و سفاک رؤسای مغلوب را که اسیر شده بودند به سختی مجازات کرد. «لوئی کوسوت» و عده دیگر به ترکیه فرار کردند. با اضمحلال جمهوری مجارستان شورش ۱۸۴۸-۱۸۴۹ اطریش خاتمه یافت ، سرزمینهای هابسبورگ ها دست نخورده ماند. مترنیخ رفته بود ، ولی المثنای او «شوارتسن برگ» به جای او نشسته بود ، در واقع تمام اصلاحات و امتیازات جز الغای بردگی همه از بین رفت. با وجود این انقلاب پایه سلطنت را از بن متزلزل کرده بود و حتی شدت عمل و سختگیری ها نتوانستند روح ارتجاع دوره مشعشع مترنیخ را دوباره زنده کنند.

تاریخ های مهم

۱۸۵۹	مبارکه جنگ ویلا فرانکا
۱۸۶۶	جنگ سادوا
۱۸۷۰	پیغام امس
۱۸۷۰	جنگ سدان
۱۸۷۱	به وجود آمدن امپراطوری آلمان
۱۸۷۱	جمهوری سوم فرانسه

فصل چهارم

پیروزی ناسیونالیسم

در سراسر اروپا در سالهای ۱۸۴۸-۱۸۴۹ جلوه قیام انقلابی گرفته شد. پیروزی ظاهری آزادیخواهی، ناسیونالیسم و دموکراسی حقیقتاً ناچیز بود. فرانسه شکل حکومت خود را از سلطنتی به جمهوری تغییر داد، ولی این تغییر فقط برای مدت کوتاهی دوام داشت. در سال ۱۸۵۰ به نظر بسیاری از مردم آن زمان تمام کوشش های آزادیخواهان و وطن پرستان کاملاً بیهوده بوده و مرتجعین خوشحال بودند که نهضت های مخرب که از بعد از کنگره وین اقداماتی مخفیانه میکردند تمام از بین رفته اند. ربع بعدی قرن نشان داد که چقدر این نظرات سطحی و بی اساس بوده است. شورش های سال ۱۸۴۸ بجای اینکه به یک دوره جنبش ملی و آزادیخواهی خاتمه

دهد، باعث شروع یک دوره پیروزی‌های ملی و آزادیخواهی گردید. در سال ۱۸۷۱ مردم تقریباً تمام آن چیزهایی را که برای آنها در سال ۱۸۴۸-۱۸۴۹ مبارزه کرده بودند به دست آورده بودند. ایتالیا خود را از دست اطریش خلاص کرده و تحت سلطنت یک پادشاه مشروطه یک پارچه شده بود. مجارستان عملاً استقلال داخلی واقعی به دست آورده بود. آلمان تحت لوای یک حکومت لیبرال نه البته به پایه حکومت لیبرال فرانسه و بریتانیای کبیر، بلکه به پایه لیبرالیسم انقلابی مرام مترنخ متحد شده بود. فرانسه جمهوری بود. بریتانیای کبیر به سوی دموکراسی قدم بزرگی برداشته و آشکارا در راه آزادیخواهی قدم‌های بلندتری برمیداشت. حتی روسیه استبدادی نیز دچار تب آزادیخواهی شد، به بردگان آزادی بخشید و به اصلاحات اداری متمایل گشت. از یک جهت دوره بین ۱۸۴۹-۱۸۷۱ را میتوان نتیجه و تکامل هیجانات و آرزوهای دوره بین ۱۸۱۰-۱۸۴۸ تلقی نمود. در هر حال کسی نبود که نتواند ببیند چقدر بین رؤیا و عمل تفاوت وجود دارد. لیبرالیسم در سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۴۸ (جز در انگلستان یعنی درجائیکه آزادی عمل در کارهای اقتصادی مایه اصلی آن بود) در تحت تأثیر احساسات انقلاب فرانسه بود؛ قهرمانان آن: شعرا، ایده‌آلیست‌ها و متفکرینی چون «بایرون»^۱، «شلی»^۲، «مازینی»^۳ و «لامارتین» بودند. دوره بین سالهای ۱۸۴۹-۱۸۷۱ بطور وضوح یک دوره رئالیزم بود که در آن سیاستمداران واقعی چون «کاوور»^۴، «بیسمارک»^۵، «پالمستون» و «دیسرائیلی»^۶ عملاً رهبری احساسات توده مردم را، که ایده‌آلیست‌های دوره‌های قبل آنرا به وجود آورده بودند، به عهده داشتند.

فرانسه - جمهوری دوم و امپراطوری دوم

لوئی ناپلئون^۷ (۱۸۰۸ - ۱۸۷۳) - کاندیداهای ریاست جمهوری فرانسه در سال ۱۸۴۸ از این قرار بودند: «لدرورلن»^۸ نماینده حزب کارگر، «ژنرال کاویناک» از جمهوری خواهان دموکرات لامارتین، شاعر و آزادی خواه و لوئی

ناپلئون . لوئی ناپلئون برادرزاده ناپلئون اول بود که با نقشه ماهرانه خود را هواخواه صلح و امنیت به مردم معرفی کرده بود . مردم فرانسه که از اغتشاش و نزاع حزبی جانشان به لب رسیده بود و از طرفی هم مفتون «افسانه ناپلئون» و شرح واقعی آن از ناپلئونی که صمیمانه به فرانسه خدمت کرده بود ، شده بودند ، لوئی ناپلئون را به ریاست جمهوری فرانسه با اکثریتی فوق العاده انتخاب کردند .

لوئی ناپلئون ، رئیس جمهوری فرانسه (۱۸۴۸ - ۱۸۵۲) - لوئی ناپلئون در طی سه سال اول ریاست خود برای انحلال مجلس و تجدیدنظر در قانون اساسی بمنظور اینکه دوباره در سال ۱۸۵۲ انتخاب شود هرچه در قوه داشت کرد . با بکار بردن یک سیاست مدبرانه حمایت ارتش و مردم را به دست آورد . مجلس درسامبر ۱۸۵۱ منحل شد و با مراجعه به آراء عمومی از مردم خواسته شد تا به لوئی ناپلئون به منظور نجات جمهوری حق تجدیدنظر در قانون اساسی داده شود . با حمایت از ارتش از امیال لوئی ناپلئون طبیعی بود که مردم با اکثریت فوق العاده اختیار تجدید نظر در قانون اساسی را به او بدهند . لوئی ناپلئون پس از به دست آوردن این اختیار قانون اساسی را تغییر داد و مدت ریاست جمهوری را ۱۰ سال کرد و تمام اختیارات را در دست رئیس جمهوری قرار داد . پس از یکسال آماده کردن مردم در زمینه افکار امپریالیستی ، آراء عمومی دیگری لوئی ناپلئون را در سال ۱۸۵۲ امپراطور فرانسه گردانید .

لوئی ناپلئون ، امپراطور فرانسه (۱۸۵۲ - ۱۸۷۰) - اولین قسمت امپراطوری لوئی ناپلئون یک « استبداد در لفافه » بود که در این مدت اصلاحات سودمند بسیاری صورت گرفت و حکومت در دست ناپلئون سوم متمرکز شد . او بر هیئت مقننه نظارت داشت ، ارتش و نیروی دریائی در تحت فرمان او بود ، اعلان جنگ میداد ، بیشتر رؤسای کشوری را تعیین مینمود . بطور خلاصه او قدرت مطلق بود . صدها از رهبران و طرفداران سابق جمهوری به عنوان اینکه در شورش های اخیر دست داشته اند جمعاً بازداشت و محکوم و تبعید شدند . سانسور شدیدی بر تمام

چیزهائی که برضد میل امپراطور بود برقرار گردید. برای جبران ازدست دادن آزادی مردم فرانسه ناپلئون بیمارستانها و آسایشگاه‌ها بنامود و پاریس را زیبا کرد، و تجارت را باسهل کردن حمل کالا با کشتی و راه آهن رونق داد. پیروزی فرانسه در جنگ کریمه در سال ۱۸۵۶ به حیثیت او بی اندازه افزود. بعد از سال ۱۸۵۸ مداخله وی در امور خارجی موقعیت او را متزلزل کرد و منجر به جنگ «فرانکو جرمن» بین فرانسه و آلمان شد که وی را از تخت امپراطوری به زیر آورد.

سیاست خارجی ناپلئون سوم (۱۸۵۹ - ۱۸۷۰) - با اینکه ناپلئون سوم هیچیک از نبوغ نظامی و انرژی خستگی ناپذیری که جزو صفات مشخص عمویش بود نداشت، مصرانه قصد داشت به یک سیاست خارجی تجاوز کارانه که نه فقط حیثیت فرانسه، بلکه حیثیت خودش را هم افزایش دهد مبادرت کند. و قتیکه آراء عمومی که میبایستی او را به امپراطوری فرانسه برگزیند هنوز نامعلوم بود، او سعی میکرد به مردم صلح دوست فرانسه گوشزد کند که خوف آنها از وقوع جنگ به دنبال برقرار شدن امپراطوری بی اساس است. با این جمله مشهورش «امپراطوری یعنی صلح» وی یک سیاست صلح خارجی و پیشرفت داخلی را تعهد کرد. ولی عمل او در ایتالیا، مکزیک و آلمان برای فرانسه سرافکنندگی به بار آورد و باعث خاتمه امپراطوری وی گردید.

وضع ایتالیا در سالهای بین (۱۸۴۹ - ۱۸۵۹)

تمایلات ناسیونالیستی - ایتالیا در مدت انقلابهای ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ کوشش بسیار سختی کرد تا ایالات «لمباردی» و «ونسی» را در شمال ایتالیا از زیر یوغ بندگی اطریشی‌ها خلاص و اداره کشورهای کوچک را از چنگ فرمانروایان مستقل: «هابسبورگ» و «بوربون» خارج کند. اولین کوشش برای انقلاب باشکست مواجه شد، اما برای تحریک آرزوی میهن پرستانه ایتالیائی‌ها سودمند شد و در مدت ۱۰ سال بعد تمام شبه جزیره با روح مقاومت میجوشید. مستبدهای کوچک که براریکه‌های دولتشین‌های مستقل نشسته بودند، به خصوص فردیناند، پادشاه

«دوسیسیل» طبق متدهای معمول آن زمان به جلوگیری بوسیله سانسور، توقیف‌های دلبخواهی و مجازاتهای بیرحمانه شورشیان ادامه دادند، ولی این اقدامات فقط اراده ملی را برای مقاومت استوارتر کرد، در ضمن افکار آزادی طلبان و بشردوستان را به همه نقاط اروپا منتشر کرد. بیش از پیش واضح شد که یک قیام عمومی دیگر منتظر پیدا کردن فرصت مناسبی است و یک ائتلاف فکری درباره فرم حکومت ملی بین گروههای مختلف آشوبگران برقرار میگردد. یک گروه بزرگ بورژوازی پادشاهی «ساردنی» و «پیه مون» را چون رهبر طبیعی دولت‌های ایتالیائی تلقی میکردند. آنها امیدوار بودند که دولت‌های دیگر ایتالیا یک پادشاهی مشروطه به رهبری ساردنی تشکیل خواهند داد. بعد از سال ۱۸۵۰ بسیاری از جمهوری خواهان و فدرالیست‌ها بتدریج پذیرفتند که فکر تشکیل یک حکومت پادشاهی مشروطه به رهبری ساردنی بهترین فرم سیاسی برای حکومت آتیۀ ایتالیا است. ساردنی نظر مساعد دولت‌های ایتالیا را جلب کرده بود، زیرا تنها دولتی بود که در مقابل مداخلات اطریشی‌ها مقاومت کرده بود. چارلز آلبرت، با اعطای قانون اساسی به اتباع خود در سال ۱۸۴۸ حمایت لیبرال‌ها را به دست آورد.

پیشوایان ساردنی - مقرر بود که سه پیشوای بزرگ نهضت ملی در ایتالیا از این کشور ظاهر شوند :

ویکتور امانوئل دوم (۱۸۴۹ - ۱۸۷۸) - ویکتور امانوئل دوم که بعد از چارلز آلبرت به پادشاهی رسید و علیرغم مخالفت اطریشی‌ها قانون اساسی ۱۸۴۸ را حفظ کرد. لیبرال‌ها درک کردند که وی مردی دارای صفات مطلوب برای ترویج وحدت ایتالیا میباشد.

گیوسپ گاریبالدی (۱۸۰۷ - ۱۸۸۲) - گاریبالدی با اینکه آرزو داشت ایتالیا حکومت جمهوری باشد، مایل بود که از سلطنتی مشروطه که ویکتور امانوئل در رأس آن قرار گیرد طرفداری کند. او دریافته بود که بهترین شانس برای آزادی در مشروطیت است. گاریبالدی زندگیش را وقف کمک به مردم سختی کشیده

امریکای جنوبی وایتالیا کرده بود. درجزیره محل سکونت خود در «کاپرا»^۱ منتظر فرصتی بود که به وحدت ایتالیا کمک کند.

«کنت کامیلو دی کاوور»^۲ - کاوور مهمترین رهبری بود که وحدت ایتالیا را امکان پذیر کرد. مسافرتهاى که در بریتانیای کبیر کرد بر آزادىخواهى وی تأثیر کرد. در دوره سلطنت چارلز آلبرت کاوور یکی از سردیران روزنامه مشهور «ایل-ریزورگیمنتو»^۳ بود. این روزنامه از دولت ساردنی که آماده بود دولت های ایتالیا را به سوى اتحاد ملی رهبری نماید حمایت میکرد. کاوور از سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۶۱ مدت خیلی کوتاهی نخست وزیر ویکتور امانوئل بود.

اصلاحات آزادی طلبی کاوور - کاوور در دوره نخست وزیری خود در ترویج اصلاحات داخلی از قبیل کارهای حمل و نقل، صنایع و کشاورزی کوشش زیاد کرد. تجارت آزاد معمول گردید. فرهنگ پیشرفت کرد و بودجه متعادل شد. بایستن صومعه ها و مجبور کردن رزوئیت ها به ترك کشور قدرت روحانیون را کم کرد. اهمیت این فعالیت ها وقتی معلوم میشود که در نظر بگیریم که در آن موقع دولت های دیگر ایتالیا تحت تسلط اطیش بوده و تمام تماس های کاوور با این دولت ها مستلزم یک سیاست مدبرانه بوده است.

ساردنی و جنگ کریمه - با اتحاد فرانسه و بریتانیای کبیر برضد روسیه در جنگ کریمه کاوور بین ملل اروپائی برای ساردنی مقامی به دست آورد به این معنی که ساردنی در ایتالیا به عنوان رهبر شناخته شد و با متحدین خود دوستی بیشتری برقرار نمود.

موافقت نامه پلومبیر^۴ - کاوور برای برخوردار شدن از پشتیبانی ناپلئون سوم در مقابل اطیش در سالهای بین ۱۸۵۶-۱۸۵۸ کوشش زیادی کرد. در یک ملاقات تصادفی در «پلومبیر» در فرانسه ناپلئون سوم موافقت کرد برای بیرون کردن اطیش از لمباردی و ونسی از ساردنی پشتیبانی کند. در ازای این کمک فرانسه، قرار شد کاوور «ساوا»^۵ و «نیس»^۶ را به ناپلئون واگذار کند.

آزادی و وحدت ایتالیا (۱۸۵۹ - ۱۸۷۱)

جنگ ساردنی و اطریش در سال ۱۸۵۹ - کاوور با ایجاد مزاحمت در لمباردی و ونسی کار را بجائی رسانید که اطریش مجبور شد به ساردنی اخطار کند یا خلع سلاح بشود یا منتظر عواقب وخیم باشد. کاوور با اطمینان از پشتیبانی فرانسه اولتیماتوم را رد کرد و در جنگی که متعاقب آن در گرفت فرانسویها و اهالی ساردنی اطریشی‌ها را در «ماژنتا»^۱ (در ماه ژوئن) و در «سولفرینو»^۲ شکست دادند. این پیروزی‌ها برای دولت‌های «توسکان» و «پارم» و «مودنا» اشاره‌ای بود تا حکام مقتدر اطریشی خود را سرنگون کنند.

انقلابهای شمال ایتالیا و بسیج پروسی‌ها در طول رودخانه «راین»^۳ ناپلئون سوم را متمایل به خاتمه دادن به زدوخورد کرد. ناپلئون در موقع دخول در جنگ قصد خود را مبنی بر آزاد کردن ایتالیا از کوههای آلپ تا دریای آدریاتیک اعلام کرده بود، ولی وقتی بدون آنکه به کاوور اطلاع بدهد در ویلافرانکا در سال ۱۸۵۹ با فرانسوا ژوزف پادشاه اطریش متارکه کرد، تعجب اروپا و خشم میهن‌پرستان ایتالیائی از حد گذشت. به موجب مصالحه‌نامه‌ای که به امضاء رسید، قرار شد ساردنی لمباردی را تصاحب کند، و ایالت ونسی در دست اطریش باقی بماند، پرنس‌های معزول مجدداً به کارگماشته شوند، و پاپ رئیس اتحادیه ایتالیا باشد. ویکتور امانوئل با این شرایط موافقت کرد، زیرا میدانست که بدون کمک فرانسه مخالفت با اطریش نتیجه‌ای ندارد. کاوور از نخست‌وزیری استعفا داد چون ویکتور امانوئل مایل به ادامه جنگ نبود. معاهده زوریخ در سال ۱۸۵۹ مصالحه‌نامه «ویلافرانکا» را تقویت کرد.

انضمام «پارم»، «مدنا»، «رومانی»^۴ و «توسکان» در سال ۱۸۶۰ - دولت‌نشین‌های شمالی موافقت نکردند جزو اتحاد ایتالیائی‌های تحت ریاست پاپ باشند و تصویب کردند که به ساردنی ملحق شوند. ناپلئون با این الحاق موافقت

نکرد، ولی کاوور با تدبیر با پیدا کردن راه حلی به نخست‌وزیری برگشت. برای جلب رضایت ناپلئون باله‌حق دوک‌نشین‌های «مدنا»، «پارم»، «رمانی» و «توسکان» کاوور پیشنهاد کرد «ساووا» و «نیس» را همچنانکه در مذاکرات «پلومبیر» قرار شده بود به فرانسه واگذار کند. به این اقدام اعتراضات شدیدی شد. معاهده «تورین»^۱ بین ناپلئون سوم و ویکتور امانوئل به امضاء رسید.

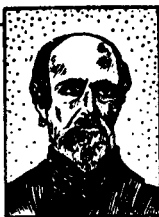
گاریبالدی و الحاق «دوسیسیل» در سال ۱۸۶۰ - چون کاوور ایالات شمالی را متحد کرده بود، گاریبالدی وسایل پیوستن دوسیسیل را به ساردنی فراهم کرد. وقتی اهالی سیسیل شورش کردند، گاریبالدی پس از اینکه با کاوور مخفیانه قرار گذاشت که کاوور در این کار دخالت نکند با یک هزار داوطلب که «پیراهن قرمزها» نامیده میشدند جزیره موطن خود را ترک کرد و عازم سیسیل شد. پیراهن قرمزها پس از سه ماه مجادله علیرغم برتری فوق‌العاده شورشیان به جزیره سیسیل تسلط یافتند. بعد از آن گاریبالدی به شبه جزیره ایتالیا برگشت و ناپل را تصرف کرد (۱۸۶۰). و پادشاه، فرانسیس دوم را مجبور کرد به «گائتا»^۲ فرار کند. وضع حساس سیاسی را که از این لشکرکشی غارتگرانه غیرقانونی به وجود آمده بود، کاوور مدبرانه اداره کرد، و حال آنکه دودلی ناپلئون باعث آبروریزی شد. ناپلئون تعهد کرده بود استقلال رم را تحت فرمانروائی پاپ نگهدارد و مایل نبود شورش موفقیت آمیزی را در دوسیسیل ببیند، به خصوص شورشی را که به وسیله شخصی ماجراجوی جمهوری خواه رهبری می‌شد. ناپلئون به کاوور رسماً اعتراض کرد و تهدید کرد که به زور جلو گاریبالدی را می‌گیرد. کاوور وانمود کرد که مانند کسان دیگر از اقدامات تجاوزکارانه گاریبالدی راضی نیست، و آخر الامر ظاهراً برای فرونشاندن شورش گاریبالدی قشونی به قسمت جنوب ایتالیا گسیل داشت. ناپلئون ترجیح میداد که خود مستقیماً در این کار مداخله کند. ولی از ترس بروز سوءتفاهمات با قدرت‌های دیگر به خصوص با انگلستان یعنی درجائی که افکار عمومی از ایتالیائی‌ها حمایت میکرد از مبادرت به اقدامات شدید منصرف شد.

با اینکه گاریبالدی طرفدار حکومت جمهوری درایتالیا بود میل داشت ویکتور امانوئل دوم یک سلطنت مشروط برقرار کند، زیرا او حس میکرد برای اداره کردن ایتالیا در آن زمان این بهترین شیوه است. وقتی ویکتور امانوئل دوم پس از شکست دادن قوای پاپ در «کاستلفیداردو»^۱ (۱۸۶۰) و الحاق دو ولایت از ممالک کلیسا موسوم به « اومبری »^۲ و « مارش »^۳ به ناپل وارد شد ، گاریبالدی فتوحات خود را به نام « ویکتور امانوئل » اعلام نمود. آراء عمومی در « ناپل » ، « سبسیل » ، « له مارش » و « اومبری » شدیداً طرفدار وحدت بود. تمام ایتالیا جز سرزمین « ونسی » که هنوز متعلق به اطریش وباریکه‌ای از زمین های اطراف رم که آخرین قسمت باقی مانده از سرزمین های پاپ بود بقیه ایتالیا تماماً در تحت رهبری ویکتور امانوئل درآمد.

کشور پادشاهی ایتالیا (۱۸۶۱) - در نتیجه تمایلات ناسیونالیستی ایتالیائی‌ها ، سیاست مدبرانه کاوور ، مداخله ناپلئون ، و فتوحات گاریبالدی ، وحدت ایتالیا در مدت کمتر از دو سال عملی شد ، و برای تصرف سرزمین « ونسی » و ایالت رم نیز ایتالیائی‌ها نقشه‌هائی طرح کردند. ویکتور امانوئل ، پادشاه ایتالیا اعلام شد و مجلس در « تورین » پایتخت جدید ، تشکیل شد.

الحاق ونسی (۱۸۶۱) - در طی وقایعی که منتج به وحدت آلمان شد ، ایتالیا برای به دست آوردن ایالت ونسی برضد اطریش در جنگ هفت هفته‌ای - (۱۸۶۶) با پروس متحد شد. ایتالیائی‌ها موفقیت زیادی به دست نیاوردند ، اما عملیات جنگی پروس‌ها برای اینکه اطریش را وادار به موافقت نماید و ایالت ونسی را به ایتالیا واگذار کند مؤثر بود. آراء عمومی در ایالت ونسی تقریباً تماماً موافق با الحاق آن ایالت به ایتالیا بود.

رم پایتخت ایتالیا شد (۱۸۷۱) - جنگ میان فرانسه و آلمان (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) به ایتالیا فرصتی داد تا « رم » را به دست آورد. ناپلئون سوم مجبور شده بود قوای خود را از رم فرا خواند و ایتالیائی‌ها توانستند بر عده قلیل سربازان پاپ



مارینی



کادور

چهار هسبر ایتالیا فی کشور های ایتالیا فی راسته کرده
پادشاهی ایتالیا را ابرو و آور دند

پادشاهی ایتالیا

تاریخی قید شده در نقشه تاریخی الحاق کشور های ایتالیا فی پادشاهی
سیسل در پراگماتال ۱۸۶۱ الحاق پادشاهی ایتالیا را نشان میدهد



فائق آمده شهر را اشغال نمایند. نتیجهٔ مراجعه به آراء عمومی له الحاق رم بود و رم پایتخت ایتالیا شد.

الحاق ایالات ایتالیائی به ایتالیا ^۱ (۱۸۷۰ - ۱۹۱۸) - قسمت‌های ایتالیائی که هنوز آزاد نشده بود عبارت بودند از « ترانت » ^۲ درکوههای آلپ و « تریست » در ساحل دریای آدریاتیک. با اینکه سکنهٔ این سرزمین‌ها را اکثراً ایتالیائی‌ها تشکیل میدادند، در تحت کنترل اطریش بودند. در سال ۱۹۱۵ ایتالیا برضد آلمان و اطریش به متفقین پیوست بشرط آنکه « ترانت » و « تریست » را به ایتالیا واگذار کنند و برطبق آن در آخر جنگ بین‌المللی اول ایتالیا « تریست » « ترانت »، قسمت جنوبی، تیرول ^۳، نواحی « ایستریا » ^۴ و « گوریزیا » ^۵ را به دست آورد.

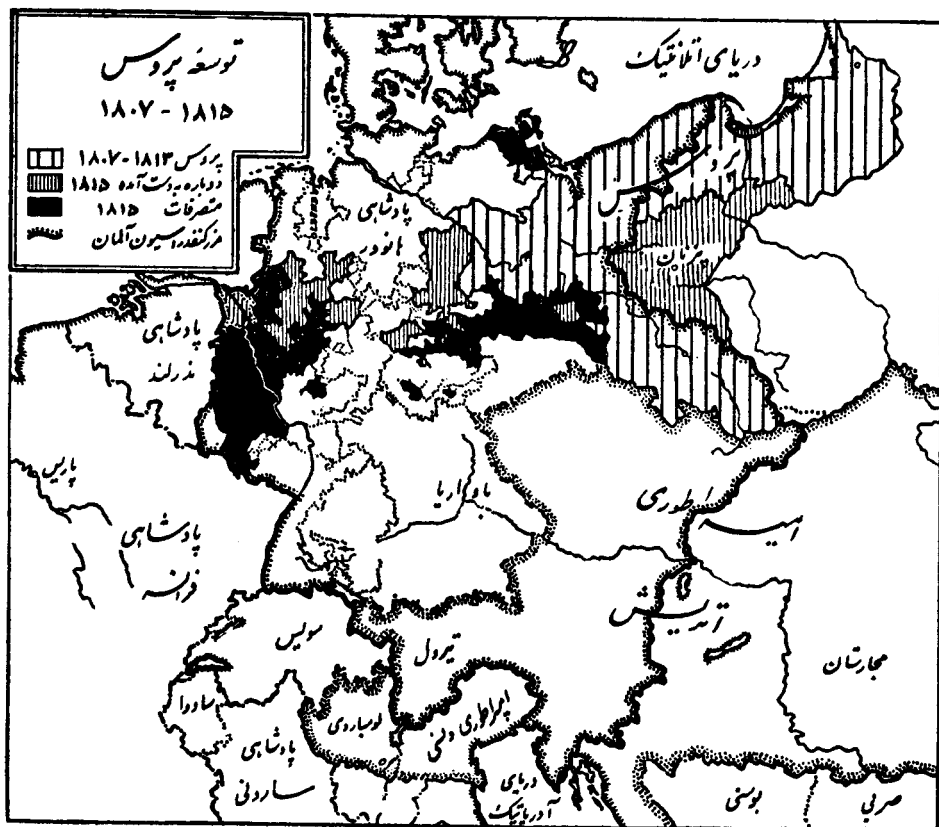
پروس و وحدت آلمان

آلمان قبل از وحدت - در اوایل قرن نوزده وقایع چندی راه را برای به وجود آوردن یک حکومت ملی در سرزمین‌های آلمان هموار کرد، اما حوادث دیگری وحدت آلمان را به تعویق انداخت.

تمایلات نسبت به ناسیونالیسم - ناپلئون بناپارت امپراطوری مقدس رم را منحل کرد (۱۸۰۶) و به وجود آمدن یک دولت مرکزی تحت لوای پروس را به جای حکومت‌های ضعیف و پراکنده، امکان پذیر نمود. تعداد ایالات آلمان که در سال ۱۷۸۹ بیش از ۳۰۰ ایالت بود در سال ۱۸۱۵ به ۳۸ ایالت تقلیل یافت. همچنین جنگ برای آزادی، ایالات آلمان را برای مدتی در برابر دشمنی مشترک متحد کرده بود. بالاخره تشکیل یک اتحادیه گمرکی ^۶، (۱۸۳۴) از طرف پروس یک نمونه همکاری اقتصادی را که میتوانست در تحکیم امور سیاسی مورد استفاده قرار گیرد، ایجاد کرد.

نیروهای مخالف تمرکز - تشکیلات « اتحادیهٔ آلمانی » در سال ۱۸۱۵

برای فراهم کردن رضایت ناسیونالیست‌ها اتحادیهٔ بسیار سستی بود و حتماً لازم بود که نیروی قوی‌تری جانشین آن گردد. مسلم بود که یکی از این دو، پروس یا اتریش، میبایستی رهبر باشد و هراتحادیه‌ای که با شرکت این دو کشور بزرگ تشکیل میشد قابل قبول نبود. یک دولت جدید آلمان میبایستی با پرنس‌های مختلف آلمانی، قبل از آنکه آنها از یک دولت ملی پشتیبانی کنند یک نوع توافقی حاصل نماید. بالاخره محافظه‌کاران مرتجع میبایستی بسوی ناسیونالیسم کشیده شوند.



پیشرفت پروس - پروس به چند دلیل رهبر طبیعی درایالات آلمان بود.

پروس پیش از اطریش از جمعیت خالص آلمان تشکیل شده بود. حکومت آن به جهت فعالیت‌هایش در جنگ بر سر وراثت سلطنت اطریش، تجزیه لهستان، و جنگ‌های ناپلئون، از مدت‌ها پیش از طرف دول بزرگ اروپا به رسمیت شناخته شده بود. در سال ۱۸۵۰ پروس برای ارضای خاطر آزادی طلبان به ملت خود قانون اساسی عطا کرد.

ویلهم اول (۱۸۶۱ - ۱۸۸۸) - ویلهم اول از سلسله هوهن زولرن^۱
دارای صفاتی بود که برای ترویج وحدت آلمان لازم بود. ویلهم اول شخصی پرکار بود، در باره پیشوایان قضاوت صحیح میکرد و برای ایجاد ارتشی قوی کوشش زیاد کرد. با کمک، آلبرخت فن رون^۲، (وزیر جنگ) و هلموٹ فن مولتکه^۳ (رئیس ستاد ارتش)، ویلهم اول به تجدید سازمان ارتش مبادرت کرد و اساس برتری پروس را پایه گذاری نمود. اما مجلس با روح نظامی ویلهم مخالفت کرد و از دادن اعتبار لازم امتناع نمود.

«**اوتو فن بیسمارک**»^۴ (۱۸۱۵ - ۱۸۹۸) وقتی ویلهم اول بیسمارک را دعوت نمود پارلمان را تحت نظر بگیرد، وی در دیپلماسی سابقه زیادی نداشت. در روزهای مدرسه او وقت خود را صرف تفریحات مختلف کرده بود و بعد از سال ۱۸۴۷ بود که تازه در سیاست پروس فعالیت‌هایی را شروع کرد و از وحدت آلمان تحت رهبری پروس حمایت کرد. در موقعیکه وی در مجلس اتحادیه دولت‌های آلمان نماینده بود، نسبت به اطریش تنفر پیدا کرد (۱۸۵۱ - ۱۸۵۹)، در مدت اقامت کوتاهش در روسیه و فرانسه به عنوان سفیر، با تزار و ناپلئون سوم آشنائی پیدا کرد.

بیسمارک و وحدت آلمان

بیسمارک کوشش زیادی کرد تا مجلس را به دادن اعتبار کافی برای اصلاح ارتش وادار کند، ولی ترقی خواهان حمایت لازم را از او نکردند. با اجازه ویلهم

اول ، بیسمارک برآن شد که مانند یک دیکتاتور فرمانروائی کند و مالیات وضع کند . و درآمد را خودش جمع کند . اصول رهبری بیسمارک این بود : با نطق نمیشود کاری ازپیش برد ، در باره مسائل بزرگ روز فقط باخون و آهن باید تصمیم گرفت . اصلاح ارتش انجام شد و بیسمارک آماده بود اطریش را دعوت کند تا آلمان را به رهبری بپذیرد ، حس ناسیونالیسم را برانگیزد و ازآزادیخواهی سیاسی جلوگیری نماید .

جنگ دانمارک (۱۸۶۴) - موضوع ایالات شلسویگ^۱ - هولشتاین^۲ مقدمه‌ای شد برای اینکه بیسمارک با اطریش داخل جنگ شود . این سرزمین ها ، در حالیکه ساکنین شان آلمانی بودند مانند یک اتحادیه خصوصی تحت نظر پادشاه دانمارک قرار داشتند . میل ملت دانمارک برای یک اتحاد نزدیکتر با مخالفت امپال ناسیو - نالیستی در آلمان مواجه شد . و قتیکه کریستیان نهم^۳ قانونی را قبول کرد که طبق آن این دوک نشین ها جزو دانمارک قرار بگیرند ، پروسی ها و اطریشی ها ضمن کوشش برای رهبری آلمانی ها نارضایتی خود را ابراز نمودند . کریستیان نهم تهدیدات آلمان را نادیده گرفت ، زیرا به اشتباه مطمئن بود که اگر مورد حمله قرار گیرد بریتانیای کبیر به کمکش خواهد شتافت .

دانمارکی ها در مقابل قوای مرکب از اطریشی ها و پروسی ها شانس موفقیت نداشتند و مجبور شدند معاهده وین را در سال ۱۸۶۴ قبول کنند . طبق این معاهده کریستیان از تمام ادعاهای خود نسبت به «شلسویگ» ، «هولشتاین» و «لاونبورگ»^۴ صرف نظر نمود . دوک نشین ها به اداره مشترک آلمانی ها و اطریشی ها واگذار شد . نزاع بین دو کشور بزرگ بر سر سرزمین های تازه به دست آمده منتج به جنگ هفت هفته‌ای گشت .

جنگ هفت هفته‌ای (۱۸۶۶) - جنگ هفت هفته‌ای پروس را در ایالات آلمانی نشین قادر مطلق کرد و اطریش را ، از آن به بعد ، از تسلط بر ملت آلمانی محروم کرد .

سبب جنگ - بیسمارک پیش‌بینی کرده بود که پروس و اتریش بر سرترتیب غنائیم پیروزی شلسویگ - هولشتاین به توافقی نخواهند رسید. یک جنگ بین اتریش و پروس در نتیجه پیمان «گاشتاین»^۱ موقوف شد (۱۸۶۵). برطبق این پیمان قرار شد: (۱) پروس برای استقرار پولی «لاونبورگ» را تصرف کند. (۲) اتریش کنترل هولشتاین را داشته باشد و (۳) پروس شلسویگ را اداره کند. بیسمارک مایل نبود اجازه دهد که این پیمان موقتی پیمان دائم شود و بازیرکی نقشه‌ای طرح کرد تا برای برانگیختن جنگ بین پروس و اتریش از برخورد منافع آنها در شلسویگ و هولشتاین بخوبی استفاده کند.

تنها ماندن اتریش - بیسمارک خوب میدانست که هراختلافی که باعث جدائی اتریش از دولت‌های آلمانی شود، اتحادیه آلمانی را که کنگره وین ایجاد کرده بود برهم میزند. قبل‌ازاینکه پیمان کنگره وین را ازین ببرد، برآن شد که اتریش را از کمک ممالک اروپائی محروم نماید.

بواسطه امتیازات تجارتی که به موجب اتحادیه گمرکی به بریتانیای کبیر داده شده بود و همچنین بواسطه سنن و رسوم «توتنی»^۲ هردوطرف، انتظار نمیرفت که بریتانیا مداخله‌ای بکند.

بی‌طرفی فرانسه تأمین شده بود، زیرا بیسمارک در «بیاریتز»^۳ با چرب زبانی وعده‌های خوشی داده بود. بیسمارک به ناپلئون سوم فهمانده بود که اگر او به پروس اجازه دهد که برضد اتریش جنگ کند بیسمارک نیز سعی خواهد کرد که فرانسه در عوض سرزمینی را به دست آورد.

به ایتالیا نیز قول داده شد اگر موقعی که پروس درشمال به اتریش حمله کند ایتالیا نیز درجنوب برضد اتریش قیام نماید «ونس» به ایتالیا واگذار خواهد شد. روسیه به علت کمکی که پروس در قیام لهستان (۱۸۶۳) به آن نموده بود خود را مدیون آن کشور میدانست و هرچند تزار با وحدت آلمان موافقت نداشت برضد پروس، روسی‌ها در سال ۱۸۶۶ نمیتوانست اقدامی هم بکنند.

متفقین اطریش - بسیاری از دولت‌های کوچک آلمانی حاضر شدند در تصادم قریب‌الوقوع به کمک اطریش بشتابند ، زیرا نمیخواستند تحت کنترل یک دولت مرکزی درآیند. آنها با روح نظامی پروس مخالفت کردند و اطریش را که مانند خودشان کاتولیک بود ترجیح دادند ، ولی بیسمارک میدانست که آنها نمیتوانند به اطریش کمک مؤثری بکنند. او مطمئن بود که با برتری تشکیلات ارتشی پروس‌ها ، پیروزی حتمی است و میدانست که هیچ چیزی مانند پیروزی نظامی نمیتواند وحدت ملی ایجاد کند.

وقوع جنگ (۱۸۶۶) - مداخله مخفیانه بیسمارک در هولشتاین بحرانی به وجود آورد و باعث شد که اطریش موضوع را در مجلس اتحادیه دولت‌های آلمانی مطرح نماید. پروس ادعا کرد که این کار اطریش بی‌حرمتی به قرارداد « گاشتاین » است و بیسمارک قوایی به هولشتاین اعزام نمود. تمام این کارها طوری مرتب شده بود که به نظر میرسید که پروس در حال دفاع میباشد. دستگاه ارتشی پروس توانست ظرف دو هفته دول کوچک آلمان را تحت انقیاد خود درآورد و جنگ « سادوا »^۱ (۱۸۶۶) اطریشی‌ها را کاملاً خفیف و سرشکسته نمود.

پیمان پراگ (۱۸۶۶) - پیمان پراگ در سال ۱۸۶۶ برای اطریش بی‌اندازه سبک و مناسب بود، زیرا بیسمارک درک میکرد که درآتیه محتاج به دوستی اطریش است. اطریش جز اینکه « ونسی » را به ایتالیا و « هولشتاین » را به پروس داد سرزمین دیگری را از دست نداد. اتحادیه دولت‌های آلمان منحل و رهبری پروس به رسمیت شناخته شد و فقط غرامت کوچکی تقاضا شد. منظور اصلی بیسمارک از برانگیختن جنگ این بود که میخواست از ادعای رهبری اطریش بر آلمان آسوده شود.

نتایج دیگر جنگ - این جنگ وقایع بسیار دیگری در پی داشت که بطور غیرمستقیم آلمان را به سوی ناسیونالیسم هدایت میکرد.

پروس مالک بی مدعی « شلسویگ » ، « لاونبرگ » و « هولشتاین » و

بدینوسیله دارای یک پایگاه قوی دریائی در «کیل»^۱ و یک کانال گرانبها برای کشتی رانی از دریای شمال به دریای بالتیک شد. دولت های کوچک آلمانی «هانور»^۲، «هسه کاسل»^۳، «ناساو»^۴ و شهر آزاد فرانکفورت به پروس ضمیمه شدند و در نتیجه پروس بین دولت های آلمانی دارای یک پادشاهی برجسته و مقتدری شد.

پروس تمام دولت های آلمان شمالی را در یک اتحادیه آلمان شمالی به خود ملحق کرد (۱۸۶۷). پادشاهی پروس موروثی بود. قوه مقننه شامل دو مجلس بود - یک مجلس «بوند سرات»^۵ (نماینده پرنس های ایالات) و یک مجلس «رایش تاگ»^۶ که نمایندگان آن با آراء عمومی مردان انتخاب میشدند.

دولت های جنوبی آلمان، «باواریا» و «ورتنبرگ»^۷، «بادن» و «دارمشتات»^۸ برای الحاق به اتحادیه دولت های آلمان تحت فشار قرار نگرفتند، اما بیسمارک سعی کرد با احترام گذاشتن به آنها، به وسیله اتحادیه گمرکی، بوسیله جلب موافقت های محرمانه و بالاخره با برحذر داشتن آنها از تجاوز فرانسه، آنها را به طرف وحدت آلمان جلب کند. بیسمارک حس کرد که یک برخورد مسلحانه با فرانسه ممکن است این ایالات را به آلمان منضم کند و وحدت را تکمیل نماید. حزب لیبرال ناسیونال پس از جنگ با اطریش تشکیل شد. بیسمارک کم کم شروع کرد به لیبرالها اعتماد پیدا کند و آنها دیگر به کارهای او عدم اعتماد نشان نمیدادند. مجلس اتحادیه دولت های آلمان دوباره برقرار گردید و از طرف بیسمارک به جهت اینکه از آن اتحادیه سلب قدرت شده بود عذرخواهی شد. حزب جدید از بیسمارک طرفداری کرد، با طرفداران روحانیون مخالفت نمود و از یک دولت مرکزی قوی، میلیتاریسم و تجارت آزاد پشتیبانی کرد.

اهمیت جنگ هفت هفته ای برای اطریش - جنگ با پروس پایان عصری را در اطریش اعلام کرد. مرام مترنخ در سادوا آخرین شکست را متحمل گشت. بیشتر سیاست های ارتجاعی هابسبورگ ها با شکست مواجه شد. به ناکامیها و

مشکلات خارجی ، خواست‌های مردم داخلی نیز برای به دست آوردن یک حکومت کاملاً دموکراتیک و یک وضع اجتماعی ملی نه فقط برای آلمانها و ایتالیائها بلکه همچنین برای اسلاوها و مجارها اضافه گشت.

بعد از سال ۱۸۶۶ اطریش مجبور شده بود که از حق مداخله خود در آلمان و ایتالیا صرف‌نظر کند. لیبرال‌ها در اطریش از شکست اطریشی‌ها استفاده کردند زیرا آنها توانسته بودند امپراطور فرانسوا ژوزف را مجبور کنند که به آنها حقوقی چند عطا کند. در سال ۱۸۶۱ قانونی به تصویب رسید که طبق آن قرار شد مجلسی مرکب از مجارها و اطریشی‌ها تشکیل و مقر آن در وین باشد. در نتیجه فعالیت‌های مجارها ، اطریشی‌ها مجبور شدند با تقاضای « فرانسیس داک »^۱ مبنی برداشتن دو حکومت با یک پادشاه موافقت کنند. با این وضع قرار شد دو دولت اطریش و مجارستان هر یک امور داخلی خود را مستقل اداره کنند ، ولی با داشتن یک پادشاه و سیاست خارجی و نیروی نظامی مشترک باهم متحد باشند. برای پاداش خدمات صادقانه مجارستان در جنگ هفت هفته با این طرز سازش در سال ۱۸۶۷ موافقت شد.

تأثیر جنگ هفت هفته بر فرانسه - کوتاه بودن مدت جنگ بین آلمان و اطریش و نتیجه آن هشدار نا مطلوبی برای ناپلئون سوم شد. وی با توجه زیاد و صرف انرژی بیهوده در توطئه‌هائی در ممالک دوردست - در مکزیک ، الجزایر و روم - و با ضعیف شدن کنترلش بر احزاب سیاسی مخالف در داخله کشور بواسطه تناقضات و تغییر جبهه که از مختصات سیاست اخیر او بود ، در وضعی قرار گرفته بود که نمیتوانست مانع وحدت آلمان بشود. در آغاز جنگ بین پروس و اطریش ، ناپلئون امیدوار بود که مدت جنگ طولانی و برای هر دو طرف خسته کننده خواهد بود و هر دو کشور مسرور خواهند شد که وساطت وی را قبول کنند. وقتی که پروس در جنگ آنچنان با سرعت و با قطعیت پیروز شد ، مسلم گردید که موقعیت افتخارآمیز ناپلئون به عنوان « داور اروپا » ازین رفته است و او با ناامیدی و یأس در پی تحصیل « غرامت‌هائی » بود تا آبروی خود را در مقابل ملت فرانسه حفظ کند. بیسمارک

قبل از جنگ وعده‌های مبهمی به او داده بود و اکنون ناپلئون بیهوده سعی میکرد که آن وعده‌ها عملی شود.

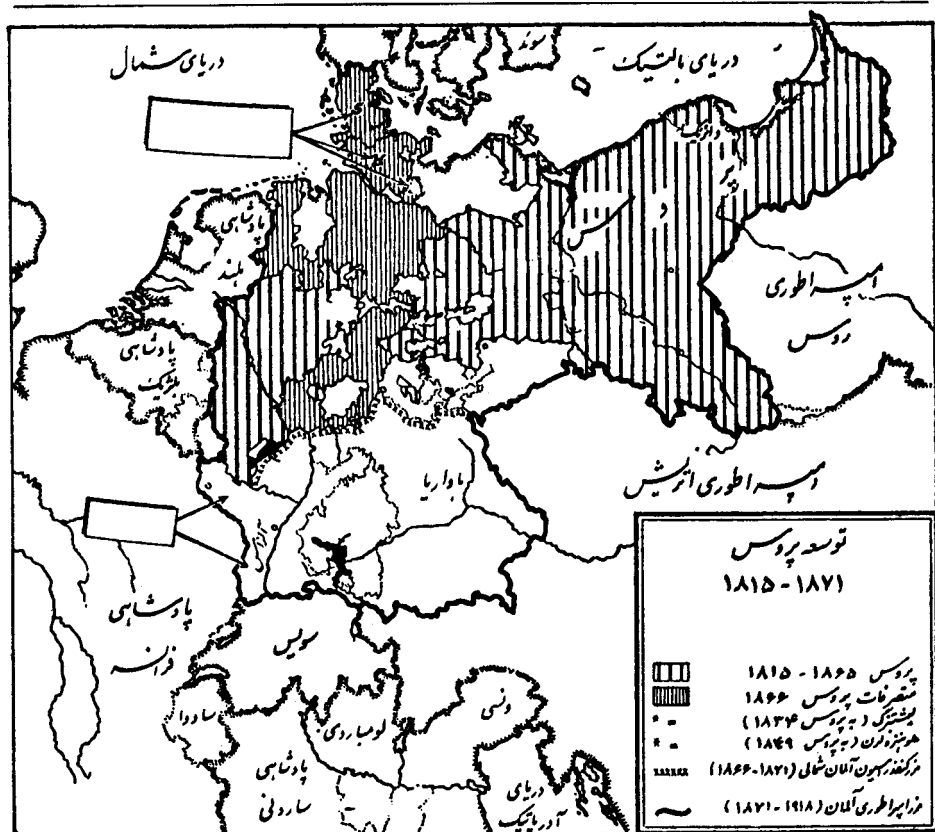
ناپلئون سرزمین « رنیش پالاتینت »^۱ را تقاضا نمود و این تقاضا سبب شد که اتحاد بیسمارک با « باواریا » محکم‌تر شود، زیرا « باواریا » حاضر نبود این سرزمین را که متعلق به آن بود از دست بدهد. پس از آن ناپلئون سوم کوشید تا بلژیک و لوکزامبورگ را به دست آورد، ولی بیسمارک حاضر به این کار نشد. اقدامات ناپلئون برای به دست آوردن اراضی به بیسمارک فرصتی داد تا جاه‌طلبی امپراطور فرانسه را نزد پادشاهان اروپا آشکار سازد. تدریجاً روشن شد که ناپلئون از بیسمارک بدون متوسل شدن به جنگ نخواهد توانست چیزی بگیرد. این درست همان چیزی بود که بیسمارک میخواست.

جنگ فرانسه و آلمان (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) - جنگ فرانسه و آلمان آخرین قدم در ایجاد آلمان جدید و پایان دوره امپراطوری ناپلئون سوم بود. بعد از سال ۱۸۵۹ اقدامات ناپلئون سوم برای فرونشاندن طرفداران روحانیون و لیبرالهای فرانسه باعث شد ناراضی‌تی و انتقاد به سیاست ناپایدار وی نسبت به ایتالیا افزایش یابد. لیبرال‌ها و طرفداران روحانیون، در مخالفت با امپراطور، متحد شدند.

سیاست خارجی ناپلئون سوم (۱۸۶۰ - ۱۸۷۱) - ناپلئون برای کاستن توجه ملت به اوضاع داخلی، سیاست خارجی جاه‌طلبانه‌ای پیش گرفت، ولی هرگز نقشه‌های خود را به‌طور جدی انجام نداد. قیام لهستانی‌ها در سال ۱۸۶۳ موجب رضایت هردو دسته - لیبرال‌ها و طرفداران روحانیون - شد. چون لهستان یک کشور کاتولیک بود آزادی آن از دست تزار از طرف طرفداران روحانیون به اصرار خواسته شد. لیبرال‌ها در فرانسه از ناپلئون خواستند به لهستان کمک کنند. زیرا این عمل پیروزی دیگری برای آنها محسوب میشد. بالاخره ناپلئون سوم میتواند یک بار دیگر خود را قهرمان دوستی و طرفدار ملت مظلومی قلمداد کند. اگرچه او میل و افری به مداخله داشت، ولی می‌توانید که پروس و اطریش از روسیه حمایت کنند و

برای این فقط یک اعتراض رسمی برای تزار فرستاد. لهستانی‌ها بدون کمک خارجی قادر به مقابله با روسیه نبودند و شورش آنها با بیرحمی فرونشاند شد.

ایجاد امپراطوری فرانسه در مکزیک نقشه بزرگی بود که به وسیله آن ناپلئون سوم امیدوار بود، علیرغم یأس طرفداران روحانیون و لیبرال‌ها از مشاهده اعمال وی در قیام لهستان، حمایت آنها را به دست آورد. جنگ داخلی در ممالک متحده آمریکا و اغتشاشات داخلی در مکزیک به ناپلئون فرصت مداخله در امور مکزیک را داد. در سال ۱۸۶۲ بریتانیای کبیر، اسپانیا و فرانسه مکزیک را اشغال کردند تا پس از ترتیب توافق مالی رضایت‌بخشی درباره قرض مکزیک از آن کشور خارج شوند. توافق لازم به دست آمد و اسپانیا و بریتانیای کبیر از مکزیک خارج شدند، ولی فرانسه در آنجا ماند و با ۳۰۰۰۰ نفر نیروی تقویتی در سال ۱۸۶۳ مکزیکوسیتی را به تصرف خود درآورد. در سال ۱۸۶۴ «آرشیدوک ماکسیمیلین»^۱ برادر امپراطور اتریش تحت حمایت قوای فرانسه به امپراطوری مکزیک تعیین شد. ناپلئون سوم امید داشت (۱) با انتخاب «ماکسیمیلین» به امپراطوری مکزیک اتریش را راضی کند تا با مداخله وی در ایتالیا مخالفتی نداشته باشد، (۲) با وادار کردن ماکسیمیلین به اینکه از آزار پیروان کلیسای کاتولیک که تحت حکومت «جورژ»^۲ جریان داشت، دست بردارد، رضایت طرفداران روحانیون فرانسه را جلب کند و (۳) با دادن امتیازات تجاری به لیبرال‌ها در مکزیک آنها را راضی گرداند. ولی نقشه ناپلئون بی نتیجه ماند. جنگ داخلی در ایالات متحده آمریکا تمام شد (۱۸۶۵) و آن کشور برای دوباره برقرار کردن اصل مونرو پافشاری کرد، در حالیکه در مکزیک، ناسیونالیسم بر ضد مداخله خارجی قیام کرده بود. ناپلئون سوم برای اینکه با این اوضاع مواجه نشود ترجیح داد قوای خود را از مکزیک خارج کند (۱۸۶۷). ماکسیمیلین حاضر نشد مکزیک را ترک کند و در آنجا اسیر و تیر باران شد.



مخالفت با ناپلئون سوم پس از واقعهٔ ماکسیمیلین - شکست امپراطوری ماکسیمیلین از هرجهت باعث اتحاد مخالفین برضد ناپلئون سوم شد. سیاست خارجی وی یک نوع شکست بود و از حیثیت او کاست. امتیازاتی که به طرفداران روحانیون داده بود نتیجه‌ای نداشت و آنها آشکارا با امپراطور مخالفت کردند. در سال ۱۸۶۹ ناپلئون سوم سعی کرد با چند اصلاح حکومتی که جنبهٔ دموکراتیک داشت لیبرال‌ها را آرام کند، ولی قیام سوسیالیست‌ها و جمهوری‌خواهان مانع پیشرفت این منظور شد.

تدارکات برای جنگ میان آلمان و فرانسه - ناپلئون سوم مصمم شد در مبادرت به یک جنگ خارجی موفقیت آمیز همه چیز را به خطر اندازد. وی درک کرده

بود که بیسمارک هم خیال ورود به چنین جنگی را دارد و جنگ هفت هفته هم فقط مقدمه‌ای بود برای جنگ بافرانسه. در حالیکه ناپلئون در جستجوی متفقین برای خود بود، بیسمارک سعی میکرد فرانسه را از همه‌مجزا نگاه دارد. روسیه هنوز برای کمکی که بیسمارک در موقع قیام لهستان به او کرده بود سپاسگزار بود، در صورتیکه ناپلئون هم در آن موقع و هم در جنگ کریمه با روسیه ضدیت کرده بود. ایتالیائی‌ها نه پیمانی را که ناپلئون بدون اطلاع کاوور در ویلافرانکا امضا کرده و از همکاری با ایتالیا صرف‌نظر کرده بود فراموش کرده بودند و نه کمک پروس را برای به دست آوردن «ونسى». صلح ملایم سال ۱۸۶۶ بی‌طرفی اتریش را حفظ کرد. بریتانیای کبیر تحت رهبری گلاستون صلح جو و مسرور از مشاهده تحقیر شدن ناپلئون، به نظر نمی‌آمد که در این جنگ دخالت کند.

پیغام امس^۱ (۱۸۷۰) - در سال ۱۸۶۹ اریکه سلطنت اسپانیا که با اخراج «ایزابیل دوم» خالی مانده بود به لئوپولد هوهنزولرن سیگمارینگن^۲ واگذار شد. بیسمارک لئوپولد را به قبول تخت و تاج اسپانیا تشویق کرد، زیرا او میدانست که ناپلئون سوم به هردا و طلبی که مایل به یکی کردن تاج و تخت آلمان و اسپانیا باشد اعتراض خواهد کرد. چنانکه پیش‌بینی میشد ناپلئون سوم به ویلهلم اول رسماً اعتراض کرد و لئوپولد قبول کرد از سلطنت صرف‌نظر کند. امپراطور فرانسه توسط سفیر خود در پروس از امپراطور پروس تقاضا نمود که سلطنت اسپانیا هیچ‌وقت به یکی از خانواده «هوهنزولرن» داده نشود. ویلهلم اول این تقاضا را رد کرد و از شهر «امس» به بیسمارک پیغامی فرستاد و او را از پیش‌آمدها با خبر گردانید. بیسمارک این پیغام را طوری تحریف کرد که فرانسوی‌ها را برضد پروس و پروس‌ها را برضد فرانسه برانگیخت. فرانسه به آلمان اعلان جنگ داد. دولت‌های جنوبی آلمان بی‌درنگ برضد فرانسه به پروس پیوستند.

جریان جنگ (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) - لیاقت و کاردانی دولت بیسمارک، که نسبت به رژیم فاسد ناپلئون با هیبت و با قدرت بود، پیروزی‌های قطعی را در «سدان»^۳

و «متز»^۱ (۱۸۷۰) و اسارت ناپلئون سوم و مارشال وی «مک ماهون»^۲ را میسر کرد. به محض انتشار خبر اسارت ناپلئون سوم، جمهوری خواهان به رهبری «لئون گامبتا»^۳ برقراری جمهوری سوم فرانسه را اعلام کردند. بیسمارک که آرزو میکرد فرانسه کاملاً تسلیم شود در آن موقع با جمهوری خواهان قرارداد صلح منعقد نکرد و سعی کرد پاریس را تصرف کند و عاقبت پاریس پس از یک محاصره طولانی که از ماه سپتامبر ۱۸۷۰ تا ژانویه ۱۸۷۱ طول کشید تسلیم شد. تسلیم پاریس و سقوط «استرازبورگ» جنگ را پایان داد.

پیمان فرانکفورت (۱۸۷۱) - مجلس جدید التأسیس فرانسه شرایط مقدماتی صلح را که در ورسای تنظیم شده بود تصویب کرد و پیمان نهائی در فرانکفورت به امضا رسید. به موجب این پیمان قرار شد (۱) فرانسه «آلزاس ولورن»، «متز» و «استرازبورگ» را به آلمان واگذار نماید، (۲) فرانسه یک میلیون فرانک فرانسه به عنوان غرامت به آلمان بپردازد، (۳) قوای آلمان تا آخر پرداخت غرامت در خاک فرانسه باقی بمانند.

امپراطوری آلمان ۱۸۷۱ - مهمترین نتیجه جنگ فرانسه و آلمان تأسیس امپراطوری آلمان بود. این جنگ کشورهای جنوبی را با پروس متحد کرد و این کشورها در پیروزی تا اندازه‌ای سهمیده‌اند. در نتیجه، افزایش حس ناسیونالیسم کاملاً کافی بود تا جاه‌طلبی پرنس هارا ازین ببرد و اتحادیه آلمان شمالی، کشورهای باواریا، ورتمبرگ، بادن و هسه دارمشتاد^۴ را یکی پس از دیگری به خود ملحق کرد. در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱ پادشاه پروس در کاخ لوئی چهارده در ورسای امپراطور آلمان شد و بیسمارک مشاهده کرد که کوششهایش به ثمر رسید.

اهمیت جنگ فرانسه و آلمان برای اروپا - جنگ سال ۱۸۷۰ همانقدر که برای آلمان اهمیت داشت برای سایر کشورهای بزرگ اروپا نیز مهم بود. پیمان فرانکفورت به طور قطع به امپراطوری فرانسه پایان داد و جمهوری سوم را که سعی میکرد شعارهای انقلابی را یعنی آزادی، مساوات و برادری را دوباره زنده کند،

به وجود آورد. در مدت چهل سال بعد فرانسویها با کوششهای فراوان سعی کردند سرشکستگی سال ۱۸۷۰ خود را جبران نموده و ایالات از دست رفته خود را دوباره به دست آورند.

وقتیکه ناپلئون سربازان خود را از روم فراخواند، ایتالیائی ها برآن شدند که آن شهر را تصرف کنند. پاپ « پی » و سپاهیاناش قادر نبودند مانع پیشروی قوای ایتالیا شوند و ویکتور امانوئل دوم روم را در سپتامبر ۱۸۷۰ تصرف کرد. با ازمیان رفتن ناپلئون، روسیه شرایط پیمان پاریس را (۱۸۵۶) که نیروی دریائی را در دریای سیاه محدود کرده بود، رد کرد و تزار تجاوزات خود را به امپراطوری عثمانی و کشورهای بالکان دوباره از سر گرفت.

ناسیونالیسم و دموکراسی (۱۸۳۰ - ۱۸۷۱) - دوره بین سالهای ۱۸۳۰ -
 ۱۸۷۱ دوره ای بود که در آن گامهای بزرگی در پیشرفت ناسیونالیسم و دموکراسی برداشته شد. کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان و مجارستان همگی در یک مرام میهن پرستی که کارهای کنگره وین و مرام مترنیخی را باطل کرد، استفاده کردند.
 دموکراسی در طی این مدت در اثر پیش آمدهائی در ایتالیا، فرانسه، اتریش، مجارستان، آلمان، بریتانیای کبیر، روسیه و اسپانیا پیشرفت کرد. قانونهای اساسی عطا شد، حق رأی توسعه پیدا کرد، بردگی منسوخ شد و دولت های پارلمانی به وجود آمد و در سال های پس از سال ۱۸۷۱ افکار و اصول دموکراسی باز هم توسعه بیشتری پیدا کرد.

تاریخ های مهم

۱۸۴۸	اعلامیه کمونیست ها
۱۸۵۹	اصل انواع
۱۸۶۴	رؤوس اشتباهات
۱۸۷۰	عقیده دینی برصونیت پاپ از خطا
۱۸۹۱	بخشنامه پاپ ^۱

فصل پنجم

محیط های اجتماعی و فکری^۲

در محیط اجتماعی و فکری ، از پایان قرون وسطی به بعد ، نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دوره بزرگترین جوش و خروش افکار و انقلاب بود . سه جنبه این انقلاب فکری بطور ممتاز جلب توجه میکند، (۱) پیشرفت فوق العاده علوم تجربی و توجه فکر به روشها و نظرات علمی در تمام رشته ها، (۲) کشمکش بین علم و فلسفه های مبتنی بر علم و طرز فکر قدیمی و مذهب آباء و اجدادی، (۳) بحث در باره مسائل گوناگون جوامع بر طبق موازین اجتماعی طبق شرایط جدید انقلاب صنعتی .

علم و متد علمی - نیمه دوم قرن نوزدهم از نظر کشفیات در تمام علوم

درفیزیک ، شیمی ، زمین شناسی ، نجوم ، زیست شناسی و پزشکی ، دوره بی سابقه ای بود . تنها یک بنای مجلل که بر روی پایه هائی که قبلا مردانی چون « گالیله » « نیوتن » ، « بویل »^۱ ، « لاوزیه »^۲ و « کوویه »^۳ بنا کرده بودند نبود ، بلکه علوم جدید بسیاری به وجود آمد و قواعد کلی اساسی جدیدی برقرار گردید . مهمترین کارهای بزرگ علمی قرن نوزدهم قوانین ترمودینامیک ، تئوری امواج الکترومغناطیس ، کشف ارتباط میکروبیها با امراض و پیشرفت تکنیک جراحی با رعایت اصول بهداشتی و پیشرفت تلقیح برای پیشگیری امراض و از همه مهمتر از نظر استنباطات فلسفی « تئوری تکامل تدریجی » بود . استفاده عملی از کشفیات علمی چنان انقلاب صنعتی را تسریع کرد که در ربع آخر قرن ، دومین انقلاب صنعتی حقیقی را به وجود آورد . ولی برخورد علم با طرز فکر کهنه همانقدر قابل ملاحظه است که تأثیر آن بر تکنولوژی . موفقیت درخشان علم ، افکار را کاملاً بخود جابج کرد . به نظر بسیاری از مردم چنین رسید که راه به حقیقت های غائی فلسفه و مذهب بالاخره باز شده است . چنین مینمود که علم در مقابل مناقشات بی پایان و بدون نتیجه که مختص علمای قدیمی ماوراء الطبیعه بود ، یک دنیا قانون و نظم که به وسیله حواس قابل رسیدگی ، عاری از تناقض ، و با پیشرفت اطلاعات علمی کاملاً قابل درک میباشد ، عطا کرده است . روش های علمی یعنی جمع آوری و طبقه بندی حقایق و تنظیم قوانین عمومی برای ذکر علت یا توضیح آنها - شروع گردید و به تمام شعب علوم : از قبیل انتقاد و تحقیقات تاریخی ، تئوری اجتماعی و اقتصادی ، فلسفه و بالاخره حتی همان سنگر حفظ شؤن معنوی یعنی مذهب رخنه نمود .

کشمکش علم و مذهب - کشمکش بین افکار علمی جدید و مذهب قدیم
در نیمه دوم قرن نوزدهم غوغای بزرگی به پا کرد . کشمکش از مدت زیادی پیش در حال رشد بود ، و انتشار نظریه « داروین » درباره « اصل انواع » در سال ۱۸۵۹ جنگی را به پا کرد که حتی در این ایام هم هنوز کاملاً از بین نرفته است . حمله علم به مذهب آباء و اجدادی از چهار منبع اصلی سرچشمه گرفت :

(۱) بکار بردن انتقاد تاریخی یا انتقاد به برخی از کتب مسیحی، (۲) ظهور فلسفه‌های مادی و مکانیکی که برای ارائه مدارک به علوم فیزیکی و طبیعی متوسل می‌شوند، (۳) مدارک جمع‌آوری شده به وسیله علم زمین‌شناسی درباره قدرت کره زمین و حیات، (۴) تئوری تکامل تدریجی حیات.

طرفداران مذهب اجدادی که از هر طرف تحت فشار نفوذ و شهرت نظرات جدید علمی قرار گرفته بودند، از ایده‌آلهای به‌خطر افتاده خود با دلایل و استدلال‌ات و فلسفه‌پردازیهایی بسیاری به دفاع برخاستند. بطور کلی دفاع دو قسم بود. بعضی از محافظه‌کاران سعی کردند به اهل علم با زبان علمی خودشان جواب گویند. آنها اعتبار اکتشافات جدید علمی را یا انکار کردند یا موضوع‌های مذهب را باچنان حقایق علمی که نمیشد درباره آنها بحث کرد به‌طریقی وفق دادند. سرانجام معلوم شد که این طرز دفاع کاملاً بی‌نتیجه است. درست مانند متألّهین مسیحی که مایل شده بودند علم نجوم «کوپرنیک»^۱ را در قرن هیجده بعد از . . ۲ سال مخالفت بپذیرند، آنها نیز در قرون نوزده و بیست متعایل شدند پدیده‌های زمین‌شناسی نتایج انتقاد تاریخی و بالاخره (در بعضی موارد بدون اینکه به زبان بیاورند) اصول تکامل تدریجی حیات موجودات را قبول کنند و ثابت شد که متألّهین مسیحی در برابر حقایق علمی حریف اهل علم نیستند. ولی برای مذهب راه دفاع دیگری وجود داشت که بوسیله آن میتوانست در مقابل علم عرض اندام کند. این راه عبارت بود از تفسیر مجدد عقاید اساسی دین و همچنین فایده مذهب در زندگی معنوی و اخلاقی انسان. این تفسیر مجدد باعث شد نهضتی معروف به «مدرنیسم» در مذهب پروتستان به وجود آید. این نهضت در حالیکه در مسائل اخلاقی و روحانی روی اصول مذهب ایستادگی میکرد متضمن ترك افکار ماوراء الطبیعه در مذهب و قبول مسائل علمی بود. کلیسای کاتولیک رم به‌طریقه دیگری ولی کمی بتفاوت با حملات علمی مواجه شد. باآنکه بسیاری از علمای الهی کاتولیک مبارزات سختی علیه تئوریهای جدید برپا کردند، ولی خود کلیسا مواظب بود از هرگونه اظهار عقیده رسمی در باب

مطالب علمی خودداری کند و کشفیات علمی را چون توصیف باارزشی از دنیای شگفت‌انگیز قبول داشت ، در عین اینکه به حفظ معتقدات اساسی خود که آنها را حقایق الهی می‌پنداشت ادامه میداد. بسیاری از مردم چه کاتولیک و چه پروتستان که تعداد آنها در حال افزایش بود ، این نظریه را پیدا کردند که علم و مذهب دو چیز مختلف هستند و قاعدتاً بین آنها نباید هیچگونه کشمکشی وجود داشته باشد. اگر هر کشمکش ظاهری هم پیش آید برای این است که یکی از طرفین کوشش میکند که در کارهای دیگری دخالت کند. تا اواسط قرن نوزدهم کلیسا، حق قضاوت را بریک قسمت اعظم فکری که کاملاً مربوط به علم بود از آن خود میدانست. در مقابل علم هم خواهان حق خود بود. نتیجه این کشمکش‌ها یک انقلاب فکری شد.

ظهور سوسیالیسم - « برتراند راسل »^۱ از نیروی برانگیرنده سوسیالیسم ، آنارشیسم و سایر فلسفه‌های اجتماعی که به‌خصوص در اواخر قرن نوزدهم فراوان بود چنین میگوید : « کوششی است برای طرح در عالم خیال ، یک اجتماع بشری با نظم بهتر از هرج و مرج بی‌رحم و مخرب که بشر تا کنون در آن زیسته ». آنچه که طرز فکر قرن نوزدهم را از کوششهای مردانی چون « افلاطون »^۲ و « توماس مور »^۳ برای « طرح در عالم خیال » اجتماع بهتری متمایز کرد ، قابل اجرا بودن طرز فکر قرن نوزدهم در به راه انداختن نهضت‌های مهم سیاسی و اجتماعی به منظور به وجود آوردن چنین اجتماع ایده‌آلی بوده است. در آغاز قرن بیستم سوسیالیسم ، دیگر یک رؤیای فلاسفه نبود ، بلکه نیروئی در زندگانی میلیونها نفر بود. انقلاب صنعتی ، انتشار تعلیم و تربیت مقدماتی ، زوال قدرت نیروهای محافظه کار سنتی و وفاداری فتودال‌ها و پیشرفت دموکراسی در حکومت همه به بیداری توده‌های مردم برای درک قدرت و علائق واقعی خود کمک کردند. در تمام کشورهای اروپائی ، عقاید سوسیالیستها ، در حالیکه از طرف رهبران بورژوا ، خطرناک و انقلابی معرفی شده بودند بتدریج در امر قانون گذاری نفوذ پیدا کردند. وسیعترین و متنفذترین مکتب سوسیالیستها-

مارکسیست‌ها - حقیقهٔ باور نداشتند که ممکن است دولت‌ها از راه قوانین دموکراتیک بتدریج سوسیالیست شوند. آنها معتقد بودند که پیشرفت حقیقی جامعه بدون تغییر کامل سیستم اقتصادی حاصل نمیشود و چنین تغییری را بورژوازی به آسانی نخواهد پذیرفت و برضد آن بسختی مبارزه خواهد کرد. آنها درعین اینکه با شرکت درسیاستی که منظورش به دست آوردن کنترل دولت باشد مخالفتی نداشتند به آن اصلاحات اجتماعی هم که برای اسکات طبقه کارگری اجرا میشد، ولی دریاطن برای ایمنی طبقهٔ بورژوازی و ادامهٔ بقای آنها قدرت آنها بود، اعتقاد نداشتند. آنها استدلال میکردند که مادامی که سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، حکومت هر قدر هم دموکراتیک و روشنفکر باشد، چیزی جز «هیئتی برای سروصورت دادن به کارهای بورژوازی» نمیتواند باشد.

طرفداران تکامل تدریجی و علمای فلسفی

انقلاب فکری قرن نوزدهم نتیجهٔ کار صدها عالم و دانشمند از همهٔ کشورهای جهان بود. چند شخصیت ذیل به خاطر برجستگی آنها و به جهت اعمال نفوذشان در انتشار نظرات علمی که بیشتر بطور مستقیم با افکار کهنه و قدیمی در مبارزه بود، انتخاب شده‌اند.

الکساندر فن هومبولت^۱ (۱۷۶۹ - ۱۸۵۹) طبیعی دان - در حدود سال ۱۸۵۰ هومبولت اولین جلد کتابش را به نام «کوزموس»^۲ که ترکیبی از پیشرفتهای علمی قرن هیجده و نیمهٔ اول قرن نوزده بود به طبع رساند. او به هیچگونه نیروی ماوراء طبیعت در جهان قائل نبود.

سر چارلز لایل^۳ (۱۷۹۷ - ۱۸۷۵) زمین شناس - کتاب اصول «زمین شناسی»^۴ لایل (۱۸۳۰ - ۱۸۳۳) تئوری یکنواخت بودن طرز تشکیل طبیعی کرهٔ زمین را عرضه داشته است. در کتاب خود موسوم به «مدارک معرفت الارضی راجع به قدمت انسان»^۵ (۱۸۶۳) یک عده دلائل مبتنی بر زمین شناسی جدید ارائه

۱ - Sir Charles Lyell

۲ - Kosmos

۳ - Alexander Von Humboldt

۴ - The Geological Evidences of the Antiquity of Man

۵ - Principles of Geology

داده که انسان لااقل از ۱۰۰۰۰۰ سال پیش روی زمین وجود داشته است. این مسأله البته مخالف ظاهر داستان خلقت در تورات بود. در همین اثر، لایل تئوری تکامل تدریجی را که به تمام اشکال حیات اطلاق میشود قبول دارد.

او گوست کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) معتقد به اصول - اگوست کنت جهت ایجاد فلسفه‌ای اصولی و منظم از مطالب علوم جدید کوشش مؤثر کرد. در کتاب «فلسفه مثبت»^۱ (۱۸۴۲) و کتاب «طرز حکومت مثبت»^۲ (۱۸۵۴) خود او برای توضیح آثار طبیعی جنبه‌های الهی و ماوراء الطبیعه‌ای آنها را متروک داشت و جنبه عملی دانش را که در آن پدیده‌های طبیعی را فقط به وسیله اصول علمی میشود شرح داده و طبقه‌بندی و مشاهده کرد، رواج داد. کنت عقیده داشت که علوم طبیعی بهترین مدلهای مرحله عملی دانش هستند و او کوشید یک علم بشر و جامعه یا (جامعه شناسی) به عنوان یک کار بزرگ علمی به وجود آورد. به این طریق کنت «مذهب بشریت» را جانشین مذهب قدیمی کرد.

چارلز داروین (۱۸۰۹ - ۱۸۸۲) طرفدار تکامل - دوره اولیه زندگی داروین صرف مسافرت شد. در این مدت او راجع به انواع گوناگون حیوانات اعصار و محیط مختلف مطالعه کرد. او به علت گوناگونی حیوانات می‌اندیشید و بیشتر در جستجوی مکانیسم طبیعی این تغییرات بود تا در جستجوی تئوری خلقت آنها. اثر «لایل» که قدمت فوق العاده کره زمین و بشر را نشان میداد و اثر «مالتوس» که قضیه تنازع بقا را به طور روشن تشریح کرده و نشان داده که کسانی که کمتر استعداد داشته و کمتر خوشبخت بوده‌اند در رقابتهای اقتصادی از بین رفته‌اند، در طرز فکر داروین تأثیر به سزائی داشته‌اند. در حدود سال ۱۸۴۲ بود که «داروین» به طرح اصلی تئوری جدیدش راجع به تکامل تدریجی حیات پرداخت در حالیکه پرورش انواع حیوانات را بر مکانیسم بقای انطباقی می‌کرد. ولی وی تئوری خود را اعلام نکرد، زیرا می‌خواست با مطالعات و مشاهدات دقیق و مکرر جزئیات تئوری خود را تکمیل کند. قبل از اینکه داروین نتایج مطالعات خود را انتشار دهد طبیعی دان

ناشناسی که در آمریکای جنوبی و هند شرقی مسافرتها ی زیادی کرده بود و از مطالعه اصول « مالتوس » تحریک شده بود ، به همان نتیجه ای رسید که « داروین » رسیده بود. این طبیعی دان که نامش آلفرد والاس^۱ بود (۱۸۲۳ - ۱۹۱۳) باید در افتخار تئوری جدید حیات با « داروین » شریک باشد.

فلسفه داروین (داروینیسم) با انتشار کتابهای « درباره اصل انواع بر حسب انتخاب طبیعی »^۲ در سال ۱۸۵۹ و « نسل بشر و بقای انب با ارتباط با جنسیت »^۳ در سال ۱۸۷۱ شهرت بسیار یافت. در این آثار « داروین » ادعا میکند « تمام زندگی ها منبع مشترکی دارند و تغییراتی که مربوط به محیط و از بین رفتن افراد حیواناتی است که در مسأله تنازع بقا دنیا با آنها کمتر مساعد بوده اختلافاتی پدید آورده اند که نتیجه نهائی آن پیدایش انواع جدید بوده است. « والاس » که همزمان با « داروین » درباره فرضیه جدید مطالعه کرده آنها به وسیله کتاب « مقالات درباره انتخاب طبیعی »^۴ (۱۸۷۱) به دانشمندان عرضه کرد.

هربرت اسپنسر (۱۸۲۰ - ۱۹۰۳) فیلسوف - اسپنسر آخرین سالهای عمرش را (۱۸۶۰ - ۱۹۰۳) صرف انتشار فلسفه داروین کرد. کتاب « فلسفه تحلیلی »^۵ او عقیده تکامل تدریجی را در رشته های علم اخلاق ، فلسفه ، روانشناسی و جامعه شناسی بسط داد.

توماس هاکسلی^۶ (۱۸۲۵ - ۱۸۹۵) معتقد به اینکه انسان نمیتواند معرفتی نسبت به خدا و آخرت پیدا کند - هاکسلی کاملاً مخالف الهیات دین مسیح (ع) بود. در کتاب خود به نام « مقام انسان در طبیعت » (۱۸۶۳) انسان را مرحله انتقالی در حال تکامل معرفی میکند. هاکسلی به اصول اخلاقی مسیحیت حمله کرده و کیش جبری را راهنمای رفتار قرارداد. برای شرح نظریه خود نسبت به مسأله وجود خداوند ، هاکسلی کلمه « آگنوستیک »^۷ یعنی عدم معرفت به ذات

۱ - Alfred Wallace - ۲ On the Origin of Species by Means of Naturel Selection - ۳

Descent of Man and Survival of The Fittest in Relation to Sex - ۴

Synthetic Philosophy - ۵ Contributions to the Theory of Natural Selection - ۶

Agnostic - ۷ Thomas Huxley -

خداوند متعال را انتخاب کرد و اظهار داشت که هیچکس حق ندارد به چیزی که نمیتوان آنرا باحواس درك کرد عقیده داشته باشد.

«ارنست رنان»^۱ (۱۸۶۳ - ۱۸۹۲) - شكاك - ارنست رنان متنفذترین دانشمندی بود که به الهام و به اصلیت انجیل در زمینه نقد فلسفی و تاریخی حمله کرد. نتیجه گیری او این بود که انجیل یک افسانه ابتدائی را ذکر کرده که بعدها طی قرون و اعصار به آن شاخ و برگهایی داده شده است. در کتاب خود به نام «زندگی مسیح» (۱۸۶۳) وی مسیح (ع) را بیشتر یک بشر معرفی کرده تا یک موجود فوق طبیعت و معجزه هائی را که در انجیل آورده شده جزء او هام و خرافات شناخت.

کلیسای کاتولیک

کهنه پرستی و ارتجاع - علاوه بر حملات فلسفی و علمی که در قرن نوزده به عقاید اصلی مسیحیت شد کلیسای کاتولیک مواجه با مخالفت شدید سیاسی نیز گردید. چون عده کثیری از رهبران روشنفکر ایمان خود را نسبت به مذهب از دست دادند، کم کم درك کردند که در کلیسا یک نیروی گمراه کننده و ارتجاعی خطرناك وجود دارد و آنها مایل شدند که نفوذ کلیسا را در تعلیم و تربیت و در سیاست ریشه کن کنند. این نهضت ضد کلیسا در کشورهای پروتستان کمتر به چشم میخورد، زیرا کلیسای پروتستان فاقد وحدت و تشکیلات بین المللی کلیسای کاتولیک بود.

عقیده کلیسا - کلیسای کاتولیک با داشتن این عقیده که خود را نگهبان و مسؤول ابلاغ حقیقت الهی غیر قابل تغییر میدانست نمیتوانست با افکار جدید موافق باشد. مذهب پروتستان از طرف دیگر تعبیر و تفسیر فردی احکام و نصوص مذهب را قبول کرد و برای راضی کردن آلهائی که فلسفه علمی را پذیرفته بودند توانست اجازه دهد مذهب به طرز جدیدی بیان شود.

مخالفت کاتولیک ها با اصول انقلاب فرانسه - جلوگیری از روحانیون کاتولیک

وزیانی که از این جلوگیری به قدرت و اموال کلیسا در مدت انقلاب فرانسه وارد آمد کلیسا را برضد اصول « آزادی ، مساوات و برادری » برانگیخت. بورژوازی که کاتولیکهای آزادی طلب به بار آوردند ، سعی کرد ، با ترغیب کلیسا به صرف نظر کردن از ادعای خود نسبت به مقامات غیر روحانی و به انحصار توجه خود به نیکوکاری های روحانی ، زخمشان را التیام بخشد.

پی نهم (۱۸۴۶ - ۱۸۷۸) - انقلابهای سال ۱۸۴۸ از تمایلات آزادی - خواهی « پی نهم » جلوگیری کرد و وی هم خود را مصروف مخالفت با اصول انقلاب سال ۱۷۸۹ کرد. در بسیاری از کشورهای اروپائی « پی نهم » موفق شد موقعیت کلیسا را تقویت کند. بخشنامه پاپ به نام « کوانتا کورا »^۱ (۱۸۶۴) قدرت غیر روحانی کلیسا را مجدداً به اثبات رساند و کتاب او به نام « رؤوس خطاها »^۲ در همان سال نه فقط رویه های مذهبی ، بلکه رویه های سیاسی را نیز محکوم کرد. در این کتاب همه دسته هایی که با وضع قدیمی کلیسا مخالف بودند شدیداً مورد انتقاد قرار گرفتند.

مخالفت با کلیسای کاتولیک - مخالفین روحانیون با « بخشنامه پاپ »
و کتاب « رؤوس خطاها » به شدت مخالفت کردند و این نشریات را برای تشویق و ترویج ناسیونالیسم عنوان کردند. طرفداری شورای واتیکان از عقیده مصونیت پاپ از خطا (۱۸۶۹ - ۱۸۷۰) دلیل دیگری برای مخالفتی قطعی تر بود. در پروس بیسمارک « جنگ تمدن »^۳ خود را که مبارزه ای علیه کلیسای کاتولیک بود برقرار کرد ؛ اطریش موافقت نامه سال ۱۸۵۵ خود را لغو کرد ؛ و « گلاستون » خاطر - نشان ساخت که باید در مقابل افزایش اقتدار پاپ در امور غیر روحانی مقاومت کرد. تصرف رم توسط ایتالیا ئیها در سال ۱۸۷۰ قدرت غیر روحانی پاپ را از بین برد. پاپ پی نهم در مدت بقیه دوره پاپی اش « یک زندانی واقعی در واتیکان شد و توجه خود را به تشکیل دادن عناصر محافظه کار و روحانی در سراسر اروپا متمرکز

کرد. محافظه کاری سازش ناپذیر پاپ پی نهم شکاف بین طرفداران روحانیون و ضد روحانیون را عمیق تر کرد.

پیشرفت و تعدیل - در دوره پاپی پی نهم کلیسای کاتولیک هیچگونه علاقه ای به امیال اجتماعی و فکری که در تمام مدت قرن نوزده در حال تقویت بود نشان نداد، ولی با مرگ پی نهم و روی کار آمدن مرد روشنفکر و سیاستمدار « لئوی سیزدهم »^۱ (۱۸۷۸ - ۱۹۰۳) یک دوره تعدیل و سازش آغاز شد. « لئو » بدون ترك هیچیک از عقاید تاریخی کلیسا موفق شد رابطه خود را با مخالفین سیاسی و فکری برقرار کند. سیاست او از طرفی بواسطه اینکه روز بروز بر نارسائی فلسفه مادی علوم به عنوان فلسفه نهائی پی برده میشد و از طرف دیگر بواسطه اینکه منطقین کاتولیک با مهارت موفق شده بودند علوم روحانی کاتولیک را با اکتشافات علمی تطبیق دهند، تقویت میشد.

تجدید ساختمان روحانیت - مطالعه مجدد آثار « توماس آکیناس »^۲ بمنزله اساس توافق بین مسیحیت و علم بکار رفت. فلسفه داروین هم باین طریق تأویل شد که گفتند داستان خلقت باید به عنوان یک حکایت تمثیلی قبول شود و تکامل روحانی در آن بهیچوجه در نظر گرفته نشده است.

دانشمندان کاتولیک - تحقیقات علمی توسط لئو سیزدهم تشویق شد و با این عمل لئو نشان داد که یکنفر میتواند هم عالم و هم یک کاتولیک خوب باشد. آثار علمی کاتولیکها از جمله « پاستور » و « مندل » قابل ملاحظه بود. لوئی پاستور (۱۸۲۲ - ۱۸۹۵) با تجربیاتش روی میکربها انقلابی در شیمی آلی به وجود آورد. کمتر کسی توانست به اندازه پاستور با معالجاتش روی مرض هاری، با راه جلوگیری اش از بلای سیاه زخم، با پاستوریزه کردن شیر برای تقلیل مرگ و میر بچه ها و توضیحات وی درباره تخمیر، به عالم بشریت خدمت کند. گرگور مندل^۳ (۱۸۲۲ - ۱۸۸۴) روی نباتات تجربیاتی کرد تا اثر وراثت را روی اعقاب ثابت کند. عقاید « مندل » از سال ۱۹۰۰ به بعد بی اندازه بسط پیدا کرد.

اصلاحات اجتماعی و مرام کاتولیکی - لئو سیزدهم نظرات اولیه خود را که مخالف با ناسیونالیسم بود تغییر داد و کم کم حس کرد همانطور که سلطنت به کلیسا خدمت کرده بود از دموکراسی نیز میتوان انتظار چنین خدمتی را داشت. بخشنامه پاپ تحت عنوان «روم نوواروم»^۱ (۱۸۹۱) مسائل سرمایه و کارگری را مورد بحث قرار داد. بخشنامه، مخالف سوسیالیسم بود، ولی تأکید میکرد که باید کارگر و کارفرما باهم همکاری کنند. درحالیکه بخشنامه از حق مالکیت شخصی پشتیبانی میکرد، نظریه لیبرالیسم اقتصادی را به اینکه کار یک نوع کالائی است رد میکرد و اصرار داشت که در قانون، اصلاحی به عمل آید و موضوع تقسیم ثروت را به طریقی بهتر و عادلانه تر مد نظر قرار دهد.

پاپ پی دهم (۱۹۰۳ - ۱۹۱۴) و علم - دوره پاپی لئو سیزدهم که دوره روشنفکری بود عده زیادی را به هیجان آورد تا در عقاید اساسی کاتولیک تغییراتی بدهند. متجددین مدعی بودند که عقاید مذهبی راه تکامل می پیماید و کلیسا باید در علوم روحانی خود تجدید نظر کند و آنرا با افکار جدید تطبیق دهد، و به خصوص کلیسا نباید در کارهای دولت دخالت نماید. نهضتی که پیشرفت قابل ملاحظه ای کرده بود از طرف پاپ پی دهم در بخشنامه مذهبی خود به نام «پاسندی»^۲ (۱۹۰۷) تقبیح شد و در سال ۱۹۱۴ بکلی ازین رفت.

ظهور نهضت های سوسیالیستی

بعد از سال ۱۸۷۱ افزایش کارگران شهری و مسائل مربوط به آن باعث شد که بسیاری از سرمایه داران بورژوا سیاست سابق «آزادی عمل» را کنار بگذارند و اجرای قسمتی از مقررات صنعتی دولت را اجازه دهند. چنانکه قبلاً ذکر شد، لئو سیزدهم کوشش کرد با وضع قوانین اجتماعی پشتیبانی مردم را جلب نماید. سوسیالیستها دسته مومی بودند که کوشش میکردند تا طبقه کارگر را به طرف مرام خود بکشانند. سوسیالیسم برای سیادت بورژوازی تهدیدی بزرگتر از حکومت روحانیون بود.

انواع اولیه سوسیالیسم - آغاز سوسیالیسم نتیجه مستقیم انقلاب صنعتی بود. عوض شدن سیستم تولید باعث شد که فرق بین دو نوع دارائی مشخص تر شود؛ دارائی سودآور یا سرمایه، و وسائل رفاه برای مصارف فردی. بسیاری از مردم، افزایش زیاد تولید را که با بکاربردن ماشینها امکان پذیر شده بود با فقر و حشمتك توده کارگر مقابله و مقایسه کردند. آنها اطمینان حاصل کردند که عیب کار تا اندازه ای مربوط به سرمایه داری شخصی برطبق مفهوم قدیمی حقوق مالکیت بوده است. سوسیالیسم خواهان کنترل کامل سرمایه و وسایل تولید است به وسیله جامعه و به نفع همه افراد آن. برای رسیدن به این هدف طرق مختلف بسیاری پیشنهاد شد.

سوسیالیسم غیر عملی^۱ «روبر اوون»^۲ (۱۷۷۱ - ۱۸۵۸) - روبر اوون یکی از اولین سوسیالیست ها بود. «اوون» کارخانه دار موفق بود. در «نیولانارك»^۳ یک دهکده صنعتی نمونه تأسیس کرد و در آنجا شرایط خوب برای کار، دستمزد مناسب، آموزشگاه عمومی، منازل راحت و فروشگاههای تعاونی برقرار نمود. «اوون» اقدام کرد «در نیوهارمونی»^۴ واقع در ایندیانا دهکده نمونه دیگری تأسیس کند ولی موفق نشد.

سن سیمونیسیم - سن سیمون (۱۸۶۰ - ۱۸۲۵) - سن سیمون بنیان گذار سوسیالیسم در فرانسه و طرفدار یک دولت صنعتی بود که میبایستی به دست دانشمندان و مهندسان تشکیل و اداره شود. طرح او شبیه به طرح «اداره دولت به وسیله تکنیسین ها»^۵ بود که در حدود سال ۱۹۳۲ در آمریکا مورد قبول مردم قرار گرفت.

هم آهنگی در سوسیالیسم - شارل فوریه^۶ (۱۷۷۲ - ۱۸۳۷) - «فوریه» از جامعه ای که از واحدهای کوچک و بی نیاز از کمک دیگران تشکیل یافته و «فلانتر» نامیده میشد طرفداری میکرد. او فکر میکرد که بیشتر بدبختی های بشر ناشی از محدودیت های غیرطبیعی که بوسیله سیستم اقتصادی و اجتماعی تحمیل شده است

میباشد، و اگر هرفردی مجاز بود که هرکاری که دلش میخواست بکند مشغولیات به خصوصی برای خود انتخاب میکرد و به این طریق به تشکیل یک جامعه هم‌آهنگ و خوشبخت کمک میکرد. تجربیات بسیاری در این زمینه انجام گرفت. قابل ملاحظه‌ترین آنها «آزمایش «بروک فارم»^۱ در آمریکا بود، ولی عمر همه آنها کوتاه بود.

مالکیت دولت - لوئی بلان (۱۸۱۱ - ۱۸۸۲) - انقلاب‌های ۱۸۴۸ در فرانسه به «بلان» فرصتی داد تا کارگاههای ملی تأسیس کند. وی به وسیله این کارگاهها امیدوار بود بیکاری را از بین برده و از فشار رقابتی که دستمزدها را در سطح بسیار پائین نگه میداشت بکاهد. ولی به این کارگاهها هیچوقت توجه صحیحی نشد و به وسیله دسته‌بندیهای سیاسی بی‌اعتبار گردیدند.

سوسیالیسم علمی - کارل مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) - اساس سوسیالیسم جدید از فلسفه کارل مارکس آلمانی گرفته شده است. مارکس از والدین بورژوازی منتقد در «پروس» متولد شد. وی شاگرد فوق‌العاده پرکار وجدی بود و علاقه وی به فلسفه و تاریخ بیش از علم حقوق بود و حال آنکه پدرش رشته حقوق را برای پسرش در نظر گرفته بود. فلسفه هگل^۲ درباره آزادی بشر در تعیین حالات آزادی - طلبی مارکس مؤثر بود. کوشش مارکس برای آزادی مطبوعات در آلمان بی نتیجه ماند و بعد به پاریس رفت و در آنجا با طبقه کارگر سوسیالیست مربوط شد. در مدتی که «مارکس» در پاریس بود با «بلان»، «پرودون»، «باکونین»^۳، هاینه^۴ و «انگلز» آشنا شد. «فردریک انگلز» (۱۸۲۰ - ۱۸۹۵) میان دوستان جدید مهمترین دوست او بود و ممکن بود تا آخر عمر با «مارکس» همکاری نماید. در سال ۱۸۴۵ مارکس بواسطه نوشتن مطالبی حاکی از طرفداری از اصلاحات اساسی در نشریه‌ای به نام فورورترس^۵ که وی ناشر آن بود، مجبور شد پاریس را ترک نماید. مارکس سه سال بعد را در بروکسل گذراند.

۱ - Brook Farm بروک فارم - در مزارع واقع در ماساچوست (بین سالهای ۱۸۴۱ - ۱۸۴۷) عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان آمریکائی با دایر کردن یک جامعه نمونه کمونیستی تجربیاتی به عمل آوردند که به تجربیات «بروک فارم» معروف شده است.

۲ - Hegel ۳ - Bakunin

۴ - Heine ۵ - Vorwarts

اعلامیه کمونیستی (۱۸۴۸) - بیانیه‌ای حاوی اصول باشگاه‌های کارگری که بوسیله مارکس و «انگلس» تهیه شده بود، اساسی برای سوسیالیسم جدید گردید. اعلامیه کمونیستی عقیده داشت که عاقبت سرمایه در دست عدهٔ خیلی متمرکز خواهد شد و آنوقت برای طبقهٔ زحمت‌کش مقدور خواهد بود که قیام کند و دولت کمونیستی (سوسیال) برقرار نماید. هدف سوسیالیستها از این قرار است:

- (۱) متشکل کردن طبقه کارگر،
- (۲) افزایش قدرت سیاسی طبقه کارگر،
- (۳) موقوف کردن مالکیت بورژواها.

«اعلامیه» با این دعوت از کارگران ختم میشود: «کارگران تمام کشورها متحد شوید»!

مارکس در انگلستان - (۱۸۴۹ - ۱۸۸۳) - درحالیکه انقلابهای سال ۱۸۴۸ ادامه داشت «مارکس» به پاریس برگشت تا شاهد برقراری جمهوری دوم فرانسه باشد. سرایت انقلاب به پروس به «مارکس» امکان داد به موطن خود برگردد، ولی دورهٔ ارتجاع که برقرار شده بود آنقدر قوی بود که توانست هم از تمایلات لیبرالها و هم از تمایلات سوسیالیستها جلوگیری کند و «مارکس» مجبور شد پروس را یکبار دیگر ترک کند. «مارکس» به انگلستان پناه برد و تا آخر عمر در آنجا ماند. کتاب «سرمایه»، فلسفهٔ اقتصاد سیاسی «مارکس» بود و جلد اول آن در سال ۱۸۶۷ منتشر شد. کار دیگری که در مدت غربت در انگلستان انجام گرفت تشکیل یک مجمع بین‌المللی کارگران برای بسط اصول جدید سوسیالیستی بود.

اهمیت کار مارکس^۲ - کمکهای «مارکس» را به سوسیالیسم بدین ترتیب میشود خلاصه کرد: (۱) فراهم کردن تئوری‌های سوسیالیستی، (۲) بسط دادن سوسیالیسم در رشتهٔ دموکراسی سیاسی، (۳) توسعهٔ فلسفه‌ای در سوسیالیسم که اهمیت تاریخی عوامل اقتصادی و تکامل جامعهٔ فعلی از راه مبارزات طبقاتی و بالاخره تغییر نهائی جامعهٔ موجود را تشریح و تأکید می‌نمود، (۴) افزودن برپیداری کارگران دنیا.

مجمع بین‌المللی کارگران (۱۸۶۲ - ۱۸۷۶) - اقدامات «مارکس» برای متشکل کردن پیروان خود صورت بین‌المللی داشت. برای مدت چند سال کنگره‌ها به کمک حمایت دسته‌هائی در غالب کشورهای اروپا و ایالات متحده امریکا تشکیل شد. ولی مجمع بین‌المللی در اثر (۱) فقدان سرمایه، (۲) توسعه و رشد ناسیونالیسم، (۳) شکست قیام کمونیستی در پاریس (۱۸۷۱)، (۴) نزاع داخلی بین سوسیالیستها و هرج و مرج طلبان، از بین رفت.

تشکیلات ملی - فردیناند (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴) - تشکیلات سوسیالیسم، نه در اثر کوششهای مارکس، بلکه در اثر کوششهای آلمانی دیگری موسوم به «فردیناند لاسال» که در آلمان یک حزب سوسیال دموکرات تأسیس نمود، انجام شد. حزب اخیر با شعبه آلمانی «مجمع بین‌المللی کارگران» ترکیب شد و اصول «مارکس» را قبول کرد. سوسیالیسم مارکس در آلمان به سرعت توسعه یافت و در حدود سال ۱۹۱۴ احزاب سیاسی سوسیالیست، مطابق نمونه آلمانی، در هر کشور متمدنی تشکیل شد.

مخالفت بورژوازی و روحانیون با سوسیالیسم - با اینکه طرفداران روحانیون و بورژوازی در غالب مسائل سیاسی باهم مخالفت میکردند مبارزه سختی را باهم برضد نیروی جدید یعنی سوسیالیسم شروع کردند. کلیسا با سوسیالیسم، جهت فلسفه ضد مذهبی آن و نقشه انقلابی آن برای تغییر دادن ساختمان جامعه موجود که کلیسا یک قسمت مهم آن بود و نیز جهت تمایل آن به دور کردن توده مردم از کلیسا، مخالفت میکرد. سوسیالیسم بر آن بود که امتیازاتی را که بورژوازی برای به دست آوردن آن قرن‌ها مبارزه کرده بود از دستش خارج کند. از اینرو بورژوازی نه فقط میبایستی متوجه طرفداران روحانیون باشد، بلکه میبایستی نیز متوجه سوسیالیستها باشد.

مارکسیست‌های دقیق و اصلاح طلبان - مارکسیست‌های دقیق، به اصول اصلی «مارکس» درباره تمرکز سرمایه که در حال افزایش بود و غیرقابل احتراز

بودن يك انقلاب اجتماعي كه نتیجه شدت یافتن مبارزات طبقاتي است پای بند بودند. آنها مخالف امپریالیسم و ناسیونالیسم بودند و اصرار می‌ورزیدند كه منافع طبقه کارگر در سراسر جهان یکسان باید باشد. آنها به قوانین اجتماعي كه چون داروي مسكني بود اعتقادی نداشتند چه به عقیده آنها این قوانین در عوض اینکه اصلاحات اساسی ضروری را جلو بیندازند برعکس آنها را مدتی به تعویق می‌اندازند. ولی اصلاح طلبان ، ناسیونالیسم را تا اندازه‌ای ترویج کردند ، و وجود نظام را لازم دانستند. آنها خاطرنشان کردند كه پیش گوئی‌های «مارکس» درباره افزایش تمرکز سرمایه و افزایش شدت مبارزات طبقاتی ، در حقیقت انجام نگرفته و آنها اصرار داشتند كه سوسیالیستها از توقعات خود درباره انقلاب صرف نظر کنند و با وسایل پارلمانی به اصلاحات تدریجی بپردازند. آنها در صدد جلب حمایت طبقات کشاورزی و اتحادیه‌های بازرگانی برآمدند.

آنارشيسم

رهبران آنارشيسم - آنارشيسم ، مانند سوسیالیسم ، حاصل انقلاب صنعتی بود ، ولی برخلاف آن با ازمین بردن هرنوع دولت تحمیلی به مقصود خود می‌رسید. « ویلیام گودوین »^۱ (۱۷۵۶ - ۱۸۳۶) معروف به « پدر آنارشيسم » است ، ولی « پیر ژوزف پرودون »^۲ بود كه (۱۸۰۹ - ۱۸۶۵) آنارشيسم را اشاعه كرد. در طی زمانیکه انقلاب صنعتی در اروپا در حال توسعه بود « پرودون » اصول آنارشيستی خود را ترویج كرد. از جمله آثار او كتابهای « دارائی چیست »^۳ (۱۸۴۰) و « سیستم تناقضات اقتصادی » و « عدالت در انقلاب و در کلیسا » ، اساس افکار او راجع به آنارشيسم شد. آنارشيست‌های مشهور دیگر « پرنس کروپوتکین »^۴ ، کنت تولستوی^۵ و « باکونین »^۶ بودند.

اصول آنارشيسم - بطور خلاصه ، پرودون عقیده داشت كه نباید ملك خصوصی در بین باشد ، هرفردی حق استفاده از آنرا دارد و نیز عقیده داشت كه دولت

قادر مطلق نباید درین باشد ، بلکه هر فردی باید از آزادی کامل برخوردار باشد . و آنارشیسیم میبایست نه باخشونت و شدت ، بلکه به وسیله تعلیم و تربیت به موقع اجرا گذاشته شود ، بالاخره عقیده او این بود که دولتهای جدید آنارشیسیت به وسیله یک سیستم قرارهای اختیاری تشکیل شوند ویراساس «قانون طلائی» باتمام خلافتها و خطاها مقابله کنند . اصل آنارشیسیم در منتها درجه اعتماد آن به فرد است .

خشونت و آنارشیسیم - میکائیل باکونین (۱۸۱۴ - ۱۸۷۶) - با اینکه پایه گذاران فلسفه آنارشیسیم مخالف زور و خشونت بودند حمله های سخت آنها بر ناصحیح بودن تمام اشکال حکومتها بسیاری از پیروان آنها را برآن داشت با هر وسیله ممکن به انهدام دولت بکوشند . « باکونین » روس بود . سوابق وی چنین نشان میداد که با رادیکالها در برلین همکاری کرده ، با «پرودون» آشنائی داشته و یکبار به سیبری تبعید شده و پس از یازده سال از آنجا فرار کرده است . اصرار او راجع به شدت عمل منجر به اخراج وی از میان سوسیالیستهای مارکس شد . ایجاد وحشت با انفجار بمب ، با حمله های کشنده برضد سرمایه داران و نمایندگان سلطنت طلبان ادامه داشت . منظور او بیدار کردن مردم برضد دولت ها و انهدام حکومت ها بود .

سندیکالیسم - سندیکالیسم نوعی آنارشیسیم است که کارگران را در تمام صنایع طوری سازمان میدهد که آنها بوسیله سازمانها بتوانند تمام صنایع را کنترل کنند . سندیکالیسم از فرانسه شروع شد و به سرعت به سراسر اروپا ، به بریتانیای کبیر و از آنجا به آمریکا حتی به استرالیا رخنه کرد . آنارشیسیتها به محض به دست گرفتن کنترل صنعتی ، برای ایجاد ناراحتی کارفرما ، تقلیل منافع وی ، و تحریک و بیداری کارگران میتوانستند از اعتصاب و خرابکاری استفاده کنند .

تاریخ های مهم

۱۸۶۷	لایحه قانون اصلاحات
۱۸۷۲	قانون رأی مخفی ^۱
۱۸۸۴	قانون نمایندگی مردم ^۲
۱۹۱۱	قانون بیمه ملی
۱۹۱۱	قانون پارلمان
۱۹۱۴	قانون حکومت ایرلند

فصل ششم

بریتانیای گبیر ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴

دوره ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴ در انگلستان به سبب انجام کارهای مهم دموکراسی سیاسی ، توسعه فوق العاده تجاری و صنعتی ، رشد یک روح امپریالیستی جدید ، قانون گذاری اجتماعی مهم ، و مسائل مهمی که از روابط بین انگلستان و ایرلند پیش آمد ، مشخص است .

دموکراسی سیاسی - یکی از تقاضاهای چارتریست ها در دوره بیست ساله بین ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰ به دست آوردن حق رأی برای عموم مردان در انتخابات بود . در آن زمان این تقاضا یک تقاضای انقلابی تلقی میشد ، اما در اثر لوایح اصلاحات

در سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ تقاضا اساساً برآورده شد. باوجود این، اقدام برای تسلط به حکومت ازطرف بورژوازی که در سال ۱۸۳۲ با حق رأی دادن به طبقه متوسط متمول شروع شده و حتی پس از اینکه طبقه کارگر به کسب حق رأی نائل شده بود ادامه داشت، زیرا مدت چندین سال رأی دهندگان جدید از رؤسای تجاری و صنعتی خود پیروی کردند. پیشرفت دموکراسی، چنانکه پیغمبران با اطمینان پیش بینی کرده بودند، هیچ نهضت عمومی را که فقرا اموال اغنیا را ضبط کنند فراهم نکرد یا سبب بوجود آمدن «قانون توده» نشد، یا هیچگونه تأثیر جالبی درپائین آوردن استاندارد قدرت اجرائی و معنوی در ادارات نداشت. مردم انگلیس در سراسر تاریخ خود یک حس عمیق محافظه کاری و یزازی از تغییرات انقلابی از خود نشان داده اند. دراین کشور همیشه یک احساس وفاداری و احترام ازطرف توده نسبت به اشراف وجود داشته است، درمقابل، رهبران نیز برای رفاه توده احساس مسؤولیت میکردند. همین احساسات بود که تا حد زیادی از بلواهای سخت برای اصلاح بیعدالتی ها یا برای رفع مضیقۀ غیرقابل تحمل اقتصادی چنانکه در بسیاری ازمالک اروپا برپا شده بود، درانگلستان جلوگیری کرد. ازاینرو وقتی حق رأی ابتدا به کارگران شهری وبعد به کشاورزان داده شد هیچ عکس العمل سیاسی رخ نداد؛ مالکیت تأمین داشت، کابینه های وزرا باز هم از فارع التحصیلان دانشگاههای «هارو»^۱ و «اتون»^۲ تشکیل میشد، مجلس موروثی لردها دراعمال قدرت قانون گذاری خود و استفاده از «حق وتو» به مصوبات مجلس عوام ادامه میداد و هیچکس برای برقرار کردن حکومت جمهوری اقدامی نکرد. ولی بالاخره بابه وجود آمدن دموکراسی کامل امکان نداشت در ساختمان زندگی سیاسی و اجتماعی تغییر کلی به وجود نیاید. دموکراسی امتیازات طبقاتی را که قرنهای متداول بود ازین برد، خواستار اتخاذ تکنیک های جدیدی توسط رهبران سیاسی گردید، و بتدریج دولت را مجبور کرد که با مسائل بغرنج اصلاحات اجتماعی بطور جدی دست و پنجه نرم کند.

صنعت و تجارت - در دوره بین ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴ صنعت و تجارت بریتانیای کبیر بی اندازه توسعه پیدا کرد و تقریباً دائم سطح زندگی عمومی مردم بالامیرفت. قدرت نهانی انقلاب صنعتی در فراهم کردن رفاه نسبی توده مردم اکنون برای اولین بار داشت ظاهر میشد. در سال ۱۸۴۷ «جان استوارت میل»^۱ اظهار کرده بود: «هنوز نامعلوم است که اختراعات ماشینی از زحمت روزانه مردم کاسته باشد.» ولی در سال ۱۹۱۴ در این باره نمیتوان تردیدی داشت. دستمزد های حقیقی (دستمزد های متوسط نسبت به قیمت های متوسط) در مدت پنجاه سال قبل از شروع جنگ جهانی در حدود پنجاه درصد بالا رفته بود، در صورتیکه در طی همان مدت از ساعات کار دائماً کاسته میشد و افراط در استفاده از بچه ها در کارهای صنعتی از بین رفته بود. نه فقط بر قدرت و تمول آن عده قلیل قبلی افزوده شد، بلکه برای عده کثیری هم رفاه و راحتی بیشتری فراهم گردید. هنوز تمایل به تمرکز دارائی در دست سرمایه داران که نشانه مراحل اولیه انقلاب صنعتی بود، در نیم قرن قبل از جنگ جهانی با جزئی تفاوت ادامه داشت. بجای صاحبان کارخانه های خصوصی سابق شرکت های سهامی بزرگ به وجود آمد که مالکیت قانونی آنها به هزاران سهامدار واگذار شده بود، ولی اداره مؤثر آن در دست گروه کوچکی از بانک داران و صاحبان صنایع باقی ماند.

امپریالیسم جدید - نزدیک به پایان قرن نوزده در انگلستان موجی قوی از افکار و عقاید و جاه طلبی های امپریالیستی ظاهر شد. فکر امپریالیسم که توسط «بنیامین دیسراولی» طی مدت نخست وزیری اش (۱۸۷۴-۱۸۸۰) تقویت میشد ابتدا به نظر میآمد که بخصوص به وسیله غرور ملی و وطن پرستی که در سراسر اروپا مورد قبول عامه قرار گرفته بود برانگیخته شده. اما خیلی زود واضح شد که علت اصلی، موضوع وطن پرستی نبوده، بلکه یک محرك قوی اقتصادی وجود داشته و آنرا بطور ناخود آگاه رهبری میکرده است. فشار رقابت خارجی (مخصوصاً آلمان)، اشباع قریب الوقوع بازارهای داخلی از کالاهای مصنوع، تقاضا برای منابع ارزان

مواد خام، نیازمندی به نواحی توسعه نیافته برای به کارانداختن مازاد سرمایه انگلیس که مرتب درحال فزونی بود، تمام اینها به فکر جدید تأسیس امپراطوری کمک کرد. این امپریالیسم در اشعار «رودیارد کیپلینگ»^۱ با اصطلاحات ادبی، در اقدامات «ژوزف چمبرلین» برای اینکه امپراطوری را یک واحد بزرگ اقتصادی بسازد با اصطلاحات سیاسی و در مؤسساتی مانند کمپانی انگلیسی افریقای جنوبی «سسیل رودز»^۲ با اصطلاحات تجاری و در پیمانها با سایر قدرت های امپریالیستی برای توافق جهت به دست آوردن امتیازات تجاری و حوزه های نفوذ در نواحی توسعه نیافته چون ایران و چین با اصطلاحات دیپلوماسی و در جنگهای پرضد بومی های افریقائی، افغانی ها و بوئرها با اصطلاحات نظامی ظاهر شد. در اوایل دوره ویکتوریا چنین رهبران برجسته حزب لیبرال چون «کویدن»^۳ و «برایت»^۴ جرأت کرده بودند اظهار کنند که تمام عقاید امپریالیستی یک اشتباه تاریخی روزهای قبل از انقلاب صنعتی و تجارت آزاد بوده و پیشنهاد کردند بریتانیای کبیر هرگونه رابطه سیاسی خود را با مستعمرات قطع کند. درحالیکه حزب لیبرال این نظر را هیچوقت کاملاً قبول نکرد، بزرگترین رهبر آن «گلدستون» با توسعه استعمار مخالف بود و از پیشرفت فکر «جینگو»^۵ شدیداً انزجار داشت. ولی فشار میهن پرستی عمومی که توسط مردان مصمم اداره و هدایت میشد بیش از اندازه قوی بود و نمیشد جلو آن مقاومت کرد.

قانون گذاری اجتماعی - قانون گذاری اجتماعی دوره بین ۱۸۳۲ - ۱۸۶۷

خیلی ضعیف بود. اکثر اعضای مجلس سرمایه داران جدید بودند و مانند اشراف قدیم انگلیسی که با رسوم اشرافیت باستانی رشد کرده بودند، کوچکترین مسؤولیتی برای رفاه مردم خارج از طبقه اقتصادی که با آراء خود آنها را به نمایندگی پارلمان رسانده بودند حس نمیکردند. این طبقه رویهمرفته از کامیابی بی همتا و تکبر بی اندازه خود نسبت به توده مردمی که بار کامیابی آنها را به دوش میکشیدند خوشحال

Bright - ۴

Cobden - ۳

Cecil Rhodes - ۲

Rudyard Kipling - ۱

۵- Jingo - کسی که به عنوان میهن پرستی از سیاست جنگجویانه دولت خود طرفداری میکند.

بودند. بشردوستان منفرد چون «لرداشلی»^۱ موفق شدند قسمتی از اصلاحات را بقبولانند، ولی عقیده به آزادی عمل با این تصورات دل‌انگیز که همه چیز به کام کسانی که زیاد زحمت میکشند می‌باشد و حداکثر ترقی با حداقل دخالت دولت در کارها میسر است، حتی رهبران خیرخواه حزب لیبرال را در مسائل اجتماعی عاطل نگهداشت، درعین حال حزب محافظه کار هم که از پشتیبانی ملاکین بزرگ بهره‌مند بود نمیتوانست در اقداماتی برای ازبین بردن حق استفاده از اجاره زمینهای آنها که اجرای آن سابقه طولانی داشت دخالت کند. ولی با آمدن دموکراسی این وضع بی تفاوتی دیگر به دردی نمی‌خورد. اعضای پارلمان مجبور بودند مواظب رفاه طبقه کارگر که انتخاب کنندگان آنها بودند باشند و این انتخاب کنندگان بتدریج بیش از پیش به نیازمندیها و قدرت خود وقوف پیدا میکردند. بعد از سال ۱۸۷۵ قانون آزادی عمل روز بروز یک فلسفه کم ارزش تر میشد و از اول قرن بیستم تمام احزاب، لیبرالها «اونیونیست‌ها»^۲ محافظه کاران و حزب جدید کارگر همه برای عقیده شدند که این کار دولت است که رفاه اقتصادی و اجتماعی تمام مردم را مستقیماً و رأساً پیشرفت دهد. در اثر آشکار شدن وضع بد بدنی مردانی که برای شرکت در جنگ «بوئر» (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲) استخدام شده بودند بسیاری از مردم پابند به عقاید و افکار قدیمی خشنودی از وضع خود را از دست دادند و رهبر لیبرال «ویلیام هارکورت»^۳ وضع را چنین بیان کرد:

«اکنون همه ما سوسیالیست هستیم». دوره ده ساله قبل از شروع جنگ جهانی یک انقلاب حقیقی با اجرای صحیح قانون، در قانون گذاری اجتماعی به خود دید. طبق طرح جدیدی در انگلستان تعداد زیادی از قوانین که در سالهای قبل به عنوان اینکه با حق مالکیت تباین داشت تقبیح شده بود وضع گردید و فقط شروع جنگ بود که از پیش آمدن مجادله ای علنی بر سر این برنامه اساسی که تحت نظر دیوید لوید جرج^۴ در دست عمل بود جلوگیری کرد.

مسئله ایرلند - سرمایه دور ۱۸۶۷-۱۹۱۴ مسئله همیشگی ایرلند کوششهای

لیبرالها و محافظه کاران ، طرفداران زور و طرفداران مسالمت ، فرمانروایان داخلی و اونیونیست ها را از پیشرفت بازداشت . به نظر نمی رسید که نه رشد صنعت و تجارت و نه ظهور دموکراسی نه تعمیم فرهنگ و نه نهضت به سوی اغماض مذهبی که تمام این راه ها به نظر گروه های مختلف راه حل فرض میشد در مداوای این سرطان مزمن چهار صد ساله ایرلند پیشرفتی کنند . این از حیث نژاد ، مذهب و اقتصادیات مشکل غامضی بود که حتی بهترین مغزهای سیاسی انگلستان برای حل آن بیهوده ، تقلا می کردند . چنانکه « جان مورلی »^۱ در سال ۱۸۸۲ نوشته « ملاکین چنان ظالم و گستاخ و حریص بودند که همیشه در هر کشوری در جهان بیچارگان را نابود میکردند » و تا آنجا که مربوط به مسئله اقتصادی است نمیتوان گفت که مورلی در این امر اغراق گفته است . ولی در مسئله ایرلند اشکالات به مراتب بیشتر از درنده خوئی و سخت دلی ملاکین بود که به خوبی میشود درک کرد چرا هیچگونه راه حل عملی نمیشد به سهولت برای آن پیدا کرد .

اصلاحات دموکراتیک (۱۸۶۷ - ۱۹۱۴)

گلاستون و دیسراولی - در مدت بیست سال بعد از مرگ « پالمستون » در سال ۱۸۶۵ سیاست انگلستان گرد شخصیت و برنامه های رهبرانی چون « گلاستون » و « دیسراولی » دور میزد . گلاستون در اوایل کار خود عضو حزب محافظه کار بود ولی اصرار او در الغای قانون تحدید ورود غلات باعث کناره گیری وی از آن حزب شد . در زمان نخست وزیری آزادیخواه « لرد پالمستون » وی وزیر دارائی بود . در اثر شهرتی که از تنظیم بودجه به دست آورد به ریاست حزب خود منصوب گردید . در تحت ریاست « گلاستون » حزب آزادیخواه مدت ۳ سال هواخواه تجارت آزاد ، آزادی عمل در امور اقتصادی ، اصلاحات تدریجی پارلمانی ، صرفه جوئی در هزینه های عمومی ، و سیاست خارجی مسالمت آمیز و حکومت داخلی به دست مردم بود .

ظهور « دیسراولی » به علت کارهای غریب و اصل و نسب یهودی اش عقب افتاد ، ولی شخصیت بارز و نیرومندش براکراه بی جهت مردم غالب آمد . او بیشتر چون

یک فرد منفرد وارد سیاست شد تا اینکه تابع حزب به خصوصی یا تابع اصول مشخصی باشد. تمام دوره زندگی سیاسی او با موقع شناسی و یا تنفراز فرمولهای ساخته و فاقد ابتکار مشخص بود. در طول مدت بیست سال، متعاقب الغای «قانون تحدید ورود غلات» که در آن محافظه کاران شهادت خود را از دست داده بودند، استعدادهای دیسراولی در انتقاد طعنه آمیز و دائم از طرز اداره «لردجان راسل»^۱ و پالمستون اورا یک قهرمان نامطلوب در نظر اعضای حزب محافظه کار «توری»^۲ کرد و یا کناره گیری «لرد دربی»^۳ در سال ۱۸۶۸ دیسراولی رهبری افتخاری حزب را پذیرفت.

اصلاحات سال ۱۸۶۷ - مواجه شدن اقدام اصلاحاتی «گلاستون» با شکست در سال ۱۸۶۶ به دیسراولی فرصتی داد تا لایحه ای قانونی تدوین کند و آنرا به تصویب برساند. لایحه گلاستون که حق رأی را به مستأجرین ۱۴ پوندی در استانها و به مستأجرین ۷ پوندی در قصبه ها توسعه میداد به نظر جناح راست حزب لیبرال «آدولامیت ها»^۴ بیش از اندازه دموکراتیک بود و روی این اصل جناح مزبور برای اینکه آن لایحه را رد کند به محافظه کاران پیوست. با تهیه لایحه قانونی اصلاحات در سال ۱۸۶۷ دیسراولی دست به یک حقه شگفت آوری سیاسی زد، زیرا او سخت ترین مخالف لایحه قانونی گلاستون بود و ادعا داشت که لایحه گلاستون گروهی آدم خود خواه نادان و بی استعداد برای انجام هر عملی، جز شرارت که نقشه این شرارت ها توسط اشخاص عوام فریب و آشوب طلب روز طرح شده، به بار خواهد آورد. در واقع لایحه «دیسراولی» پس از آنکه مخالفین در آن اصلاحاتی نمودند از لایحه ملایم گلاستون اساسی تر شد. طبق این قانون: (۱) ۵۸ کرسی از کرسیهای مجلس عوام به قصبات صنعتی تخصیص داده شد، (۲) حق رأی در انتخابات شامل عده بیشتری شد و شامل مستأجرین ۱۲ پوندی و ۵ پوندی در استانها شد، (۳) حق رأی انتخابات به مردانی که در قصبات مسکن جدا گانه ای را اشغال کرده یا ده پوند اجاره خانه می پرداخته اند داده شد. نتیجه واقعی این قانون دادن حق رأی انتخابات به عموم مردان در شهرها شد.

قانون رأی مخفی (۱۸۷۲) - قانون موفق سال ۱۸۶۷ برای جلوگیری از انتخاب شدن لیبرالها در سال ۱۸۶۸ کافی نبود. در اثر کوششهای گلدستون قانون رأی مخفی به تصویب رسید (۱۸۷۲). بنابر آن میستم رأی مخفی استرالیائها جانشین روش قدیمی انتخاب با رأی علنی شد.

اصلاحات دیگر (۱۸۸۴-۱۸۸۵) - تصویب قانون نمایندگی مردم (۱۸۸۴) شرایط لازم برای انتخابات را در استانها عیناً مشابه قصابات کرد و دو میلیون کارگر روستائی به تعداد انتخاب کنندگان افزوده شد. لایحه تقسیم بندی جدید کرسیها، استانها را طوری تقسیم کرد که هر ۵۰۰۰۰ نفر در مجلس یک نماینده میبایستی داشته باشند. تمام اصلاحات مورد نظر چارترست ها به استثنای پارلمانهای سالانه و پرداخت حقوق به نمایندگان عملی گردیده بود.

قانون پارلمان سال ۱۹۱۱ - مجلس لردها از نمایندگان گان موروثی، نمایندگان انتخابی و اسقفهای انگلیکن^۱ تشکیل یافته بود. ایراد بزرگ این بود که نمایندگان مجلس اعیان به سبب تعصبی که داشتند مناسب انجام وظیفه نبودند، دیگر اینکه کلیسای انگلیکن نمایندگانانی داشت که برای آن کلیسا امکان میداد امتیازاتی به دست آورد و بالاخره اینکه لردها مخالف لیبرالیسم بودند. لردها همیشه با اصلاحات مخالفت میکردند و عدم تصویب لایحه مالی کابینه لیبرال که در مجلس عوام در سال ۱۹۰۹ به تصویب رسیده بود باعث شد که نخست وزیر «آسکیت^۲» به مردم متوسل شود. لیبرالها با برگشت وی به سرخدمت برای مقابله با لردها لایحه ای تدوین کردند. پیشنهاد لایحه مخالفی از طرف محافظه کاران باعث شد یک انتخابات عمومی دیگر انجام شود و پیروزی دیگری نصیب لیبرالها گردد. لایحه لیبرالها در سال ۱۹۱۱ بعد از آنکه «آسکیت» تهدید کرد که برای به دست آوردن اکثریت، شاه را وادار میکند تعداد کافی نمایندگان در مجلس اعیان انتخاب کند، از تصویب مجلس اعیان گذشت. طبق این قانون جدید (۱) لوایح پولی مصوب مجلس عوام یکماه پس از تسلیم به مجلس اعیان قانون محسوب میشود، (۲) لوایح عمومی دیگر در

صورتیکه در سه جلسه متوالی پارلمان نادیده انگاشته شود پس از دو سال علیرغم رد شدن آن توسط لردها میبایستی قانون تلقی شود،^(۳) حداکثر دوره پارلمان میبایستی ۵ سال باشد. قانون پارلمان سال ۱۹۱۱ به این طریق به کشمکشهای ۲۰۰ ساله مجلس عوام با پیروزی خاتمه داد و در نتیجه مجلس عوام در میان ملت انگلیس قوه عالی مجریه و مقننه گردید.

رسوم باستانی و دولت انگلیس - قانون اساسی بریتانیای کبیر تشکیل شده است از معاهدات قوانین مهم مانند قانون ماگنا کارتا^۱، قانون حق دادخواهی^۲ و قوانین اصلاحات^۳، مقررات، قوانین عرفی^۴ و یک رشته رویهها و سنتهای باستانی که قانون اساسی را بی نهایت قابل انعطاف میکند. در تئوری، پادشاه «جرج» پادشاهی است که حق خدائی دارد، ولی در عمل، وی فقط رئیس پوشالی است. مجلس لردها به کار خود ادامه داد، ولی از قدرت آن کاسته شده بود و اکنون یک نوع هیئت افتخاری است که در آن اشخاصی که به ملت خدماتی کرده اند، منصوب میشوند. ولی هنوز هم چون وزنه ای برای محافظه کاران به کار میرود، زیرا کابینه ها مایل نیستند با وضع قوانینی که برضد لردها باشد باعث مبارزات طولانی بشوند. مرکز حقیقی حکومت (از زمان تصویب قانون انتخابات^۵ ۱۹۲۸) مجلس عوام است که بارای تقریباً عمومی انتخاب میشود. این مجلس دارای ۶۹۰ نماینده است و هر نماینده در سال چهارصد لیره حقوق دریافت میکند.

دولت پارلمان - کابینه، که از رؤسای ادارات دولتی ترکیب شده از نظر قدرت تابع اکثریت مجلس عوام است. تحت رهبری نخست وزیر کابینه نه فقط قانون را وضع میکند، بلکه آنرا اجرا مینماید. وقتی کابینه از پشتیبانی اکثریت نمایندگان

۱ - Magna Carta منشور بزرگی که بارونهای انگلیسی «جان» پادشاه انگلستان را مجبور کردند در تاریخ ۱۵ ژوئن سال ۱۲۱۵ صادر کند. این فرمان بعضی از آزادیهای سیاسی و کشوری را به مردم انگلستان عطا کرد. ۲ - Petition of Right در قانون انگلیس بیانیه ای است که توسط پارلمان در باره حقوق و آزادیهای مردم تهیه شده و توسط چارلز اول در سال ۱۶۲۸ با آن موافقت شد. طبق آن مردم برای طلب آسیب، جبران خسارت، یا استرداد ملک، به استناد مدارکی که حقانیت درخواست کننده را ثابت میکند حق پیدا کردند دادخواستی به شاه بدهند.

Common Law - ۴

Reform Acts - ۳

Equal Franchise Act - ۵

مجلس عوام برخوردار نباشد نخست وزیر با کابینه خود ممکن است استعفا دهد تا شاه نخست وزیر جدیدی تعیین کند یا از شاه تقاضا کند مجلس را منحل و انتخابات جدیدی اعلان کند. مسئولیت و کارائی کابینه ها با نگهداشتن تماس اعضای مجلس عوام با مردم، با تمرکز دادن اقتدار و با داشتن حق تقاضای انحلال پارلمان بی اندازه زیاد است. لوائح سه شوری هستند (۱) شور مقدماتی، (۲) مباحثه روی مقررات عمومی و تجدید نظر توسط کمیسیون، (۳) اخذ رأی برای تصویب یا رد. هر لایحه پس از تصویب در مجلس عوام به مجلس اعیان فرستاده میشود و در صورت تصویب به توشیح شاه میرسد.

دولت متمرکز - پارلمان برای تمام بریتانیای کبیر در « وست مینیستر »^۱ قانون وضع میکند و آنرا در تمام کشور، به استثنای ایرلند و اسکاتلند که در اداره مملکت تا اندازه ای صاحب رأی هستند، اجرا میکند. در بیشتر قسمت ها، حکومت محلی توسط: (۱) وزارت کشور، (۲) اطاق تجارت، (۳) اداره حکومت محلی، (۴) اداره آموزش و پرورش، (۵) اداره کشاورزی کنترل میشود. به غیر از این مقامات مرکزی در استانها یک دبیر، یک خزانه دار، یک مأمور پلیس، مأمورین تحقیقات در باره جنایات، یک شورای استان و مأمورین تعلیم و تربیت وجود دارند. در قصبات، شهردار، اعضای انجمن شهر و اعضای شوراهای عالی برای پیش بردن امور دولتی انجام وظیفه می نمایند.

احزاب سیاسی در بریتانیای کبیر - تکامل احزاب سیاسی در بریتانیای کبیر در طی قرن نوزده نهضت های اصلاحاتی آن دوره را به خوبی نشان میدهد.

ویگ ها^۲ و توری ها^۳ - موقع اغتشاشات برای اصلاحات سال ۱۸۳۲، توری ها که در رأس قدرت بودند، به روش قدیمی محافظه کاری، خواست های بورژوازی را نادیده می گرفتند. « ویگ ها » که یک نهضت اصلاحاتی را شروع کرده بودند عده زیادی از نمایندگان طبقه متوسط را در حزب خود پذیرفتند.

آزادیخواهان و محافظه کاران - دو حزب ، آزادیخواهان تحت رهبری «گلاستون» و محافظه کاران تحت رهبری «دیسرائلی» کاملاً صف آرائی کرده بودند . دیسرائلی سعی میکرد به وسیله قانون اصلاحات سال ۱۸۶۷ خود حمایت مردم را به خود جلب کند، ولی «گلاستون» در انتخابات سال ۱۸۶۸ پیروز شد . در شش سال بعد آزادیخواهان سیستم انتخابات با رأی مخفی را رواج داده ، حق انتخابات را توسعه دادند و به تعلیم و تربیت توجه مخصوص مبذول داشتند . در سال ۱۸۷۴ «دیسرائلی» سرکار آمد و هم خود را در یک سیاست قوی خارجی متمرکز کرد ، اما غفلت وی در امور داخلی باعث شد که «گلاستون» دوباره در سال ۱۸۸۰ مسند نخست وزیری را به دست آورد . بعداً «گلاستون» برای حفظ اکثریت خود در مجلس عوام از نهضت ایرلندیها برای به دست آوردن حکومت به دست اهالی^۱ در سال ۱۸۸۶ پشتیبانی کرد و با این عمل شکافی در حزب آزادیخواهان ایجاد نمود .

اونیونیست های لیبرال و اونیونیست ها^۲ - ژوزف چمبرلن^۳ (۱۸۳۶-۱۹۱۴) کارخانه دار موفقی که به سیاست داخل شده بود معتقد بود که مرام آزادیخواهی قدیمی «گلاستون» دیگر کهنه شده و به درد نمیخورد . او مایل بود که حزب لیبرال در دادن پیشنهادهای اصلاحی اجتماعی پیشقدم بشود یعنی مرام قدیمی آزادی عمل و عقیده «بهترین حکومت حکومتی است که کمتر دخالت کند» فراموش شود . وی بیشتر از «گلاستون» افکار امپریالیستی داشت . وقتی «گلاستون» از لایحه «حکومت به دست اهالی» ایرلند حمایت کرد ، چمبرلن حزب لیبرال را ترك كرزو با گروهی از لیبرالهای طرفدار اصلاحات اساسی ، حزب اونیونیست لیبرال را تشکیل داد ، و بعداً نیز در سال ۱۸۹۵ با الحاق به محافظه کاران حزب اونیونیست را به وجود آورد . حزب جدید نه فقط از طبقات اشراف ، روحانیون و محترمان گروه محافظه کار تشکیل شده بود، بلکه بسیاری از رهبران تجارت و حرفه ها نیز در آن عضویت داشتند . «چمبرلن» عوارضی وضع کرد و فایده آن این بود که (۱) قسمتهای امپراطوری را بدر نظر گرفتن امتیازاتی بهم نزدیکتر کند، (۲) صنایع انگلیس را ترقی دهد، (۳) درآمد

را افزایش دهد ، بطوریکه انگلستان بتواند بحریه بزرگی به وجود آورد . ولی به سبب این برنامه در حزب اونیونیست شکاف به وجود آمد و لیبرالها در سال ۱۹۰۶ به قدرت بازگشتند .

حزب کارگر - با شرکت کارگران در انتخابات رأی کارگر بیش از پیش مهم شد . تشکیلات کارگری در سال ۱۸۹۹ جهت نمایندگی در مجلس عوام شروع به مبارزه کرد . در انتخابات سال ۱۹۰۶ پنجاه و چهار نماینده از حزب جدید به نمایندگی در مجلس عوام انتخاب شد . در سال ۱۹۲۴ حزب برای به دست آوردن اکثریت به اندازه کافی نیرومند شد و باین طریق توانست اولین دولت کارگری را به نخست‌وزیری «رامسی ماکدونالد^۱» سرکار بیاورد .

حزب جدید لیبرال - لیبرالها، اقلیت مخالف دولت در مدت سیادت اونیونیست‌ها (۱۸۹۵ - ۱۹۰۵) در جستجوی راهی بودند که دوباره قدرت را به دست گیرند . دلایل انتخاب شدن لیبرالها را در سال ۱۹۰۶ با اکثریت فوق‌العاده اینطور میتوان تعبیر کرد : (۱) تمایل آنها به آغاز یک سیستم اصلاحات ارضی که خیلی به نفع طبقات پائین بود (کتاب هانری جرج موسوم به «پیشرفت و فقر» بسیاری از لیبرالها را تحت تأثیر قرار داد) ، (۲) مخالفت آنها با سیاست وضع عوارض «چمبرلن» و حمایت آنها از تجارت آزاد، (۳) اعتراض آنها به جنگ بوئر (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲) به دلیل اینکه بیمورد بوده . وضع بد بدنی سربازانی که برای جنگ استخدام شده بودند ، احتیاج به منظم کردن صنایع را آشکار کرد و به جهت بهتر کردن شرایط زندگی طبقات پائین ، اصل قدیمی آزادی عمل کنار گذاشته شد .

قانون گذاری لیبرال (۱۹۰۶ - ۱۹۱۴) - لیبرالها تحت رهبری «سرهنری کامپبل بانرمان»^۲ و «هربرت آسکویت»^۳ برنامه سودمندی را اجرا کردند . تجارت آزاد برقرار شد ، بودجه دوباره تنظیم گردید و مالیاتها طوری وضع گردید که سنگین‌ترین بار بر دوش متمولین افتاد . وضع پیشرفته برنامه حزب لیبرال ترس و مخالفت شدید بین محافظه کاران ایجاد کرد و آخر الامر مبارزه سیاسی باعث شد تغییرات اساسی

مهم که در «قانون پارلمان» (۱۹۱۱) منظور شد داده شود. برای رضایت خاطر کسانی که وابسته به کلیسای انگلیکن^۱ نبودند اقدامات مهمی به عمل آمد: از قبیل تأسیس مدارسی مربوط به عقاید دینی آنها، تنظیم تجارت مشروبات، بازداشتن کلیسای انگلیکن از دخالت رسمی در امور دولت در استان «ویلز»^۲. ولی لردها توانستند از دو اقدام اولی جلوگیری کنند و سومی با استفاده از «قانون پارلمان» به تصویب رسید. «قانون پارلمان» (۱۹۱۱) قسمتی از برنامه دموکراتیک لیبرالها بود. قوانین اجتماعی زیادی به تصویب رسید و وضع زندگانی عامه مردم رابهبود بخشید. بالاخره لیبرالها یک قانون داخلی برای ایرلند تصویب کردند.

ایرلند (۱۸۶۷ - ۱۹۱۴)

مسائل مذهبی - آزار دادن کاتولیکها در ایرلند، با سلطنت «هنری هشتم» که کوشش میکرد مسلک کلیسای «انگلیکن» را بر مردم تحمیل کند، شروع شد. گذشت زمان و فشار مداوم کاتولیکها را دچار ترس و تردید نکرد. عده قلیلی از مردم پروتستان بودند (مردم ناحیه اولستر) و این گروه با کمک بریتانیای کبیر کوشش کردند کاتولیکها را از بین ببرند. اولین اقدام نسبت به آزادی مذهبی «آزادسازی»^۳ در سال ۱۸۲۹ بود که عدم تساوی سیاسی را از میان برداشت، ولی کاتولیکها هنوز هم برای حمایت کلیسای انگلیکن عشریه میپرداختند. با جلوگیری از ارتباط کلیسای اسقفی پروتستان - به عنوان کلیسای دولتی ایرلند - با دولت، آزادی کامل برقرار شد (۱۸۶۹).

مسئله مربوط به اراضی - علل اصلی مجادله درباره زمین بر سه موضوع بود. روستائیان تقاضا داشتند: اجاره منصفانه‌ای برقرار شود، مدت اجاره ثابت باشد و در فروش آزادی داشته باشند. ملاکینی که سر املاک خود حضور نداشتند فقط به مقدار اجاره بهائی که به آنها پرداخته میشد علاقه دار بودند و بهیچوجه به اوضاع زندگی روستائیان توجهی نداشتند. روستائیان در تقاضاهای سه گانه خود بعد از سال

۱۸۵۰ استثنائاً خیلی پافشاری کردند و در سال ۱۸۷۰ قانون «گلاستون» راجع به زمین برای ممانعت از اجحاف مالکین نسبت به مستأجرین تصویب شد. این قانون رضایت بخش نبود و قانون دیگری در سال ۱۸۸۱ به تصویب رسید که طبق آن قرار شد برای تثبیت اجاره‌ها، برای حمایت از مدت اجاره داری روستائیان، و برای اینکه به آنها اجازه دهد قسمتهای اعیانی را که در زمینها ایجاد میکنند بفروشند، دادگاهی تشکیل شود. این دادگاه فقط درتقلیل اجاره‌ها موفق شد. قانون خرید زمین (۱۸۹۱) به مستأجرین حق داد که از دولت وام بگیرند برای اینکه بتوانند زمین مورد اجاره خود را به بهائی که کمتر از اجاره فعلی میشد بخرند. قوانین سال ۱۸۹۶ و سال ۱۸۹۸ که به دهقانان ایرلندی آزادی داد و حکومت محلی مستقل برقرار ساخت، به بهبود وضع کشاورزی کمک کرد.

آشفته‌گی برای حکومت به دست مردم - روح ناسیونالیسم در ایرلند از قرن دوازدهم مدام با تسلط انگلیسها مخالفت داشت. تحت رهبری «دانیل اوکونل» اقدامات صلح جویانه برای برهم زدن اتحاد ایرلند و انگلستان به عمل آمد. به دنبال اقدام «اوکونل» بلوای «فنیان»^۲ در ایرلند و امریکا در سال ۱۸۶۷ اتفاق افتاد. تصویب قانون منع دخالت کلیسا در کارهای دولت و «قانون اراضی» ناسیونالیستهای تحت رهبری «چارلز استوارت پارنل»^۳ را قانع نکرد و یک «حزب حکومت به دست مردم»^۴ تشکیل شد و ۸۶ کرسی در پارلمان به دست آورد. «پارنل» با تاکتیکهای بخصوصی سیاست ایجاد گرفتاری برای دولت راپیش گرفت. به طرفداران «پارنل» نه فشار مؤثر واقع شد و نه اعطای امتیازات کوچک. در عین حال ایرلند در حالت هرج و مرج دائمی، که ممکن بود به اغتشاش علنی منجر شود، قرارداد داشت. بالاخره در سال ۱۸۸۶ «گلاستون» به این نتیجه رسید که یگانه راه حل مسأله ایرلند برقراری حکومت به دست مردم در ایرلند است و به این منظور در سال ۱۸۸۶

۱ - Daniel O'Connell - ۲ Fenian - فنیان = مبارزین غیر لشکری انقلاب ایرلند که در سال ۱۸۵۸

در نیویورک به منظور آزاد کردن ایرلند از سلطه انگلیس تشکیل شد. این نام از نام یک قهرمان باستانی

ایرلندی برای مبارزین انتخاب شده است. Charles Stewart Parnell - ۳

۴ - Home Rule Party

لایحه‌ای پیشنهاد کرد، ولی از طرف گروهی از لیبرالها که به محافظه کاران پیوسته بودند شکست خورد. لایحه دیگری در سال ۱۸۹۳ به مجلس داده شد و با اینکه در مجلس عوام به تصویب رسید لردها آنرا رد کردند. از آن تاریخ در این خصوص اقدامی نشد تا اینکه در سال ۱۹۱۲ لیبرالها تحت رهبری آسکیت لایحه دیگری به مجلس پیشنهاد کردند. این لایحه با مخالفت‌های سختی مواجه شد، و با اینکه این لایحه اجازه نمیداد مجلسین حق تعیین مذهب رسمی دولتی داشته باشند، پروتستانهای «اولستر»^۱ باز هم بیم داشتند که کاتولیکها کنترل کامل را به دست آورند. با اینکه احتمال داشت جنگهای داخلی در ایرلند شروع شود، «آسکیت» روی لایحه خود اقدام کرد و علیرغم شروع جنگ جهانی اول، این لایحه در سال ۱۹۱۴ به نام «قانون حکومت ایرلند» که ایرلند را به استثنای «اولستر» یک حکومت آزاد مقرر میداشت به تصویب رسید. ولی میبایستی حکومت جدید تا خاتمه جنگ رسمیت پیدا نکند.

برنامه اجتماعی هیئت وزیران لیبرال (۱۹۰۶-۱۹۱۴)

قوانین حفاظتی - شرایط کار در کارخانه‌ها و معادن قبل از سال ۱۹۰۰ رقت انگیز بود. مخالفت صاحبان کارخانه‌ها به مقررات تأمین وسائل لازم بهداشتی کارگران، مزد کافی برای زندگی، مدت کار کمتر برای زنان و کنارگذاشتن بچه‌ها از کارهای صنعتی، به اندازه کافی برای جلوگیری از اصلاحات شدید بود. همین معایب در صنایع معادن هم وجود داشت. ولی در سال ۱۸۷۸ تعدادی مقررات مربوط به طرز کار کارخانه‌ها که قبلاً به تصویب رسیده بود در قانون واحدی تحت نام «کنسولیدیشن اکت»^۲ گنجانیده شد. مجموعه مقرراتی برای معادن در سال ۱۸۷۲ از مجلس گذشت که زنها و بچه‌های کمتر از ۱۲ سال را از کارهای زیر زمینی معاف میداشت و چند اصلاحات بهداشتی نیز در نظر گرفته بود.

آئین نامه برای حداقل دستمزد - دولت جدید لیبرال با «قانون هیئت‌های -

تجارت^۱ « سال ۱۹۰۹ به دولت اجازه داد دستمزدهای «صنایع پرزحمت» را تعدیل و تنظیم کند. سه سال بعد (۱۹۱۲) اعتصاب کارگران معادن «مستراسکیت» را بر آن داشت که قانون حداقل دستمزدها را به تصویب برساند. این قانون به هیئت محلی هر ناحیه اختیار میداد که مبلغ دستمزد را تعیین کند.

مواظبت از اشخاص از کار افتاده - اشخاص از کار افتاده را به دو دسته میتوان تقسیم کرد: اول آنهائیکه به علت نقائص جسمانی برای همیشه از کار افتاده‌اند و دیگر آنهائیکه بواسطه ضعف یا علل دیگر موقتاً بیکار شده‌اند. «قوانین جبران خسارت کارگران» در سالهای ۱۸۹۷، ۱۹۰۰ و ۱۹۰۶ به تصویب رسید، و به موجب آن مقرر شد که در صورت بروز حادثه‌ای منجر به نقص عضو کارگر، هر هفته مبلغی به وی پرداخت شود و در صورتیکه حادثه منجر به مرگ شود مبلغی یکجا تأدیه شود. «قانون اطفال» (۱۹۰۸) مواظبت و معالجه صحیح جوانان را مقرر داشت. در همان سال لایحه‌ای برای پرداخت حقوق بازنشستگی در زمان پیری به آنهائی که بیش از ۷۰ سال داشته و در مضیقه باشند به تصویب رسید. دسته بزرگی از بیکاران که در بالا به عنوان دسته بیکاران موقت ذکر شد، به وسیله قانون سال ۱۹۰۹ که ادارات امور استخدامی را به وجود آورد، کمک شدند. قانون بیمه ملی (۱۹۱۱) اقدام دیگری برای حل مسأله بیکاری بود. لایحه، لویدجرج، مقرر میداشت که کارگران کارهای ساختمانی و مهندسی در موقعیکه مشغول کار هستند باید برای موقع بیکاری حق بیمه‌ای بپردازند. در این قانون حق بیمه نیز در مقابل بیماری در نظر گرفته شده بود.

باسواد کردن طبقات پائین - قبل از ظهور دموکراسی، سواد داشتن برای عده قلیلی که در رفاه بودند تجمل بشمار میرفت. پس از آنکه «لایحه اصلاحات» سال ۱۸۶۷ به طبقه کارگر شهری حق انتخاب عطا کرد، روز بروز بیشتر مسلم و معلوم شد که با سواد کردن عامه برای انتخابات عمومی در یک کشور ضروری و واجب است. قانون آموزش و پرورش (۱۸۷۰) مقرر میداشت مدارس غیر مذهبی

تأسیس شود و همچنین مدارس مذهبی از کمک مالی بر خوردار شوند. در سال ۱۹۰۶ برای ایجاد سیستم مدارس عمومی غیر مذهبی اقدام شد، ولی لردها جلو آن لایحه را گرفتند. لکن مدارس صنعتی تأسیس شد، از دانش آموزان مواظبت طبی شد، و به فقرا غذا داده شد. در سال ۱۹۱۳ تعداد دانش آموزان در مدارس ۶۵۰۰۰۰ بود و سالیانه ۱۵۰۰۰۰۰ لیره انگلیس خرج میشد.

اهمیت اتحادیه های صنفی - رفاه و امتیازات جدید کارگران به اندازه قابل ملاحظه ای به وسیله اتحادیه های صنعتی تأمین شد. مدتهای طولانی موانع قانونی از پیشرفت اتحادیه های صنفی جلوگیری کرده بود. تصمیم مشهور «تاف ویل» در سال ۱۹۰۱ ضربه سختی به تشکیلات مرتب کارگری وارد آورد. تصمیم تاف ویل اصولی را برقرار کرده بود که بنا برآن هرآینه در نتیجه اعتصاب غیر قانونی به کارفرما خساراتی وارد میشد اتحادیه، مسؤول قرار میگرفت. ولی تصویب «قانون اتحادیه ها» (۱۹۰۶) که سرمایه های اتحادیه ها را در تعقیبات قانونی حفظ میکرد و اجازه میداد هنگام اعتصاب کارگران، کسانی گماشته شوند تا مراقبت کنند کسی کار نکند، و تصویب قانونی (۱۹۱۱) که مقرر میداشت حقوقی به وکلای مجلسین پرداخت شود، و تصویب حق استفاده از اتحادیه های صنفی برای هدف های سیاسی (۱۹۱۳) باعث شد که مردم طبقات پائین به مخالفت شدید برخیزند.

تنوری جدید وضع مالیات - لیبرالها برای اجرای برنامه هایشان بار رابردوش کسانی که در آمد زیاد داشتند یا املاک و پول به ارث برده بودند و در تجمل زندگی میکردند، گذاشتند. هدف سیاست جدید مالیات، ملاکین صاحب زمینهای وسیع بودند. اصلاحات ارضی لوید جرج با شروع جنگ جهانی اول به تعویق افتاد، ولی اقدامات لازم برای شروع آن شده بود.

تاریخ های مهم

۱۸۰۱	توافق دوستانه ناپلئون
۱۸۷۱	جمهوری سوم فرانسه
۱۸۸۷	حادثه بولانژ
۱۸۹۴	موضوع دریفوس
۱۹۰۱	قانون اتحادیه ها
۱۹۰۵	انتزاع کلیسا از حکومت

فصل هفتم

جمهوری سوم فرانسه ۱۸۷۰ - ۱۹۱۴

جمهوری سوم فرانسه در بدترین شرایط ممکن شروع شد. شکست خردکننده ای در جنگ بزرگ خارجی نصیب فرانسه شده بود. نهضت انقلابی معروف به «کومون» (۱۸۷۱) به بهای خونریزیهای فراوان و اختلافات شدید حزبی فرو نشانده شد، نارضایتی اجتماعی، دسته بندی سیاسی و اشغال نظامی خارجی، همه به بارهای دولت اضافه شدند. ولی با انرژی شگفت انگیز، فرانسه خود را از خرابی سال وحشتناک بیرون کشید و با اینکه مبارزه ای سخت بین جمهوری خواهان و سلطنت طلبان به مدت ۸ سال ادامه داشت، با انتخاب «ژول گروی»^۲ به ریاست جمهوری در سال ۱۸۷۹

دوره بحرانی نوسازی سیاسی سپری شد و جمهوری بر پایه محکمی برقرار گردید. سی - و پنج سال بعد دوره رشد ملی اصلاح اجتماعی و اقتصادی، و صلح خارجی بود. در میان اوضاع اساسی مهم سیاست فرانسه آن زمان این چند موضوع باید مورد توجه قرار گیرد:

(۱) تسلط بورژوازی، (۲) مسأله رابطه کلیسا و دولت، (۳) میهن پرستی به حد افراط و جنون، (۴) ناپایداری کابینه ها.

تسلط بورژوازی - دموکراسی سیاسی در فرانسه مانند انگلستان منجر به کنترل امور به وسیله بورژوازی شد نه به وسیله طبقات پائین. این در نتیجه برتری تشکیلات و رهبری بورژوازی بود. با وجود این در اواخر آن دوره طبقات کارگری روز بروز متشکل تر شدند و با تشکیل نهضت های قوی کارگری توانستند به حد قابل ملاحظه ای در کارها به نفع خودشان نفوذ داشته باشند. ولی حتی قوانین اجتماعی دوره ۱۸۹۰ - ۱۹۱۴ بیشتر تنویر افکار بورژوازی را نمایان میکرد تا موفقیت مبارزات طبقه کارگر را.

طرفداری از حکومت روحانیون و ضد روحانیون - قویترین جریان سیاسی این دوره، نزاع بین حکومت جمهوری و کلیسای کاتولیک بود. در دوره بحرانی ۱۸۷۱ - ۱۸۷۹ کلیسا جداً از سلطنت طلبان طرفداری میکرد، زیرا عقیده داشت که جمهوری نماینده افکار و عقاید انقلاب قدیم فرانسه بوده یعنی انقلابی که با کمال بی رحمی اموال کلیسا را غصب کرده و مخالفت با امور دینی را راهنمای سیاست خود قرار داده است. بعد از پیروزی جمهوری خواهان در سال ۱۸۷۹ کشمکش ادامه داشت. در سال ۱۸۹۲ پاپ «لئوسیزده» برای فرونشاندن نزاع به کاتولیکهای فرانسه توصیه کرد که برقراری حکومت جمهوری را قبول کرده بتلاش های سلطنت طلبی خود خاتمه دهند، ولی توصیه او بی نتیجه ماند. در سال ۱۹۰۰ جمهوری برضد مدارس مذهبی وارد مبارزه شد و در سال ۱۹۰۵ قانونی به نام «قانون جدائی»^۱ وضع شد که «توافق نامه»^۲ سال ۱۸۰۱ را لغو کرد و کلیسای کاتولیک را در فرانسه از دولت جدا کرد. مبارزه بین کلیسا و دولت در تمام زندگی سیاسی نفوذ کرد.

میهن پرستی به حد جنون و انتقام - شکست نظامی ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ برای فرانسه «کشور میهن پرستان» - بسیار دردناک بود و عدهٔ خیلی از فرانسویان بودند که نتیجه را چون نتیجهٔ نهائی پذیرفتند. در دورهٔ چهل و سه ساله بین جنگ فرانسه و پروس و جنگ جهانی اول در سراسر اروپا تدارکات نظامی بی سابقه‌ای انجام گرفت. در فرانسه همهٔ مردم رؤیای یک جنگ انتقامی در سر می‌پروراندند، جنگ جدیدی که در آن میبایستی فرانسه آلمان را از پای در آورده تحقیر نماید، همانطوریکه در سال ۱۸۷۱ آلمان فرانسه را تحقیر کرده بود. در امور سیاسی، ارتش عامل مهمی شد. هزینهٔ نگهداری یک تشکیلات نظامی عظیم بار سنگینی بر اقتصادیات ملت بود. روح میهن پرستی به حد افراط به قسمت اعظم ملت سرایت کرد و سیاستمداران جاه طلب کاملاً از آن بهره‌برداری کردند.

ناپایداری کابینه‌ها و دسته‌های سیاسی - یکی از خصوصیات برجستهٔ حکومت پارلمانی فرانسه ناپایداری بوده است که از سقوط پی در پی کابینه‌ها و همچنین از تشکیل دسته‌های سیاسی متعدد در مجلس شورای ملی مشخص می‌گردد. هیچیک از احزاب به تنهائی قادر نبود در مجلس اکثریت واقعی به دست بیاورد و هر کابینه میبایستی از حمایت ائتلاف چند دسته برخوردار باشد. ولی تعویض مکرر کابینه‌ها منجر به تغییر سریع سیاست دولت نمیشد، چنانکه در بیشتر موارد سقوط یک کابینه فقط منجر به تعویض اشخاص میشد. در فرانسه، بر خلاف انگلستان تغییر کابینه مستلزم انتخاب مجدد نمایندگان نمیشد.

حکومت جمهوری سوم فرانسه

جمهوری سوم فرانسه با ائتلاف جمهوری خواهان، لیبرالهای طرفدار سلطنت و سوسیالیستها که همگی مخالف ناپلئون سوم بودند، اعلام شد. جمهوری خواهان با در دست گرفتن کنترل مجلس ملی وضع ثابتي در آن برقرار کردند.

مجلس ملی (۱۸۷۱ - ۱۸۷۵) - اولین مجلس ملی از پانصد نمایندهٔ طرفدار سلطنت که صلح طلب بودند و دوستان جمهوری خواه که خواهان ادامهٔ جنگ آلمان

و فرانسه بودند تشکیل شده بود. «تیرا» به ریاست قوه مجریه منصوب گردیده بود. اولین عمل مجلس منتقل شدن به ورسای و تصویب پیمان فرانکفورت (۱۸۷۱) و برقرار کردن صلح بود.

حکومت انقلابی پاریس ^۲ (۱۷۸۰ - ۱۸۷۱) - حکومت انقلابی پاریس که برای حفظ منافع کارگران در طی مدت محاصره پاریس تشکیل شده بود، از رادیکالهای بورژوا، سوسیالیستهای طرفدار مارکس و آنارشیستها ترکیب یافته بود. حکومت انقلابی با مجلس ملی به علت عضویت سلطنت طلبان در آن و به جهت وضع اقتصادی شهر پاریس که به وسیله قوانین مجلس بدتر شده بود مخالفت کرد. عاقبت حکومت انقلابی بر ضد مجلس ملی قیام کرد، ولی حمایت صمیمانه بقیه مردم فرانسه از دولت با یک پیروزی توأم با خونریزی به نفع مجلس ملی خاتمه یافت. حبس، تبعید و مرگ بسیاری از سوسیالیستها و رادیکالها، فرانسه را پس از شورش حکومت انقلابی پاریس، نسبتاً محافظه کار باقی گذاشت.

اقدامات مهم مجلس - با اینکه تصور میرفت که مجلس ملی پس از تصویب صلح خاتمه پیدا کند، قانونی را برای ریاست جمهوری «تیر» تصویب کرد تا وی به اداره امور دولت اقدام نماید. به امور مالی کشور سر و صورتی داده شد و آخرین قسط از غرامت ۵ بیلیون فرانکی در سال ۱۸۷۳ به آلمان پرداخت شد. برای جلوگیری از تکرار وضع سال ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱، تشکیلات نظام کاملاً نو گردید، خدمت در ارتش بنابر «قانون نظام» سال ۱۸۷۲ بر پایه سربازگیری عمومی گذاشته شد، و یک سیستم استحكامات در سراسر مرز آلمان ساخته شد. مجلس ملی نیز به تمام دستگاه حکومت محلی تجدید سازمان داد.

دسته های سیاسی در مجلس ملی - سلطنت طلبان اکثریت زیادی داشتند، ولی به سه دسته تقسیم شده بودند: دسته امپریالیستها (پیروان ناپلئون سوم)، طرفداران حقانیت ^۳ (طرفداران کنت شامبور ^۴، وارث سلطنت اجدادی)، و اورلئانیست های

۱ - Thiers حکومت انقلابی پاریس که پس از جنگ آلمان و فرانسه در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ تشکیل شد و توسط حکومت ورسای در ۲۸ ماه همان سال از بین رفت.

The Paris Commune - ۲

Count of Chambord - ۴

Legitimists - ۳

لیبرال^۱ (حامیان کنت دوپاری^۲ که مدعی سلطنت و وارث دوک دورلثان، لویی فیلیپ بود). شکست دو دسته اخیر در حصول توافق با یکدیگر مانع تشکیل حکومت مشروطه‌ای بر پایه اصول حکومت سلطنتی گردید. اقدام «کنت دوپاری» برای فراهم آوردن موافقتی با «کنت دو شامبور» باعث شد که «کنت دو شامبور» بر سر موضوع «ذل الله»^۳ بودن پادشاهان و «بیرق سفید»^۴ بوربونها (۱۸۷۳) اصرار ورزد. اتحاد سلطنت طلبان که بنظر میرسید تحت رهبری رئیس جمهوری جدید مارشال «ماک ماهون» (۱۸۷۲ - ۱۸۷۹) امکان داشته باشد، در اثر «واقعه شامبور» غیر ممکن شد و اورلئانیستها به جمهوری خواهان پیوستند. «ماک ماهون» در سال ۱۸۷۳ برای یک دوره ۷ ساله رئیس جمهوری شناخته شد، و در سال ۱۸۷۵ برای انتخاب رؤسای جمهوری آینده شرائطی مقرر شد. به این طریق مجلس ملی که اصلاً مخالف با برقراری جمهوری بود، در اثر بی‌لیاقتی و عدم سازش دو گروه مهم شاه پرست به تدریج مجبور به قبول رژیم جمهوری شد. قوانین دیگری در این مدت به تصویب رسید که اساس حکومت مشروطه فرانسه گردید (قوانین اساسی سال ۱۸۷۵)^۵. در اولین انتخابات حقیقی در زمان جمهوری سوم، یک مجلس جمهوری خواه و یک مجلس سنای سلطنت طلب تشکیل شد.

حکومت جمهوری سوم فرانسه - حکومت فرانسه که بنا بر قوانین اساسی سال ۱۸۷۵ تأسیس شد، حکومتی بود پارلمانی که همه امور را در خود متمرکز کرده و به حکومت بریتانیای کبیر شبیه بود. هیئت مقننه تشکیل یافته بود از یک مجلس شوری که ۲۰۰ نماینده آن به وسیله آراء عمومی مردان برای مدت ۴ سال و یک مجلس سنا با ۳۰۰ نماینده که نمایندگان مزبور به وسیله انتخابات غیرمستقیم برای ۹ سال برگزیده میشدند. در نتیجه روش انتخابات غیرمستقیم و مدت طولانی نمایندگی، مجلس سنا معمولاً هیئتی است فوق العاده محافظه کار که مانند مجلس اعیان انگلستان نظرات طبقه متمول و برگزیده اجتماع را منعکس میکند. رئیس

جمهوری که از طرف مجلس ملی برای مدت ۷ سال انتخاب میگردد ، با اینکه از راه اصول و مبادی میبایستی صاحب اقتدار مخصوصی باشد ، عملاً عضو بی‌ثمر و اثری است . بر خلاف جمهوری امریکا که دارای قوه مجریه میباشد میبستم فرانسه پارلمانی است . مانند انگلستان، نخست‌وزیر قوانین را تهیه و اجرا میکند و قدرتش بسته به اکثریتی است در مجلس مبعوثان .

ظهور جمهوری خواهان - «ماک ماهون» رئیس‌جمهوری، رهبر سلطنت‌طلبان بود و قدرتش را برای افزودن حیثیت این دسته به کار میبرد . لئون گامبتا ، (۱۸۳۸ - ۱۸۸۲) رهبر جمهوری خواهان مشهور به دشمنی با امپریالیستی ناپلئون سوم بود . وی تمایلی به افکار رادیکالها نداشت ؛ و طرفدار بورژوازی و مخالف طرفداران روحانیون بود . باسازش بالیبرالهای سلطنت طلب « گامبتا » توانست حکومت مشروطه را - قالب ریزی کند و برای افزودن به تعداد جمهوری خواهان به طرفداران روحانیون حمله کرد و خاطرنشان نمود که سلطنت‌طلبان به کلیسا و کلیسا به سلطنت‌طلبان کمک میکنند . بالاخره « ماک ماهون » به تجدید انتخابات پرداخت زیرا معتقد بود که ملت حمله « گامبتا » را به طرفداران روحانیون رد خواهند کرد، ولی در انتخابات، جمهوری خواهان در مجلس اکثریت را به دست آوردند و در سال ۱۸۷۹ جمهوری خواهان کنترل سنا را هم در اختیار گرفتند . رئیس‌جمهوری « ماک ماهون » در همان سال استعفا داد و « ژول گروی » یک جمهوری خواه معتدل توسط مجلس ملی انتخاب گردید . این پایان کوششهای سخت برای برانداختن جمهوری و بازگرداندن سلطنت بود . « گامبتا » در سال ۱۸۸۱ نخست‌وزیر شد و این نشانه پیروزی قطعی جمهوری - خواهان بود و از آن تاریخ تا سال ۱۹۱۴ جمهوری خواهان علیرغم سلطنت‌طلبان پیوسته قدرت را در دست داشتند .

دسته‌های سیاسی - فرانسه دارای گروههای سیاسی متعددی بود و احزاب متشکل مرتبی مانند دو یا سه حزب بریتانیای کبیر و ایالات متحده امریکا نداشت . در فرانسه کابینه ها همیشه ائتلافی است . حضور عده‌ای از اعضای کابینه قبلی در

کابینه بعدی به نگهداشتن ثبات در امور سیاسی دولت کمک میکند . عوض شدن پنجاه کابینه در فرانسه در مدت بین سالهای ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴ به اندازه تعویض نه کابینه در طی همان مدت در بریتانیای کبیر موجب بی ثباتی نشد .

سلطنت طلبان - سلطنت طلبان، افراطیون دست راستی بودند ویا اینکه تعدادشان بی اندازه کم بود (۲۶ نماینده در سال ۱۹۱۴) باز هم به دفاع از میلیتاریسم و به طرفداری از روحانیون ادامه می دادند .

سوسیالیستهای متحد - در سال ۱۹۱۴ کرسی های افراطیون دست چپی را ۱۰۲ نماینده سوسیالیستهای متحد اشغال کرده بودند . این دسته به بهترین وجهی سازمان شده بود و در سال ۱۹۰۵ تحت رهبری « ژول گسد »^۱ و ژان ژورس^۲ تشکیل شده بود .

گروه جنبش آزادی^۳ - گروه جنبش آزادی دست راستی از حمایت بیش از ۱,۳۵۰,۰۰۰ نفر اهالی برخوردار بود ، ولی آنها بنا بر سیستم انتخاباتی فرانسه نمیتوانستند فقط ۳۴ کرسی را اشغال کنند . این دسته طرفدار قدرت روحانیون، جمهوریت و قوانین اجتماعی بودند .

بلوک جمهوری خواهان - میانه روهای مجلس از گروه جمهوری خواهان تشکیل یافته بود که میتوانند با همکاری و اشتراک مساعی ، خط مشی جمهوری را تعیین کنند . گروههای مهم در این بلوک عبارت بودند از ترقی خواهان^۴ ، جمهوری خواهان ، رادیکالها^۵ و رادیکال سوسیالیست ها . بلوک بواسطه داشتن عقاید ضد قدرت روحانیون تا سال ۱۹۱۰ به هم پیوسته بودند، ولی بعد از آن مسائل جدید از قبیل اصلاحات مالیات ، سرباز گیری ، اصلاحات انتخاباتی و اصرار رادیکالها برای مخالفت بیشتر با قدرت روحانیون بلوک را تضعیف کرد و صف آرای جدیدی با رادیکالهای متحد دست راستی ، و فدراسیون دست چپی ها ، در سال ۱۹۱۴ به وجود آورد .

مسائل و کارهای مهم (۱۸۸۰ - ۱۹۱۴)

پیشرفت‌های اقتصادی - پیشرفت‌های چشم‌گیری در داخل انجام گرفت : از قبیل ساختمان جاده‌ها و حفر کانالها و کمک مالی به راه‌آهن ، و ایجاد بنادر جدید . وضع قوانین مفید تشویق گردید ، وضع عوارضی به منظور حمایت از صنایع داخلی سبب رونق آن صنایع گردید . سیاست استعمار برای جمهوری یک امپراطوری مستعمراتی به وجود آورد که بعد از بریتانیای کبیر قرار داشت و تجارت فرانسه را از ۳۵۰,۰۰۰,۰۰۰ فرانک به دویلیون فرانک افزایش داد . طرفداران روحانیون با امپریالیسم مخالفی نداشتند ، زیرا سرزمینهای جدیدی برای تبلیغ تهیه میکرد و سرزمینهای جدید ، انگیزه جدیدی به ناسیونالیسم و امپریالیسم میداد . برای حمایت از این توسعه مستعمراتی ، دولت ، ارتش بسیار عظیم و نیروی دریائی نیرومند به وجود آورد . فرانسویها ثابت کردند که در برقراری نفع مشترک بین مستملکات و کشور مادر موفق‌تر از تمام ملل جهان بودند و با وجود اینکه هزینه اداره آن تشکیلات خیلی زیاد بود ، ولی فداکاری و صمیمیتی که ملل تابع فرانسه در بسیج عمومی دولت در جنگ جهانی سال ۱۹۱۴ از خود نشان دادند برای فرانسه تلافی خوبی بود .

قوانین اجتماعی - برای بهبود وضع کارگر و ارضای سوسیالیستها ، و جلب پشتیبانی توده مردم ، جمهوری خواهان تعدادی قوانین اجتماعی وضع کردند . بین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۹۱۳ ، قوانین مشابه قوانینی که در انگلستان وضع شده بود به تصویب رسید . حمایت از زنها و بچه‌ها در صنایع ، روزی ده ساعت کار و یک روز استراحت در هفته در قانون ۱۸۹۲ ، و شرایط صحی و مراقبت‌های طبی در قانون سال ۱۸۹۳ منظور شد . اتحادیه‌های اصناف به رسمیت شناخته شد (۱۸۸۴) ، جبران خسارت کارگران در سال ۱۸۹۸ و پرداخت حقوق بازنشستگی در سنین پیری در سال (۱۹۱۱) به تصویب رسید .

حقوق فردی و امتیازات - « آزادی » ، شعار قدیمی انقلاب فرانسه در تحت حمایت جمهوری سوم حقیقتی شد ، در سال ۱۸۸۱ آزادی نطق و مطبوعات داده شد ،

ودرسال ۱۹۰۱ «قانون اتحادیه ها»^۱ به تمام گروهها جز به تشکیلات رهبانی کلیسای کاتولیک، حق تشکیل اتحادیه داد. قانون جنائی اصلاح شد، ازبچه ها به وسیله قانون مخصوصی حمایت گردید و حق طلاق یک دفعه دیگر درسال ۱۸۸۴ به رسمیت شناخته شد.

مخالفت باروحنایون - پیشرفت مخالفت ها برضد قدرت روحانیون با کشمکش
 بین جمهوری خواهان و سلطنت طلبان در سالهای ۱۸۷۱ - ۱۸۷۹ ارتباط نزدیک داشت. روحانیون بالاتفاق از شاه پرستان حمایت میکردند، «گامبتا» رهبر جمهوری خواهان حمله خود را با این فریاد رهبری کرد: «دشمن حقیقی، قدرت سیاسی روحانیون است!» با استقرار جمهوریت گروهی قوی، برای از بین بردن نفوذ سیاسی کلیسا و آسوده شدن از کنترل مذهبی بر تعلیم و تربیت و برای قطع کمک مالی دولت به کلیسا، قیام کردند. روابط بین کلیسا و دولت ظاهراً با توافق دوستانه سال ۱۸۰۱ بین «ناپلئون و پاپ پی هفتم» روشن شده بود، ولی هر دو طرف توافق مزبور را نقض کردند. کنترل کلیسا بر تعلیم و تربیت توسط «قوانین فری^۲» از میان برداشته شد. بچه ها میبایستی در دبستان دولتی یا ملی درس بخوانند. مدارس عمومی میبایستی از کمک دولت برخوردار باشند، بهیچوجه تعلیمات مذهبی داده نشود و فقط اشخاص غیر روحانی بایستی تدریس کنند. از دست رفتن کنترل بر تعلیم و تربیت، روحانیون را متفقاً به قیام واداشت.

حادثه مهم ژنرال بولانژه (۱۸۸۷-۱۸۸۹) - «ژنرال بولانژه»^۳ (۱۸۳۷-۱۸۹۱)
 برای به دست آوردن حمایت فوق العاده سلطنت طلبان، از ارتش و طرفداران «دوک دورلثان» و امپریالیستها، جهت اقدام به برانداختن حکومت جمهوری از محبوبیت خود استفاده کرد. انتخاب او به نمایندگی مجلس از طرف شش استان و بالاخره از یک بخش پاریس به او فرصتی داد تا به این کار اقدام کند، ولی او تردید کرد. ضمناً مجلس سنا اتهامات توطئه نسبت به وی وارد آورد. بولانژه به بلژیک

فرار کرد . پیروان « بولانژه » بدون داشتن رهبری در انتخابات عمومی (۱۸۸۹) فقط ۳۸ نماینده به مجلس فرستادند ، در صورتیکه تعداد نمایندگان گروههای جمهوری-خواه به ۳۳۶ نماینده بالغ میشد . حادثه بولانژه برای خود حائز اهمیت است، زیرا (۱) حیثیت جمهوری افزایش یافت، (۲) مقررات و آئین نامه های نظامی برای تقلیل تعداد افسران سلطنت طلب تغییر کرد ، (۳) سلطنت طلبان با کمک به بولانژه و جهت ملی خود را بی اندازه از دست دادند .

موضوع دریفوس - احساسات ضد یهود که « ادوارد درومون »^۱ آنرا در روزنامه اش برانگیخت از طرف سلطنت طلبان ، به امید بد نام کردن جمهوری خواهان مورد حمایت قرار گرفت . شیوع داشت که یهودی ها سعی داشتند دستگاه نظامی فرانسه را تحت کنترل خود در آورده آلمانیها را از اسرار آن آگاه سازند . این شایعه با علنی شدن افتضاح کانال پاناما (۱۸۹۴) و محکومیت آلفرد دریفوس ، یک سروان یهودی ، به جرم فروش اسرار نظامی به آلمان (۱۸۹۴) تقویت شد . موضوع وقتی اهمیت پیدا کرد که « سرهنگ پیکار »^۲ رئیس جدید دستگاه جاسوسی ارتش به این نتیجه رسید که «دریفوس» بی گناه است و «سرگرد استرهازی»^۳ که سلطنت طلب بود مجرم است (۱۸۹۷) . رؤسای ارتشی رأی بر بیگناهی «استرهازی» دادند ، نه به جهت اینکه معتقد بودند او بی گناه است ، بلکه برای حفظ حیثیت ارتش اینطور قضاوت کردند . « امیل زولا »^۴ ، نویسنده معروف ، تمام این موضوع را به خوبی شرح داده و مخالفین یهود و افسران ارتش را متهم کرد که بیگناهی را محکوم کرده اند . اعتراف یکی از جاعلین اسناد علیه دریفوس و فرار و خودکشی «استرهازی» (۱۸۹۸)، باعث بخشودگی دریفوس از اجرای حکم محکومیت ، در دادگاه نظامی جدید در «رن»^۵ شد ، با اینکه دادگاه هنوز او را مقصر میدانست . بالاخره در سال ۱۹۰۶ رأی محکمه «رن» لغو شد و «دریفوس» به درجه سرگردی در ارتش ارتقا یافت . از «پیکار» که مورد بی لطفی قرار گرفته بود دلجوئی شد . موضوع «دریفوس» سلطنت طلبان را

خرد کرد و دسته‌ای جمهوری خواه به وجود آورد ، به جمهوری خواهان نظارت برارتنش را واگذار کرد و به قوانین ضد قدرت سیاسی روحانیون افزود .

قوانین ضد قدرت سیاسی روحانیون (۱۹۰۱-۱۹۰۷) - قوانین ضد قدرت سیاسی روحانیون مستقیماً به منظور مخالفت وضع شده بود . قانون اتحادیه‌ها در سال ۱۹۰۱ وجود تشکیلات مذهبی را بدون اجازه دولت غیر قانونی شناخت و هیچیک از اعضای یک گروه غیر مجاز اجازه تدریس در مدارس را نداشت . این قانون شدیداً اجرا شد و برای اخراج گروه‌های مذهبی نامطلوب به خارج از کشور و برای تضعیف مدارس ملی و توسعه مدارس دولتی به کار رفت . قطع رابطه بین واتیکان و فرانسه منجر به انتزاع کلیسا از حکومت شد (۱۹۰۵) . توافق دوستانه سال ۱۸۰۱ الغا و همه عقاید در فرانسه مساوی شناخته شد . طرفداران روحانیون با این انتزاع شدیداً مخالفت کردند ، ولی بالاخره با سازشی که « بریان »^۱ پیشنهاد کرد موافقت کردند (۱۹۰۷) . با این سازش طرفداران روحانیون انتزاع و قطع کمک دولت را رسماً باز شناختند ، ولی در امور داخلی کلیسا و در استفاده از کلیساها برای عبادت آزاد گذاشته شدند .

تاریخ های مهم

۱۸۷۲	پیمان سه امپراتور
۱۸۷۳	« مبارزه فرهنگی » یسمارك
۱۸۷۸	قوانین ضد سوسیالیسم
۱۸۸۲	اتحاد مثلث ^۲
۱۸۹۰	کناره گیری یسمارك
۱۸۹۸	اولین قانون نیروی دریائی

فصل هشتم

امپراطوری آلمان ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴

پی ریزی امپراطوری آلمان مهمترین واقعه قرن نوزدهم بود . این واقعه مرکز

قل جدیدی در امور بین المللی ایجاد کرد و اوضاع را نسبت به دوره ۱۸۱۵ - ۱۸۷۱

اروپا کاملاً دگرگون کرد همان طوری که اوضاع دوره مذکور تفاوت کاملی با رژیم

قدیم فرانسه قبل از ایام انقلاب داشت . مهمترین مسأله اروپای دوره ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴

طببق میستم قدیمی اروپائی با آلمان جدید بود . عدم موفقیت رؤسای دول اروپا در

حل این مسأله باعث برپا شدن جنگ جهانی اول شد . عوامل مهم در تاریخ آلمان

(۱۸۷۱ - ۱۹۱۴) عبارت بود از: (۱) توسعه عظیم صنایع، (۲) ایجاد روح نظامی^۳،

(۳) شکل ارتجاعی حکومت ، (۴) وضع قوانین اجتماعی .

توسعه صنعتی - انقلاب صنعتی به آلمان دیر رسید و در طی مدت ۱۸۳۰ - ۱۸۶۵ به آهستگی پیشرفت کرد. با انجام اتحاد سیاسی، یک محرك قوی به آلمان داده شد و آلمان تقریباً در یک شب کشوری صنعتی شد. سالهای بین ۱۸۷۰ - ۱۸۷۵ را آلمانیها در تأسیس اقتصاد صنعتی آلمان، سالهای پی‌ریزی، می‌نامند. کارخانه‌ها گوئی با سحر و جادو پدید آمدند. خطوط راه‌آهن تقریباً دو برابر شد. در کشتی‌سازی جنبش زیادی پدید آمد. استخراج آهن و زغال خیلی سریع رو به افزایش گذاشت. در طی مدت ۳۵ سال بعد صنایع آلمان از رقبای خود، یکی پس از دیگری پیش افتاد. در سال ۱۹۱۴ آلمان با بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا چون قدرت صنعتی بزرگی در شرایطی مساوی قرار گرفت. از بسیاری جهات دیر داخل شدن آلمان در مسابقه صنعتی بین‌المللی بیش از عقب افتادگی به نفع آن کشور بود. زیرا آلمان توانست با جدیدترین ماشینها و متدها شروع به کار کند، بدون اینکه از سرمایه‌گذاری بزرگ در تجهیزاتی که در شرف منسوخ شدن است برایش مانع و مزاحمتی ایجاد شده باشد. همینکه آلمانیها خط‌مشی صنعتی شدن را پیش گرفتند ثابت کردند که مبتکرترین و با کفایت‌ترین مردم جهان می‌باشند. به خصوص انگلیسها به برخاستن این غول، از طرفی با تحسین و از طرفی با بیم می‌نگریستند، زیرا آنها متدهای در هم و بر هم خودشان را با تشکیلات علمی و پشت کار برای درک جزئیات و استعداد و نبوغ آلمانیها مقایسه می‌کردند.

میلیتاریسم آلمان - چنانکه بیسمارک گفت: «نه به وسیله سخنرانی‌ها و تصمیمهای اکثریت، بلکه با خون و آهن یک ملت متحد شد» و در مدت سالهای ۱۸۷۱ - ۱۹۱۴ نظام‌پرستی آلمانیها هرگز مست نشد. ارتش آلمان دائماً در حال رشد بود؛ یک برنامه وسیع نیروی دریائی در سال ۱۸۹۸ شروع شد؛ در سال ۱۹۱۴ آلمان نیرومندترین قدرت نظامی جهان را داشت. در هیچیک از ملل دیگر حرفه نظامی اینقدر زیاد مورد احترام نبود، در هیچیک از ملل دیگر حکومت کشوری اینقدر تابع خواست‌های نظامیان نبود، در هیچیک از ملل دیگر تدارک برای جنگ تا آن اندازه کامل، با آن قدر توجه به جزئیات و با آنقدر فعالیت ملی و اشتیاق نبود. ولی میلیتاریسم آلمان در

اصل و ماهیت با میلیتاریسم فرانسه یا روسیه و یا با نیروی دریائی انگلستان تفاوتی نداشت. تمام ملل اروپا در حدود توانائی خود را ملزم میدانستند که کاملاً مسلح گردند، زیرا هر کدام از این ملل از تجهیزات همسایگان خود هراس داشت و به مصداق سخنان سر ادوارد گری^۱ احساس میکرد که «مادامی که احتیاطات هردولتی توسط دولت دیگری دلیل بر قصد خصومت تلقی میشود هرگاه آن دولت نیز احتیاطات لازم را مرعی ندارد به کشور خود خیانت کرده است^۲». این بیشتر در اثر نبوع تشکیلاتی آلمانیها و رشد صنعتی شان بود تا فقط نظر تجاوز کارانه آنها، که تشکیلات نظامی شان را قوی ترین تشکیلات جهان کرد.

فرم ارتجاعی حکومت - بر خلاف بریتانیای کبیر و فرانسه، آلمان در طی سالهای ۱۸۶۷ - ۱۹۱۴ به سوی دموکراسی قدمی برنداشت. بیسمارک، بزرگترین سیاستمدار آلمان دشمن سر سخت عقاید دموکراتیک بود و آلمان سابقه طولانی از مقاومت قانونی در مقابل تجاوزات دولت بر حقوق فردی، چنانکه در بریتانیای کبیر وجود داشت یا سابقه ای از انقلاب دموکراتیک که در فرانسه به وجود آمده بود، نداشت. بجای شعارهای «آزادی، مساوات و برادری» انقلاب فرانسه، میشود گفت آلمانیها بهترین روش کارائی و نظم را اختیار کرده بودند. قهرمان بزرگ تاریخی آنها «فردریک کبیر» پادشاهی روشن فکر و مظهر عدالت الهی بود. آلمانیها سنن پارلمانی را مطابق آنچه که از قدیم در بریتانیای کبیر وجود داشت درك نمیکردند. بنابر این اریستوکراسی و فئودالیسم به پیشرفت خود ادامه میداد، ولی نه مانند روسیه در میان تمدنی مادی و عقب افتاده، بلکه همراه با پیشرفته ترین علوم، دانش، صنعت و آموزش عمومی در جهان. در اوایل قرن بیستم به نظر بسیاری از ناظران در کشورهای دموکراتیک چنین میآمد که کشور آلمان یک نوع اشتباه عظیم تاریخ است - علم و صنعت آن دنیا را راهنمایی میکند، ولی سیاست آن هنوز مانند سیاست قرن هیجدهم میباشد. در طی

۱ - Sir Edward Grey
۲ - از کتاب: «Twenty-five years» سال ۲۵ سر ادوارد گری که توسط

شرکت ف.ای. استوک منتشر شده است.

مدت ۱۹۰۸-۱۹۱۴ در آلمان نهضتی قوی برای دموکراتیک کردن دولت به وجود آمد، ولی تا شروع جنگ جهانی اول کار مهمی انجام نگرفت.

قانون گذاری اجتماعی - آلمان علیرغم دستگاههای غیر دموکراتیک خود - درحقیقت شاید به سبب آن دستگاهها - اروپا را درقانون گذاری اجتماعی رهبری کرد. بیسمارک اعلام کرد: «در پروس پادشاهان هستند که شورشها را به وجود میآورند نه مردم». قبل از هر ملت دیگری آلمان به اصلاحاتی از قبیل وضع قانون بیمه های اجتماعی، پرداخت حقوق بازنشستگی در سن پیری، تعلیم و تربیت عمومی واقدامات دیگری که دولت را شریک فعال سرمایه و کار در امور اقتصادی نمود پرداخت. آزمایش مرام «آزادی عمل» در آلمان هیچوقت طرفدار جدی پیدا نکرد، زیرا از طرفی تجربه صنعتی انگلستان ظاهراً عدم امکان آنرا ثابت کرده بود و از طرف دیگر برای اینکه بورژوازی در آلمان چنانکه در فرانسه و انگلستان نائل شده بود موفق نشد تسلط فوق العاده براوضاع پیدا کند. بیسمارک با عزمی جزم مبادرت به وضع قوانین اجتماعی کرد تا بدینوسیله وفاداری و طرفداری کارگران را جلب کند و با از بین بردن علل نارضایتی از رشد سوسیالیسم و نهضت های خانمانسوز جلوگیری نماید. بیسمارک با مخالفت بورژوازی که نقشه های او را به داشتن مرام سوسیالیستی متهم میکرد، مواجه شد، ولی او اهمیتی به این اتهامات و شعارها نداد. برنامه بیسمارک این بود: «به کارگر تا زمانیکه ماالم است حق اشتغال به کار بدهید، به وی اطمینان بدهید که در زمان بیماری از او مراقبت و در زمان پیری از او نگهداری خواهد شد، و آنوقت سوسیالیستها هر قدر سر و صدا راه بیندازند بی اثر خواهد بود و به محض اینکه کارگرها درک کنند که حکومت جداً در فکر رفاه آنها است از پیوستن به سوسیالیستها خودداری خواهند کرد». هیچ سیاستمدار دیگری در اروپا نتوانست به داشتن چنین نظریه پیشرفته ای مباحثات کند. اگر «گلاستون» در انگلستان چنین چیزی را گفته بود پیروان حزب لیبرال وی باور نمیکردند که درست شنیده باشند.

سیستم حکومت

حکومت امپراطوری آلمان در یک قانون اساسی که مورد قبول اعضای «اتحادیه آلمان شمالی» و کشورهای جنوبی آلمان قرار گرفته بود پیش بینی شده بود.

قوة مجریه - به پادشاه پروس با داشتن اختیار نظارت بر ارتش و امور سیاسی کشور، عنوان امپراطور آلمان داده شد. امپراطور رئیس ارتش و نیروی دریائی بود، وی صدراعظم تعیین میکرد، جنگهای تدافعی را اعلان میکرد و با سایر ملل پیمان می بست.

قوة مقننه - قوه مقننه از دو مجلس تشکیل شده بود - یکی مجلسی به نام « رایشتاگ » که اعضای آن از طرف اهالی، و دیگری « بوند سرات » که اعضای آن از طرف کشورهای متحده آلمان انتخاب میشدند.

تعداد نماینده در مجلس « بوند سرات » برای تمام کشورهای آلمان یکی نبود و مطابق وسعت و اهمیت آنها تغییر میکرد. بعلاوه تمام نمایندگان هریک از کشورها مانند نماینده واحدی رأی میدادند؛ از اینرو پروس با ۱۷ رأی از ۶۱ رأی وضع بهتری داشت. از طرف دیگر چون پروس از تعداد ۳۹۷ نماینده در « رایشتاگ » حق انتخاب ۲۳۶ نفر را داشت، در این مجلس نیز تفوق قطعی با آن بود. برخی از اختیارات به حکومت فدرال واگذار شده و دیگر اختیارات برای کشورها حفظ شده بود. مجلس اشرافی « بوند سرات » واضع حقیقی قوانین بود؛ مجلس « رایشتاگ » در تحت رسیدگی مجلس « بوند سرات » بود. مجلس « رایشتاگ » مانند بریتانیای کبیر و فرانسه، بر قوه مجریه دولت قدرتی نداشت؛ از بسیاری جهات این مجلس بیش از یک انجمن مناظره نبود و در آن راجع به مسائل عمومی بحث میشد، ولی در باره آنها اقدامی نمیشد. قدرت مؤثر حکومت در دست صدراعظم امپراطوری بود.

صدراعظم امپراطوری - موقعیت مساعد پروس با تعیین صدراعظمی از طرف امپراطور بیشتر تقویت میشد. صدراعظم نماینده امپراطور بود و تا وقتی که اراده امپراطور تعلق میگرفت سرکار باقی می ماند و میتوانست رایشتاگ را طرف خطاب قرار دهد، بر مجلس « بوند سرات » ریاست کند و ۱۷ رأی پروس را در صندوق رأی بریزد و همچنین قوانین را پیشنهاد و اجرا میکرد.

ثبات دولت - علل عدم مخالفت آلمانیها به قانون اساسی فدرال غیردموکراتیک

را میشود چنین شرح داد: (۱) عادت آنها به قبول استبداد از زمان «الکتور بزرگ» ، (۲) با کفایتی حکومت جدید در تحکیم امپراطوری ، (۳) توسعه دموکراسی در کشور و حکومتهای محلی .

صدارت بیسمارک

بیسمارک اولین صدراعظم امپراطوری ویلهلم اول در سال ۱۸۷۱ بود و در ۱۹ سال متوالی کوشش کرد نه فقط بر امور داخلی آلمان مسلط شود ، بلکه بر امور سیاسی اروپا نیز تسلط پیدا کند .

وضع قوانین ملی - برای مواجه شدن با اوضاعی که تغییر کرده بود در تمام سیستم قانونی تجدیدنظر شد و برای اینکه شامل تمام امپراطوری شود آنرا توسعه دادند . قوانین مدنی و جنائی تنظیم گردید (۱۸۷۱ - ۱۹۰۰) . اوضاع مالی (۱) با سلسله بندی بهای مسکوکات ، (۲) دادن حق نظارت بانکها به مجلس «بوندسرات» (۱۸۷۵) ، (۳) تأسیس یک بانک امپراطوری (۱۸۷۶) اصلاح شد . با تأسیس اداره راه آهن خطوط راه آهن تحت اداره واحدی قرار گرفت . بیسمارک به علاقه خود به ارتش ادامه داد و یک ارتش ثابت ۴۰۰٫۰۰۰ نفری نگهداشت : معهذ خدمت نظام اجباری بود .

احزاب سیاسی - در مدت صدارت بیسمارک پنج حزب سیاسی مهم در آلمان وجود داشت .

حزب آزاد یخواهان ملی - حزب آزاد یخواهان ملی از گروهی بزرگ بورژوازی و میهن پرستان طرفدار ناسیونالیسم تشکیل شده بود . این حزب پشتیبان بیسمارک بود .

حزب محافظه کار - حزب محافظه کار را اکثر آ کشاورزان پروس که از سیاست بیسمارک بهره مند بودند تشکیل داده بودند .

حزب ترقی خواه - حزب ترقی خواه مخالف بیسمارک و حکومت مطلق او بود

و سعی میکرد که مردم را به سوی دموکراسی سوق دهد، ولی تدابیر صدر اعظم اعتراضات آنها را خنثی میکرد.

حزب (مرکزی) کاتولیک - «حزب کاتولیک یا حزب میانه‌رو» باسیاستهای ناسیونالیستی مخالفت میکرد و از عقیده «پارتیکولاریسم»^۲ (حقوق خاصه کشورها ۳) حمایت میکرد. بیسمارک به چند دلیل با کاتولیک‌ها مخالفت میکرد: (۱) کاتولیک‌ها میخواستند بیسمارک در امور ایتالیا دخالت کند، ولی او مایل به این امر نبود، (۲) اصل مصونیت پاپ از خطا باعث ایجاد ترس شده بود که مبدا کلیسا خیال داشته باشد ادعای قدرت در امور سیاسی بنماید، (۳) اختلاف بین علم و کلیسا در حال افزایش بود. «کولتور کامپف»^۴ نامی بود که در آلمان در بین سالهای ۱۸۷۳ - ۱۸۸۳ به مبارزه فرهنگی بین کلیسا و حکومت داده شده بود. اقدام بیسمارک برای مداخله در امور کلیسا به وسیله «قوانین ماه مه» با مخالفت شدید کاتولیک‌ها مواجه شد. مبارزه بالاخره با ظهور گروه سوسیالیستها که بیسمارک از آنها بیش از کاتولیک‌ها نفرت داشت خنثی شد. بعد از سال ۱۸۷۶ حزب میانه‌رو به خاطر موقعیت مستقل آن در مجلس «رایش‌تاک» مهم گشت.

سوسیال دموکرات‌ها - تشکیل یافتن پیروان «مارکس» و «لاسال» دریک حزب سوسیال دموکرات (۱۸۷۵) که طرفدار دموکراسی سیاسی و وضع قوانین اجتماعی و مخالفت میلیتاریسم بود بیسمارک را هشیار ساخت. در سال ۱۸۷۷ سوسیالیستها با داشتن ۵۰۰,۰۰۰ رأی صاحب ۱۲ کرسی در مجلس «رایش‌تاک» شدند. سوء قصدی به جان امپراطور به بیسمارک فرصتی داد که علیرغم مخالفت ترقی‌خواهان^۵ و «میانه‌روها» برای جلوگیری از سوسیالیسم (۱۸۷۸ - ۱۸۹۰) یک سری قوانین استثنائی وضع کند. قوانین ضد سوسیالیست در منظور خود موفق نشد. تلاش سوسیالیست‌ها

۱ - Catholic or Center Party ۲ - Particularism عقیده حزبی که معتقد است دول مختلفی که

جزو امپراطوری آلمانند قوانین مخصوص خود را از دست ندهند. ۳ - "States Rights" کلیه

حقوقی که قانون اساسی به دولت فدرال نداده و از کشورهای تابع آن سلب نکرده است.

۴ - Kulturkampf ۵ - Progressives

مخفیانه ادامه داشت. در حقیقت در طی سالهای ۱۸۸۱ - ۱۸۹۰ تعداد کرسیهای سوسیالیستها در «رایشستاگ» از ۱۲ کرسی به ۳۵ کرسی رسید. در سال ۱۹۱۲ صدوده کرسی در مجلس «رایشستاگ» به دست سوسیالیستها افتاد.

سیاست اقتصادی بیسمارک - بیسمارک بر ضد پیشرفت سوسیالیسم با یک سیاست جدید اقتصادی که در اطراف امپریالیسم، وضع قوانین اجتماعی و وضع عوارض جهت ترویج صنایع داخلی دور میزد، به مبارزه پرداخت. صدراعظم آلمان اصل «آزادی عمل» را متروک و با حزب «آزادیخواهان ملی» که اطراف آن بود قطع رابطه کرد. امپریالیسم - مخالفت اولیه بیسمارک با مسائل مستعمراتی تدریجاً از بین رفت چون تجار و مبلغین مذهبی در آفریقا و اقیانوسیه امتیازاتی به دست آورده بودند. این محلهای تجارت ابتدا به عنوان تحت الحمايه (۱۸۸۴ - ۱۸۸۵) وبعد به عنوان مستملکات امپراطوری شناخته شدند.

وضع قوانین اجتماعی - بیسمارک اجرای قوانین اجتماعی را تحت نظر گرفت تا علل به وجود آمدن سوسیالیسم را از بین بردارد و قدرت ارتش را که بسته به سلامت و سعادت ملت آلمان بود حفظ نماید. بین سالهای ۱۸۸۱ و ۱۸۹۰ قوانینی وضع شد که کارگراها را در برابر ناخوشی (۱۸۸۳) و در برابر حوادث (۱۸۸۴) بیمه کرد، و ساعات کار زنهار و بچه ها را در کارخانه ها تنظیم نمود (۱۸۸۷) و تعطیل هفته ای یک روز (۱۸۸۷) و بیمه اجباری کارگراها در زمان پیری و ناتوانی (۱۸۸۹) را مقرر داشت. قوانین بیشمار دیگری به تصویب رسید که اوضاع کارخانه ها را اصلاح کرد، اجازه داد اتحادیه های صنفی پیشرفت کنند و امکان مبادلات کارگران را فراهم نمود.

وضع عوارض جهت ترویج داخلی - عوارضی که بیسمارک در سال ۱۸۷۹ جهت ترویج صنایع داخلی وضع کرد مورد حمایت احزاب محافظه کار و «میان رو» قرار گرفت و برای صنایع کوچک سودمند واقع شد، برای حکومت فدرال درآمدی تأمین نمود، و از احتیاجات حکومت فدرال به کمک مالی کشورهای آلمان کاست.

سیاست خارجی بیسمارک (۱۸۷۱-۱۸۹۰) - سیاست خارجی بیسمارک این بود که تامی توانست فرانسه را از کشورهای دیگر جدا کند و آنرا از مبادرت به جنگی انتقامی باز دارد .

بریتانیای کبیر - مخالفت بیسمارک با امپریالیسم (۱۸۸۱-۱۸۸۲) از ترس انگلیس از امپراطوری آلمان کاست . صدراعظم نیز حس کرد که بریتانیای کبیر به سبب سیاست کناره گیری از اموراوپا ، به فرانسه نخواهد پیوست ، مگر اینکه امپراطوری انگلیس به مبارزه خوانده شود .

روسیه - با اینکه برنامه توسعه روسیه آنرا به اتحاد با فرانسه متمایل کرده بود ، روسیه استبدادی از نظر سیاست به آلمان میلیتاریست نزدیکتر از فرانسه جمهوری بود .

کمک بیسمارک در قیام لهستانیها (۱۸۶۳) و در استقرار مجدد ناوگان جنگی روسیه در دریای سیاه (۱۸۷۱) به منظور صدراعظم کمک کرد و « تزار الکساندر دوم » در اتحادیه ای مشهور به « اتحادیه سه امپراطور »^۱ به امپراطور فرانسوا ژوزف و ویلهلم اول پیوست (۱۸۷۲ - ۱۸۷۶) .

اطریش هنگری - پیمان ملایم سال ۱۸۶۶ ملت « اطریش - هنگری » را سپاسگزار آلمان کرد . به این جهت فرانسه نمیتوانست با کشور « اطریش و هنگری » اتحادی برقرار کند .

ایتالیا - در سالهای بین ۱۸۷۰ - ۱۸۷۹ ایتالیائیها با آلمان بیشتر از فرانسه روابط دوستانه داشتند ، به جهت اینکه : (۱) ایتالیائیها نقض دوستی ناپلئون سوم را در سال ۱۸۵۹ فراموش نکرده بودند ، (۲) ایتالیائیها سپاسگزار آلمان بودند ، زیرا آلمان ایالت « ونسی » را به ایتالیا واگذار کرده بود . (پیمان پراگ سال ۱۸۶۶) .

اتحاد مثلث^۲ (۱۸۸۲ - ۱۹۱۵) - با اینکه آلمان از پشتیبانی ایتالیا ، روسیه و اطریش هنگری به طور جدا گانه برخوردار بود ، ولی بواسطه عداوت موجود بین آنها

تقریباً غیر ممکن بود که آنها اتحادیه تشکیل دهند . اقدام بیسمارک برای جلب رضایت روسیه و اطریش بعد از جنگ روس و ترك منجر به نزدیکی بیشتر روابط با اطریش شد ، ولی دوستی روسیه به خطر افتاد . بالاخره صدراعظم مقتدر آلمان در سال ۱۸۷۹ قراردادی سری با اطریش - هنگری منعقد نمود که هر یک را موظف میکرد که در جنگ تدافعی به دیگری کمک نماید . علیرغم حقیقتی که اطریش دشمن دیرین ایتالیا بود ، ایتالیا بالاخره در اتحاد مثلث به اطریش و آلمان پیوست (۱۸۸۲) . ایتالیا به این اتحاد سری ملحق شد ، زیرا از تنهاماندن بیم داشت و از اقدام فرانسه برای برقرار کردن قیمومت خود در تونس در سال ۱۸۸۱ رنجیده بود .

آلمان و روسیه (۱۸۸۱-۱۸۹۰) - قتل «الکساندر دوم» (۱۸۸۱) و جلوس «الکساندر سوم» مستبد ، به بیسمارک فرصتی داد که اتحاد سه امپراطور را برای دو دوره سه ساله (۱۸۸۱ - ۱۸۸۷) دوباره احیا کند . ولی توسعه روسیه و اطریش در بالکان تجدید اتحاد را برای سومین بار غیر ممکن ساخت . بیسمارک ، برای اینکه روسیه را با آلمان متحد نگهدارد پیمان سری عدم تجاوز را با روسیه منعقد کرد . برای بیسمارک مکار اهمیت نداشت که در قراردادی اتحاد مثلث متعهد شده بود که هرگاه اطریش مورد حمله روسیه یا هر کشور دیگری قرار گیرد از آن کشور حمایت کند . بدین طریق فرانسه تنها مانده بود ، و برای بیسمارک موضوع دیگری مهم نبود .

عزل بیسمارک (۱۸۹۰) - «فردریک سوم» پس از ویلهلم اول «به امپراطوری رسید (۱۸۸۸) و سه ماه بعد از جلوس درگذشت . پادشاه جدید ، «ویلهلم دوم» (۱۸۸۸ - ۱۹۱۸) پادشاهی مستبد بود و خود را ظل الله میدانست . چیزی نگذشت که با صدراعظم پدر بزرگ خود که فرمانروای حقیقی امپراطوری بود اختلاف پیدا کرد . بالاخره در سال ۱۸۹۰ به بیسمارک پیشنهاد شد که از سمت خود استعفا دهد و بیسمارک به «لاونبرگ» برگشت و تا موقع مرگش (۱۸۹۸) به انتقاد از سیاست امپراطور جدید ادامه داد .

آلمان در زمان سلطنت ویلهلم دوم

احزاب سیاسی (۱۸۹۰-۱۹۱۴) - احزاب مهم در مجلس « رایشتاگ »
 (۱) میانه‌روها ، (۲) محافظه‌کاران ، (۳) آزادی‌خواهان ملی ، (۴) ترقی‌خواهان ،
 (۵) سوسیالیست‌ها بودند. علیرغم مخالفت امپراطور ونخست وزیر پیشین ، سوسیالیست‌ها
 در سال ۱۹۱۲ : ۴,۲۵۰,۰۰۰ رأی داشتند و ۱۱ کرسی به دست آوردند. در صورتیکه
 میانه‌روها ۲,۰۰۰,۰۰۰ رأی (۹ کرسی) آزادی‌خواهان ملی ۱,۱۲۰,۰۰۰ رأی
 (۴ کرسی) ، ترقی‌خواهان و محافظه‌کاران جمعاً ۱,۵۰۰,۰۰۰ رأی داشتند.

از گروه‌های کوچک سیاسی (۱) « گلف‌ها » که به الحاق « هاننور » به
 « پروس » اعتراض داشتند (۱۸۶۶) ، (۲) « دانمارکی‌های شلسویگ »^۲ که
 میخواستند ایالت « شلسویگ » به پادشاه دانمارک برگردد ، (۳) ساکنین « آلتزاس لرن »
 اصرار داشتند که سرزمین‌شان به مالک سابقش یعنی فرانسه برگردد ، (۴) لهستانی‌های
 « پوزن »^۳ که تقاضای استقلال ملی داشتند و علیرغم شکنجه‌ای که از طرف پروس‌ها
 میشدند در ادعاهای خود اصرار میورزیدند .

رشد اقتصادی (۱۸۹۰-۱۹۱۴) - رشد اقتصادی آلمان در طی این مدت
 شگفت‌انگیز بود . افزایش نفوس (از ۴۱ میلیون در سال ۱۸۷۱ به ۶۵ میلیون در
 سال ۱۹۱۰) متجاوز از ۵۰ درصد بود . صنعت و تجارت تحت شرایط رضایت بخشی
 ترقی کرد . در سال ۱۹۱۴ آلمان دومین کشور صنعتی جهان شد و صادرات آن از
 سال ۱۸۹۰ به بعد به سه برابر افزایش یافت .

صدارت کنت فن کاپریوی^۴ (۱۸۹۰-۱۸۹۴) - « کاپریوی » به کمک
 آزادیخواهان ملی توسعه مستعمراتی را ترویج داد و قراردادهای معامله متقابل با
 اطریش هنگری ، روسیه ، رومانی و ایتالیا منعقد کرد و طبق این قراردادها برای
 به دست آوردن امتیازاتی جهت صدور کالاهای صنعتی از عوارض واردات گندم کاست .
 این قراردادها صاحبان اراضی را بر ضد « کاپریوی » برانگیخت .

صدارت پرنس هوهنلووه^۱ (۱۸۹۴ - ۱۹۰۰) - نارضایتی صاحبان اراضی مانع پیشرفت داخلی شد، ولی به «ویلهم دوم» و به صدراعظمش فرصتی برای ترویج امپریالیسم داد. اساس آن که در زمان بیسمارک پایه گذاری شده بود تقویت گردید. در اقیانوس آرام مستعمرات، « (کارولین» ، «پلو» ، «ماریان» و دو جزیره از جزایر «ساموآن»^۲ و یک امتیاز در شبه جزیره «شان تونگ»^۳ در چین به دست آمد. در چهار قاره راههایی برای سرمایه گذاری آلمان باز شد. پیشرفت تسلیحات نیروی زمینی با اضافه شدن نیروی دریائی که با نیروی دریائی انگلستان رقابت میکرد، تکمیل گردید. پیدایش نیروی دریائی آلمان وابسته به علل ذیل بود : (۱) تقویت امپریالیسم ، (۲) پیشرفت ناسیونالیسم ، (۳) کوشش های امپراطور، (۴) فعالیت های «آدمیرال فن تیرپتز»^۴ وزیر بحریه. در نتیجه تصرف «هلیگولند»^۵ در سال ۱۸۹۰ و تکمیل کانال «قیصر ویلهلم» در سال ۱۸۹۶ که دریای شمال را به دریای بالتیک وصل کرد ، یک پایگاه دریائی در هلیگولند به وجود آمد. هزینه برنامه ایجاد نیروی دریائی، وقتی که در سال ۱۸۹۸ شروع شد سی میلیون دلار بود و در سال ۱۹۱۳ به یکصد و بیست میلیون دلار افزایش یافت.

صدارت پرنس برنهارد فن بولو^۶ (۱۹۰۰ - ۱۹۰۹) - بولوملاک بود ویش از دو صدراعظم سلف خود طرفدار محافظه کاران بود. در سال ۱۹۰۲ قانون عوارض مربوط به ترویج صنایع داخلی را احیا کرد ، و همچنین علاوه بر کوششهای خود به نفع ملاکین ، به وسیله سیاست خارجی تهاجمی خود که اتحاد مثلث را تهدید به انحلال میکرد آزادیخواهان ملی را موافق نگه داشت و باعث شد که یک اتفاق مثلث مرکب از فرانسه ، روسیه و انگلستان در سال ۱۹۰۷ بوجود آید. مخالفت موسمیالیستها و میانه روها نسبت به برنامه داخلی و خارجی ، از طرف صدراعظم و «ویلهم دوم» از بین برده شد.

Shan-Tung - ۲	Samoa - ۳	Pelew - ۴	Hohenlohe - ۱
Prince Bernhard Von Bulow - ۷	Heligoland - ۵	Admiral Von Tirpitz - ۴	

صدارت بتمان هولوگ^۱ (۱۹۰۹ - ۱۹۱۷) - آمدن صدراعظمی جدید به سرکار دلیلی بر تغییر سیاست نبود ، بلکه بیشتر سیاست سابق ادامه داده شد ، زیرا صدراعظم حقیقی شخص امپراطور بود . طی نیمه اول دوره صدارت « بتمان هولوگ » امپراطوری آلمان یش از پیش متحد شد ، تا اینکه در سال ۱۹۱۳ لایحه ارتش مورد حمایت تمام احزاب سیاسی در مجلس « رایشتاگ » قرار گرفت . آلمان در حالیکه کاملاً از هر حیث مجهز و قوی شده بود داخل جنگ جهانی اول شد .

تاریخهای مهم

۱۸۳۱	قانون اساسی بلژیک
۱۸۷۱	قانون تضمینهای پاپ
۱۸۷۳	اولین جمهوری اسپانیا
۱۸۹۸	جنگ امریکا - اسپانیا
۱۹۱۰	جمهوری پرتغال
۱۹۱۲	حق انتخابات عمومی مردان در ایتالیا

فصل نهم

اسپانیا ، پرتغال ، ایتالیا ، بلژیک . (۱۸۷۰ - ۱۹۱۴)

اسپانیا (۱۸۰۰ - ۱۸۷۵) - در طی سه چهارم اول قرن نوزدهم اسپانیا ، آشفته ترین کشور اروپا بود . چه در واقع مشکل بود که بین سیاستهای مسلکی یا بین عقاید بزرگ یا منافع بزرگ حذفاصلی مشخص کرد . چنان مجادلات البته وجود داشت ، ولی به نظر میرسید که آنها نمیتوانستند متشکل باشند . اکثراً ، انقلاب ها و جنگهای داخلی آن دوره ، چون جنگهای فتودالی قرون وسطی اصلائی معنی به نظر میرسد . در حقیقت اسپانیای قرن نوزدهم ، چنانچه از کندی آن در قبول کردن انقلاب صنعتی مشهود میشود ، از بسیاری از جهات مهم ، طرفدار سبک اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی فتودال و قرون وسطائی بود . بعد از دخالت ناپلئون که اسپانیا را به انقلاب سوق

داد، «فردیناند هفتم» که با استبداد افراطی اش مشهور بود به سلطنت رسید (۱۸۱۴-۱۸۳۳) سلطنت موروثی دخترش «ایزابلا دوم» باعث جنگ بر سر جانشینی بین «کارلیست» ها^۱، و «کریستی نیست ها»^۲ شد. سلطنت ایزابلا دوم عاقبت به رسمیت شناخته شد و پس از یک سلطنت مفتضح (۱۸۳۳-۱۸۶۸) مجبور شد به فرانسه فرار کند. قانون اساسی جدیدی تدوین شد (۱۸۶۹) و وقتی که پرنس «لئوپولد هوهنزولرن سیگمارینگن»^۳ سلطنت را رد کرد، پرنس «آمادئو آوساوا»^۴ پادشاه شد (ژانویه ۱۸۷۱). پادشاه «آمادئو» مورد پسند واقع نشد و پس از کناره گیری وی (۱۸۷۳) جمهوری اعلام شد. آزمایش جمهوریت موفقیت آمیز نبود و «آلفونس» پسر «ایزابلا دوم» به پادشاهی برگزیده شد. با پادشاهی آلفونس دوازدهم دوره سلطنت بوربونها مجدداً احیاء شد و این بازگشت سبب آغاز یک دوره اصلاحات گردید.

سلطنت آلفونس دوازدهم (۱۸۷۵ - ۱۸۸۵): آلفونس دوازدهم فقط ۱۸ سال داشت با وجود این به کمک «مارتینز کامپوس»^۵ (۱۸۳۱-۱۹۰۰) و «کانوواس-دل کاستیلو»^۶ (۱۸۲۸-۱۸۹۷) حکومت نظم و قانون را برقرار کرد. یک قانون اساسی جدید لیبرال تدوین شد و تا سال ۱۹۳۱ به قوه خود باقی ماند. در قانون اساسی یک حکومت پارلمانی دو مجلسی، یک مجلس سنا (۳۶ نماینده) و یک مجلس مبعوثان (۴۰۶ نماینده) منظور شده بود. قوه اجرائیه به هیئت وزرائی که در مقابل مجلسین مسئول بودند واگذار گردید. «آلفونس دوازدهم» از کلیسای کاتولیک حمایت کرد و به آن اجازه داد تا تشکیلاتی برقرار کند و آموزش و پرورش را اداره نماید.

کانوواس دل کاستیلو برای پیش بردن برنامه خود حزب محافظه کاری تشکیل داد. امور مالی ملت مرتب گردید، ارتش اصلاح شد، کشاورزی و صنایع ترقی کرد و با ازدواج «آلفونس دوازدهم» با ماریا کریستینای اطریش مقداری اراضی بیگانه به تصرف او درآمد. پس از مرگ «آلفونس» در ۱۸۸۵ تاج و تخت به دست

« ماریا کریستینا » افتاد (۱۸۸۵ - ۱۹۰۲) تا اینکه « آلفونس سیزدهم » که پس از مرگ پدرش به دنیا آمده به سن قانونی رسید . با کمک رهبر لیبرال « ساگاستا » نخست وزیر (۱۸۸۶ - ۱۸۹۰) و « کانوواس دل کاستیلو » ، ماریا کریستینا توانست سلطنت را حفظ کند . « ساگاستا » قانون مدنی را درست کرد و محاکمات با هیئت منصفه ، مطبوعات آزاد ، قوانین اتحادیه ها ، و انتخابات عمومی مردان را (۱۸۹۰) معمول کرد . جنگ مصیبت بار با ایالات متحده (۱۸۹۸) منجر به پایان کنترل اسپانیا در کوبا ، پورتوریکو ^۱ ، فیلیپین و گوام ^۲ شد . آخرین آثار امپراطوری مستعمراتی که عبارت از جزایر کارولین و چند جزیره دیگر بود در سال ۱۸۹۹ به آلمان فروخته شد .

« آلفونس سیزدهم » (۱۹۰۲ - ۱۹۳۱) : نفوذ جمهوری خواهان که باعث فرار « آلفونس سیزدهم » در سال ۱۹۳۱ شد تا سال ۱۹۱۵ نمایان نشده بود . پادشاه با توسعه منابع طبیعی ، تقلیل مالیات ، مرتب کردن امور مالی ، جلوگیری از میلیتاریسم ، اقدام به اصلاح اوضاع اقتصادی عمومی کرد . تجارت فوق العاده افزایش یافت . کشاورزی که مهمترین مشاغل بود تحت شرایط مساعدی رونقی اضافی پیدا کرد . فعالیت سوسیالیست ها و آنارشویست ها ، پس از مرگ « کانوواس دل کاستیلو » (۱۸۹۷) و « ساگاستا » (۱۹۰۳) منجر به وضع قوانین آزادی خواهانه شد . حق رأی مردان در انتخاب عمومی اجباری شد (۱۹۰۷) . به وسیله سیستم مدارس ابتدائی عمومی بیسوادی تقلیل یافت . پس از آنکه دین پروتستان به رسمیت شناخته شد واز تشکیلات گروه های مذهبی کاتولیکی ممانعت به عمل آمد قوانین ضد روحانیون از طرف محافظه کاران و لیبرال های معتدل لغو گردید (۱۹۰۹ - ۱۹۱۰) . تجربه تلخ اسپانیا در مراکش شمالی که در سال ۱۹۱۲ اتفاق افتاد ، اسپانیاییها را بر ضد هرگونه اقدامی جهت احیای مجدد امپریالیسم برانگیخت و آشوب های ضد نظامی مانع از توسعه ارتشی قوی شد . با اینکه اسپانیا در زمان سلطنت « آلفونس دوازدهم » و « آلفونس سیزدهم » « ظاهراً » پیشرفت برجسته ای در جهت لیبرالیسم مدرن آنطوریکه در آنوقت در اروپا

شناخته شده بود، کرد برای حل مسائل اساسی اجتماعی و اقتصادی کار مهمی انجام داده نشد و ملت در حالتی ناراحت و گرفته باقی ماند.

پرتغال

کشور پادشاهی پرتغال (۱۸۳۴ - ۱۹۱۰) : تاریخ قرن نوزدهم پرتغال خیلی شبیه به تاریخ اسپانیا است. سلطنت ملکه ماری دوم (۱۸۳۴ - ۱۸۵۳) مانند سلطنت ایزابلای دوم اسپانیا بود که در آن دسیسه های درباری، بی قانونی عمومی، و کودتای نظامی شیوع داشت. در سال ۱۸۵۲ مقررات قانونی برای انتخاب مستقیم نمایندگان و برای شرکت اهالی در حکومت محلی برقرار شد. در سایه سلطنت «لوئیز اول» (۱۸۶۱ - ۱۸۸۹) چندین گروه سیاسی پیدا شد. مصلحین^۱ (محافظه کاران) و ترقی خواهان (لیبرالها) قویترین گروهها بودند، ولی جمهوری خواهان ضد طرفداران روحانیون، میگلیت ها^۲ کارلیست ها و سوسیالیست ها مهم بودند. سلطنت «کارلوس اول» (۱۸۸۹ - ۱۹۰۸) به علت بحران های مالی و رشوه خواری های مصلحین و ترقی خواهان مشخص میباشد. اقدام «کارلوس اول» برای حکومت توسط نخست وزیرش «جواو فرانکو»^۳ منجر به قتل «کارلوس اول» و ولیعهد شد (۱۹۰۸). جلوس «مانوئل دوم» (۱۹۰۸ - ۱۹۱۰) پسر جوان «کارلوس اول»، تبعید «فرانکو» و نزاع بین مصلحین و ترقی خواهان باعث انقلاب سال ۱۹۱۰ شد. سلطنت منقرض و جمهوری اعلام گردید.

جمهوری پرتغال (۱۹۱۰ - ۱۹۱۵) : در قانون اساسی جمهوری یک پارلمان، یک رئیس جمهوری برای ۴ سال که توسط پارلمان انتخاب میشد و یک هیئت وزرا که در مقابل پارلمان مسؤول بود پیش بینی شده بود. «دکتر مانوئل - آریاگا»^۴ اولین رئیس جمهوری بود. جمهوری خواهان اموال کلیسا را ضبط کردند و کلیسا و حکومت را از یکدیگر جدا نمودند، از پرداختهائی که به روحانیون میشد جلوگیری کردند و تشکیلات کلیسا را بر هم زدند (۱۹۱۱). این قوانین

ضد روحانیون طرفداران روحانیون را برضد جمهوری برانگیخت. عدم موفقیت رهبران جمهوری خواه در اصلاح اوضاع طبقات کارگر باعث یک دوره اعتصابات، بلواها و شورشهای سیاسی شد. فقط ارتش قادر به نگهداشتن جمهوری در برابر اختلافات داخلی بود.

ترقی بلژیک

حکومت بلژیک : به موجب قانون اساسی (۱۸۳۱) بلژیک «کشور سلطنتی مشروطه، موروثی و پارلمانی» گردید. شروع اجرای قوانین در اختیار پادشاه بود ولی کلیه امور دیگر میبایست از طرف وزرای مسؤول در مقابل مجلسین اجرا شود. مجلسین عبارت بود از مجلس سنا که برای ۸ سال و مجلس مبعوثان که برای ۴ سال نمایندگانش انتخاب میشدند.

رشد اقتصادی : به دنبال معمول شدن روشهای پیشرفته کشاورزی توسط کشاورزان و توسعه تجارت و صنایع، پیشرفت اقتصادی سریع بلژیک آغاز شد. اصلاحات داخلی انجام شد، و تجارت مورد تشویق قرار گرفت تا اینکه واردات و صادرات بلژیک در سال ۱۹۱۱ به متجاوز از یک بیلیون ونیم دلار بالغ شد.

حزب کاتولیک : با وجود اینکه قانون اساسی، آزادی مذهب را تضمین میکرد لازم بود که پادشاه عضو کلیسای کاتولیک باشد. ولی مسأله تعلیم و تربیت باعث ایجاد اختلاف عقیده شد. حزب کاتولیک میل داشت که تعلیمات مذهبی و اخلاقی تحت نظر روحانیون اجباری باشد، درحالیکه آزادیخواهان طرفدار مدارس غیر مذهبی بودند. در مدت تفوق آزادیخواهان، تعلیمات مذهبی ملغی شده بود. آزادیخواهان بعد از سال ۱۸۸۵ اهمیت خود را از دست دادند، ولی حزب سوسیالیست ضد روحانیون جای آنها را گرفت. حزب کاتولیک از سال ۱۸۸۴ تا ۱۹۱۴ تحت نظارت دولت باقی ماند. آنها دوباره تعلیمات دینی را احیا کردند و با یک برنامه سخت آموزشی از بیسوادی کاستند. حق رأی توسعه یافت و انتخاب نمایندگان به تناسب جمعیت معمول شد. اوضاع طبقات کارگر با وضع قوانین اجتماعی که از

اتحادیه های صنفی طرفداری میکرد (۱۸۹۸) و حقوق بازنشستگی در زمان پیری را تأمین مینمود (۱۹۰۰) و زندگی بهتری را نوید میداد، روبه بهبود نهاد. تصرف کنگوی بلژیک در سال (۱۹۰۸) اهمیت میلیتاریسم را بیشتر کرد. خدمت نظام اجباری در قانون سال ۱۹۰۹ منظور شد و شهرهای مهم «لیژ»^۱ و «آنورس»^۲ مستحکم گردید.

ایتالیا (۱۸۷۱ - ۱۹۱۴)

ایتالیای جدید تبدیل به کشور واحدی گشته بود و دیگر مانند سابق فدراسیونی از چند کشور محسوب نمیشد. با تضادی که بین شمال ثروتمند و دارای صنعت نسبتاً پیشرفته و جنوب فقیر با روستائیان جاهل و صنایع کوچک مشاهده میشد، روشن بود که برای بنیانگذاری اقتصادی و اجتماعی کاری عظیم در پیش است. قوانینی که پس از سال ۱۸۷۱ وضع شد به کم شدن بیسوادی، به اصلاح وسائل ارتباط و حمل و نقل و به نزدیک کردن بخش ها به یکدیگر کمک کرد. میزان مالیات، در نتیجه اصلاحات داخلی پیوسته بالا رفت به درجه ای که مالیات سرانه در ایتالیا از مالیات در سایر کشورهای اروپائی بیشتر شد. شمالیها شکایت داشتند که جنوبی ها از تمام منافع و مزایا برخوردار هستند و جنوبی ها ادعا میکردند که شمالیها ادارات دولتی را به خود انحصار داده اند.

حکومت ایتالیا : طرز حکومت ایتالیا به شکل حکومت بریتانیای کبیر تنظیم شده است. قانون قدیم ساردنی (۱۸۴۸) پایه و اساس حکومت ایتالیا شد. پارلمان (متشکل از مجلس مبعوثان منتخب و یک مجلس سنای انتصابی و اشرافی) و هیئت وزرائی مسؤول در برابر آن، اختیار تمام داشتند. پادشاه رئیس تشریفاتی بود. حق انتخابات عمومی مردان در سال ۱۹۱۲ در نتیجه تقاضای کاتولیکها و سوسیالیستها اعطا شد.

موقعیت کلیسا : پیشنهاد کاوور مبنی بر «کلیسای آزاد در مملکت آزاد»

دنبال نشد. برای روشن کردن مسائل مربوط به پاپ، قانونی در سال ۱۸۷۱ به تصویب رسید که امور ذیل را برای پاپ تضمین میکرد: (۱) اختیاراتی مشابه به اختیارات یک پادشاه، (۲) کنترل کامل بر شهر واتیکان، (۳) حق استفاده از سرویسهای ارتباطی ایتالیا، (۴) پرداخت سالانه مبلغ ۳,۲۲۵,۰۰۰ لیرایتالیائی برای سرزمینهای از دست رفته او. پاپ «پی نهم» این ترتیب را نپذیرفت، و خود را در واتیکان زندانی کرد و شرکت کاتولیکها را در دولت ایتالیا منع نمود. عدم شرکت کاتولیکها باعث تضعیف دولت شد و کدورت بین کلیسا و دولت را تشدید کرد. در سال ۱۹۰۵ و تئیکه «پی دهم» دستور قبلی مبنی بر منع همکاری با دولت را لغو نمود تا اندازه‌ای کدورت فیما بین تخفیف یافت، ولی مسئله قدرت غیرواحانی پاپ و مسئله ارتباط وی با دولت ایتالیا پیوسته باعث زحمت سیاستمداران ایتالیامیشد.

احزاب سیاسی: سیر وقایع در ایتالیا از سال ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۶ توسط رهبران دست راستی تعیین میشد. این گروه مسؤول قانون اساسی، قانون تضمینات مقام پاپ، تشکیلات بخشهای محلی توسعه ارتش و نیروی دریائی و اصلاح خطوط راه آهن بود. در سال ۱۸۷۶ سیاستمداران دست چپی سرکار آمدند. «آگوستینو دپرتیس» (۱۸۱۳ - ۱۸۸۷) سعی کرد ایتالیا را جزء قدرتهای بزرگ گرداند ولی در حین اقدام بنیه مالی دولت را تضعیف کرد و باعث شیوع رشوه‌خواری شد. پس از مرگ «دپرتیس» (۱۸۸۷) «فرانسکو کریسپی» (۱۸۱۹ - ۱۹۰۱) با روشهای دیکتاتوری به سیاست میلیتاریسم، امپریالیسم و ناسیونالیسم ادامه داد. شکست ایتالیائیها در جنگ «آدوا» (در حیشه ۱۸۹۶) و قتل «هومبرت» پادشاه (۱۸۷۸ - ۱۹۰۰)، که هم از «دپرتیس» و هم از «کریسپی» حمایت میکرد، باعث سقوط «کریسپی» شد.

سلطنت ویکتور امانوئل سوم (۱۹۰۰ - ۱۹۴۶): پادشاه جدید، عصر جدیدی را آغاز کرد. اوضاع صنایع اصلاح شد و تجارت رونق یافت. قوانین ذیل به تصویب رسید: (۱) قانون به نفع زنها و بچه‌ها در صنایع، (۲) برقرار کردن

بیمه در برابر حوادث ، امراض و پیری ، (۳) تعیین یکروز تعطیل در هفته ، (۴) شناسائی اتحادیه های صنفی ، (۵) تشویق و ترغیب شرکتهای تعاونی . شکست این اصلاحات در منتفع کردن طبقات کشاورز که یک ثلث جمعیت کشور را تشکیل میدادند باعث شد که بسیاری از ایتالیائیها به ممالکی که شرایط مساعدتری برای کشاورزان داشتند مهاجرت کنند . گروههای سیاسی در قرن بیستم صورت دیگری داشتند . بعد از سال ۱۹۰۵ طرفداران روحانیون قوی شدند . آنها باقوانینی که ضد آنها بود شدیداً مخالفت کردند ، ولی اصلاحات اجتماعی را تشویق کردند . گروه کوچکی از جمهوری خواهان در عقیده خود هنوز پافشاری میکردند ولی این حقیقت که آنها فقط ۱۷ کرسی را در مجلس در سال ۱۹۱۳ اشغال کرده بودند ثبات کشور پادشاهی را آشکار میکند . سوسیالیستها بعد از سال ۱۹۰۰ پیشرفتهای زیادی کردند و در سال ۱۹۱۳ هفتاد و هشت نماینده در مجلس داشتند . ناراحتی گروه رنجبران فرصتی به سندیکاها داد تا عده زیادی را با برنامه شدت عمل خود موافق کنند . اما قدرتی که مردم را بایکدیگر متحد و مرتبط میساخت همان حس میهن پرستی شدیدی بود که در قلوب آنها جای داشت .

تاریخهای مهم

۱۸۶۱	آزادی رعایا
۱۸۹۱	راه آهن سرتاسری سیبری
۱۸۹۳	اتحاد دوگانه
۱۹۰۵	اعلامیه اکتبر
۱۹۰۶	اولین پارلمان روسیه ^۱
۱۹۰۶	قانون اساسی فنلاند

فصل دهم

امپراطوری روسیه ۱۸۵۵-۱۹۱۴

روسیه از حیث نفوس و منابع نهانی بزرگترین کشور اروپاست . با وجود این تا آغاز قرن هیجدهم تقریباً در زندگی سیاسی ، معنوی و اجتماعی اروپا دخالتی نداشت . روسیه یک امپراطوری شرقی وسیع ، ولی کم شناخته شده بود وچندان مورد توجه نبود . در قرن هیجدهم در زمان سلطنت پادشاهان جاه طلب و ستیزهجو چون پترکبیر و کاترین کبیر ، روسیه چون یک قدرت مهم اروپائی ظاهر شد و در مدت جنگهای ناپلئون در برهم زدن نقشه های وی برای تسلط بر اروپا (شاید به غیر از انگلستان) بزرگترین سهم را داشت ، به این مناسبت بعد از کنگره وین درامور

اروپا مداخله نمود . در عصر مترنیک روسیه پناهگاه ارتجاع بود ، و لشکریان روسیه بود که در اروپای مرکزی اوضاع را بر ضد انقلابیون سال ۱۸۴۸ برگردانید . ولی در قرن نوزدهم روسیه به مقدار زیادی اهمیت خود را از دست داد . انقلاب صنعتی در روسیه خیلی کند پیشرفت کرد و تأثیرات انقلاب فرانسه در آنجا از آن هم کندتر بود . در سال ۱۸۵۰ وقتیکه انگلستان و فرانسه تحت تسلط بورژوازی کشورهای صنعتی پیشرفته‌ای بودند ، و به وسیله قوای سیاسی و اقتصادی لیبرالیسم شدیداً به جنبش افتاده بودند روسیه کشوری عقب مانده باسبک اقتصادی و اجتماعی قرون وسطی بود . به علت وسعت زیاد آن برای هیچ ملت دیگری امکان نداشت که از لحاظ نظامی به آن صدمه ای بزند ، ولی نظر به اینکه منابع آن آمادۀ بهره‌برداری نشده و سازمان اجتماعی آن خیلی کهنه بود ، برای تسلط بر اروپا خطری محسوب نمیشد . علائق روسیه در نواحی دریای سیاه آنرا به مبارزه با ترکها و در نتیجه به جنگ با انگلستان و فرانسه کشاند ، در عین حال ارتباط نژادی آن با مردم اسلاو بالکان آنرا رقیب اطیش - هنگری میکرد ، ولی تا آغاز قرن بیستم این اشکالات بین المللی جنبه محلی داشت . در اواخر قرن نوزدهم انقلاب صنعتی تأثیر خود را در روسیه شروع کرد و آنها را به تمدن غرب آشنا نمود و جمعیت کثیر و وسعت فوق العاده آن چون هیولائی در افکار بسیاری از سیاستمداران اروپائی به خصوص سیاستمداران آلمانی دوباره مجسم شد . اگر روسیه به درجه‌ای که منابع نهانی آن امکان میداد پیشرفت میکرد مسلم بود که هیچ قدرتی در اروپای غربی نمیتوانست در مقابل آن ایستادگی کند . خوف آلمان از روسیه در قبل از جنگ جهانی اول بود که بیش از هر چیز دیگر باعث جلو افتادن این جنگ شد .

اصلاحات و ارتجاع در سلطنت الکساندر دوم

اصلاحات الکساندر دوم : سلف الکساندر دوم : « نیکلای اول » (۱۸۲۵ - ۱۸۵۵) مستبدي تزلزل ناپذیر بود . وی لیبرالیسم را خرد کرده بود ، ولی فکر اصلاحات را هنوز در خاطر داشت ، بنا بر این وقتیکه « الکساندر » تزار شد گروهی

آماده بودند که فرمانروای جدید و بی تجربه را آزمایش نمایند. « الکساندر دوم » میخواست مستبد باشد. ولی بواسطه فقدان قدرت شخصی پدرش، مصمم شد اصلاحات داخلی را تصویب کند.

آزادی رعایا (۱۸۶۱) : اکثر روستائیان پای بند زمینهای وسیع اشراف بودند و تحت سیستمی ملوک الطوائفی مشابه به سیستم قرون وسطای اروپا زندگی میکردند. « الکساندر دوم » با صدور فرمانی که به رعایا آزادی بخشید در سال ۱۸۶۱ اولین قدم را در بهبود حال رعایا برداشت. بسیاری از روستائیان مزارع را ترك کردند و برای اشتغال در کارخانه‌های جدید رهسپار شهرها شدند.

اصلاحات اداری محلی : زمستوها ^۱ (۱۸۶۴) : اداره امور دولتی محلی به دست زمستوها (انجمنها) که برای هر بخش یا ایالتی به وسیله فرمانی در سال ۱۸۶۴ پیش‌بینی شده بود انجام میگرفت.

اصلاحات قضائی (۱۸۶۲) : با فرمانی در سال ۱۸۶۲ ، سیستم دادگاههای شبیه به دادگاههای ایالات متحده آمریکا جانشین سیستم قدیمی دادگاههای استبدادی و سری شد. در آن فرمان طرز محاکمات به وسیله هیئت منصفه ، طرز جریان دادگاههای عمومی ، دوره تصدی قضات و تدوین قوانین نیز قید شده بود.

سیاست ارتجاعی الکساندر دوم (۱۸۶۵-۱۸۸۱) - از اشتیاق « الکساندر دوم » به اصلاحات با قیام لهستانیها در سال ۱۸۶۳ کاسته شد. همچنین پس از ده سال سلطنت ، الکساندر خود را قادر به اداره کردن لیبرالهای روسیه دید و سیاستی ارتجاعی شروع کرد. قدرت زمستوها (انجمنها) کم شد ، سانسور سخت بر مطبوعات برقرار شد و متخلفین سیاسی تبعید شدند. این سیاست ارتجاعی تزار مخالفت شدید مردم را برانگیخت.

نیهیلیست‌ها ^۲ : نیهیلیست‌ها دسته‌ای اصلاح طلب و دانشمند بودند که با تشکیلات دینی ، اجتماعی و سیاسی روسیه مخالف ، و طرفدار پیشرفت علم و حکمت بودند.

سوسیالیست های آناوشیست : سوسیالیستهای آناوشیست روسیه پیروان میکائیل باکونین^۱ بودند . چون حق اصلاحات به وسیله قانون از آنها سلب شده بود ، درصدد بودند که برای عملی کردن منظورشان روستائیان و پیشه‌وران را به شدت عمل وادارند .

تروریستها : اقدامات تزار برای جلوگیری از نیهیلیست‌ها و سوسیالیست‌ها باعث تشکیل دسته‌ای شد که در پی ایجاد وحشت در دستگاه دولت بودند . تروریستها ، با وجود پلیس مخفی تزار ، موفق به کشتن عده کثیری از مأموران دولت شدند . الکساندر دوم عاقبت نرم شد و فرمانی را مبنی بر انعقاد کمیسیونی برای پیشنهاد اصلاحات اداری امضاء کرد . در همان روزی که فرمان را امضاء کرد (۱۳ مارس ۱۸۸۱) به دست یکی از تروریستها به قتل رسید .

روسیه (۱۸۸۱ - ۱۹۰۰)

الکساندر سوم و استبداد : الکساندر سوم (۱۸۸۱ - ۱۹۰۵) برای حفظ استبداد دو دستیار بی اندازه قابل داشت . « کنستانتین پویدونوستسو^۲ » (۱۸۲۷ - ۱۹۰۷) قهرمان ارتجاع بود . او حتی مخالف کوچکترین اصلاحات بود ، و به دولت پارلمانی ، آموزش غیر روحانی و مطبوعات حمله میکرد . « پلوه^۳ » (۱۸۴۶ - ۱۹۰۴) در سمت ریاست پلیس هم خود را برای از بین بردن تمام مخالفتها با دولت مصروف میکرد . اقدامات خشن او که توسط پلیس شخصی قسی‌القلب ، ولی فوق العاده کاردان انجام میگرفت ، « پلوه » را منفورترین فرد در تمام روسیه کرد و او با موفقیت ، آتش شورشهای ناشی از نارضایتی را فرونشاند . حکومت امپراطوری بیشتر متمرکز و عوامل آزادی در حکومت محلی و آموزش غیر روحانی از میان برداشته شد .

علیرغم اهمیتی که برای از بین بردن تمایلات آزادی خواهی بکارمیرفت ، بی‌لیاقتی و فساد به تمام حکومت امپراطوری رخنه کرده بود . حکومت تزاری در

روسیه به چند علت قادر به حفظ استبداد شده بود: (۱) صداقت و وفاداری دستیاران تزار به حکومت مرکزی، (۲) نظارت تزار بر کلیسای ارتودکس یونانی، (۳) اداره کردن آموزش و پرورش که بی اندازه ضعیف و در دست کلیسا بود (بیسوادی در روسیه از دیگر ممالک اروپا بیشتر بود)، (۴) تضییق مؤثر بر نهضت های لیبرال، (۵) تصور روستائیان درباره تزار به عنوان «خدای کوچک»، (۶) دسته ملاکین محافظه کار، (۷) تاریخ و رسوم دیرینه استبداد تحت نظر رهبرانی چون پطر کبیر و کاترین کبیر، (۸) عقیده متداول به اینکه دموکراسی نمیتواند از عهده حل مسائل ملت روسیه با موفقیت برآید.

روسی کردن مردم روسیه: امپراطوری روسیه از گروه های متعددی از اسلاوها که به زبان های مختلف صحبت میکردند و عادات و رسوم مختلفی داشتند ترکیب یافته بود. مسأله ای که رهبران روسیه با آن مواجه بودند به وجود آوردن یک کشور ناسیونالیست از اهالی نامتجانس بود. مردم روسیه ترکیب شده بود از: (۱) روس های دوک نشین مسکو (.....۵۰۰)، (۲) روس های روسیه جنوبی (.....۲۰۰)، (۳) روس های سفید لیتوانی (.....۵۰۰)، (۴) لیتوانی ها (.....۲۵۰)، (۵) لهستانی ها در لهستان، (۶) فنلاندی ها در فنلاند و عده کثیری مردم دیگر در بessarabi، استونی، لیونی، قفقاز و حتی در آسیا تا سواحل اقیانوس آرام. پان اسلاویستها طرفدار رژیم استبدادی بودند، زیرا معتقد بودند که این رژیم همه اسلاوها را در امپراطوری متحد کرده و در نتیجه راهی را برای توسعه نفوذ روسیه بین تمام اسلاوهای سراسر اروپا باز میکند.

الکساندر سوم، با کمک «پلوه» و «پویدونوستسو» برای به هم پیوستن مردم روسیه، با از بین بردن دسته های کوچک که طرفدار استقلال ملی خود بودند و تمام اشکال عبادات به غیر از عبادات در کلیسای ارتودکس، اقدام نمود. در لهستان زبان روسی و آداب و رسوم روسی بر مردم آن کشور تحمیل شد و در لیتوانی مسیحیان ارتودکس که به کلیسای کاتولیک روم پیوسته بودند مورد شکنجه قرار-

گرفتند . یهودیها به جهت تمایل به مجزا نگهداشتن خود از دیگران و به خاطر وفاداری به رسوم و سنن خود در رژیم پاناسلاویسم رنج بردند . قوانین سختی بر ضد آنها وضع و برنامه های بلواهای ضد یهود ترتیب داده شد که دارائی و جان آنها را به خطر انداخت . برای رهایی از این زجر و شکنجه عده کثیری از یهودیان به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کردند . در سراسر امپراطوری جریان روسی کردن اهالی به اجرا گذاشته شد .

نیکلای دوم (۱۸۹۴-۱۹۱۷) : در پیش بردن برنامه روسی کردن اهالی به «پویدونوستسو» و «پلوه» متکی شد و تمام عملیات زیر با این نقشه ارتباط داشت : (۱) قتل عام هزاران یهودی در «کیشینو» (۱۹۰۳) ، (۲) جنگ روس - ژاپن که اقدامی برای توسعه پاناسلاویسم به سوی شرق بود ، (۳) گماشتن مأموران روسی به جای مأموران فنلاندی در فنلاند .

نفوذ انقلاب صنعتی : انقلاب صنعتی تا اواخر قرن نوزدهم تأثیری به روسیه نکرد و پس از آن ترقی قابل ملاحظه ای در تجارت و صنعت پیدا شد . این ترقی به علت دستمزد ارزان در شهرها و سرمایه گداوی خارجی (مخصوصاً فرانسوی) در روسیه بود که با آن راه آهن سرتاسری سیبری ساخته شد (۱۸۹۱ - ۱۹۰۵) . «سرژدویت»^۲ (۱۸۴۹ - ۱۹۱۵) به «پلوه» که در مخالفت با رشد صنعتی اصرار میورزید سخت حمله نمود . «ویت» در سمت وزارت دارائی الکساندر سوم ، ساختمان راه آهن ، وضع عوارض مربوط به صنایع داخلی و قوانین اجتماعی را که به نفع کارگران بود تشویق کرد . ولی در سال ۱۹۰۳ «پلوه» موفق شد نیکلای دوم را به برکناری «ویت» وادار کند چون انقلاب صنعتی به راه افتاده بود مخالفت با امتداد افزایش یافت . ملاکین اصرار به اصلاحات در امور کشاورزی داشتند و گزارشهای کمیته های «زمستوو» (انجمن های ایالتی) مخالف با اوضاع موجود بود . سوسیالیسم «مارکسی» به کارگران صنایع و روستائیان فقیر متوسل شد . علاوه بر مخالفت ملاکین و سوسیالیستها ، دسته ای دیگر از لیبرالهای طبقه متوسط

وجود داشت که میخواست استقلال اقتصادی خود را با از بین بردن استبداد توسعه دهد. آخر الامر، ملیت‌های کوچک برای تضعیف حکومت مرکزی و پیش برد ناسیونالیسم خود از فرصت اتحاد، چه با سوسیالیستها و چه با لیبرالها استقبال کردند.

انقلاب سال ۱۹۰۵

نهضت انقلابی (۱۹۰۵ - ۱۹۰۶) : قتل «پلوه»، تقاضای زمستوها (انجمنها) برای حکومت پارلمانی و افزایش آزادی محلی نتوانست تزار را تکان دهد، ولی جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) عمق فساد و بی‌لیاقتی دستگاه اداری روسیه را به خوبی آشکار کرد. نارضایتی افزایش یافت، کارگران اعتصاب کردند و روستائیان همه چیز را غارت و خراب کردند. بالاخره تزار در اثر نارضایتی مداوم مسست شد و مردم را در عقاید مذهبی آزاد گذاشت، قول داد مجلس ملی تشکیل دهد، قوانین ضد یهود را لغو کرد و وزرای مرتجع را از کار برکنار نمود.

اعلامیه اکتبر (۱۹۰۵) : اعلامیه‌ای که در اکتبر ۱۹۰۵ منتشر شد حقوق فردی را تضمین کرد و انتخابات عمومی مردم را برای تشکیل «دوما» یا پارلمان اجازه داد. به موجب فرمان دیگری در ماه دسامبر ۱۹۰۵ اجازه شرکت مردها در انتخابات عمومی صادر شد.

دومای روسیه (۱۹۰۶) : هیئت مقننه جدید روسیه دو مجلسی و مرکب بود از یک مجلس عوام که «دوما» نامیده میشد و یک مجلس اعیان که از طرف مردم انتخاب میشد و معروف به «شورای امپراطوری» بود.

گروههای انقلابی : به محض اینکه قول اصلاحات داده شد، انقلابیون به چند گروه تقسیم شدند. رادیکالها، تحت رهبری پروفیسور «میلیوکف» مشهور به «کادتها» شدند و مرامشان تأسیس حکومتی از نوع فدرال با یک پادشاه که یک پارلمان دموکراتیک اختیارات وی را محدود کند، بود. اکتبریه‌ها اصلاحات تزار را به عنوان اینکه به اندازه کافی آزادی خواهانه است پذیرفتند. ظهور مرتجعین و تشکیلات آنها به نام «اتحادیه مردم روسیه» (۱۹۰۶) برای جلوگیری از اصلاحات آزادی خواهانه ترس و وحشتی ایجاد و از این راه به تزار کمک کردند.

مجلس اول دوما (۱۹۰۶) : ایجاد وحشت و آدمکشی مرتجعین این امکان را داد که تزار «ویت» را از کار برکنار کرده و از محافظه کاران «گورمیکین»^۱ را به نخست وزیری و «استولیپین»^۲ را به وزارت کشور منصوب کند. «دوما» در ماه مه سال ۱۹۰۶ تشکیل جلسه داد و اصرار «کادت ها» به اینکه «دوما» بر مملکت نظارت کند باعث شد که دوما از طرف «گورمیکین»، «استولیپین» و تزار منحل گردد و حکومت پارلمانی برقرار نشود. اقدام کادت ها برای انتقال دوما به «ویبورگ»^۳ شکستی بود و منجر به مرگ و تبعید هزاران نفر از انقلابیون شد.

دومای دوم (۱۹۰۷) : نمایندگان دومای دوم به ضبط اموال ملاکین بزرگ و به مسؤول بودن وزرا در مقابل پارلمان رأی دادند. چون تزار نتوانست به دسته اکثریت برنامه خود را بقبولاند در ماه ژوئن ۱۹۰۷ دوما را منحل کرد.

دومای سوم (۱۹۰۷ - ۱۹۱۲) : برای جلوگیری از تکرار آنچه که در دومای اول و دوم اتفاق افتاده بود تزار با نظر خود فرمان قوانین انتخابات راتغیر داد بطوریکه نمایندگان میبایستی از اکثریست ها و محافظه کاران معتدل باشند. «استولیپین» که با گروه های آزاد فکر تراقلیت ضعیفی را تشکیل میدادند اقدام به تنبیه سخت انقلابیون کرد و از «دوما» مانند هیئت مشاوره ای استفاده نمود. این دوما تصویب نامه ای صادر کرد مبنی بر اینکه روستائیان حق داشته باشند صاحب زمین شوند و از پرداخت دیون خود معاف شوند. بعضی از قوانین اجتماعی مورد قبول واقع شد. برنامه وسیعی برای نیروی دریائی نیز مورد توجه قرار گرفت. «استولیپین» در سال ۱۹۱۱ به قتل رسید و «کوکوتسف»^۴ جانشین وی شد.

دومای چهارم (۱۹۱۲ - ۱۹۱۴) : دومای چهارم تحت نظارت مرتجعین برار گرفت و آنها مقرراتی برای کنترل دولت بردادوستد نوشابه ها و تمدید مدت خدمت نظام تصویب کردند. در سال ۱۹۱۴ «گورمیکین» به سمت نخست وزیری جانشین «کوکوتسف» شد.

قانون اساسی فنلاند (۱۹۰۶) : بی‌نظمی‌های فنلاند در زمان جنگ ژاپن و نهضت انقلابی ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ با یک اعتصاب بزرگ ملی در سال ۱۹۰۵ پایان یافت. نیکلای دوم از نتیجه وحشت داشت و برای جلوگیری از بی‌نظمی و خیم‌تری به فنلاندیها قانون اساسی ای اعطا کرد که جانشین قانون اساسی منسوخ شده سال ۱۸۹۹ گردید . در قانون اساسی جدید هیئت مقننه یک مجلسی ، نمایندگی به تناسب جمعیت ، و انتخابات عمومی پیش‌بینی شده بود . اصطکاک مداوم میان تزار و فنلاند ، هنگام بروز جنگ جهانی اول ، به اوج میرسید .

تاریخهای مهم

۱۸۲۹	معاهده ادرنه
۱۸۷۷	جنگ روس و ترك
۱۸۷۸	معاهده برلن
۱۹۱۲	جنگ اول بالكان
۱۹۱۳	جنگ دوم بالكان
۱۹۱۳	معاهده بخارست

فصل یازدهم

امپراطوری عثمانی (۱۸۱۰ - ۱۹۱۴)

ضعف سیاسی : بعد از سال ۱۶۸۳ ، وقتی که تركها دروین شكست خوردند امپراطوری عثمانی رو به زوال گذاشت . در نتیجه پیمان «كارلویتس »^۱ (۱۶۹۹) اطریش بیشتر قسمتهای مجارستان را متصرف شد و بعدها بنا بر پیمان « كوچوك كاینارجی »^۲ (۱۷۷۴) روسیه دریای « آزوف »^۳ را تصاحب کرد . روسیه به غیراز این امتیازاتی در « کریمه » به دست آورد و رسماً به سرپرستی و حمایت کلیساهای ارتودکس در قسطنطنیه شناخته شد . موفقیت اطریش و روسیه در گرفتن سرزمینهای ترکیه در نتیجه عجز و بی لیاقتی سلطان در اداره مملکت و در ریشه کن کردن فساد و برقراری انضباط بود .

مناقشات مذهبی: مسلمانها حاضر نشدند به مسیحیان آزادی بیحد بدهند. بسیاری از مسیحیان از طرف ترکهای بیرحم مورد تهدید قرار گرفتند، اموال آنها به سرقت رفت و زندگی آنها دگرگون شد. اگر مسیحیان در بالکان با روسیه بر ضد ترکها متحد شده بودند موفق میشدند که از زیر یوغ ترکها خلاص شوند، ولی اصرار کشورهای مختلف به ناسیونالیسم مانع هرگونه اتحادی شد.

ملیت‌های مختلف در امپراطوری ترک: در داخل امپراطوری ترک ملیتهای برجسته که خواهان استقلال سیاسی بودند عبارت بودند از صربها، بلغارها، رومانیها و یونانیها. اهالی آلبانی آرزوهای ناسیونالیستی داشتند، ولی به علت پراکندگی در سراسر امپراطوری ضعیف شده بودند. ناسیونالیسم از راه ترویج زبان و ادبیات ملیتهائی که میخواستند بعداً کشور مستقلی بشوند تقویت میشد. با تابع کردن کلیسای صربها، رومانیها و بلغارها به دولت، ناسیونالیستها توانستند این سلاح قوی را برای تحریک انگیزه‌های وطن پرستانه به کار برند. گروههای ناسیونالیست با پیاد آوردن افتخارات و کارهای برجسته اجدادشان که آوای آنها مداوم در گوششان طنین انداز بود، خواهان رهائی از دست ترکها و شناسائیشان به عنوان ملل مستقل بودند.

شورشهای بالکان

مونتنگرو^۱ و صربستان: مونتنگرو در سال ۱۷۹۹ توانست شناسائی رسمی استقلال خود را از ترکیه به دست آورد. فعالیتهای «کاراجورج»^۲ و «اوبرنویچ»^۳ در صربستان منجر به استقلال صربها در سال ۱۸۳۰ شد.

یونان: با کمک قدرتهای بزرگ اروپا، یونان توانست ترکهارا در شورش یونانیها (۱۸۲۱ - ۱۸۲۹) شکست دهد و کشوری سلطنتی به پادشاهی اوتو^۴، پرنس باواریائی به وجود آورد. پادشاه جدید استبداد آلمانی را در کشور جدید معمول کرد و باعث شد که یونانیها تقریباً همانقدر که از ترکها بیزار بودند از وی متنفر شوند.

رومانی : پیمان ادرنه (۱۸۲۹) خود مختاری « ملداوی »^۱ و « والاشی »^۲ را تحت قیمومت روسیه به رسمیت شناخت . روسیه با نظارت بر ایالات رومانی موفقیت مستحکمی در حوزه دریای سیاه به دست آورد و این همان جای پائی بود که از زمان پطر کبیر روسها در پی آن بودند . کشورهای بزرگ اروپا مراقب علاقه روسیه به تجزیه ترکیه بودند ، زیرا آنها میل نداشتند « مرد مریض اروپا » در ازای افزایش قدرت روسیه رنج ببرد . از اینرو ، در جنگ « کریمه » بریتانیای کبیر و فرانسه به ترکها در شکست دادن روسها کمک کردند (۱۸۵۴ - ۱۸۵۶) . پیمان پاریس (۱۸۵۶) دخالت روسیه را در « ملداوی » و « والاشی » متوقف کرد . علیرغم مخالفت اروپائیه با بالآخره دوايالت مزبور چون کشوری متحد به نام « کشور رومانی » به رسمیت شناخته شد .

جنگ روس و ترک (۱۸۷۷ - ۱۸۷۸) : بریتانیای کبیر بعد از جنگ کریمه از ممالک بالکان دفاع کرد و دوستی صربها و یونانیها را جلب کرد . از طرف دیگر روسیه از میل به نظارت بر ممالک بالکان صرف نظر نکرده بود و برای رسیدن به منظور خود آماده بود به جنگ مبادرت کند . فرو نشاندن بیرحمانه شورشها در « بوسنی »^۳ ، « هرزگوین »^۴ و بلغارستان بهانه ای به دست تزار داد تا به امپراطوری بی کفایت و ورشکسته ترک اعلان جنگ بدهد . ترکها سخت مقاومت کردند ، ولی پیروزیهای روسها در « پلونه »^۵ (۱۸۷۷) و ادرنه (۱۸۷۸) قطعی بود و صلح برقرار شد .

پیمان سان استفانو (۱۸۷۸) : این پیمان استقلال صربستان ، « مونتنگرو » و رومانی را فراهم کرد ؛ به بلغارستان جدید استقلال داخلی داده شد ؛ تنگه داردانل و بسفر در همه اوقات برای تجارت باز شد ، قرار شد دژهای ترکها در سراسر رودخانه دانوب منهدم شوند و روسیه مبلغ قابل ملاحظه ای بابت غرامت بگیرد و قسمتی وسیع از ارمنستان و قسمتی از « دو بروجه »^۶ را که خیال داشت آنرا با رومانی در مقابل بسازایی مبادله کند تصرف نماید .

پیمان برلن (۱۸۷۸): پیمان سان استفانو انگلیسها و اطریشی ها را برضد تفوق روسیه در شرق نزدیک برانگیخت و سبب شد که آنها اصرار ورزند که کشورهای بزرگی که پیمان پاریس را امضاء کرده اند این پیمان را نیز امضاء نمایند. با وجود اینکه روسیه معترض بود، در نتیجه تهدید بریتانیای کبیر به جنگ، کنگره برلن به منظور تجدید نظر در پیمان سان استفانو، در سال ۱۸۷۸ تشکیل شد. پیمان برلن (۱۸۷۸) در حقیقت سازشی بود راجع به تقاضاهای بریتانیای کبیر، اطریش-هنگری و روسیه.

روسیه سرزمین بسارابی (رومانی و قسمت بزرگی از دو بروجه) را که مایل به تصرف آن بود به دست آورد. بخش های ارمنی نشین «اردهان»، «قارص» و «باطوم» به روسیه واگذار شد. به اطریش و هنگری امتیاز اشغال بوسنی و هرزگوین و نگهداری پادگان نظامی در «نووی بازار» داده شد.

به بریتانیای کبیر به منظور عملی کردن قول سلطان در برقراری اصلاحاتی به نفع مسیحیان اجازه اشغال جزیره قبرس داده شد.

کشور بلغارستان که از طرف روسیه ایجاد شده بود سه قسمت شد: بلغارستان (دارای حکومت داخلی مستقل)، روملی شرقی (دارای حکومت داخلی مستقل، ولی تحت کنترل نظامی و سیاسی سلطان) و مقدونیه (تحت سلطه ترکیه). استقلال صربستان، مونتنگرو، و رومانی به رسمیت شناخته شد، ولی میبایستی قسمتی از قروض سلطان را بر عهده بگیرند.

به یونان قول داده شد که سرزمینی اضافی داده خواهد شد و در سال ۱۸۸۱ «تسالی»^۲ به آن کشور واگذار شد.

تغییراتی در پیمان برلن (۱۸۸۵-۱۹۱۳): اقدام بریتانیای کبیر برای نجات امپراطوری ترك موفقیت آمیز نبود. با شورش «فیلی پوپولیس» (۱۸۸۵) «روملی شرقی» به بلغارستان اضافه و بلغارستان کشور پادشاهی اعلام شد (۱۹۰۸).

اطریش و هنگری « بوسنی و هرزگوین را ، با اینکه پیمان فقط اجازه اشغال آنها را داده بود ، ضمیمه خود کرد (۱۹۰۸) . در چند سال بعد ترکیه تقریباً همه سرزمینهای اروپائی خود را از دست داد .

متصرفات عثمانی خارج از اروپا

اتحاد جزیره کرت با یونان : اهالی جزیره کرت، به جهت تضییقات مذهبی، و به جهت تمایلشان به پیوستن به یونان به عنوان کشور مادر، با ترکها مخالفت میکردند . یک سلسله بلواها در جزیره از سال ۱۸۲۱ تا ۱۸۹۷ حمایت کشورهای بزرگ اروپا را به خود جلب نکرد و ترکیه همیشه قادر بود که مانع پیوستن جزیره به یونان شود . لکن در سال ۱۸۹۷ به کرتی ها استقلال داخلی داده شد . اقدام « ونیز لوس »^۱ برای اتحاد کرت با یونان به ثمر نرسید (۱۹۰۵) و فقط در سال ۱۹۱۳ بود که پیمان لندن این اتحاد را به رسمیت شناخت .

تلاش مصر برای استقلال (۱۸۰۰ - ۱۹۱۴) : پاشای مصر برای کنترل مملوکها (دسته نظامیان) و اخراج فرانسویهای تحت فرمان ناپلئون با اشکالات زیادی مواجه بود . یک نفر حادثه جو اهل آلبانی موسوم به محمدعلی (۱۷۶۹ - ۱۸۴۹) در مصر امتیازات مهمی به دست آورد و حتی سلطان را وادار کرد تا به وی منصب پاشائی اعطا نماید (۱۸۰۵) . محمدعلی در مصر تام الاختیار گردید . ولی ارتش مجهز و با شکوهی که محمدعلی جلو یونانیها گسیل داشت فقط توانست جزیره کرت را برای سلطان حفظ نماید (۱۸۲۱) و محمد علی قادر نبود «موره»^۲ و سوریه را تحت کنترل قرار دهد ، محمدعلی حادثه جو و سلطان بایکدیگراختلاف پیدا کردند . محمدعلی قشونی برای بدست آوردن سوریه فرستاد و سلطان اعلان جنگ به وی داد ، ولی مصریها به راحتی پیروز شدند و با کمک بعضی از کشورهای بزرگ اروپا محمدعلی به فرمانداری سوریه ، دمشق ، حلب و آدانا منصوب شد (۱۸۳۳) . در نتیجه شورش سوریه (۱۸۳۹) این متصرفات از دست محمد علی

خارج گردید، ولی به عنوان فرمانروای موروثی مصر شناخته شد (۱۸۴۱) به این شرط که باجی به سلطان بپردازد. خدیو مصر (از سال ۱۸۶۶) عنوان سلطان را در سال ۱۹۱۴ به خود بست و انگلستان و فرانسه وی را کاملاً از ترکیه جدا شناختند.

فتح الجزیره و تونس توسط فرانسه: (۱۸۳۰ - ۱۸۸۱): الجزیره قسمتی از امپراطوری عثمانی محسوب میشد و تحت نظارت یک «دی» بود. در سال ۱۸۳۰ فرانسویها به جهت منازعات سیاسی «دی» را بیرون کردند. عبدالقادر با برپا کردن جهاد مقدس بر ضد مسیحیان موقتاً مانع از انقیاد کامل شد. با تسلیم او به فرانسویها در سال ۱۸۴۷ الجزیره مستعمره فرانسه شد. تونس تحت نظارت پرنسی مستقل اداره میشد و فقط خیلی کم وابسته به سلطان بود. فرانسه تونس را در سال ۱۸۸۱ اشغال کرد و ادعاهای سلطان را نادیده گرفت.

نظارت ایتالیا بر تریپولی و سیرنائیک - لیبی: امپراطوری عثمانی به نظارت محدود خود بر ایالات مستقل تریپولی و سیرنائیک ادامه میداد. ولی در نتیجه جنگ ترکیه و ایتالیا (۱۹۱۱ - ۱۹۱۲) ایتالیا این ایالات را که به نام لیبی معروف شدند به خود ضمیمه کرد. به این طریق سلطه ترکها در آفریقا به پایان رسید.

کشورهای مستقل بالکان

یونان: یونانیها علیه «اوتوی» اول قیام کردند و در سال ۱۸۶۲ وی را از سلطنت برکنار نمودند. پادشاه جدید «ژرژاول» (۱۸۶۳ - ۱۹۱۳) پسر پادشاه دانمارک بود. وی در سال ۱۸۶۴ با تدوین قانون اساسی موافقت کرد. در این قانون تشکیل یک مجلس که نمایندگان آن با آراء عمومی مردان انتخاب میشد پیش بینی شده بود. ترقی روز افزون یونانیها احساسات و آرزوهای ملی آنها را برای الحاق یونانیهای جزیره کرت، سالونیک و جزایر واقع در دریای اژه به یونان برانگیخت. «اولوتریوس و نیز لوس»^۲ از دعوی یونان دفاع کرد و با مهارت و تدبیر

۱- Dey = سابقاً رئیس حکومت الجزیره (مأخوذ از کلمه دانی عربی).

Eleutherios Venizelos - ۲

جنگ با ترکیه را فراهم نمود. با کمک صربستان و بلغارستان در جنگ بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳) یونان سرزمینهای مورد نظر خود را به دست آورد و یونانیها ملتی متحد شدند. کنستانتین اول (۱۹۱۳ - ۱۹۲۲) به جای پدرش «ژرژاول» که در سال ۱۹۱۳ به قتل رسیده بوده بر تخت نشست.

رومانی: استقلال رومانی (۱۸۷۸) رومانیها را به جهات ذیل قانع نکرد: (۱) آنها نمیخواستند بسارابی رابه تزار بدهند، (۲) شرط آزادی مذهب به یهودیهای منفور حق داده بود که مالک زمین باشند، (۳) رومانیها مجبور شده بودند خطوط راه آهن را که معامله گران آلمانی ساخته بودند بخرند. رومانی در سال ۱۸۸۱ حکومتی پادشاهی شد و «شارل» پرنس پروسی به پادشاهی آن منصوب گردید. حکومت جدید با مسائل ذیل مواجه بود: (۱) میل به الحاق سرزمینهای بسارابی، ترانسیلوانی، بوکوفین و جنوب شرقی هنگری که در آنها عده زیادی از مردم رومانی سکونت داشتند، (۲) سیاست خارجی در مقابل روسیه و اتریش - هنگری، (۳) پیدایش ملتی مقتدر و متمدن. فتوداليسم منسوخ شده بود (۱۸۶۴) و مزارع کوچکی از املاك ضبط شده صومعه ها به روستائیان واگذار شده بود. منابع طبیعی آمادۀ بهره برداری گردید و قوانین اجتماعی به تصویب رسید. با اطلاع اوضاع اقتصادی، رومانی ارتش خود را چنان توسعه داد که بزرگترین ارتش کشورهای بالکان شد.

صربستان: چهار سال پس از آنکه استقلال صربستان به رسمیت شناخته شد کشوری پادشاهی گردید و «میلان اوبرنویچ» پادشاه آن شد. پادشاه «میلان» بواسطۀ داشتن سابقۀ اشرافیت و به جهت آشوب را دیکالها که پیروان فامیل «کاراژر» بودند، بین مردم محبوبیتی نداشت. «میلان» وقتیکه با اعطای قانون اساسی لیبرال نتوانست مردم رابه طرف خود جلب کند به نفع پسرش «الکساندر» از سلطنت کناره گیری کرد (۱۸۸۹)، ولی این کناره گیری آشوب سیاسی را برطرف نکرد. تصمیم «الکساندر» مبنی بر جلب دوستی روسیه به جای دوستی اتریش

دشمنان حکومت را برانگیخت و منجر به قتل پادشاه و ملکه و مشاورانش گردید (۱۹۰۳). توطئه کنندگان، نوّه کاراژرژ، پطر را به تخت سلطنت نشاندند و قانون اساسی سال ۱۸۸۹ را دوباره برقرار کردند. در زمان سلطنت پطر، صربها با اتخاذ سیاست ناسیونالیستی سعی کردند کلیه صربهای بالکان را در یک کشور وسیع جمع نمایند. چون بسیاری از صربها در ایالات «بوسنی» و «هرزگوین» زندگی میکردند، برنامه ایجاد صربستان بزرگ بدون مناقشات با اطریش هنگری امکان نداشت عملی شود. بنابراین، نهضت به صورت تبلیغات انقلابی و تشکیلات سری درآمد که بر ضد تمامیت ارضی اطریش-هنگری بود و یکی از خطرناکترین مسائل الحاق^۱ در اروپا گردید.

مونتنگرو: مونتنگرو که استقلال آن در سال ۱۸۷۸ به رسمیت شناخته شد، در زمان سلطنت پرنس «نیکلا» که فرهنگ، صنعت، و دموکراسی سیاسی را پیش برد، ترقی کرد. در سال ۱۹۰۵ یک قانون اساسی تدوین شد که تشکیل پارلمان را با آراء عمومی مردان اجازه میداد. مونتنگرو در سال ۱۹۱۰ کشوری پادشاهی شد.

بلغارستان: الحاق روملی شرقی (۱۸۸۵) توسط بلغارستان برای آن کشور زمینه مساعدی فراهم کرد تا بیشتر پیشرفت کرده و شرایط زندگی کشاورزان کوچک مستقل خود را بهبود بخشد. آموزش و پرورش ترویج یافت. مانند سایر کشورهای بالکان نقشه‌های ملی بلغارستان در باره سرزمینهای دیگر باعث شد که این کشور همیشه با دول بزرگ خارجی نفاق داشته باشد. ابتدا پرنس جدید، فردیناند ساکس کوپورگ^۲ حاضر نشد آلت دست تزار باشد و ناسیونالیسم توسط وزیرش «استفان استامبولو»^۳ تقویت شد. پس از قتل «استامبولو» (۱۸۹۵) «فردیناند» روابط دوستی را با تزار مستحکم کرد و با کمک روسیه، بلغارستان یک کشور پادشاهی مستقل گردید (۱۹۰۸).

روزهای واپسین امپراطوری عثمانی: سلطان عبدالحمید دوم که با استبداد

سلطنت میکرد فکر اصلاحات را که نتیجه پیمان برلن بود نادیده گرفت. اوضاع داخلی امپراطوری مرتب رو به وخامت میرفت، و مطالعات در باره کشورهای سلطنتی مستقل بین سالهای ۱۸۷۸ و ۱۹۱۰ آشکار میسازد که «مرد مریض اروپا» در حال احتضار بود. دسته‌ای از ترکهای وطن پرست اصلاح طلب، حزب جوانان ترك را تشکیل دادند و با کمک ارتش در سال ۱۹۰۸ دست به کودتائی زده و موفق شدند قانون اساسی سال ۱۸۷۶ را دوباره احیا کنند. از این به بعد ترکیه یک کشور سلطنتی مشروطه شد. در این موقع بود که اطیش - هنگری «بوسنی» و هرزگوین را بنا حق به کشور خود ملحق کرد و بلغارستان کاملاً «مستقل شد. مخالفت سلطان و نخست وزیر وی کامل پاشا با کمیته اتحاد و ترقی جوانان ترك باعث حرکت قشون به قسطنطنیه و برکناری سلطان عبدالحمید (۹۰۹) و انتخاب محمد پنجم، برادر جوان سلطان، به سلطنت گردید. سپس گروه جوانان ترك اقدام کردند تمام مردم داخل امپراطوری را به صورت ملت واحد در آورند. ولی کشورهای بالکان جداً به آن اعتراض کردند و در سال ۱۹۱۲ یونانیها، بلغارها، صربها و مونتهنگروئیها بر ضد ترکها مخفیانه با یکدیگر متحد شدند.

جنگهای بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳)

اولین جنگ بالکان (۱۹۱۲-۱۹۱۳): علیرغم اصرار کشورهای بزرگ اروپا به اینکه وضع فعلی کشورهای بالکان نباید با جنگ عوض شود، وقتیکه ترکها از دادن استقلال داخلی به مقدونیه امتناع کردند (۱۹۱۲)، کشورهای صربستان، یونان، مونتهنگرو در جنگی بر ضد ترکها به بلغارستان ملحق شدند. ترکها حریف متفقی بالکانی نبودند و قرارداد متارکه جنگ منعقد گردید و کنفرانس صلح در لندن موفقیت آمیز نبود و جنگ واقعی از سر گرفته شد. سقوط ادرنه به دست صربها و بلغارها و تسلیم اسکوتاری به مونتهنگروئیها به مجادله پایان داد.

معاهده لندن (ماه مه سال ۱۹۱۳): معاهده لندن متصرفات ترکیه را در اروپا به حداقل رسانید، به آلبانی استقلال داخلی داده شد و جزیره کرت به

یونان واگذار گردید . ولی متفقین فاتح نتوانستند در تقسیم غنائیم سازش کنند . بلغارستان بهترین و بزرگترین سهم را میخواست، ولی صربستان در مقابل آن ایستادگی کرد . قصور قدرتهای بزرگ در موافقت ، منجر به زد و خورد و کشمکش دیگری گردید .

جنگ دوم بالکان (ژوئیه سال ۱۹۱۳): در جنگ بر ضد بلغارستان ، رومانی و ترکیه به صربها ، مونتنگروئیا و یونانیها پیوستند . بلغارها خود را از همه طرف محاط یافتند و چون دشمنان در حال پیشرفت بودند و فردیناند مقاومت بیشتری را بی نتیجه میدید ، پیشنهاد صلح داد .

معاهده بوخارست (اوت ۱۹۱۳): در نتیجه این پیمان بلغارستان سرزمین جنوب دانوب را به رومانی واگذار کرد ، و یونان و مونتنگرو و صربستان قسمت بیشتر خاک مقدونیه را تصرف کردند . با یک قرار داد بعدی بین ترکیه و بلغارستان ، ترکیه «ادرنه» را نگه داشت (عهدنامه قسطنطنیه در سال ۱۹۱۳). در سال ۱۹۱۴ آلبانی یک شاهزاده نشین مستقل شناخته شد و یک پرنس آلمانی به نام «ویلهلم وید^۱» در رأس آن قرار گرفت .

نتایج جنگهای بالکان: کشورهای بالکان چهار پنجم متصرفات اروپائی ترکیه را به سرزمینهای خود افزودند . از این پس ترکیه قدرتی آسیائی محسوب شد و دیگر قدرت اروپائی خود را از دست داد . بعد از این جنگها ، کشورهای بالکان یک بار دیگر بر سر موضوعهای ملی به مجادله پرداختند و برای مداخله قدرتهای خارجی راه را هموار نمودند .

اطریش - هنگری: علاقه اطریش - هنگری در ممالک بالکان در درجه اول بسط سرزمینهای خود تا «سالونیک» بود و این به ضرر صربها و یونانیها تمام میشد .
روسیه: نهضت «پان - اسلاو» روسیه تمایل این کشور را به جلب مردم اسلاو نژاد صربستان ، مونتنگرو و بلغارستان تشدید کرد . سیاستهای اطریش - هنگری و روسیه باعث ایجاد تقاق بین این دو قدرت شد .

بریتانیای کبیر : علت پشتیبانی انگلستان از ترکیه به منظور حمایت از سرمایه‌گذاری و منافع تجاری خود در شرق نزدیک و در هندوستان بود. بریتانیای کبیر به خوبی میدانست که گرفتن امتیازات از ترکیه به مراتب سهل‌تر از گرفتن امتیازات از کشور بزرگی چون روسیه می‌باشد.

فرانسه ، ایتالیا و آلمان : فرانسه و آلمان خواستند از سرمایه‌هایی که در ترکیه به کار انداخته بودند حمایت کنند و طبیعتاً این موضوع مخالف با توسعه طلبی روسیه بود. آلمان موفق شده بود اجازه ساختن خط‌آهن از برلن تا بغداد را از خاک ترکیه به دست آورد. جنگ موفقیت آمیز ایتالیا در آفریقا آن کشور را قانع کرد که از مداخله در امور مرد ناخوش اروپا^۱ احتراز کند.

جنگ بالکان مصالحه موقت بود : کشورهای بزرگ در سال ۱۹۱۲ راجع به مسائل بالکان خوب نصف‌آرایی کرده بودند. بریتانیای کبیر و فرانسه میل داشتند از روسیه بر ضد اطریش - هنگری پشتیبانی کنند. تجزیه موفقیت‌آمیز امپراطوری عثمانی در اروپا باعث شد که رومانیها، صربها و ایتالیاییها به تجزیه شدن اطریش - هنگری امیدوار شوند. دخالت بیجای اطریش - هنگری در امور بالکان علت اصلی قتل «آرشید وکفرانسیس فردیناند»^۲ در ماه ژوئن ۱۹۱۴ بود. مسأله شرق نزدیک یکی از ریشه‌های مهم جنگ اول جهانی بود.

تاریخهای مهم

۱۸۴۸	قانون اساسی سوئیس
۱۸۶۶	مشروطیت دانمارک جدید
۱۸۶۷	سازش
۱۹۰۳	حکومت داخلی ایسلند
۱۹۰۵	جدا شدن نروژ از سوئد

فصل دوازدهم

سایر کشورهای اروپا، ۱۸۷۰ - ۱۹۱۴

جمعیت نامتجانس : کشور پادشاهی اتریش - هنگری ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ نفری (۱۹۱۰) از: (۱) ۱۲۰۰۰۰۰۰۰ آلمانی، (۲) ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ مجار، (۳) ۴۰۰۰۰۰۰۰ لاتین، (۴) ۲۵۰۰۰۰۰۰ اسلاو (چکها، اسلواکها، لهستانیها، رومانی‌ها، صرب‌ها، کروآت‌ها و اسلوون‌ها) - تشکیل شده بود.

حکومت : سازش سال ۱۸۶۷ وسیله ایجاد امپراطوری اتریش و پادشاهی مجارستان را فراهم کرد و در حکومت داخلی به هر یک استقلال سیاسی داده شد. از خاندان هابسبورگ، فرانسوا ژوزف به امپراطوری اتریش و پادشاهی مجارستان انتخاب شد. فرانسوا ژوزف برای امور خارجه، ارتش و دارائی وزارت خانه

مشترکی معین کرد و برنامه‌ای برای قراردادهای تجاری، مالیات، قرضه ملی و راه‌آهن تنظیم کرد. پارلمانی مشترک، با نمایندگانی که از دو هیئت تشکیل شده بود - ۶۰ نفر اطریشی و ۶۰ نفر مجار - در دو اطاق جدا از یکدیگر برای وضع قوانین مربوط به هر دو کشور سلطنتی تشکیل جلسه میدادند، هر دو هیئت سیستم پارلمانی را برای پیش بردن امور، اختیار کرده بودند. وجود نژادها و ملیتهای مختلف باعث منازعات داخلی فراوان گشت.

ناسازگاری داخلی: قرارهایی برای پیمانهای ده ساله در امور تجارت، مالیات و خطوط راه‌آهن باعث کدورت‌هایی شد، زیرا مصالح دو کشور مختلف بود. وضع عوارضی که برای کشور صنعتی اطریش مفید بود برای کشور زراعتی مجارستان زیان آور بود.

سیاست خارجی: اطریشی‌ها و مجارها هر دو معتقد بودند یک سیاست خارجی تهاجمی که متضمن: (۱) داشتن یک ارتش و نیروی دریائی قوی، (۲) پشتیبانی از اتحاد مثلث، (۳) مداخله در کشورهای بالکان باشد داشته باشند. الحاق بوسنی و هرزگوین (۱۹۰۸) به اطریشی‌ها و مجارها فرصتی داد تا از این ایالات بهره‌برداری کنند و حتی نفوذ خود را تا آلبانی و مقدونیه غربی و «سالونیک» توسعه دهند. این سیاست خارجی باعث اختلاف با صربستان شد و منجر به جنگ جهانی اول گردید. فرانسوا ژوزف (۱۸۴۸ - ۱۹۱۶) مهمترین شخصیتی بود که اطریش و مجارستان را با یکدیگر متحد نگه داشت.

اطریش (۱۸۶۷ - ۱۹۱۴): دموکراسی سیاسی در اطریش، با تصویب قوانینی که تعلیمات ابتدائی را اجباری کرد و در انتخابات به عموم مردان حق رأی داد، پیشرفت عظیمی داشت. از جمله احزاب سیاسی (۱) لیبرال‌ها که ضد قدرت روحانیون بودند، (۲) سوسیالیستهای مسیحی (کاتولیک‌ها)، که از کلیسا دفاع میکردند، (۳) سوسیال دموکرات‌ها که از مارکس پیروی میکردند، بودند. در تحت رهبری «کارل لوگر» سوسیالیستهای مسیحی قوانین اجتماعی شبیه قوانین

سایر ممالک را به تصویب رساندند (۱۸۸۴ - ۱۹۱۰). وجود گروههای ملی بسیار در «رایش سترات» به کارآیی حکومت زیان فراوانی وارد آورد. دادن امتیازی به گروهی باعث میشد که گروههای دیگر سر بلند کنند.

مجارستان (۱۸۶۷ - ۱۹۱۴): در مجارستان، مجارها قادر بودند سایر ملیتها را کنترل کنند. اصلاحات سیاسی و اجتماعی محدود به آن اصلاحاتی بود که برای بورژواهای مجار مفید بودند. اغتشاش برای اصلاحات، مجارستان را از داخل تهدید میکرد همانطوریکه جنگ جهانی آنرا از خارج تهدید مینمود. نارضایتی مردم هنگام ظهور نهضت‌های ناسیونالیستی و مهاجرت ۱۰۰۰۰۰ نفرین سالهای ۱۸۹۶ - ۱۹۱۰ آشکار شد.

اتحادیه سوئیس

حکومت: حکومت اولیه سوئیس فقط یک اتحادیه سست چند بخش برای منظورهائی بود، ولی در سال ۱۸۴۸ بعد از یک جنگ مختصر داخلی که در آن لیبرالها (فدرالیستها) بر کاتولیکهائی که آزادی داخلی میخواستند پیروز شدند، یک قانون اساسی پذیرفته شد. در قانون اساسی حکومتی مشابه به حکومت ممالک متحده آمریکا پیش‌بینی شده بود. زبانهای آلمانی، ایتالیائی زبانهای ملی شناخته شدند.

اختیارات جدید حکومت فدرال: حکومت مرکزی دست به اقداماتی زد از قبیل دایر کردن سرویس پستی، ضرب سکه، یک نواخت کردن مقررات گمرکی و استاندارد کردن اوزان و مقادیر. در قانون اساسی به منظور مسائل ذیل تجدید نظر به عمل آمد: ایجاد یک سیستم مدارس ابتدائی آزاد و استفاده از رفراندم. بعداً (۱۸۹۱) به وکلای مجلسین و مردم حق پیشنهاد قوانین داده شد. یک بانک ملی تأسیس و عوارض گمرکی برای حمایت صنایع داخلی تصویب شد. در سال ۱۸۷۴ برای دفاع در مقابل تجاوز، یک سپاه ملی غیر نظامی تشکیل شد.

اصلاحات سیاسی و اجتماعی : قوانین اجتماعی برای بیمه اجباری در مقابل ناخوشی و حوادث به تصویب رسید . انتخابات با آراء عمومی مردان در تمام بخشها معمول گردید و در بیشتر بخشها از فرماندم و از حق پیشنهاد قوانین استفاده کردند . انتخابات مستقیم هنوز در بعضی از بخشهای کوچکتر وجود داشت .

رفاه اقتصادی : ترقی کشور سوئیس ناشی بود از : (۱) رشد روز افزون مصنوعات در اثر قانون عوارض حمایت صنایع داخلی ، (۲) ورود عده کثیری از جهانگردان خارجی که وقت و پول هنگفتی در این کشور زیبا صرف میکردند ، (۳) صرفه جوئی و عقل معاش کشاورزان و چوپانان سوئیس .

کشور پادشاهی هلند

هلند (۱۸۱۵ - ۱۸۹۰) : در مدت سلطنت ویلیام اول پادشاه هلند (۱۸۱۵ - ۱۸۴۰) ، بلژیک توانست شناسائی رسمی استقلال خود را به دست آورد و وسعت کشور هلند را به اندازه نصف کشور پرتغال تقلیل دهد . ولی هلند متصرفاتی را در خارج از اروپا ، از قبیل جاوه سوماترا ، برنئو ، گینه جدید ، و جزایر ادویه^۲ در دست داشت . ویلیام دوم (۱۸۴۰ - ۱۸۴۹) یک قانون اساسی را در سال ۱۸۴۸ تصویب کرد که طبق آن وزرای پادشاه در مقابل هیئت مقننه مرکب از دو مجلس مسئول گردیدند . به ایالات ، استقلال داخلی داده شد . مسأله تعلیمات دینی در زمان سلطنت ویلیام سوم (۱۸۴۹ - ۱۸۹۰) مهم بود . از طرفی لیبرالها مدارس دولتی آزاد غیر مذهبی میخواستند ، در حالیکه پروتستانها ، محافظه کاران و کاتولیکها اصرار به تأسیس مدارس دینی داشتند . نتیجه این شد که : (۱) مدارس دولتی بدون برنامه تعلیمات دینی تأسیس شد ، (۲) کمک مالی به مدارسی که تحت حمایت و کنترل کلیسا بود داده شد ، (۳) حضور در مدارس دولتی یاملی اجباری شد (۱۹۰۰) . رشد دموکراسی سیاسی در هلند به طرز مخصوصی کند بود .

ملکه ویلهلمینا (۱۸۴۸ - ۱۸۹۰) : محبوبیت ملکه ، در اثر احساسات

ضد آلمانی که پس از ازدواج وی با پرنس هانری مک‌لنبورگ شورین^۱ ظاهر شد، از بین رفت. هلندیها هم خود را در اصلاح دفاع ملی صرف کردند و قوانینی برای تقویت ارتش و فراهم کردن نیروی دریائی وضع کردند و چون کاملاً مسلح و مجهز بودند امید داشتند بی طرفی خود را حفظ نمایند.

کشورهای اسکاندیناوی

دانمارک : کشور پادشاهی دانمارک در سال ۱۸۷۱ بین کشورهای اسکاندیناوی از همه کوچکتر بود، ولی مالک امپراطوری کوچکی بود که مستعمرات آن عبارت بود از: ایسلند، گرینلند و جزایر «سن کروا»^۲، «سن توماس» و «سن جان». قانون اساسی که در سال ۱۸۶۶ تجدید نظر شد حکومت پارلمانی دو مجلسی^۳ را فراهم کرد. هیئت وزیران در مقابل مجلس سنا مسئول بودند نه در مقابل مجلس شورا که نمایندگان آن توسط مردان سی ساله به بالا انتخاب میشدند. مجلس شورا که از طرف روستائیان حمایت میشد، تقاضا داشت که هیئت وزیران در مقابل آن نیز مسئول شناخته شود و بالاخره بعد از کشمکشهای شدید این نظر عملی شد (۱۹۰۱). بعد از کریستیان نهم (۱۸۶۳ - ۱۹۰۶) فردریک هشتم (۱۹۰۶ - ۱۹۱۲) که طرفدار اصلاحات دموکراتیک بود در زمان قدرت لیبرالها به تخت نشست. در مدت سلطنت کریستیان دهم (۱۹۱۲ - ۱۹۴۷) قانون اساسی با دادن حق رأی به تمام مردان ۲۰ ساله به بالا و به بسیاری از زنان و لغو کرسیهای انتصابی در مجلس سنا، اصلاح شد. در سال ۱۹۰۳ به ایسلند حکومت خود مختار داده شد.

سوئد و نروژ : وحدت سوئد و نروژ وحدت مورد پسند مردم نبود. سوئد با داشتن ملاکین اشراف تبدیل به یک ملت صنعتی میشد، در حالیکه نروژ بایک طبقه کوچک کشاورز مستقل بیشتر سرزمین زراعتی بود. حکومت نروژ بیش از حکومت سوئد دموکراتیک بود. پافشاری پادشاه به طرفداری از سوئدیهامنجر به آشفته‌گی برای استقلال نروژ شد. در سال ۱۹۰۵ پارلمان بواسطه امتناع

اسکار دوم^۱ (۱۸۷۲ - ۱۹۰۷) از انتصاب کنسولهای نروژی در ممالک خارجه خشگمین شد و استقلال نروژ را اعلان کرد و یک حکومت پادشاهی تحت سلطنت «هاآکون هفتم^۲» (۱۹۰۵ - ۱۹۵۷) که بآراء عمومی انتخاب شده بود بر قرار کرد. این جدائی از این حیث قابل توجه است که تنها موردی است در تاریخ معاصر که کشوری به یک ملت تابع ناراضی اجازه دهد بدون توسل به قوای مسلح و جنگ مستقل گردد.

در سوئد قوانینی وضع شد که آراء عمومی مردان را در انتخابات مجلس شورا منظور کرد، شرط مالکیت را برای نمایندگان سنا تقلیل داد و تعداد نمایندگان را به تناسب جمعیت برای مجلسین معمول کرد (۱۹۰۹). رشد سومبالیسم که به موازات رشد صنعتی پیش میرفت باعث تصویب قوانین اجتماعی شد.

در سال ۱۹۱۳ در نروژ حق رأی عمومی در انتخابات برقرار شد و انتخابات مستقیم جای انتخابات غیر مستقیم را گرفت. اولین زنهایی که در انتخابات عمومی رأی دادند و در پارلمان یک کشور پادشاهی نشستند نروژی بودند. حق و تو در سال ۱۹۱۳ از پادشاه سلب شد.

قوانین اجتماعی رواج یافت، ولی تقاضاهای اساسی سومبالیستها برآورده نشد. در این کشور نیز مانند سوئد، عده کثیری به جهت اوضاع بد اقتصادی به سرزمینهای دیگر مهاجرت کردند.

تاریخ های مهم

۱۸۲۳	اصول مونرو
۱۸۴۰	جنگ تریاک
۱۸۹۴	جنگ چین و ژاپن
۱۹۰۰	طغیان بوکسر
۱۹۰۴	جنگ روس و ژاپن
۱۹۱۲	جمهوری چین

فصل سیزدهم

توسعه اروپا

نهضت استعماری قدیم : نهضت استعماری قدیم که در قرون هفده و هیجده به اعلی درجه خود رسیده بود تا حد زیادی سبب مهاجرت جمعیت از اروپای فقیر پر جمعیت و متعصب به سرزمینهای جدیدی شده بود که امیدوار بودند برای زندگی شان مساعد تر باشد . کاوش کنندگان اولیه در پی حوادث و جستجوی طلا بودند . مهاجرینی که برای سکونت به دنبال آنها رفتند بیشتر در پی آزادی و اوضاع اقتصادی بهتری بودند . دولتها از مسافرتها ی اکتشافی حمایت کردند و با دول مستعمراتی رقیب به چند دلیل به جنگ پرداختند . از جمله آن دلائل یکی وطن پرستی و یکی

حفظ حیثیت مقام سلطنت و دیگر برقرار کردن انحصارات تجارتي که بر طبق تئوریهای متداول اهل تجارت دربارهٔ ثروت ملی، امکان داشت که با خرید و فروش فلزات گران بها موازنهٔ مساعدی میان صادرات و واردات ایجاد کرد. بین هلند و انگلستان و بین بریتانیای کبیر و فرانسه برای تفوق کشمکشهایی روی داد. بهر حال نتیجهٔ مهم دورهٔ طولانی استعمار اولیه این بود که دنیای جدیدی کشف و اروپائی شد.

امپریالیسم جدید: تجدید علاقه در اکتشاف و استعمار، که دنیای جدیدی را به وجود آورده بود نتیجهٔ انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی بود. همهٔ کشورهای بزرگ در دنیای کوشش جدید برای تقسیم جهان شرکت داشتند. اصول دموکراسی و ناسیونالیسم را که کشورهای بزرگ برای خاطر آنها مبارزه کرده بودند به مردمی که بازویر خود ملحق کرده بودند روانداشتند. خصوصیات این نهضت مسائل اقتصادی، وطن پرستی، و مذهبی بود. ریشهٔ اقتصادی امپریالیسم جدید ظهور سرمایه داری صنعتی و مالی بود که احتیاج به بازارها و حوزه‌های جدید برای سرمایه گذاری پرسود داشت. برای هدفهای سرمایه داران استقرار و الحاق سیاسی واقعی غالباً ضروری نبود، نفوذ اقتصادی با تأسیس حوزه‌های نفوذ کافی بود.

رخنه در چین

قرون متمادی چینی‌ها از اروپائی‌ها دوری جسته و قانع بودند که زندگی ساده‌ای داشته و از فرهنگ خودشان برخوردار باشند. انزوای چین که به استثنای چند مورد چون اقامت موقتی «مارکوپولو» مسافرت تجار پرتغالی در «ماکائو» و حضور انگلیسها در «کانتون» حفظ شده بود، بعد از سال ۱۸۴۰ با پیشرفت وسائل ارتباط و با پیشروی کشورهای بزرگ اروپائی به سوی شرق و نفوذ عقاید اروپائی انزوای چین مورد تهدید قرار گرفت.

جنگ تریاک (۱۸۴۰-۱۸۴۲): اقدام تجار انگلیسی برای وارد کردن تریاک به چین از هندوستان منجر به جنگ بین بریتانیای کبیر و چین شد. انگلیسها در حمله‌های

خود به بنادر چین موفق شدند و معاهده نانکینگ (۱۸۴۲) که اجازه باز شدن بنادر آموی^۱، نینگپو^۲ و فوجاو^۳ و شانگهای را به روی تجارت خارجی میداد، مورد قبول امپراطور قرار گرفت.

جنگ دوم چین (۱۸۵۶ - ۱۸۶۰): قتل یکی از مبلغین فرانسوی در چین وضبط یک کشتی انگلیسی باعث شد که این دو کشور بزرگ در سال ۱۸۵۶ بر ضد چین قیام کنند. بموجب معاهده‌ای که تنظیم شد بریتانیا جای پائی نزدیک «هنگ کنگ» پیدا کرد، شش بندر دیگر برای تجارت باز شد، اجازه اقامت به وزیران مختار خارجی در «پکن» داده شد و تعهد شد از مبلغین مسیحی در چین حمایت شود و غرامتی معادل ۸۰۰,۰۰۰ تایل نیز به چین تحمیل شد.

تجاوزات بعدی خارجی در چین: امپراطوری چین شامل ۱۸ ایالت چین خاص، سه ایالت منچوری، کره و مغولستان، ایالات «سین کیانگ»، تبت و چند ایالت هند و چین بود. ازهرسو چین در تحت تهدید دشمنان خارجی قرار گرفته بود.

روسیه سرزمینهای مهمی را در دو طرف رودخانه آمور^۴ و شرق رودخانه اوسوری^۵ و شمال کره متصرف شد (۱۸۵۸ - ۱۸۶۰) و بندری از ایالت «سین کیانگ» را بعداً نیز به خود ملحق کرد.

درجنگ چین و ژاپن (۱۸۹۴ - ۱۸۹۵) که در نتیجه مداخله ژاپن در کره پیش آمده بود ژاپنی‌ها فاتح شدند. پیمان شیمونوسکی^۶ (۱۸۹۵) مقرر داشت که غرامتی به مبلغ ۱۵۷,۹۴۰,۰۰۰ دلار به ژاپن پرداخت شود. فرمز و شبه جزیره «لیائوتونگ» به ژاپن واگذار شد و کره از چین مجزا و کشور مستقلی گردید.

چون روسیه درباره شبه جزیره «لیائوتونگ» و فرمز نقشه‌هائی داشت با پیمان شیمونوسکی مخالفت کرد و ازفرانسه و آلمان خواست که به ژاپن اخطار نمایند که از این امتیازات صرف‌نظر کند. ژاپن از مخالفت با روسیه واهمه داشت و ازهمه آن سرزمینها به استثنای فرمز صرف‌نظر کرد و در مقابل غرامتی اضافی دریافت کرد.

آلمانیها کیائوچاو^۱ را به عنوان پایگاه آلمانی (۱۸۹۷) و فرانسویها کوانک-چاووان^۲ را تصرف کردند (۱۸۹۸). روسیه امتیازات مهمی درپکن، حق ساختن راه‌آهن سرتاسری سیبری از میان منچوری و اجازه بندر «پرت آرتور» را در شبه جزیره «لیائوتونگ» به دست آورد. بریتانیای کبیر عاقبت دخالت کرد و برای اینکه مراقب اعمال روسیه بوده و ازالحاق کره و منچوری به آن کشور ممانعت نماید وی-های-وی^۳ را اشغال کرد.

وقوع جنگ روس و ژاپن به دو علت بود (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵). اول روسیه در آخر جنگ چین و ژاپن، ژاپن را جریحه دار کرده بود و دوم بواسطه اینکه روسیه سعی میکرد منچوری را به خود ملحق کند. روسیه در این جنگ به سختی شکست خورد و بنا به پیمان پرتسموت^۴ (۱۹۰۵) اجازه شبه جزیره لیائوتونگ^۵ را به ژاپن واگذار کرد. هردو کشور موافقت کردند که از منچوری خارج شوند و ژاپن در کره مقام اولویت به دست آورد. روسیه پس از خروج از منچوری کوشید تا قسمتی از مغولستان را ضمیمه خاک خود کند و در موقع انقلاب سال ۱۹۱۲ امتیازات مهمی در مغولستان خارجی^۶ به دست آورد.

فرانسویها در هندوچین مداخله کردند. بین سالهای ۱۸۶۲ و ۱۸۸۵ فرانسه کنترل کامل بر کوشن‌شین^۷ و قیوموت بر کامبوج^۸ و آنام^۹ را بدست آورد.

نظارت انگلیسها بر هندوستان برای بریتانیای کبیر میسر کرد که نفوذ خود را به طرف شمال و شرق گسترش دهد. برمه که یکی از ایالات تابع چین بود، فوری ملحق شد و کشورهای مستقل نپال و بوتان در تحت نفوذ انگلیسها قرار گرفتند. با وجود اقدام چین برای حفظ کنترل خود بر تبت، بریتانیای کبیر اقتدار خود را بر تبت خارجی توسعه داد (۱۹۱۴) و در تبت داخلی به مقدار زیادی از نفوذ چین کاست.

تحولات صنعتی و تجاری: مخالفت چینی‌ها نسبت به انقلاب صنعتی تخفیف

Portsmouth - ۴
Cambodia - ۸

Wei-hai-Wei - ۳
Cochin-china - ۷

Kwang-chow wan - ۲
Outer-mongolia - ۶

Kiao-chau - ۱
Liao-tung - ۵
Annam - ۹

یافت و از سال ۱۹۱۴ عصر ماشین برای خود جائی باز میکرد. باز شدن کشور چین به روی تجارت خارجی و دادن امتیازات تجاری باعث ازدیاد ارتباط و تجارت با چین شد. شیطانهای بیگانه از حوزه‌های نفوذ خود شروع به بهره برداری از امپراطوری وسیع چین کردند.

چین در زمان امپراطوری «مانچوس»^۱: حکومت چین توسط امپراطوری که خود را سایه خدا میدانست با کمک گروهی از اُموران لشکری که در واقع قدرت در دست آنها بود اداره میشد. دولت در سازمان دادن ارتش غفلت کرد و در نتیجه ارتش ژاپن که به طرز ارتش اروپائی سازمان یافته بود به سهولت در جنگ چین و ژاپن پیروز شد (۱۸۹۱-۱۸۹۵). فقط در سال ۱۸۹۸ بود که امپراطور کوآنگسو^۲ دست به اصلاحاتی زد که ممکن بود چین تا اندازه‌ای اروپائی گردد. مرتجعین، امپراطور را برای این اقداماتش از سلطنت خلع کردند (۱۸۹۸)، عمه وی امپراتریس تسوه‌سی^۳ فرمانروای حقیقی و قهرمان ارتجاع گردید. مرتجعین جمعیتی به نام بوکسرها تشکیل دادند که هدفشان از بین بردن شیطانهای بیگانه بود. بلوای بوکسرها (۱۹۰۰) توسط ارتشی مرکب از ژاپنی‌ها، روسها، انگلیسها، آمریکائیه‌ها، آلمانیه‌ها، و فرانسویها با بیرحمی مضمحل گردید. چین مجبور شد غرامتی به مبلغ ۳۲۰۰۰۰۰۰ دلار بپردازد و امتیازات بیشتری به اروپائیه‌ها واگذار کند. یک بار دیگر نهضتی برای اصلاحات پیدا شد. حزبی به نام چین جوان تحت رهبری سون یات-سن^۴ نهضت جمهوری خواهان را به وجود آورد و در انقلابی پرموفقیت، سلسله امپراطوری مانچو را سرنگون کرد و حکومت جمهوری تأسیس نمود (۱۹۱۲).

جمهوری چین (۱۹۱۲): اولین رئیس جمهوری یوان‌شی‌کای^۵ میل داشت اصلاحاتی را در آموزش و پرورش، در صنعت و در ارتش معمول کند، ولی مخالف حکومت پارلمانی بود. شورش برضد رویه سلطنت مآبانه رئیس جمهوری با عدم موفقیت مواجه شد (۱۹۱۳). پس از این واقعه «یوان‌شی‌کای» مجلس شورای ملی را منحل-

کرد و شروع به تداول رویه های ارتجاعی نمود. مرگ وی در سال ۱۹۱۶ و قتل معاون رئیس جمهوری لی یوآن-هونگ^۱ به نفع رژیم جمهوری تمام شد.

اروپائی شدن ژاپن

در ژاپن از اروپائی ها که برای منظوره های مذهبی و تجاری به آن کشور می آمدند از سال ۱۵۴۲ تا ۱۵۸۷ به خوبی استقبال شد. قدرت مسیحیان آنقدر زیاد شد که امپراطور هیدیوشی^۲ دستور داد مبلغین آنها ژاپن را ترك كنند (۱۵۸۷). سپس دوره قتل عام مسیحی ها شروع شد، تجارت موقوف گردید، و تا سال ۱۸۵۳ که کومودور-پری^۳ آمریکائی با کشتی داخل خلیج نزدیک یوکوهاما شد و اختراعات اروپائی را ارائه داد، ژاپن از تمام دنیا دوری بسته بود. بنابر پیمانی که در سال ۱۸۵۴ منعقد شد مقرر گردید به ملوانان کشتیه های امریکائی که کشتی آنها غرق میشوند پناه داده شود؛ کشتی ها مجاز باشند در ژاپن مواد مورد احتیاج خود را تدارك كنند، و بنادر شیمودا، ها کودات و بعداً نیز یوکوهاما (۱۸۵۸) را به روی تجار امریکائی باز نمود. این امتیازات به بریتانیای کبیر، هلند، روسیه و فرانسه نیز داده شد.

انقلاب ژاپن (۱۸۶۷ - ۱۸۶۸): عوامل زیر باعث انقلاب ژاپن شد:

(۱) آشوب پرنس های فئودال برضد حکام نظامی موروثی که قدرت واقعی را در دست داشتند، (۲) در نتیجه بمباران شهرهای کاگوشیما^۴ (۱۸۶۳) و شیمونوسکی (۱۸۶۴) توسط دول خارجی، ژاپنی ها درك کردند که برای رقابت با آنها باید روش های غربی را فرا گیرند، (۳) احیای پرستش میکادو در مقام معبود یا به عبارت دیگر احیای «شنیتوئیسم». حاکم نظامی ژاپن یوشینوبو^۵ و قتیکه فهمید اصلاح طلبان در حال پیشرفت هستند در سال ۱۸۶۷ استعفا کرد و میکادوی جدید موتسوهیتو^۶ (۱۸۶۷ - ۱۹۱۲) فرمانروای واقعی ژاپن گردید.

در سال ۱۸۶۸ بیشتر املاک و اراضی حاکم نظامی از طرف دولت ضبط گردید و با گذشت دواطلبانه نجبای فئودال از تمام حقوق فئودالی شان بساط

فئودالیسم از میان برچیده شد. این اصلاحات امکان داد که حکومت کاملاً متمرکزی به وجود آید، یک ارتش ملی که روشهای اروپائی را بکار ببرد تشکیل شود و روستائیان صاحب زمین شوند و مالیات بپردازند. میکادوی جوان در اروپائی-شدن امپراطوری خود پیشقدم شد. در سال ۱۸۸۹ قانون اساسی تدوین شد که به موجب آن حکومت پارلمانی تشکیل شد.

انقلاب صنعتی در ژاپن: بعد از سال ۱۸۷۵ عصر ماشین ژاپن را به سرعت تسخیر کرد. روشها و ماشین آلات غربی متداول شد و مورد تشویق قرار گرفت. تجارت با کشورهای خارجی از سال ۱۸۷۷ تا سال ۱۹۱۳ بیست و هفت برابر افزایش یافت. طبقه‌ای سرمایه دار بوجود آمد که ژاپن را برای منظوره‌ای تجاری و تهیه جا برای سکونت نفوس اضافی در اتخاذ سیاست امپریالیستی تشویق میکرد.

توسعه ژاپن: اولین جنگ امپریالیستی (چین و ژاپن، ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵) برای ارتش اروپائی شده ژاپن یک پیروزی بود، و با اینکه روسیه، فرانسه و آلمان مانع شدند که ژاپن در تصرف اراضی چین زیاده روی بکند، ژاپن فرمزا تصرف کرد و غرامتی بالغ بر ۱۸۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار دریافت نمود. جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) در دریا و در خشکی، بخصوص جنگ موکدن (۱۹۰۵) و جنگ دریای ژاپن (۱۹۰۵) با پیروزی ژاپن خاتمه یافت. ژاپن طبق پیمان «پورتسموت» منچوری و کره را از نفوذ روسیه آزاد کرد، نصف جزیره ساخالین را تصرف کرد و غرامتی به مبلغ ۲۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار دریافت نمود. این جنگ و اتحاد با بریتانیای کبیر (۱۹۰۲) باعث شد ژاپن به عنوان قدرت جهانی شناخته شود. در سال ۱۹۱۱ ژاپن کره را به خود ملحق کرد و اقدام نمود تا آنرا برای بهره‌برداری آماده کند.

امپریالیسم روسیه

توسعه روسیه به طرف اقیانوس آرام در سال ۱۵۷۹ آغاز شد. در مدت سه قرن بعد روسیه بندر اوخوتسک در اقیانوس آرام (۱۶۳۸)، سرزمینهای دوطرف

رودخانه آمور که در آنجا روسیه بندر مهم ولادی وستوک را تأسیس نمود و همچنین جزیره ساخالین (۱۸۷۵) را به تصرف خود درآورد. ژاپن از پیشروی روسیه به طرف جنوب جلوگیری نمود (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵)، بندر «پرت آرتور» را به تصرف خود درآورد و آن کشور را مجبور کرد که از کره دور شود. شکست در منچوری و کره تا اندازه‌ای با پیروزی در جنگ مغولستان که قسمتهای غربی این سرزمین را در تحت حمایتی روسیه قرار داد جبران شد (۱۹۱۳). بین سالهای ۱۵۵۴ و ۱۸۸۵، روسیه نظارت بر تعدادی از قبایلی را که ساکن سواحل شرقی و غربی بحر خزر بودند و به سلطان ترکیه و شاه ایران باج میپرداختند به دست آورد. حکومت ضعیف ایران قادر به جلوگیری از مداخله روسیه و بریتانیای کبیر در داخل کشور خود نبود و در سال ۱۹۰۷ این دو کشور بزرگ موافقت‌نامه‌ای امضاء کردند که قسمت شمالی ایران را بعنوان حوزه نفوذ روسیه و قسمت جنوبی را به عنوان حوزه نفوذ بریتانیای کبیر تعیین نمود. بریتانیای کبیر از پیشروی روسیه به طرف اقیانوس هند ممانعت میکرد، زیرا متصرفات خود را در هندوستان که بواسطه افغانستان از روسیه مجزاشده بود، در خطر میدید. ولی روسیه موفق شد ترکستان غربی را ضمیمه خود کند و در افغانستان امتیازات تجاری به دست آورد، در حالیکه نظارت بر امور خارجه آن کشور به بریتانیای کبیر واگذار شد. امپراطوری روسیه در آسیا سرزمین وسیعی بود که مساحت آن بیش از شش میلیون میل مربع بود. سرزمینهای جدید وسیله شبکه راه آهن وسیعی که از پتروگراد تا ولادی وستوک و پکن پایتخت چین ادامه داشت به هم مرتبط شده بودند.

ملتهای امپریالیستی دیگر در شرق دور

متصرفات فرانسه: فرانسه هنوز بر مواضع تجارتی بسیاری در هندوستان نظارت داشت و در هندوچین شرقی مالک مستعمره‌ای بود که از کشور خود فرانسه خیلی بزرگتر بود. سرمایه داران فرانسوی پولهای خود را در این سرزمینها به کار انداخته و اشتغال به تجارت پرسودی داشتند.

مستعمرات هلند: هلند جزایر جاوه، سوماترا، سلبس^۱ و قسمتی از برنئو و گینه جدید را تحت کنترل خود داشت. هلندیها با این جزایر معاملات تجارتي پرسودی داشتند.

سرزمینهای آلمان: تصمیم آلمان برای توسعه دادن امپریالیسم دیر گرفته شد و به این دلیل متصرفات آلمان از حیث کیفیت و کمیت محدود بود. متصرفات آلمان شامل خلیج کیوشاو^۲ در چین و جزایر ذیل دراقیانوس آرام بود: مجمع الجزایر بیسمارک (۱۸۸۴)، جزایر لادرون^۳ (به استثنای گوام^۴) (۱۹۱۴) و دوجزیره از جزایر ساموآن^۵ (۱۸۹۹).

امپریالیسم امریکائی در شرق دور: جزایرهاوایی در سال ۱۸۹۸ به تصرف آمریکا در آمد و در نتیجه جنگ بین آمریکا و اسپانیا، مجمع الجزایر فیلیپین به آمریکا ملحق شد. نقشه اصلی ممالک متحده آمریکا مبنی بر مستقل کردن فیلیپین، در سال ۱۹۴۶ بر طبق قانون «تایدینگز - مک دافی»^۶ که مورد قبول مجلس فیلیپین قرار گرفته بود (۱۹۳۴) عملی شد.

کشورهای اروپائی در قاره آمریکا

امپریالیسم جدید و قدیم: فرانسویها، انگلیسیها، اسپانیائیها و پرتغالیها دنیای جدید طبق سیستم مستعمراتی قدیم، کشورهائی تأسیس کرده بودند که از بسیاری جهات شبیه به ممالک اصلی بودند. امپریالیسم جدید در جستجوی راههائی جهت سرمایه گذاری در دنیای جدید بود.

ایالات متحده آمریکا: ایالات متحده آمریکا پس از جنگ برای استقلال خود (۱۷۷۵ - ۱۷۸۳) قرن بعدی را صرف توسعه مرزهای «طبیعی» خود کرد. توسعه ارضی ایالات متحده بارشد اقتصادی همراه بود. منابع سرشار طبیعی و دستمزد ارزان مهاجرین کارگر، به ایالات متحده آمریکا کمک کرد تا یک ملت بزرگ صنعتی، با سرمایه داران ثروتمند که برای به دست آوردن سرزمینهای جدید تلاش

میکردند ، بشود . در سال ۱۸۶۷ آلاسکا خریداری شد و در سال ۱۸۹۸ هاوایی ، پرتوریکو ، مجمع‌الجزایر فیلیپین و گوآم به تصرف ایالات متحده در آمد و کوبا نیز در تحت حمایتی آن در آمد . سال بعد دوجزیره از جزایر «ساموآن» به متصرفات اضافه شد . اصول «مونرو» (۱۸۲۳) که هدفش جلوگیری از استعمارگری بیشتر اروپائی در نیمکره غربی بود برای ایالات متحده آسان کرد تا چون سرپرست کشورهای آمریکای لاتین عمل کند ، سرمایه‌گذاری نماید و در آنجا از منافع آمریکا حمایت کند . ساختمان کانال پاناما (۱۹۰۷ - ۱۹۱۴) که پس از انقلابی که باعث ایجاد جمهوری پاناما گشت انجام شد ، دلیل دیگری بر امپریالیسم آمریکا بود .

آمریکای لاتین : در طی قرن شانزدهم اشراف و ماجراجویان جنتمن اسپانیائی یک امپراطوری آمریکائی برای ملت خود به وجود آوردند . کورتز^۱ در مکزیک (۱۵۲۰) ، پزارو^۲ در پرو (۱۵۳۱) ، مندوزا در آرژانتین (۱۵۳۵) ، دوسوتو^۳ در کنار رودخانه میسی سیپی (۱۵۳۹ - ۱۵۴۲) ، کورونادو^۴ در آن سوی ریوگرانده (۱۵۴۰) و «منندز»^۵ در فوریدا (۱۵۶۵) اراضی اسپانیائی را توسعه دادند . تا سال ۱۵۷۵ تقریباً ۱۷۵۰۰۰ اسپانیولی در اسپانیای جدید و پرو از لحاظ سیاسی تشکیلاتی داده و از منابع آمریکای مرکزی و جنوبی بهره‌برداری میکردند ، هزاران بومی را به مذهب مسیحی در میآوردند و مقادیر زیادی طلا و نقره مدام به اروپا میفرستادند .

آمریکای مرکزی : عده قلیلی اروپائی که در جمهوری‌ها زندگی میکردند مانع برقراری حکومت دموکراتیک شدند . شورشها فراوان بود و مردم بومی به سهولت در تحت نفوذ سیاسیون و رهبران ارتشی قرار میگرفتند . کومستاریکا که مسکن عده کثیری اسپانیائی بود تنها کشوری بود که قادر بود در آمریکای مرکزی صلح و سعادت را حفظ کند .

آمریکای جنوبی : به استثنای کشورهای آرژانتین ، برزیل و شیلی کشورهای آمریکای جنوبی ضعیف و بی‌کفایت بودند . شورشها و جنگهای داخلی امری عادی

و معمولی بود. کشورهای آرژانتین، برزیل و شیلی تحت حکومت‌های استوار ترقی کردند. تشکیل خانه‌های انصاف برای رفع اشکالات و اختلافات مردم مورد توجه بود. تجارت و صنعت مورد تشویق قرار میگرفت. مهاجران پرتغالی، ایتالیایی و آلمانی با حسن استقبال مواجه میشدند.

مسئله ارضی در آمریکای لاتین: وجود کشتزارهای وسیع بسته به چند چیز بود: (۱) نوع کارهای کشاورزی، (۲) کمک‌های مستعمراتی قابل ملاحظه‌ای که برقرار شده بود، (۳) دستمزد ارزان سرخ پوستان و سیاه پوستان که در این کشورها فراهم بود. پیون‌ها (کارگران کشاورز سرخ پوست) عملاً رعیتی میکردند و وضع بنده زرخرد را داشتند. اوضاع نا مساعد، کارگران کشاورز سرخ پوست را بی نهایت حساس به تبلیغات انقلابی کرده بود.

سرمایه گذاری خارجی در آمریکای لاتین: عدم موفقیت در برقراری حکومت‌های با کفایت در آمریکای لاتین مانع شد که بدون سرمایه خارجی این کشورها ترقی کنند. بانکداران لندن، نیویورک و پاریس مبالغ زیادی پول در این کشورها ریختند. وقتی که کشوری در انجام تعهدات خود قصور میکرد، وسائل کشور متبوعه بانک طلبکار برای واریز قروض به کار می افتادند. علاوه بر این قرضه‌ها، خارجی‌ها برای بهره‌برداری از منابع طبیعی و برای ساختن آبادی‌های داخلی جهت منافع شخصی سرمایه گذاری میکردند. حکومت‌های ضعیف با اینکه به سرمایه داران امپریالیست اجازه سرمایه گذاری در کشورهای خود میدادند همین سرمایه گذاران اغلب سد راه بزرگی برای قوی شدن آنان میشدند.

تقسیم آفریقا بین کشورهای اروپائی

فتوحات در آفریقا تا سال ۱۸۷۰: وسعت زیادی از قاره آفریقا در قرن پانزدهم توسط مکتشفین پرتغالی کشف گردید و تجارت با مردمان بومی معمول شد، ولی پرتغالی‌ها در قاره قدرتی نداشتند. متصرفات پرتغالیها در سال ۱۸۷۰ عبارت بود از:

آفریقای شرقی و غربی پرتغال ، گینه پرتغال و جزایر زیر : آزور^۱ ، کاپ ورد^۲ ، مادرا^۳ ، پرنس^۴ ، سنت طوماس^۵ .

آفریقای جنوبی مقررهلندیها و انگلیسها شده بود . کشاورزان هلندی یا « بوئرها » ازحکمرانی انگلیسها ناراحت شدند (از سال ۱۸۰۶) و به طرف شمال مهاجرت کردند و جمهوریهای کشور آزاد اورانژ^۶ و ترانسوال^۷ ، گریت ترک^۸ (۱۸۳۶ - ۱۸۴۰) را تأسیس کردند . دو کشور جنوبی « ناتال » و « کولونی-کاپ » همچنان در اختیار انگلیسها باقی ماندند .

بهره برداری از قاره سیاه : بریتانیای کبیر و فرانسه چند مرکز تجارت برده فروشی تأسیس کرده و موفق شده بودند مستعمرات « گابون » و الجزایر را قبل از سال ۱۸۷۰ به دست آورند ، ولی الغای برده فروشی توسط بریتانیای کبیر (۱۸۰۷) و کشورهای دیگر (۱۸۰۷ - ۱۸۵۰) توجه آنها را در آفریقا به کالاهای عمده معطوف نمود . مکتشفین بر آن شدند تا از کلیه امکانات و منابع قاره سیاه پوستان اطلاعاتی بدست آورند . مبلغین مذهبی برای تبلیغ سیاهپوستان به این قاره اعزام شدند . تحقیقات لیوینگستون^۹ و استانلی^{۱۰} امکانات تجاری آفریقا را آشکار ساخت . لئوپولد دوم پادشاه بلژیک ممالک اروپا را به تشکیل کمیته‌هایی به عنوان قسمتی از یک « مجمع بین‌المللی برای استعمار و بهره‌برداری آفریقا » تشویق نمود . کمیته بلژیکی با کمک « استانلی » کشور آزاد کنگو را تأسیس و لئوپولد دوم را پادشاه آن کرد (۱۸۸۵) . امور تجاری ترویج یافت ، ولی در امور مذهبی پیشرفتی حاصل نشد . لئوپولد دوم و سرمایه‌داران وابسته به وی در کنگومکتی جمع کردند ، ولی روش بیرحمانه آنها در بهره‌برداری ، احساسات دنیای متمدن را جریحه‌دار کرد . عاقبت در نتیجه انتقادات انگلیسی‌ها و بلژیکی‌ها به طرز رفتار با بومی‌ها اصلاحاتی به عمل آمد و لئوپولد دوم امور کشور آزاد کنگو را به پارلمان بلژیک واگذار کرد (۱۹۰۸) .

سیاستهای امپریالیستی دول بزرگ : عین دلایلی که موجب پیدایش امپریالیسم در آسیا و امریکا شد در آفریقا به حداعلی وجود داشت . مردانی چون سسیل رودس^۱ و لودریتس^۲ شروع به اشغال سرزمینهای نمودند و وسیله الحاق آنها به کشور مادر گشتند . آنها از بالا تا پایین قاره را پیمودند و برای کشور خود مستعمراتی فراهم کردند . برای جلوگیری از نزاع و جدالهای جدی بر سر اراضی آفریقا قدرتهای بزرگ با یکدیگر توافق هایی نمودند .

کنفرانس بین المللی برلین (۱۸۸۴ - ۱۸۸۵) : مهمترین موافقتی که در این کنفرانس حاصل شد این بود که هر دولتی که سرزمینی را به خود ملحق میکند برای احتراز از مشاجرات باید سایر کشورهای بزرگ دیگر را آگاه سازد . و نیز تصویب شد که بردگی لغو و آزادی تجارت در کشور آزاد گنگو برقرار گردد .

توافق انگلیس و آلمان (۱۸۹۰) : با توافقی که بین بریتانیای کبیر و آلمان صورت گرفت قرار شد که بریتانیای کبیر رسماً سرپرست اوگاندا شناخته شود و بدین طریق انگلستان توانست آفریقای شرقی انگلیس را با حوزه نفوذ خود در دره نیل مرتبط سازد . و به آلمان هم اجازه داده شد کابرون^۳ را تا دریاچه چاد توسعه دهد ، بر سودان مرکزی نظارت داشته باشد و قسمتی از اراضی را به منظور ارتباط با رودخانه زامبزی^۴ به آفریقای جنوب غربی آلمان ضمیمه نماید . ماده دیگر مقرر میداشت که در مقابل واگذاری هلیگولند در دریای شمال به آلمان ، انگلیس قیمومت برزننگبار و پمبا^۵ را داشته باشد .

قرارداد انگلیس و فرانسه (۱۸۹۰) : بنابراین موافقت نامه نظارت بر ماداگاسکار ، صحرای آفریقا به فرانسه واگذار شد و بریتانیای کبیر در نیجریه شمالی فرمانروا شناخته شد .

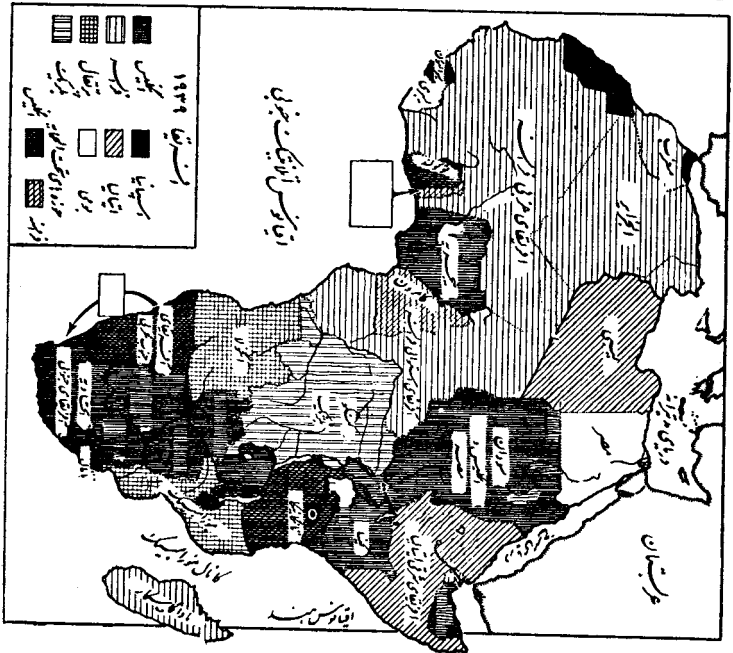
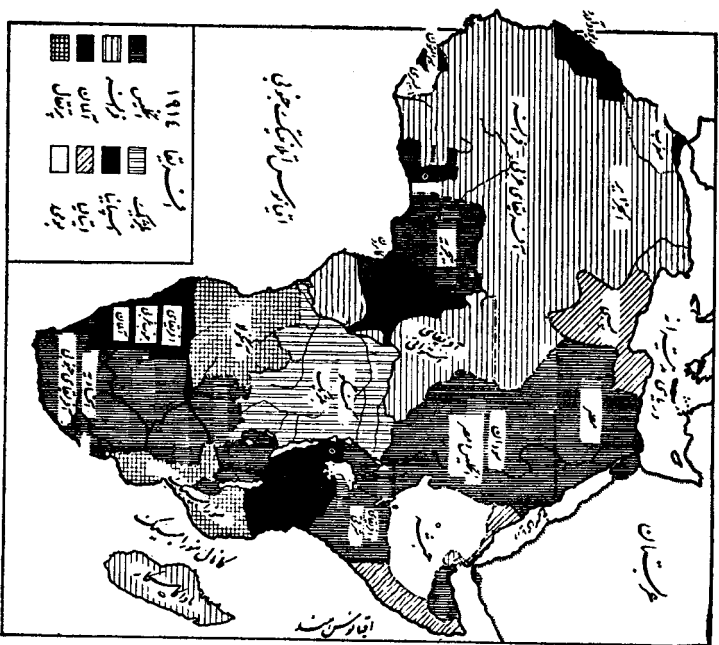
توافق انگلیس و فرانسه (۱۸۹۹) : اقدام فرانسه برای اشغال سودان شرقی که در نتیجه آن زد و خوردی در فاشودا^۶ (۱۸۹۸) روی داد تقریباً جنگی

را به وجود آورد، ولی فرانسه ادعای بریتانیای کبیر را مبنی بر مالکیت سودان انگلیس و مصر پذیرفت و خود سرزمین پادشاهی وادی^۱ را که کنگوی فرانسه را به متصرفات شمال غربی خود مرتبط میساخت به دست آورد.

توافق انگلیس و فرانسه (۱۹۰۴): این پیمان اجازه داد انگلیس قیمومت خود را در مصر برقرار کند و فرانسه هم همین کار را در مراکش عملی سازد. آلمان به برقراری قیمومت فرانسه در مراکش اعتراض کرد (۱۹۰۵) و برای مشاجره کنفرانسی در الجزیره تشکیل شد. در کنفرانس، آلمانها نتوانستند کاری از پیش ببرند و فرانسه موفق شد ادعای خود را به رسمیت بشناساند. از این رو در آلمان یک حس شدید ضد فرانسوی ایجاد شد. عدم توانائی فرانسه در خواباندن شورش منجر به این شد که آلمانها برای حفظ منافع خود یک کشتی به «اقادیر» (حادثه اقادیر) بفرستند (۱۹۱۱). عاقبت اختلاف بدین طریق حل شد که فرانسه قسمتی از اراضی استوائی خود را به آلمان واگذار کرد و در مقابل خود سلطه کامل بر مراکش را پیدا کرد. بعد اسپانیا اعتراضی کرد. بالاخره فرانسه زمین باریکی در ساحل شمالی مراکش به اسپانیا واگذار نمود. این فشارها و مقاومت‌های کشورهای بزرگ روابط بین‌المللی را تیره کرد.

توافق انگلیس و پرتغال: (۱۸۹۱): انگلیسها و مخصوصاً سسیل رودز که مایل بود کنترل انگلیسها را در آفریقا افزایش دهد مانع پرتغالیها در برقرار کردن سرزمین کمربندی از این سوی تا آن سوی قاره شدند. بالاخره پرتغالیها سرزمینی را که رودزیا نامیده میشد تحت اختیار گرفتند.

توسعه مستعمرات اروپائی در آفریقا: تا سال ۱۹۱۴ کشورهای اروپائی تمام قاره آفریقا را (به استثنای کشورهای مستقل حبشه و لیبیا) متصرف شده بودند. متصرفات بریتانیای کبیر: متصرفات بریتانیای کبیر عبارت بود از اتحادیه آفریقای جنوبی «بچوانالند»^۲، رودزیا، مصر، سودان و مصر و انگلیس، اوگاندا، آفریقای شرقی انگلیس، سومالی انگلیس، گامبیای انگلیس، سیرالئون^۳، ساحل



طلا و نیجریه . دیسراولی رهبر حزب محافظه کار و سیاستمدار انگلیسی با کوشش خود نظارت بر ترعهٔ سوئز را به دست آورد که بی اندازه برای بریتانیای کبیر اهمیت داشت ، زیرا این ترعه راه را برای رسیدن به هندوستان باز میکرد .

متصرفات فرانسه : طی قرون نوزدهم و بیستم فرانسه بر الجزایر ، تونس ، آفریقای غربی فرانسه ، کنگوی فرانسه ، مراکش ، سومالی فرانسه و ماداگاسکار تسلط پیدا کرد . در سراسر این سرزمینهای وسیع فرانسویها با قدرت فرمانروائی کردند و تجارت و صنایع را ترویج دادند و از جنگهای قبایل جلوگیری نمودند .

متصرفات ایتالیا : ایتالیائیها بر اریتره ، سومالی ایتالیا و لیبی دست انداختند . اقدام برای تصرف حبشه به وسیلهٔ امپراطور « منلک ۱ » خنثی گردید و در سال ۱۹۰۶ بریتانیای کبیر ، فرانسه و ایتالیا موافقت کردند استقلال حبشه را به رسمیت بشناسند .

متصرفات آلمان : آلمان در سال ۱۹۱۴ سرزمینهای مهمی در تحت اختیار خود داشت . این سرزمینها عبارت بودند از توگو^۲ کامرون آفریقای جنوب غربی آلمان ، و آفریقای شرقی آلمان . چون این سرزمینها برای تشکیل مستعمره مناسب نبودند ، ایجاب کرد که آلمانیها مردم بومی را تبدیل به کارگران صنعتی نمایند تا بتوانند از محصولات متصرفات خود استفاده نمایند . برای متمدن کردن وحشیها دست به اقدامات مختصری زده شد .

سایر متصرفات اروپائیها : پرتغال ، بلژیک ، و اسپانیا در آفریقا سرزمینهای داشتند . بلژیک کنگوی بلژیک را داشت و پرتغال بر گینه ، آفریقای شرقی پرتغال و آفریقای غربی پرتغال کنترل داشت . اسپانیا فرمانروای مقتدر مستعمرات ریوداورو^۳ ، آدرار^۴ و قطعات کوچک در سواحل گینه و مراکش بود .

تاریخهای مهم

۱۸۵۸	قانون حکومت هندوستان
۱۸۶۷	قانون آمریکای شمالی انگلیس
۱۸۸۷	کنفرانس ژویله
۱۸۹۹	جنگ بوئر
۱۹۰۰	قانون مشترك المنافع استرالیا

فصل چهاردهم

بریتانیای کبیر و امپریالیزم

کانادا : شورش کانادائی ها (۱۸۳۶) انگلیسها را بر آن داشت که به نارضایتی کانادائی ها رسیدگی و از آنها دلجوئی کنند. باوجوداینکه انگلیسی ها لرد دورهام را که برای رفع نارضایتی کانادائی ها فرستاده بودند احضار کردند ، گزارش وی اساسی برای حصول توافق و آشتی گردید. لرد دورهام در گزارش خود (۱۸۳۹) توصیه میکرد که قسمت علیا و سفلاي کانادا با هم متحد شوند (برطبق قاعده کلی اتحادیه ها) و مستعمرات مجاز باشند حکومتی خود مختار و مسؤول داشته باشند. توصیه اولی در سال ۱۸۴۰ و توصیه دومی در سال ۱۸۴۷ عملی شد. در سال ۱۸۶۷ (بر طبق پیمان آمریکای شمالی انگلیس) نیوبرونسویک^۱ ،

و نوویاسکوتیا^۱ با کبک^۲ و اونتاریو^۳ به هم ملحق شدند و قلمرو کانادا را با حکومتی شبیه به حکومت بریتانیای کبیر تشکیل دادند. فرماندار کل، مجلس سنارا برای تمام عمر انتخاب میکرد و مجلس عوام توسط مردم انتخاب میشد. هیئت وزیران در مقابل مجلس عوام مسؤول بود. طی بیست و پنج سال بعد، اصلاحات داخلی صورت گرفت، عوارض برای حمایت از صنایع داخلی وضع شد و توسعه به طرف غرب انجام گرفت. تا سال ۱۸۷۸ تمام آمریکای شمالی انگلیس به استثنای نیوفاندلند^۴ جزو قلمرو کانادا شد. ایالات آلبرتا و ساسکاچوان^۵ در سال ۱۹۰۵ در سرزمینهای غربی تشکیل شد. «نیوفاندلند» مستعمره‌ای مستقل و خودمختار شد.

استرالازیا: مستعمرات «استرالازیا» ازها اتحادیه‌ای برکنار بودند تا اینکه در سال ۱۹۰۰ قانون مشترك المنافع استرالیا، اتحادیه‌ای بین ویلز جنوبی جدید^۶، کوئینزلند^۷، ویکتوریا، استرالیای جنوبی، استرالیای غربی و تاسمانی تشکیل داد. نیوزلند قلمرو جداگانه‌ای تشکیل داد. حکومت استرالیا شبیه به حکومت ممالک ایالات متحده آمریکا بود. در رأس آن یک فرماندار کل قرار داشت. هیئت وزیران در مقابل مجلس شورای ملی مسؤول بود. انتخابات عمومی در استرالازیا متداول شد. استرالیائی‌ها با وضع قوانین اجتماعی بیش از کشورهای دیگر با فقر مبارزه کردند.

نیوزلاند: جزایر نیوزلاند قلمرو جداگانه‌ای تشکیل دادند (۱۹۰۷) و از تجربیات دیگران درباره دموکراسی و تجارت استفاده کردند. به زنها حق انتخابات داده شد و قرار شد انتخابات نمایندگان سنابز عمومی گردد. نظارت حکومت بر راه آهن‌ها و بر بیمه و معادن، سومبالیسم را در دولت تقویت کرد. قوانین اجتماعی حمایتی به تصویب رسید و طرحهای جدید مالیات به طوری که حداکثر بار را بردوش متمکنین میگذاشت تنظیم گردید.

آفریقای جنوبی : حکومت‌های مسؤل بررأس کاپ کولونی ۱۸۷۲ و ناتال (۱۸۹۳) برقرار گردید. بوئرها مدتی توانستند بر کشور آزاد اورانژ ویر ترانسوال مسلط باشند. ولی از یک طرف میل انگلیسی‌ها به تسلط به آن نواحی و از طرف دیگر کوشش بوئرها برای حفظ سلطه خود منجر به جنگ بوئر شد (۱۸۹۹ - ۱۹۰۲). انگلیسها در این جنگ پیروز شدند و طبق پیمانی حکومت‌های مسؤل برای ترانسوال و کشور آزاد اورانژ تعیین گردید. بالاخره « اتحادیه آفریقای جنوبی » که شامل چهار کشور بود تشکیل شد (۱۹۰۹). بوئرها در اولین پارلمان اکثریت داشتند و ژنرال بوتاکه یک بوئر بود اولین نخست وزیر این اتحادیه شد. بعضی از مسائلی که در پارلمان اتحادیه آفریقای جنوبی مطرح شد عبارت بودند از: (۱) عداوت بین بوئرها و انگلیسها، (۲) مسأله کارگران، (۳) نارضایتی‌های آسیا که برای کارگری به آفریقا انتقال داده شده بودند.

رفتار بریتانیای کبیر نسبت به مستعمراتی که از خود حکومت داشتند : قبل از جنگ جهانی اول انگلیسها خیلی کم بر این سرزمینها نظارت سیاسی داشتند. ولی برای اینکه روابط مستعمرات را با خود نزدیکتر گردانند کوششهای فراوانی میکردند.

حق تقدم امپراطوری : نقشه متحد کردن مستعمرات بایکدیگر به وسیله وضع عوارض جهت ترویج صنایع داخلی با شکست مواجه شد، زیرا بریتانیای کبیر حاضر نشد از تجارت آزاد دست بردارد. ولی کانادا، آفریقای جنوبی، استرالیا و نیوزلند همگی عوارضی وضع کردند که در آن تبعیضاتی بنفع بریتانیای کبیر منظور شده بود.

کنفرانس امپراطوری : فکر تشکیل فدراسیون امپراطوری در کنفرانسهائی که در آنها مستعمرات خود مختار به عنوان شرکای بریتانیای کبیر شناخته شدند، تقویت گردید. اولین کنفرانس جشن پنجاهمین سال سلطنت ملکه ویکتوریا «ژوئیل» (۱۸۸۷) کنفرانسهای دیگری به دنبال داشت که اولین آن در (اتاو

در سال ۱۸۹۴) و دیگران در سنوات ۱۸۹۷، ۱۹۰۲، ۱۹۰۷ و ۱۹۱۱ (درلندن) منعقد گردید. در این کنفرانسها نخست وزیران وقت، مسائل مربوط به اجزاء متشکله امپراطوری انگلستان را مورد بحث و گفتگو قرار دادند.

دفاع امپراطوری: اقدام به نزدیک کردن مستعمرات به یکدیگر با وادار کردن آنها به تحمل بار هزینه نیروی دریائی انگلیس باموفقیت روبرو نشد، زیرا کانادا از دادن پول و کشتی امتناع کرد. هر مستعمره‌ای آرزومند بود از خود نیروی دریائی داشته باشد، ولی استطاعت تهیه آنرا نداشت. اما ارتش‌هائی به وجود آوردند که در جنگ بوئر و جنگ جهانی اول بسیار مفید واقع شد.

مستعمرات سلطنتی

مجمع‌الجزایر هند غربی انگلیس: انگلستان بسیاری از جزایر هند غربی^۱ را تحت اختیار داشت. جزایر، هیئت مقننه‌ای داشتند که نمایندگان آن از طرف پادشاه انگلیس تعیین میشدند. اقتدار واقعی در دست انگلستان بود.

آفریقا و آسیا: سرزمینهای ساحل طلا، نیجریه، گامبیا، سیرالئون، باسوتولند^۲، و سوازیلند^۳ مانند سیلان، هونک کنگ و مستعمرات بغازها جزو مستعمرات سلطنتی بودند.

پایگاههای دریائی: به ایستگاههای دریائی وزغال‌گیری: جبل الطارق، جزیره مالت، جزیره قبرس، جزایر فالکلند^۴ و برمودا که در مناطق معتدل قرار داشتند و محل سکونت سفیدپوستان بودند حکومت خودمختار اعطا نشده بود.

رودزیا و برنثوی شمالی: رودزیا و برنثوی شمالی نمونه‌ای از مستعمراتی هستند که به وسیله کمپانیهای تجارتی اداره میشدند. حکومت آنها عیناً مانند حکومت مستعمرات سلطنتی انگلستان است.

مصر: در زمان لرد کرومر^۵ و لرد کیچنر^۶ اصلاحات سیاسی و اقتصادی صورت گرفت.

۱- West Indies هند غربی: مجمع‌الجزایری است که از فلوریدا تا ونزوئلا امتداد دارد و دریای کاریب را از اقیانوس اطلس جدا میکند. بیشتر آن توسط کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ کشف شده است. این مجمع‌الجزایر از سه گروه جزیره تشکیل شده است: جزایر باهاما، آنتیل بزرگ و کوچک.
 ۲- Basutoland ۳- Swaziland ۴- Falkland ۵- Lord Cromer ۶- Lord Kitchener

با نظارت بر مصر، بریتانیا توانست نفوذ خود را بر سودان افزایش دهد. دلایلی که بریتانیای کبیر توانست مصر را تحت الحمايه خود قرار دهد عبارت بودند از بی نظمی مالی مصر و بی بندوباری خدیو.

سایر کشورهای تحت الحمايه : بریتانیای کبیر، علاوه بر مصر، کشورهای مالایا، هندوستان، آفریقای شرقی انگلیس، نیاسالند، سومالی، بچوانلند^۱، نیجریه، گامبیا سیرالئون را نیز تحت الحمايه خود قرار داد.

هندوستان

وسائل تسلط : فتح هندوستان به دست بریتانیای کبیر بواسطه این عوامل سهل انجام گرفت: (۱) تقسیمات جغرافیائی مشتمل بر: هندوستان جنوبی، زمینهای پست رودخانه های گنگ و هندوس و نواحی کوهستانی هیمالیا، (۲) نفوس نامتجانس، (۳) مذاهب مختلف، (۴) اختلافات سیاسی.

کمپانی هند شرقی : باپیشوایان لایقی چون کلایو^۲ و ارن هستینگز^۳، کرن-والیس^۴ و سلی^۵، مارکی هستینگز^۶ و لرد دالهاوسی^۷، کمپانی هند شرقی یک امپراطوری به وجود آورد. خلاف کاری های کمپانی در هندوستان باعث تصویب قانون هندوستان گردید (۱۷۸۴) و طبق این قانون تعیین مأمورین عالی رتبه هندوستان به عهده هیئت وزیران انگلیس قرار گرفت و نیز هیئت نظارتی تحت سرپرستی یکی از وزیران کابینه معین گردید. ولی شروع اصلاحات و مداخله در مذهب بومیان و میل پرنس های بومی جهت در دست داشتن قدرت در سال ۱۸۵۷ منجر به تمرد و شورش بین سربازان محلی شد و این موقعی بود که آنها از به کار بردن فشنگهای جدید چرب شده امتناع داشتند. شورش بالاخره فرونشانده شد (۱۸۵۹)، ولی در عین حال، کمپانی هند شرقی اقتدار خود را از دست داد و هندوستان یک قلمرو سلطنتی گردید (بر طبق قانون حکومتی بهتر برای هندوستان، ۱۸۵۸). حکومت هندوستان به عهده وزیری انگلیسی واگذار گردید. هیئت وزیران انگلستان نایب السلطنه ای تعیین میکند که یک هیئت مقننه

Cornwallis - ۲

Warren Hastings - ۳

Clive - ۲

Bechuanaland - ۱

Dalhousie - ۷

Marquees of Hastings - ۶

Wellesley - ۵

ویک هیئت مجریه با او همکاری میکنند. با اینکه قانون شوراهاى هند (۱۹۰۹) به مردم امتیازاتی چند داد، رضایت بخش نبود و انتقادات و نارضایتی هندی ها شدیدتر شد.

ارزش اقتصادی هندوستان : اوضاع کشاورزی با آبیاری بهبود یافت و روشهای بهتری در امور حمل و نقل ، جمع آوری محصول را سهل تر گردانید. علاوه بر اینکه هندوستان کشوری گندم خیز بود و سایر محصولات زراعتی را به حد و فور داشت از نظر تجارت هم که بوسیله کشتی های انگلیسی انجام میگرفت اهمیت داشت. کالاهای ساخت انگلستان به مقدار زیادی در هندوستان به فروش میرسید. با اینکه بریتانیای کبیر در درجه اول به علت بعضی مزایای اقتصادی مخصوص به هندوستان علاقمند بود ، عده ای از انگلیسی ها بحث (متمدن کردن) را چون دلیلی برای نظارت بر هندوستان پیش میکشیدند.

تاریخهای مهم

۱۸۸۲	اتحاد مثلث
۱۸۹۴	اتحاد دوگانه فرانسه و روسیه
۱۸۹۹	اولین کنفرانس صلح «لا هه»
۱۹۰۷	اتفاق مثلث
۱۹۰۵	بحران مراکش
۱۹۱۵	شروع جنگ جهانی اول

فصل پانزدهم

صلح مسلح

سالهای بین ۱۷۱۸ - ۱۹۱۴ برای مردمی که در این دوره زندگی میکردند از حیث صلح، پیشرفت، تنویر افکار و امید به آتیه عصری بی نظیر بود. برای اولین بار در تاریخ اروپا بین مردم، این حس اشاعه یافت که بشر در جنگ تمدن پیروز شده و بلاهای جنگ، طاعون، فقر و نادانی به زمان گذشته تعلق داشته است. البته عدهٔ قلیلی بدبین خاطرنشان میکردند که دروضع دنیا بی ثباتی اساسی وجود دارد و کسانیکه به امور سیاسی وارد بودند میدانستند که صلح اروپا دستخوش حادثه‌ای بوده و هر لحظه ممکن بود این صلح بایک جنگ عمومی ازین برود؛ ولی طبقهٔ متوسط مردم از مجادلات خطرناکی که درخفا جریان داشت چندان اطلاعی نداشتند و با وجود اینکه به حیثیت

و شرافت کشور خود علاقمند بودند به زمامداران خودهم اطمینان کامل داشتند و میدانستند که کشورشان را از هرگونه آسیب جدی برکنار خواهند داشت و درضمن تمام آثار ترقی و تمدن را در اطراف خود ملاحظه میکردند. مورخین ده ساله اول قرن بیستم درباره ترقی مادی جهان و پیروزی اصول دموکراسی در حکومت های آمریکا و اروپای غربی و همچنین درباره انتشار آموزش عمومی و شیوع تفاهم بهتری بین ملل زیاد تکیه کردند. درحالیکه این خوش بینی عمومی زمینه های اساسی داشت، برای نسل بعد از جنگ مامشکل است مشخصات اصلی آن دوره را تمدن و پیشرفت حساب کند. مایبشتر مستعد هستیم نیروهای شومی را که به آهستگی ما را به طرف فاجعه جهانی میکشانند مشاهده کنیم. بنابراین ما غالباً برخلاف معاصرین آن دوره، آن را دوره پیشرفت نمی شناسیم، بلکه آنرا دوره صلح مسلح یعنی زمینه ای برای تهیه جنگ جهانی اول میدانیم. ولی قبل از آنکه منظره شوم را مجدداً از نظر بگذرانیم بهتر است عوامل اساسی را که در آن زمان باعث امیدواری شده بود بطور خلاصه ذکر کنیم.

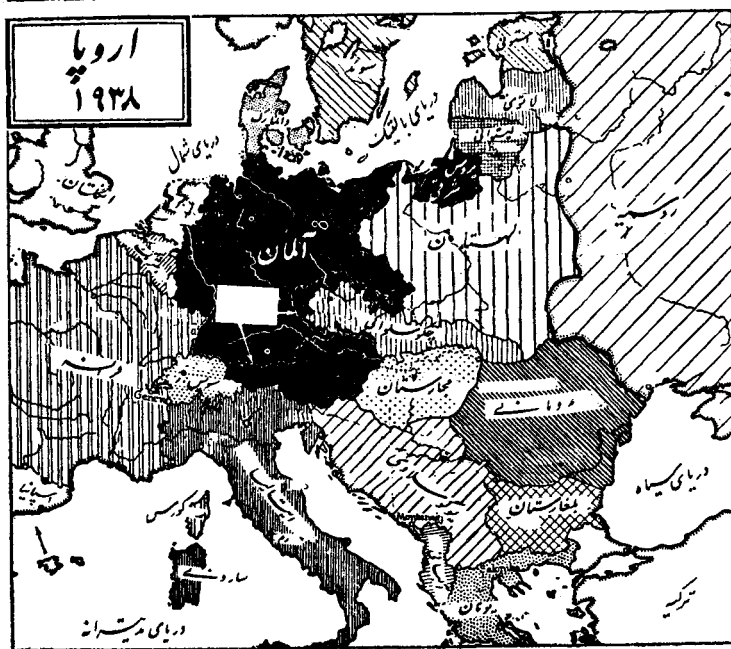
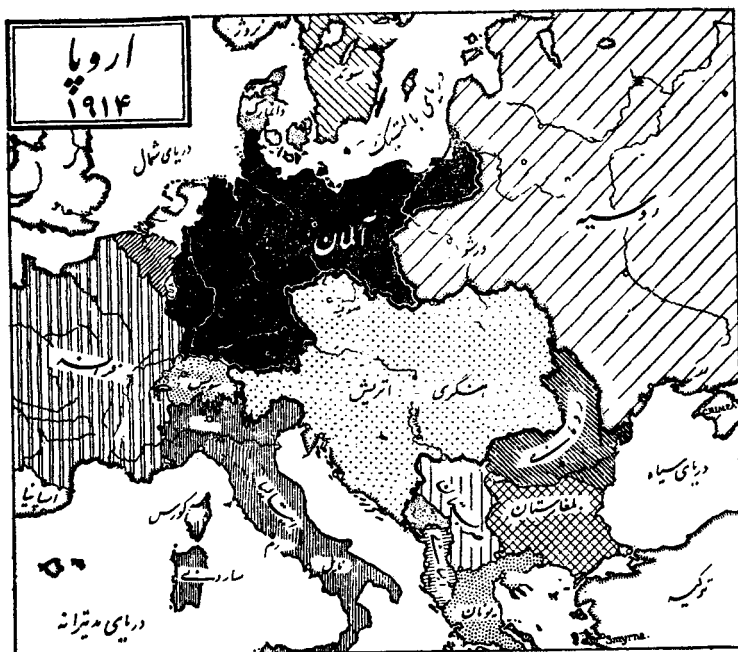
رشد انترناسیونالیسم: توسعه وسائل حمل و نقل و ارتباطات، تحریک علاقه مردم به ممالک خارجه توسط آموزش و افزایش فوق العاده مردم مستطیعی که میتوانستند مسافرت کنند موجب بهم آمیختن و مبادله فرهنگ میان مردم اروپا و بین اروپا و آمریکا گشت. تعداد زیادی مجامع بین المللی تشکیل شد، و مردم از تمام قسمتهای جهان برای شرکت در کنفرانسهای کار، کنگره های مذهبی و میتینگ های علمی و اقتصادی جمع شدند. استادان دانشمند بین دانشگاههای بزرگ مبادله شدند. تفوق دانش آلمان باعث شد که صدها دانشجو از انگلستان، فرانسه و ایالات متحده برای کسب درجات عالی دوره دانشگاههای آلمان را ببینند و روشهای آموزش عالی تر آلمان را به کشورهای خود به ارمغان ببرند. عقیده براینکه اروپا و آمریکا با هم یک وحدت اجتماعی و فرهنگی - «تمدن غربی» - تشکیل داده اند تقویت شد و علاوه بر این روابط مشترک فکری و فرهنگی، رشته های قوی دیگری که عبارت از منافع اقتصادی متقابل بود نیز وجود داشت. تجارت بین المللی و تخصص در صنایع، ملت های جهان را از لحاظ اقتصادی به اندازه ای به هم پیوسته بود که قبلاً غیر قابل تصور بود. پروراندن این امید موهوم

که این قوا و علائق بین‌المللی از جنگ بزرگ جلوگیری خواهد کرد برای عده‌ای آسان بود.

نهضت صلح عمومی: در طی مدت چهل سال قبل از جنگ جهانی اول تعداد مردم و سازمانهایی که در نگهداری صلح کوشش میکردند بی‌اندازه افزایش یافت. بعد از سال ۱۸۹۱ هر سال یک کنفرانس بین‌المللی صلح در برن، سوئیس تشکیل میشد. بسیاری از شر دوستان از جمله آندرو کارنگی^۱ و آلفرد نوبل^۲ مبالغ معتنا بهی برای کمک به امر صلح اهدا کردند. ادبا و عقلا در تمام کشورها مبادرت به تعلیماتی بر ضد جنگ نمودند. سوسیالیستها با داشتن گروه‌های قوی در اغلب پارلمانهای مهم اروپا، بر ضد جنگ و تسلیحات قد علم کردند. تجار و سرمایه‌داران با اینکه برای توسعه امپراطوری با جنگهای کوچک در کشورهای دوردست مخالفتی نداشتند، برای ادامه پیشرفت در تجارت بین‌المللی و برای ایمنی سرمایه‌های خارجی، در کشورهای بزرگ طرفداران جدی صلح بودند. اشخاص مذهبی تمام مذاهب جنگ را تقبیح میکردند. تا آن وقت هیچگاه چنین نهضتی وسیع که طالب صلح باشد وجود نداشته است.

داوری بین‌المللی: استفاده از وسائل مسالمت آمیز بجای وسائل جنگجویانه در حل و فصل مناقشات بین‌المللی طرفداران زیادی پیدا کرد. قضایای ذیل نمونه‌های قابل ملاحظه داوری میباشند:

تصفیه دعاوی آلاباما (بین بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا) (۱۸۷۱-۱۸۷۲)، واقعه بانک دوگر (بین بریتانیای کبیر و روسیه (۱۹۰۴-۱۹۰۵)، قضیه کازابلانکا بین آلمان و فرانسه (۱۹۰۸-۱۹۰۹) و اختلاف بین آرژانتین و شیلی (۱۹۰۲).
کنفرانس‌های لاهه: در سال ۱۸۹۹ بنابه دعوت نیکلای دوم تزار روسیه، نمایندگان بیست و شش ملت برای بحث درباره نقشه‌های تجدید تسلیحات در «لااه» اجتماع کردند. درباره این قضیه هیچگونه توافقی حاصل نشد، ولی کنفرانس یک دادگاه بین‌المللی برای داوری در اختلافات دایر کرد و شروع به تدوین قوانین بین‌المللی جنگ نمود. دومین کنفرانس با شرکت چهل و چهار ملت در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد



و باز به هیچگونه توافقی دربارهٔ تسلیحات نرسیدند، ولی درعوض موفق شدند قرارهای دیگری راجع به جلوگیری از عملیات غیرانسانی در جنگها، بگذارند. در کنفرانسهای لاهه هیچیک از علل حقیقی جنگ بین ملت‌ها مطرح نشد، ولی همینقدر که چنین مجامعی تشکیل میشد، برای آتیه و شاید برای تفاهم اساسی تر باعث امیدواری بود.

سوابق جنگ جهانی اول

در حالیکه ظاهر زندگی اروپائی برای جاودانی بودن صلح فوق‌العاده امیدوارکننده بود، عوامل نیرومندی وجود داشت که اروپا را به سوی جنگ سوق میداد. مهمترین این عوامل، افراط در ناسیونالیسم، امپریالیسم و میلیتاریسم بود. سیستم‌های اتحادهای منازع بایکدیگر، هرج و مرج در گفتگوهای بین‌المللی، نظریهٔ سیادت ملی نامحدود، تمام اینها موجباتی بود که از قضیه‌ای ساده، جنگی بزرگ برپاشد. ملتها به رعایت حیثیت و شرف خودچنان اهمیت میدادند که گوئی نجبای مغرور گذشته بودند که بر سر هر چیز جزئی ادعای شرافت نموده بایکدیگر دوئل میکردند. تمام سیاستمداران در خوف و بیم به سرمیبردند که مبادا کشور رقیبی سرزمینی را تصرف کند یا ائتلافی درست نماید یا اینکه مبادا کشورشان در موقع حل مسائل اروپا به بازی گرفته نشود. تا سال ۱۹۰۵ رقابت‌های متقابل شش کشور بزرگ از دخول در صف یکی از دو جبهه جلوگیری کرد و در نتیجه از احتمال وقوع جنگ جهانی کاست. بعد از سال ۱۹۰۵ سیستم ائتلاق و اتحاد شکل قطعی بخود گرفت. بریتانیای کبیر، فرانسه و روسیه در مقابل آلمان و اتریش - هنگری با ایتالیا که وضع مبهمی داشت، قرار گرفتند. پس از این تجزیهٔ اروپا به دو اردوی مسلح، وقایع و بحرانها بطور روز افزون خطرناکتر میشد. یک سلسله بحران بین سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۴ پیش آمد کرد و با اینکه در هر یک از این بحرانها خطر جنگ رفع میشد، به دنبال هر شکست سیاسی، کینه و به دنبال هر موفقیت نخوت و تکبر افزایش می‌یافت. باخته‌ها سعی میکردند مجدداً نبالند و برنده‌ها بر آن میشدند تا آنجا که فرصت اجازه میدهد تفوق خود را تحمیل کنند.

سیستم اتفاق و اتحاد

اتحاد مثلث : شکست فرانسه از پروس در ۱۸۷۱-۱۸۷۰ و تشکیل امپراطوری آلمان ، قدرت آلمان را در قاره اروپا فوق العاده زیاد کرد. ولی بیسمارک بیش از همه چیز از قوی شدن مجدد فرانسه و از یک جنگ انتقامی میترسید. در فصل هشتم نقشه بیسمارک را برای تنها گذاشتن فرانسه و تأمین اعتبار توافق سال ۱۸۷۱ ملاحظه کردیم. او ابتدا « اتحاد سه امپراطور » را (۱۸۷۲-۱۸۷۸ ؛ ۱۸۸۱-۱۸۸۷) و سپس اتحاد مثلث آلمان، اتریش و ایتالیا را تشکیل داد. برخورد منافع بین اتریش و روسیه در بالکان تجدید اتحاد سه امپراطور را غیر ممکن کرد، ولی بیسمارک با روسیه قرارداد محرمانه ای^۱ منعقد کرد (۱۸۸۷) که طبق آن بیسمارک منافع اتریش را در کشورهای بالکان به روسیه واگذار کرد و در مقابل روسیه متعهد شد که در جنگ بین آلمان و فرانسه به فرانسه کمک نکند. ولی کاپریوی صدراعظم آلمان بعد از بیسمارک ، جایز شمرد که پیمان سال ۱۸۸۷ از درجه اعتبار ساقط شود (۱۸۹۰). برخورد منافع بین ایتالیا و اتریش بر سر ایتالیا ایردنتا^۲ و حق نظارت بر دریای آدریاتیک ، اتحاد مثلث ، را تضعیف کرد. در سال ۱۹۰۲ ایتالیا و فرانسه پیمان محرمانه ای منعقد کردند که طبق آن «اتحاد مثلث» عملاً خنثی میشد. با وجود این، اتحاد مثلث در سال ۱۹۱۳ تجدید شد، زیرا با آنکه ارزش کمک ایتالیا به نظر آلمان و اتریش مشکوک می آمد چون از صف آرائی متفقین یعنی فرانسه و انگلیس و روسیه بی نهایت متوحش شده بودند به ناچار به هر پرکاهی متوسل میشدند.

اتحاد دوگانه : فرانسه که در نتیجه سیاست بیسمارک بعد از جنگ فرانسه و پروس مدت بیست سال تنها و مجزا مانده بود، مشتاق اتحاد با هر کشور مقتدتری بود که بتواند در باز یافتن موقعیت از دست رفته اش به آن کمک بنماید. روسها از اینکه آلمانیها حاضر نشده بودند معاهده سال ۱۸۸۷ را تجدید کنند خشمگین بودند و بیش از پیش محتاج به استقراض از فرانسه جهت اصلاحات داخلی کشور خود بودند. تزار همچنین

۱ - Reinsurance Treaty - ۲ - Italia Irredenta ایالات ایتالیائی نشین که هنوز جزء ایتالیا در نیامده بود.

ازائتلاف بین اتحاد مثلث و بریتانیای کبیر خوف داشت. در نتیجه، در سال ۱۸۹۱ فرانسه و روسیه معاهده محرمانه‌ای امضاء کردند و متعهد شدند در صورت بروز بحرانی که صلح را تهدید کند باهم مشورت کرده در اتخاذ تصمیمات لازم مشترکاً اقدام نمایند؛ در سال ۱۸۹۴ این معاهده آشکار شد و یک معاهده اتحاد نظامی به آن افزوده گردید. اتحاد دوگانه در سالهای بعد تأیید و تقویت شد و فرانسه از ترس تنها روپوشدن با آلمان رهائی یافت و توانست سیاست تجاوزی پیش گیرد.

موقعیت بریتانیای کبیر (۱۸۹۰-۱۹۰۴): تشکیل اتحاد مثلث و اتحاد دوگانه اروپا را به دو اردوی متخاصم تقسیم کرده بود. بریتانیای کبیر به کناره‌گیری از سیستم اتحاد ادامه داد و مدتی یک سیاست انزوا را تعقیب کرد. منافع بریتانیای کبیر با منافع تمام کشورهای اروپا برخورد داشت. رقابت این کشور با فرانسه در آفریقا در سال ۱۸۹۸ بر سر «واقعه فاشودا»^۱ نزدیک بود منجر به جنگ شود. روابط آن با روسیه در نتیجه فعالیت‌های این کشور در ایران، افغانستان و شرق دور تیره بود. آلمان با شدت برای به دست آوردن تفوق گذشته خود در تجارت، در تلاش بود. در موقع شروع جنگ بوئر (۱۸۹۹-۱۹۰۲) بریتانیای کبیر پی برد که در بیشتر وزارتخانه‌های امور خارجه اروپا قلاً مورد تنفر قرار گرفته است. حتی نقشه‌ای ائتلافی بین فرانسه، آلمان و روسیه طرح شد که بریتانیای کبیر را مجبور به صلح با بوئرها بنماید. از این نقشه نتیجه‌ای گرفته نشد، ولی انگلیسها به وضع خطرناک خود پی بردند. در سالهای بین ۱۹۰۰-۱۹۰۲ سیاستمداران انگلیسی، ژوزف چمبرلین^۲، لرد لندسداون^۳، چندین بار سعی کردند به آلمان نزدیک شوند و باهم حسن تفاهم پیدا کنند، و آشکارا تهدید کردند که اگر با آلمان به توافق نرسند در جستجوی متفقین دیگری برخوانند آمد. بولوو^۴ و هولستاین^۵ مدیران سیاست خارجی آلمان، باور نمی‌کردند که بریتانیای کبیر هرگز موفق به توافق رضایت بخشی با اتحاد دوگانه، به خصوص با روسیه بشود و در نتیجه پیشنهادهای انگلیسی‌ها را رد کردند. انگلیس‌ها پس از اینکه از آلمانیها سرخوردند به ژاپن

روی آوردند و با آن کشور معاهده‌ای در سال ۱۹۰۲ منعقد کردند و سپس با فرانسه وارد مذاکره شدند و در سال ۱۹۰۴ به توافقی موسوم به (تفاهم دوستانه) رسیدند.

تفاهم دوستانه : در دوره بین سالهای ۱۸۹۵ - ۱۹۰۲ هیچ دو کشور مقتدری در اروپا یافت نمیشد که آنچنانکه بریتانیای کبیر و فرانسه به توافق دوستانه رسیده بودند با یکدیگر مرتبط باشند. این دو کشور صدها سال بود که با یکدیگر سابقه خصومت داشتند. فرانسه تازه با روسیه که رقیب سرسخت امپریالیستی انگلیس در آسیا بود معاهده اتحاد نظامی بسته بود. هدفهای جاه طلبانه فرانسه و انگلستان در آفریقا بقدری با یکدیگر متضاد بود که امتزاج آنها با یکدیگر غیر ممکن بنظر میرسید. فرانسویها خواب یک امپراطوری آفریقائی را میدیدند، که وسعت آن از آتلانتیک تا دریای سرخ بود؛ انگلیسها در نظر داشتند خط آهن بین کاپ تا قاهره را بکشند و قصد داشتند نظارت خود را در مصر تا وادی نیل علیا توسعه دهند. مطبوعات در هر دو کشور به اتهامات متقابل پراشتهای دست میزدند؛ سیاستمداران مسؤول غالباً از جنگ صحبت میکردند. تصرف سودان مصر به وسیله کیچنر در سال ۱۸۹۸ روابط بین دو کشور را به متتها درجه تیره و تار ساخت. ولی عدم موفقیت انگلیسها در نزدیک شدن به آلمان در بین سالهای ۱۹۰۰ - ۱۹۰۲، تصمیم آلمان به تهیه برنامه ایجاد نیروی دریائی، عوض شدن نظر دولت فرانسه نسبت به بریتانیا پس از انتخابات فرانسه در سال ۱۹۰۲ و سیاست ماهرانه «پل کامبون» سفیر فرانسه در بریتانیای کبیر، همه این عوامل به تغییر جبهه کمک کرد. مهمترین عامل در نزدیک کردن دو کشور به یکدیگر محتملاً تصمیم فرانسویها برای تسلط بر مراکش بود که بدون کمک انگلستان نمیتوانستند به مقصد برسند. بالاخره در سال ۱۹۰۴ قرار داد محرمانه‌ای بین دو کشور تنظیم شد که بموجب آن بریتانیا به فرانسه قول داد که دست آن کشور را در مراکش باز بگذارد و در عوض فرانسه تصرف مصر را توسط انگلستان به رسمیت بشناسد. در ضمن بسیاری از اختلافات کوچک تجاری و مستعمراتی حل و فصل شد. با اینکه این قرارداد

صورت اتحاد نداشت ، از نقطه نظر اینکه به رقابت های بین انگلستان و فرانسه خاتمه داد و در نتیجه ضربه مهیبی به اتحاد مثلث بود ، اهمیت فراوان داشت .

اتفاق مثلث : روابط انگلیس و روس با تفاهم دوستانه ای که بین فرانسه و انگلیس ایجاد شد ابدأ بهبودی حاصل نکرد . در حقیقت در مدت جنگ روس و ژاپن (۱۹۰۴ - ۱۹۰۵) بریتانیا به عنوان متحد و دوست ژاپن ، هر چه می توانست ، به غیر از اقدام به جنگ ، برای مخالفت با روسیه و فراهم آوردن وسائل شکست آن فروگذار نکرد . بریتانیا در آسیا اختلافات مستعمراتی با روسیه داشت شبیه به اختلافات با فرانسه در آفریقا . ولی در سال ۱۹۰۵ دولتهای جدیدی در بریتانیا و در روسیه روی کار آمدند و راه را برای حل و فصل بسیاری از اختلافات هموار کردند . در سال ۱۹۰۷ معاهده ای برای تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ ، عدم مداخله در تبت ، و شناسائی تفوق انگلستان در افغانستان از طرف روسیه ، امضاء شد . مانند پیمان دوستانه بین انگلیس و فرانسه ، این معاهده با روسیه فقط وسیله آشتی بود ، بریتانیای کبیر هنوز به سیستم اتحاد اروپائی نپیوسته بود . ولی از سال ۱۹۰۵ همکاری بین بریتانیا و فرانسه بتدریج توسعه یافت . سر ادوارد گری وزیر امور خارجه جدید انگلیس نسبت به آلمان احساس خصومت و بدگمانی داشت ، در حالیکه نسبت به فرانسه احساس محبت میکرد ؛ پل کامبون سعی بسیار داشت تا بریتانیا را به فرانسه بوسیله معاهدات کتبی و قطعی پیوند دهد . جلسات مشاوره بین کارشناسان ارتشی و نیروی دریائی انگلیس و فرانسه برقرار گردید . نتیجه این شد با اینکه هیچگونه پیمان رسمی منعقد نشد که انگلستان را نسبت به فرانسه ملزم سازد ، قویترین تعهد اخلاقی انگلستان نسبت به فرانسه ایجاد شد . در عین حال دیپلمات های روسی و فرانسه کوشش زیاد کردند تا در مراسم اروپا این حس را ایجاد کنند که بریتانیای کبیر ، فرانسه و روسیه یکی هستند و اتحاد این سه کشور معروف به «اتفاق مثلث» شد که در مقابل «اتحاد مثلث» قرار گرفت . به این طریق مانورهای دیپلماسی بین المللی شرط لازم را برای یک جنگ جهانی که

با جنگ بین چند کشور تفاوت داشت ، فراهم آورد . اروپا به دو گروه متخاصم تقسیم شده بود .

میهن پرستی افراطی^۱ و میلیتاریسم

میهن پرستی افراطی : تمایل به ستیزه جوئی ، افراط در وطن پرستی خشونت آمیز ، تهدید به زور برای حل و فصل حتی کوچکترین نزاع ، بین تمام ملل بزرگ متداول بود . روزنامه ها برای انتشارات خود مفید میدیدند به ملل خارجی آزادانه حمله کنند ، سیاستمداران تشنه تشویق و تحصیل آراء در انتخابات ، بالا ف زدن بیهوده درباره کارهای بزرگ و سرنوشت تاریخی کشورهای خود ، از وجهه ملی خود استفاده میکردند . هر ملتی برای ستودن افتخارات نظامی خود دارای حماسه ها و ادبیات ملی بود . فشار میهن پرستان افراطی به حدی بود که حتی زمامداران صاحب افکار صلح جویانه در تحت فشار قرار گرفته و مجبور میشدند بر خلاف قضاوتهای صحیح خود سیاست تجاوزی اتخاذ کنند . هر نوع تسلیم ، فوری نشانه ضعف یا ترس تعبیر میشد .

تسلیمات : افزایش فوق العاده تسلیحات در طی سالهای (۱۸۷۱-۱۹۱۴) یکی از خصائص برجسته این دوره بود . در تمام کشورهای اروپا سرباز گیری در زمان صلح با تعلیمات نظامی عمومی متداول بود . بر عظمت ارتشهای مجهز هر سال بیش از پیش افزوده میشد . در عین حال پیشرفت علم و صنعت سلاح ها را مخوف تر میکرد و دائماً به ارزش و پیچیدگی ماشینهای مدرن نظامی می افزود . بارسنگین اقتصادی که به علت هزینه های فوق العاده و بی درآمد نظامی بر دوش مردم تحمیل میشد ، در دهه قبل از جنگ جهانی اول طاقت فرساتر گردید . ولی هیچگونه راه عملی برای متوقف ساختن این مسابقه تسلیحاتی معنونا نه کشف نگردید . هر ملتی عقیده داشت که برای دفاع از خود باید مسلح شود و حاضر نبود به قولهای سایر ملل اعتماد کند . علت مهم ایجاد رنجش بین بریتانیای کبیر و آلمان در سالهای بین ۱۹۰۰ - ۱۹۱۴ تلاش آلمان برای ایجاد یک نیروی دریائی بزرگ

بود که بریتانیا این اقدام را تهدیدی برای منی ملی خود میدانست. کنفرانسهای خلع سلاح «لاسه» در سالهای ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ چنانکه دیدیم، به نتیجه‌ای نرسید، از طرف بریتانیا و آلمان در سال ۱۹۱۲ هیئتی به نام میسیون هالدین^۱ مأمور شد پیمانی راجع به تسلیحات دریائی منعقد سازد، ولی اقداماتش منجر به شکست شد. با اینکه بسیاری از میاستمداران تشخیص میدادند که مسابقه بین المللی تسلیحات بطور مستقیم به ورشکستگی یا جنگ و شاید به هردو منجر میشود، صلاح نمیدانستند که کشورهای خودشان در میان همسایگان مسلح و تهدید کننده در تجهیزات خود اهمال نمایند. بنابراین آنها نیز سعی کردند و انمود کنند که تسلیحات بهترین عامل برای تأمین صلح است و چنانچه همه مسلح شوند همه در امان خواهند بود. علیرغم این گفتگوها که بوی جنگ از آن میآمد در حقیقت تقریباً هیچکس در اروپا خواهان جنگ نبود.

میلیتاریسم در حکومت کشوری: هر چند توسعه تشکیلات لشکری و نیروی دریائی، خود مصیبت باروشوم بود، افزایش نفوذ رهبران نظامی و مداخله آنها در حکومت کشوری از آن هم خطر نا کتر بود. وضع طوری شد که درباره مسائل مربوط به میاست دولت، مطابق نظریات و نقشه های جنگی ستاد ارتش تصمیم گرفته میشد. به خصوص در مواقع بحران، فشار نظامیان بر حکومت کشوری تقریباً غیر قابل مقاومت بود؛ در صورت بروز جنگ از ترس اینکه مبادا شانسی تعرض و تهاجم را از دست بدهند نظامیان با اعتقاد به اینکه جنگ غیر قابل اجتناب است اصرار داشتند بسیج عمومی صورت گیرد و به این طریق جنگ را حقیقه غیر قابل اجتناب مینمودند. تمام ستادهای ارتش نقشه های فنی و ماهرانه ای داشتند که ممکن نبود به اقتضای وقت، برای وفق دادن با وقایع غیر قابل منتظره دیپلماتیک، آنها را تغییر داد و در نتیجه جلو ابتکارات دیپلماتها را می گرفتند. یک مورد چشم گیر نقشه شلیفن^۲ آلمان بود که طبق آن وارد شدن آلمان به جنگ با روسیه جداً غیر ممکن بود، مگر اینکه قبلاً از بلژیک وارد فرانسه شده آن کشور را از پای درآورد.

هرج و مرج بین‌المللی

مفهوم حاکمیت ملی: شرط لازم در اجتماعات متمدن، وجود نظم و قانون است که عبارت است از محدودیت سخت آزادی‌های افراد به وسیله اقدامات دولت و رسوم و آداب و افکار اجتماعی و انضباط شخصی که از مذهب و اخلاق ایجاد میشود. بین ملتها هنوز طریقه مشابهی برای حفظ نظم به وجود نیامده است. تمام ملل ادعا میکنند که در کشور خود حاکم مطلق‌اند و تابع هیچ قانونی که از خارج تحمیل شود نیستند. نکته اساسی در مفهوم حاکمیت ملی داشتن حق اعلان جنگ یا برقرار کردن صلح است. هیچ نوع دستگاه مؤثر بین‌المللی برای حل و فصل مجادلات یا برای ترتیب دادن تغییراتی در وضع موجود بطور مسالمت آمیز وجود ندارد. از تجزیه و تحلیل دقیق مسائل، معلوم میشود که تغییرات مهم فقط با زور یا تهدید به زور امکان پذیر میباشد. بعد از جنگ جهانی اول دو اقدام مهم که یکی به وجود آمدن مجمع اتفاق ملل^۱ و دیگری پیمان کلوگ-بریان^۲ بود، برای محدود کردن نظریه حاکمیت ملی به نفع صلح، صورت گرفت. ولی این اقدامات حتی با حرارت‌ترین طرفداران آنها ناامید کرد. قبل از جنگ جهانی اول حتی این وسایل ضعیف برای تأسیس نظم بین‌المللی وجود نداشت. در حالیکه بواسطه لزوم تسکین افکار عمومی و همچنین بواسطه پایه‌گذاری نوعی موازین اخلاقی جلو بعضی تجاوزات آشکار گرفته میشد، میهن پرستان افراطی و ملیون نیز به آرام کردن افکار مردم پرداختند: جمله کشور ما خوب یا بد به ما تعلق دارد، عقیده معمولی وطن-پرستان تمام کشورها بود.

دیپلوماسی محرمانه: اوضاع نابسامان روابط بین‌المللی با اعمال دیپلوماسی محرمانه که خود وسیله هر گونه فساد و دورویی گشته بود، وخیم‌تر شد. یک محیط بدگمانی و خوف ایجاد شده بود. هیچ ملتی نمیدانست چه وقت ممکن است توسط متحدینش وجه المصلحه قرار گیرد و چه دسته بندی‌ها و توطئه‌هایی علیه او انجام گیرد یا کدام یک از بیانات دیپلماتهای خارجی را ممکن است حقیقت تلقی-

کرد . اشخاصی که در زندگی خصوصی خود کاملاً شریف بودند در خدمت به کشورهای خود حاضر بودند بدون خجالت دروغ بگویند . چنین موارد دورویی بین‌المللی مانند « معاهده ایمنی ^۱ » بیسمارک (۱۸۸۷) ، الغای «اتحاد مثلث » از طرف ایتالیا در موقع تجدید روابط با فرانسه (۱۹۰۲) و نقشه‌های محرمانه برای همکاری نظامی بین بریتانیا و فرانسه (که سر ادوارد گری در مجلس عوام وجود آنرا انکار کرد) ، تمام اینها بطور وضوح شیوع توطئه‌ها ماکیاولیسم یعنی سیاست عاری از وجدان و عاطفه را در معاملات بین کشورهای بزرگ به خاطر می‌آورند و نشان می‌دهند چرا هیچ ملتی نمیتوانست به ملت دیگر اعتماد کند .

ناسیونالیسم

روح ناسیونالیسم یا تمایل شدید برای وحدت و استقلال سیاسی، بین ملت‌هایی که دارای زبان و فرهنگ و نژاد مشترك هستند ، نیروی خیلی قدیمی در تمدن بشریت محسوب میشود . مثلاً یونانیان قدیم بین هلن‌ها که به زبان یونانی صحبت میکردند و بقیه مردم دنیا فرق بارزی قائل بودند . ممکن است آنهایی که کتاب مقدس را خوانده باشند روح شدید ملی عبری‌ها را به خاطر آورند : اعتقاد عبری‌ها به اینکه ملت برگزیده خدا بودند و حفظ رسوم مذهبی موروثی و فرهنگی خود طی قرن‌ها آزار و شکنجه به خوبی روح شدید ملی آنها را نشان میدهد . ولی با تأسیس امپراطوری روم و ظهور مسیحیت روح ناسیونالیسم از بین رفت . در قرون چهارده و پانزده و قتیکه زبانهای اروپا از یکدیگر متمایز شد و نفوذ وحدت دهنده کلیسای کاتولیک رو به زوال گذارد ، روح ناسیونالیسم جان تازه‌ای گرفت . در طی قرون شانزده و هفده و هجده ناسیونالیسم به رشد خود ادامه داد و از انقلاب فرانسه و جنگهای ناپلئون جنبش شدیدی پیدا کرد . در کنگره وین ناسیونالیسم بی‌اندازه مورد بی‌اعتنائی قرار گرفت و توجه به رژیم سلطنت موروثی معطوف گردید . طی قرن نوزدهم در تصمیمات وین تجدید نظر به عمل آمد ، بیشتر این تجدید نظرها در اثر قیام ملی شدید مردم بود (همانطوریکه در موارد وحدت ایتالیا و وحدت آلمان

پیش آمد) . ولی در دوره بین سالهای ۱۸۷۱-۱۹۱۴ بسیاری از آرزوهای ملی که برآورده نشده بود و ناراحتی حاصله از این ناکامی از طرفی و نقشه های کشورهای بزرگ برای استفاده از موقعیت از طرف دیگر دائماً صلح را مورد تهدید قرار میداد .

الزاس - لون : این نواحی سرحدی بین فرانسه و آلمان در خاتمه جنگ پروس و فرانسه به تصرف آلمان درآمده بود . این دو ایالت چون مسکن فرانسوی ها و آلمانی ها بود مورد ادعای وطن پرستان هر دو طرف قرار گرفت . طی مدت چهل سال پس از جنگ ۱۸۷۱ آلمان کوشش بسیار نمود که این دو ایالت را با ممانعت از استفاده و تدریس زبان فرانسه و با تشویق آلمانی ها به مهاجرت به آن نواحی ، آلمانی کند و با جلوگیری های بیجا و ناشیانه ، اقدامات شدیدی به عمل آورد . ولی این جلوگیری ها فقط باعث ادامه مقاومت و زیاد شدن کینه فرانسوی ها شد که در فکر انتقام بودند و انتظار داشتند نواحی از دست رفته را دوباره به دست آورند .

ایالات آزاد نشده ایتالیائی : پس از وحدت ایتالیا ، تورنتو ' نواحی اطراف تریست با اینکه قسمت اعظم آن ایتالیائی بود جزو امپراطوری اتریش باقی ماند . اتریش - هنگری و ایتالیا با اینکه در اتحاد مثلث به هم پیوسته بودند تا وقتی که این کانون کینه و خشم وجود داشت نتوانستند دوست حقیقی باشند .

اتریش - هنگری و کشورهای بالکان : اختلاط زبانها و ملیت ها در اتریش - هنگری و کشورهای بالکان تمام این سرزمین را مرکز اغتشاش و بلوا کرده بود . در فصل یازدهم مراحل از بین رفتن سلطه ترك ها را در اروپای جنوب شرقی ملاحظه کردیم . جنگ های بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳) ترکیه را از تمام متصرفات امپراطوری اروپائی خود به استثنای ادرنه و ترانس شرقی محروم کرد . اما بسیاری از مسائل ارضی تصفیه نشده باقی ماند ؛ چهار کشور بالکان : یونان ، صربستان ، بلغارستان و رومانی بین خودشان به جنگ ادامه دادند ، در حالیکه کشورهای بزرگ مشغول تحریکات و دسیسه های سیاسی بودند ، زیرا منافع آنها در این تصفیه با هم مغایرت داشت .

نهضتی ناسیونالیستی و مبهم معروف به «پان - اسلاویسم» ملت کشورهای بالکان و ملیت‌های تابع اطریش - هنگری را به جنب و جوش انداخته بود. پان - اسلاویسم وحدت سیاسی و فرهنگی تمام شعب ملل اسلاو را تبلیغ میکرد. روسیه چون یک کشور بزرگ اسلاو به عنوان حامی اسلاوها بر ضد تجاوز نژاد توتن^۱ قد علم کرد. بسیاری از سیاستمداران که از سخنان هیجان آمیز میهن پرستان اسلاو تشجیع شده بودند، مایل بودند از شور و هیجان عمومی برای پیش بردن نقشه‌های امپریالیستی خود استفاده کنند: روسیه مشتاق بود نظارت بغازها را در مدخل دریای سیاه به دست بیاورد و از مشاهده یک نهضت انقلابی که رقیب اطریشی‌اش را ضعیف میکرد خشنود بود؛ توسعه طلبان آلمانی برای اینکه حمایت میهن پرستان را جهت عملی ساختن رؤیاهای دیرینه خود یعنی پیشروی به سوی شرق یا استیلا بر اروپای مرکزی به دست آورند با آب و تاب خطر پان اسلاویسم را گوشزد عموم میکردند. پروفیسور اس. بی. فی^۲ درباره پیچیدگی این موضوع غامض ناسیونالیستی و امپریالیستی چنین نوشته است: «مسائل بالکان، از تمام اختلافات بزرگ بر سر منافع که مسبب جنگ اول شناخته شده، مهمتر بوده و تقریباً راه حل صلح جویانه‌ای برای آنها نبود».

امپریالیسم اقتصادی

در فصلهای سیزدهم و چهاردهم تلاش کشورهای بزرگ اروپائی را که به تقسیم آفریقا و تسلط اقتصادی اروپا در بیشتر قسمتهای آسیا منجر شد، ملاحظه کردیم. در حقیقت این امپریالیسم جدید، با اینکه وطن پرستان بدون اینکه شخصاً منظور استفاده‌ای داشته باشند از آن حمایت میکردند، کشمکش برای بازاریابی و به دست آوردن مواد خام و مناطق سرمایه گذاری بود. رقابت‌های امپریالیستی احساسات ملیون را جریحه دار کرد و باعث اختلافات و اصطکاک بی پایانی میان کشورهای بزرگ گشت. بخصوص موضوع مهم در ده ساله قبل از جنگ جهانی اول رقابت تجارتی بین بریتانیای کبیر و آلمان بود. مع هذا امپریالیسم اقتصادی

را ، که نیروی پرقدرتی در ایجاد فکر جنگ در تمام اروپا بود ، نمیتوان مسبب اصلی جنگ جهانی بحساب آورد ، زیرا رقابت اقتصادی به نوبه خود اساس سیستم اتحادو اتفاق را بر هم میزد . این رقابت همانطوریکه بین بریتانیای کبیر و آلمان شدید بود بین بریتانیای کبیر و فرانسه و بین بریتانیای کبیر و روسیه نیز قوی بود .

بحران های بین المللی (۱۹۰۵ - ۱۹۱۴)

بعد از تقسیم اروپا به دو گروه مسلح ، وقایع سیاسی روز بروز خطرناک تر شد و تقریباً مبدل به بحرانهایی شد که ممکن بود تمام اروپا را به جنگ بکشاند . یک سلسله از این بحران ها در دوره بین سالهای ۱۹۰۵ - ۱۹۱۴ اتفاق افتاد .

بحران مراکش (۱۹۰۵ - ۱۹۰۶) : انعقاد « پیمان دوستانه » ضربه و شکستی برای دیپلوماسی آلمان بود . نخست وزیر آلمان « بارون فن هولشتاین » با تصمیم به اینکه از حل مسأله کشور مراکش کنار نماند ، قیصر را در ماه مارس سال ۱۹۰۵ به طنجه فرستاد . قیصر نطقی ایراد کرد و در ضمن نطق خود استقلال مراکش را به رسمیت شناخت و وزارت خارجه آلمان برای تعیین سرنوشت کشور مراکش تقاضای تشکیل کنفرانس بین المللی کرد . تئوفیل دلکاسه ^۱ وزیر خارجه فرانسه از این پیشنهاد رنجید و طرفدار جنگ با آلمان شد . ولی چون روسیه در جنگ با ژاپن قوایش تحلیل رفته بود و بواسطه هرج و مرج داخلی وضع مناسبی برای جنگ نداشت ، و بریتانیای کبیر با اینکه از راه دیپلماسی از این موضوع شدیداً طرفداری میکرد حاضر نشد خود را گرفتار کند و بالاخره فرانسه تسلیم فشار آلمان شد و دلکاسه استعفا کرد . این موضوع شکستی توهین آمیز برای فرانسه محسوب گردید . ولی پیروزی آلمان دوام نداشت ، زیرا در کنفرانس الجزیره که برای تشکیل آن ، خود پافشاری کرده بود خود را در اقلیت دید . دیپلماسی ایتالیا در تمام مسائل مهم به طرفداری از فرانسه برخاست . بالاخره آلمانیها توانستند فقط استقلال مراکش را از خطر برهانند . به فرانسویها قدرت مالی مخصوصی داده شد و همچنین حق اداره مراکش با کمک اسپانیا واگذار شد .

بحران بالکان (۱۹۰۸) : با اینکه ایالات بوسنی و هرزگوین ظاهراً قسمتی از امپراطوری عثمانی محسوب میشدند از سال ۱۸۷۸ به این طرف اداره این ایالات به دست اتریش - هنگری انجام میگرفت . در سال ۱۹۰۸ با استفاده از شورش در قسطنطنیه وزیر امور خارجه اتریش آلوئیس فن اهرنتال^۱ و وزیر امور خارجه روسیه آلكساندر ایزولسکی^۲ معامله‌ای بین خود کردند و بنابر آن قرار شده بود که اتریش «بوسنی» و «هرزگوین» را ضمیمه خود کند و روسیه برای ناوگان جنگی حق عبور از بغازهارا داشته باشد . متأسفانه باز شدن بغازها برای ناوگان جنگی روسیه بسته به میل «فن اهرنتال» نبود، بلکه بسته به اراده بریتانیای کبیر بود و بریتانیا مایل نبود از سیاست قدیمی خود در بسته‌نگه داشتن بغازها صرفنظر کند . اتریش به آرامی بوسنی و هرزگوین را به خود ضمیمه نمود ، روسیه در مقابل چیزی دریافت ننمود . ضمیمه شدن بوسنی و هرزگوین به اتریش باعث رنجش فراوان در صربستان شد ، زیرا در این کشور ، پان اسلاویستهای پر حرارت برای تشکیل صربستان بزرگتر که شامل اسلاوهای جنوبی بوسنی نیز باشد نقشه‌هایی در سر می‌پرورانی‌دند . چند ماهی جنگ بین اتریش - هنگری و صربستان قریب‌الوقوع به نظر میرسید . در صورت وقوع چنین جنگی روسیه در نتیجه فشار پان اسلاویستهای کشور خود به ملاحظه حیثیت خود مجبور به شرکت در جنگ میشد . ولی روسیه برای جنگ بزرگ آمادگی نداشت . آشکار بود که آلمان از اتریش حمایت خواهد کرد . در تحت این شرایط روسیه مجبور بود از حمایت صربستان صرفنظر کند ؛ صربها نیز چون نتوانستند از کمک روسیه برخوردار شوند از ادعای خود صرفنظر کردند . دیپلماسی اتریش و آلمان پیروز شد . ولی از این بحران کدورت‌های شدیدی باقی ماند . برای خاطر بوجود آوردن صربستان بزرگتر تلاش با شدت بیشتری ادامه داشت ؛ ایزولسکی که در این اقدامات گول خورده و رنجیده بود بر آن شد که از اتریش انتقام بگیرد .

بحران اقادیر (۱۹۱۱) : از زمان کنفرانس الجزیره فرانسویها مدام نفوذ

اقتصادی خود را در مراکش توسعه میدادند، و در سال ۱۹۱۱ اعلام کردند که لشکریان فرانسوی چند شهر را تا برقراری مجدد نظم اشغال خواهند کرد. آلمانیها فوری ظنین شدند که این اشغال مقدمه الحاق شهرها به فرانسه خواهد بود. به جهت جلوگیری از این امر یا برای به دست آوردن امتیاز بهتری برای خود در برابر رضایت به این امر، آلمانیها ناو جنگی موسوم به «پانتر» را به منظور تهدید به بندر اقادیر فرستادند. بلافاصله بحران شروع شد. پس از آنکه هر دو طرف با نیروهای مسلح خود همدیگر را تهدید کردند، اختلاف با واگذار کردن دو باریکه از سرزمین کنگوی فرانسه به آلمان، در عوض رضایت آلمان به قیمومت فرانسه در مراکش، حل و فصل شد. با اینکه فرانسویها در این معامله به مراتب بیشتر استفاده بردند میهن پرستان افراطی در مجلس سنای فرانسه «ژوزف کایو» را به اتهام اینکه چاپلوسانه به آلمانیها تسلیم شده از نخست وزیری ساقط کردند.

جنگ ترکیه و ایتالیا (۱۹۱۱): ایتالیا از بحران اقادیر استفاده کرده اولتیماتومی به ترکیه فرستاد و واگذاری طرابلس را خواستار شد. در حالیکه افکار عمومی در اروپا سیاست زورگویی ایتالیا را محکوم میکرد کشورهای بزرگ در این کار مداخله ای نکردند. معلوم بود که وفاداری ایتالیا به اتحاد مثلث خیلی ضعیف میباشد. زیرا آلمان سعی میکرد دوستی با ترکیه را توسعه دهد و حمله ایتالیا به ترکیه در این موقع خیلی نگران کننده بود.

جنگهای بالکان (۱۹۱۲ - ۱۹۱۳): در تمام مدت جنگهای بالکان، دیپلماتهای اروپائی در حالتی عصبی بسر میبردند. اطریش مدام تهدید به مداخله میکرد؛ تمام کشورهای بزرگ بانگرانی مراقب اوضاع بودند و میترسیدند مبادا یکی از رقیبان امتیازی به دست آورد. تمام اروپا به حال آماده باش درآمده بود.

بروز جنگ جهانی اول

قتل آرشیدوک فرانسیس فردیناند^۲: در روز ۲۸ ماه ژوئن ۱۹۱۴ آرشیدوک فرانسیس فردیناند ولیعهد اطریش - هنگری و خانمش در ساراجوو^۳ پایتخت بوسنی

به دست یک وطن پرست متعصب صرب تبعه اطریش از اسلاوهای جنوب به نام «گاوریلوپرینسیپ^۱» به قتل رسید. این واقعه در روابط اطریش - هنگری و صربستان که از زمان الحاق «بوسنی» و «هرزگوین» به اطریش در سال ۱۹۰۹ تیره بود بحرانی ایجاد کرد. دولت اطریش که معتقد بود جنایت مزبور حاصل نهضت انقلابی صربستان بزرگتر می باشد و به دلیل اینکه این نهضت وجود سلطنت اطریش - هنگری را تهدید میکند، مصمم شد به اقدامات شدید دست بزند.

اولتیماتوم اطریش: کنت برچتولد^۲ وزیر امور خارجه اطریش پس از تحصیل قول پشتیبانی از آلمان (چک سفید و ژوئیه) و موافقت کنت تیزا^۳ نخست وزیر مجار، با نظرات خود، اولتیماتومی در (۲۳ ژوئیه) به صربها داد که شامل ده درخواست توهین آمیز بود. اولتیماتوم متعمداً به منظور برانگیختن جنگی با صربستان تنظیم شده بود، چون «برچتولد» حس میکرد که فقط با یک لشکرکشی ممکن است آشوبگران را تنبیه و بلواهای ضد اطریشی را در صربستان خاموش کرد. دولت اطریش به تهدیدات آلمان برای جلوگیری از مداخله روسیه اعتماد داشت. همه به این عقیده بودند که روسیه در مقابل آلمان، بیش از آنچه که در سال ۱۹۰۹ پس از الحاق بوسنی و «هرزگوین» به اطریش کرده بود به اقدامی دست نخواهد زد.

پاسخ صربها: در ۲۵ ژوئیه صربستان پاسخی ملایم به اولتیماتوم اطریش داد، ولی عملاً دو تقاضای مهم آن کشور را به عنوان اینکه به حاکمیت صربستان لطمه میزند رد کرد. این دو تقاضا عبارت بود از اینکه صربستان همکاری مأموران اطریشی را در جلوگیری از نهضت خرابکار و در تحقیقات و بازجویی های راجع به قتل ولیعهد قبول نماید. اطریش جواب را رضایت بخش ندانست و روابط سیاسی خود را با آن کشور قطع کرد.

اقدامات کشورهای بزرگ: در مدت ۷ روز بین تسلیم اولتیماتوم و اعلان جنگ آلمان به روسیه (اول ماه اوت) دیپلماتهای پنج کشور بزرگ با جدیت فراوان

کوشیدند تا از شروع یک جنگ عمومی جلوگیری کنند . متأسفانه در حالیکه هیچیک از کشورهای بزرگ مایل به جنگ نبود ، هیچکدام از آنها حاضر نبود گذشتہائی هم بکنند . سرادوارد گری ، وزیر امور خارجه انگلستان ، و بتمان هولوک^۱ صدراعظم آلمان برای متوقف کردن جنگ خیلی فعالیت کردند . ولی کوشش های خستگی ناپذیر بتمان هولوک برای جلوگیری از اطریش با عدم همکاری سرسختانه کنت برچتولد مواجه شد . در حالیکه ادوارد گری بواسطه تعهدات محرمانه ای که با فرانسه داشت و همچنین بواسطه اینکه میبایست موافقت هیئت وزرا و پارلمان بریتانیا را تحصیل کند نمیتوانست به اقدامات مؤثری دست بزند . زمامداران فرانسه به این معتقد بودند که بدون تزلزل پیروی از سیاست جبهه متحد بکنند تا شاید بدین طریق آلمان ها را بترسانند و آنها را به عقب نشینی سیاسی صلح جویانه وادار نمایند . وزیر امور خارجه روسیه ، « سن . د . سازونوف^۲ » مصمم بود به هر قیمتی که شده از پیروزی اطریش بر صربها چه سیاسی چه نظامی جلوگیری نماید ، زیرا چنین پیروزی روسیه را تحقیر کرده به حیثیت آن در برابر اسلاوهای بالکان لطمه میزد . با اطمینان از حمایت کشور فرانسه ، روسیه تصمیم گرفت با تمام خطرات جنگ مواجه شود .

بسیج و جنگ : در ۲۸ ژوئیه « برچتولد » که فشار کشورهای بزرگ را برای جلوگیری از تنبیه صربستان باعث مزاحمت میدید به صربستان اعلان جنگ داد . او در نظر داشت با اعلان جنگ وضع را روشن کند و از هرگونه اقدام و دخالت جلوگیری نماید ، ولی در باره جدی بودن تصمیم روسها اشتباه کرده بود و نتیجه کار انجام شده وی ، سازونوف و تزارنیکلا را خشمگین کرد و آنها را وادار نمود تا قسمتی از قشون خود را بسیج کنند (۲۹ ژوئیه) . به دلایل فنی نظامی (که محتملاً در آن موقع سازونوف و تزار آنرا کاملاً درک نکرده بودند) ، اگر بلافاصله دنبال بسیج قسمتی از قشون ، بسیج عمومی اعلان نمیشد دستگاه نظامی روسیه جداً مختل میگردد . و قتیکه این موضوع در بعد از ظهر ۳ ژوئیه بر تزار واضح گشت خود را

کاملاً مجبور دید اجازه بسیج عمومی بدهد، هر چند مسلم بود که این عمل معادل با شروع جنگ اروپا است. بسیج روسیه، آلمان را نیز مجبور به بسیج کرد و بسیج آلمان، طبق نقشه اشلیفن (این نقشه در تمام وزارتخانه‌های امور خارجه کشورهای اروپا مشهور است) حمله‌ای از طرف آلمان به فرانسه به دنبال داشت. می‌ستیم موجود اتحادها و عدم امکان لغو حکم بسیج بعد از اعلان، باعث شد که بسیج روسیه در حکم اعلان جنگ عمومی در آید. اعلانهای رسمی جنگ (آلمان به روسیه در اول اوت، آلمان به فرانسه، ۳ اوت) فقط نتایج معمولی بسیج‌ها بود.

بلژیک و بریتانیای کبیر: نقشه اشلیفن آلمان برای یک حمله شدید برق-آسا به فرانسه طرح شده بود. ستاد ارتش آلمان معتقد بود که اگر فرانسه در مدت چند هفته از پای درنیاید توده‌های بیشمار نیروی انسانی روسیه ممکن است قشون آلمان را در مشرق مغلوب کرده در جنگ فاتح شوند. از این رو به نظر آلمانیها لزوم تسخیر فرانسه از کوتاهترین راه ضرورت حیاتی داشت. این راه از وسط کشور بلژیک بود. تجاوز به بلژیک عوامل ناراضی را در بریتانیای کبیر مجتمع کرده باعث شد بریتانیا اولتیماتوم و اعلان جنگی به آلمان بدهد (۴ اوت). باز تعهدات محرمانه سر ادوارد گری به فرانسه و تغییر کلی سیاست خارجه بریتانیا بر ضد آلمان بود که انگلیسها را مجبور کرد داخل جنگ شوند. تجاوز به بلژیک نه از نظر اینکه سبب اصلی شرکت انگلیس در جنگ بود اهمیت داشت، بلکه چون توانست افکار عموم مردم و پارلمان را به سرعت با هم متحد کند مهم بود. صدراعظم آلمان در میان دلتنگی و هیجان، ناشیانه قرار داد سال ۱۸۳۹ را (که بیطرفی بلژیک را تضمین میکرد) کاغذ پاره‌ای دانست. این اشتباه بزرگ برای انگلیسها جهت تحریک افکار عمومی بر ضد آلمان پس از اعلان جنگ بی اندازه ارزش داشت، ولی سبب اعلان جنگ نشد.

مسئولیت جنگ: ماده ۲۳۱ معاهده ورسای تمام مسئولیت قانونی و اخلاقی جنگ را به گردن آلمان و متحدینش انداخت. این قضاوت نتیجه طبیعی

سالها تبلیغات و تنفر بود . در ده سال بعد از جنگ ، اولیای امور با مدارك جدید و حالتی آرامتر تدریجاً به این قضاوت کاملاً احساساتی تجدید نظر کردند و روشن شد که همه ملت‌ها در ایجاد جنگ سهمی به سزاداشته‌اند و رفتار سیاستمداران مختلف را در بحران ژوئیه سال ۱۹۱۴ نمیتوان بطور قطع محکوم یا ستایش کرد . تمام سیاستمداران مهم آنطوریکه بعدها معلوم شد در این امر اشتباهاتی مرتکب شده‌اند . همه آنها در محیط سیاستی عاری از وجدان و عاطفه ، که در آن قضاوت‌های اخلاقی غیر واقعی هستند ، قرار گرفته بودند . مورخین مختلف به طور مختلف عوامل مادی و روانی متعدد را که کار را به فاجعه کشانید ارزیابی خواهند کرد ، ولی آنها به نظریه ساده عمومی طرفین متخاصمین که در مدت جنگ تمام حق را به طرفی و تمام خطاها را به طرف دیگر نسبت میدادند بر نخواهند گشت .

تاریخهای مهم

۱۹۱۴	اولین جنگ مارن ^۱
۱۹۱۵	غرق کشتی لوزیتانیا
۱۹۱۷	ورود ممالک متحدۀ آمریکا به جنگ
۱۹۱۷	انقلاب روسیه
۱۹۱۸	پیمان برست لیتووسک ^۲
۱۹۱۸	امضای متارکه جنگ

فصل شانزدهم

جنگ جهانی اول

عظمت جنگ : جنگ جهانی اول تا آن تاریخ مصیبت بارترین جنگهای جهان بوده است. از هر نقطه نظر - از حیث عظمت سپاهها، شدت و وسعت ویرانی ها تأثیرات آن بر روی تمدن - چیزی که مسلم است این است که هیچ یک از جنگهای قبلی با آن قابل مقایسه نبوده است. ۲۷ ملت که هشت کشور بزرگ نیز جزو آنها بودند در این جنگ شرکت داشتند. جمع نفراتی که در ارتشهای متفقین بسیج شده بودند در حدود ۴۰۰۰۰۰۰ نفر و در ارتشهای کشورهای مرکزی ۲۰۰۰۰۰۰ نفر بودند. کل هزینه مستقیم جنگ بطوری که تخمین زده شده

متجاوز از ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار بود. از نظر تلفات جانی چون علاوه بر آنهاییکه در میدانهای جنگ کشته شده‌اند عده زیادی نیز از گرسنگی و سایر علل غیر مستقیم تلف شده‌اند تعداد دقیق آنرا به‌طور قطعی نمیتوان تخمین زد. بدون شک تلفات جانی متجاوز از ۱۵۰,۰۰۰,۰۰۰ نفر میباشد. بیست سال بعد از پایان جنگ مشاهده شد که نتایج بعدی حتی بیش از خود جنگ وخیم و هولناک بود.

روشهای جدید : چهل سال صلح بین کشورهای بزرگ، متعاقب جنگ ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ فرانسه و آلمان سالهای پیشرفت علمی و فنی بود. در جنگ جهانی تمام منابع انقلاب صنعتی دوم برای ساختن سلاحهای جدید و مخرب، از قبیل نارنجکهای قوی، گازهای سمی، تانکهای زرهپوش زیر دریائی ها، مسلسل ها، و هواپیماها، به کار برده شد. بیشتر زد و خوردها در سنگرهای جبهه‌هائی که صدها میل طول داشت صورت میگرفت. نبردها به معنای قدیم جنگ انجام نمیشد، عملیات جنگی عبارت بود از بمبارانهای شدید توپخانه و هجوم تانکها برای شکافتن سنگرهای دشمن.

ملت‌های مسلح : در آغاز جنگ فقط عدهٔ خیلی از زمامداران سیاسی یانظامی گمان میکردند که جنگ طولانی باشد. ولی همین که ماهها بدون نتیجهٔ قطعی گذشت، لازم شد که در تشکیلات داخلی ملتها تغییرات اساسی بدهند تا بتوانند به احتیاجات روزافزون به نفقات و لوازم جنگی جواب گو باشند. در تمام کشورها، دولتها برای اینکه کوششهای ملی تحت نظم و نسق صحیحی قرار گیرد از ملت تقاضای همکاری نمودند. در هیچ کشوری بیش از کشور آلمان، این تشکیلات نتوانست «ملتی تحت السلاح» به تمام معنی ایجاد کند. نیروی مقاومت حیرت‌انگیز آلمان در مقابل قدرتهائی به مراتب قوی‌تر از خود را میبایستی به برتری تشکیلات داخلی آن کشور حمل نمود. دول متفق تا آخرین مراحل جنگ به قدرت کامل جنگی خود نرسیدند و علت آن مخصوصا این بود که در اوایل، عظمت کار و ضرورت فدا کردن آزادی انفرادی را برای خاطر نتیجه، درک نکرده بودند.

تفوق ملل صنعتی : در آغاز جنگ همه ، قدرت نظامی ملل را از حیث نیروی انسانی ارتشها می‌سنجیدند و از استفاده وسیعی که ملتی از منابع صنعتی خود میتواند در جنگ بنماید اطلاعی نداشتند . این رویه غلط باعث شد که آلمان قدرت روسیه را بیش از آنچه که بود تخمین بزند و در نتیجه برای اینکه به جبهه شرقی نیروهای اضافی بفرستد در یک لحظه حساس حمله خود را به فرانسه تضعیف کرد . روسیه که در صنعت پیشرفت نکرده بود ، باوجود شجاعت لشکریانش کار مهمی از پیش نبرد و تلفات جانی آن کشور بیش از همه بود . متفقین نیز در درک اهمیت صنعت در فراهم کردن مهمات و لوازم ارتش‌ها کند بودند و در سال ۱۹۱۵ در جبهه غربی سخت گرفتار کمبود مهمات شدند . بالاخره پس از ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ عامل اصلی شکست کشورهای مرکزی بیشتر منابع صنعتی آمریکا بود تا تعداد نفرات قشون آن که به میدان جنگ اعزام شده بودند .

تبلیغات : یک کیفیت نسبتاً جدید جنگ جهانی اول ، استفاده از تبلیغات منظم و دقیق توسط تمام دولتها بود . تبلیغات ، به منظور حفظ پشتیبانی ملت در داخل کشور و تحت تأثیر قرار دادن افکار خارجی انجام میشد . یک نوع تبلیغات وسیع بخصوصی در ایالات متحده آمریکا شروع شده بود : متفقین ابتدا به وسیله نشر کتاب‌ها ، درج مقالات در روزنامه‌ها ، ادای سخنرانیها و طرفداری شخصی آمریکائی‌های متنفذ ، با مهارت ، دوستی آمریکائی‌ها را به خود جلب کردند . تبلیغات متفقین ، بخصوص تبلیغات بریتانیا ، در آمریکا در اشاعه اعتماد به محقق بودن متفقین و مقصر بودن آلمانیها در شروع به جنگ بی‌اندازه موفقیت‌آمیز بود . تبلیغات آلمانیها به جهت ایجاد حس بیطرفی و صلح دوستی بین آمریکائیها بود ، زیرا برای آلمانیها خیلی زود آشکار شده بود که برای بدست آوردن حمایت مؤثر آمریکائیها امیدی نباید داشته باشند . تمام دولتها کتابهایی به نام (قوس قرچ) منتشر کردند (این نام به این جهت به این کتاب داده شده بود که برای تشخیص ممالک مختلف از رنگهای مختلف استفاده شده بود) و حاوی مدارک رسمی در باره مبدأ جنگ بود و ثابت میکرد که جنگ آنها جنگ تدافعی بوده . از زمان

جنگ جهانی اول تا حال ، مطالعه کنندگان تاریخ نشان دادند که تمام این کتابها ، در تأیید این مثل : « درجنگ راستی و درستی اولین مصیبت است » ، حاوی اطلاعات ناقص ، از قلم افتادگیها ، ومطالب جعلی بوده اند . همینطور همه دولتها حکایاتی راجع به شقاوت ها که در حقیقت اساسی نداشت ، اما در پراکندن تخم های نفرت مؤثر بود انتشار دادند . در نتیجه تبلیغات ، تمام مردم به سوی جنگ وحشیانه شدیدی که در جنگهای قبلی سابقه نداشت سوق داده شدند و این بیشتر از هر چیز دیگر تأثیر تبلیغات بود که یک محیط نفرت و کینه جوئی در پایان جنگ در کنفرانس پاریس ایجاد کرد و مانع برقراری صلحی مسالمت آمیز شد .

عملیات جنگی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵

جبهه غرب : نقشه اصلی آلمان در ابتدای جنگ از پای درآوردن فرانسه در اسرع اوقات بود . این نقشه قرار بود طبق « طرح اشلیفن » عمل شود یعنی قشون عظیمی از راه بلژیک به فرانسه بتازد و بعد به عقب چرخ زده و از پشت ، ارتش فرانسه را که محتملاً سرگرم حمله به آلاس خواهد بود محاصره نماید . با اینکه « طرح اشلیفن » بشکل اصلی خود از نظر سوق الجیشی شاهکاری بود ، ولی مولتکه^۱ که بعد از اشلیفن به ریاست ستاد ارتش آلمان برگزیده شد چنان تغییراتی در آن طرح داد که نتایجی که از آن انتظار میرفت به دست نیامد . مولتکه جناح راست را یابه عبارت دیگر سپاه اصلی آلمان را که در خاک بلژیک پیشروی میکرد ضعیف کرد و در نتیجه کمی افراد نتوانست محاصره قشون فرانسه را به انجام برساند . با اینکه فرانسویها در هفته های اول غافلگیر شده بودند ، ستاد ارتش فرانسه تحت فرماندهی ژوفر^۲ به خود آمد و قشون فرانسه دلیرانه مقاومت نمود . در جنگ اول مارن^۳ (بین ۵-۱۲ سپتامبر) آلمانیها عقب رانده شدند و نقشه جنگی آنها بکلی خنثی گردید . آلمانیها به سنگرهای خود که در طول رودخانه ازن^۴ آماده شده بود عقب نشینی کردند و خط جنگ بسرعت به شمال و به غرب تادریای مانش توسعه پیدا کرد . جنگ در غرب وضع عادی خود را از دست داد و مبدل به عملیات وسیع سنگری همراه با حمله های خونین تانکها برای شکافتن جبهه دشمن شد .

جبهه شرق : روسها قشون خود را به دوجبهه فرستادند ، یکی از راه لهستان به شمال و غرب بر ضد پروس شرقی ، و دیگری به طرف جنوب بر ضد اتریش - هنگری . در پروس شرقی ، روسها با سپاهیان آلمانی که مجهزتر بوده و تحت رهبری ژنرالهای با کفایتی چون ژنرال فن هیندنبورگ^۱ و ژنرال لودندورف^۲ بودند روبرو شدند و در جنگهای بزرگ تانبرگ^۳ (۲۵ تا ۳۰ اوت) و دریاچه های مازورین^۴ (۴ تا ۱۰ سپتامبر) به سختی شکست خوردند . این دو جنگ سپاهیان روسها را که بر ضد آلمان می جنگیدند چنان خرد و متفرق کرد که دیگر احتمال تجدید جنگ دیگری به آنها نمیداد . اما در برابر اتریشی ها ، روسها به پیروزیهای نائل شدند ، و قسمت اعظم « گالیسی » شرقی را اشغال کردند و زیان مالی و جانی فراوان وارد آوردند . آلمانیها به منظور کاستن فشار روسها بر اتریشی ها ، در لهستان دست به حمله متقابل زدند . تا پایان آن سال عملیات جنگی روسها در حال وقفه بود .

در سال ۱۹۱۵ آلمانیها در جبهه شرق دست به عملیات تهاجمی زدند و تا اعماق لهستان پیش رفتند و شهرهای ورشو و ویلنا را تصرف کردند و تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر تلفات جانی به روسها وارد آوردند . با اینکه روسیه به جنگ ادامه داد و در سال ۱۹۱۶ کوششهای قابل ملاحظه ای نمود ، ولی دیگر برای کشورهای مرکزی تهدیدی به شمار نمیرفت .

کشورهای بالکان : اتریشی ها کوشش کردند که تنبیهی را که برای صربستان در نظر گرفته بودند اجرا کنند ، ولی فاقد نیروی کافی بودند و صربها برخلاف انتظار مقاومت کردند . در سال ۱۹۱۴ سه بار به صربستان حمله شد ، ولی در هیچ یک موفقیتی به دست نیامد . ترکیه در کنار کشورهای مرکزی داخل جنگ شد و آلمان مایل بود کشورهای بالکان را تسخیر کرده بین برلن و استانبول رابطه آزادی برقرار کند . در سال ۱۹۱۵ ، پس از پیوستن بلغارستان به کشورهای

مرکزی ، فتح صربستان را که اطیشی ها نتوانسته بودند عملی کنند ژنرال فن - ماکنزن^۱ به سرعت انجام داد . در ضمن ، عملیات وسیع جنگی ناوگان انگلیس که توسط نیروی زمینی پشتیبانی میشد ، نتوانسته بود استحکامات ترکیه را که از بغاز داردانل محافظت میکرد از بین ببرد و در نتیجه کشورهای مرکزی به مسدود ساختن راه کشتی های روسیه به دریاهای خارج ادامه دادند .

جنگ ایتالیا : در اوایل سال ۱۹۱۵ ایتالیا ، متعاقب قولی که برای الحاق «ترنتینو» و «تریست» (ایتالیا ایردانتا) ، متفقین به آن کشور داده بودند به متفقین پیوست . ورود ایتالیا به جنگ اهمیت زیادی نداشت ، زیرا این کشور نه منابع صنعتی وسیعی داشت و نه دارای قشون بسیار عالی بود ، ولی پیوستن ایتالیا به متفقین باعث شد که اطیش عده زیادی از قشون خود را بدون اینکه فعالیتی از خود نشان بدهند عاطل و باطل در سرحدات ایتالیا نگهدارد .

جنگ در دریا

نیروی دریائی بریتانیا : اهمیت نیروی دریائی انگلستان را در پیروزی نهائی متفقین نمیتوان نادیده گرفت . با کنترل دریاها ، بریتانیا توانست سواحل آلمان را محاصره کند ، تمام کشتیهای آلمان را از دریاهای بزرگ خارج نماید . ارتباط آزاد بین آلمان و دنیای خارج را قطع کند مستعمرات آلمان را در آفریقا تصرف نماید و راه های ارتباط را بین متفقین غربی و بالکان از راه دریای مدیترانه حفظ کند . فشارخفه کننده نیروی دریائی بریتانیا بود که آلمان را مجبور به جنگهای زیردریائی خیلی سخت کرد ، و آخرالامر منجر به ورود ایالات متحده آمریکا برضد آلمان به جنگ شد . محافظت و حمایت نیروی دریائی بریتانیا بود که انتقال هزاران سرباز را از کانادا و قلمروهای دیگر میلیون ها تن تدارکات را از ایالات متحده آمریکا امکان پذیر کرد . انگلستان از تمام کشورهای بزرگ اروپا بیشتر نیازمند به مواد غذائی خارج بود و بدون حمایت نیروی دریائی خود در محاصره میماند و در ظرف چند ماه از پا در میآمد .

زیر دریائی‌های آلمان : وقتی که ناوگان آلمان به وسیله ناوگان بریتانیا از کارافتاد ، آلمان متوسل به اسلحه جدیدی یعنی زیر دریائی شد . در اوایل سال ۱۹۱۵ آلمان آبهای اطراف جزایر انگلستان را منطقه جنگی اعلان نمود و اخطار کرد که کشتی‌های تجاری را که مأمور حمل مواد غذائی و مهمات میباشند غرق خواهد کرد . غرق کشتی «لوزیتانیا» (ماه مه ۱۹۱۵) و غرق ۱۲۰۰ نفر مسافر که بیش از یکصد نفر آنها تبعه آمریکا بودند ، مردم آمریکا را خشمگین کرد و باعث مکاتبات طولانی سیاسی شد . غرق کشتی‌ها و حوادث دیگر در سال ۱۹۱۵ ادامه داشت ، ولی در ماه آوریل ۱۹۱۶ ، پس از حمله‌ای به کشتی فرانسوی سوسکس^۱ که در آن چند نفر آمریکائی کشته شدند ، ایالات متحده آمریکا اولتیماتوم شدیدی^۲ را به آلمان داد و در نتیجه حملات دریائی مدت یکسال متوقف شد . در مدت عملیات زیر دریائی افکار عمومی آمریکائیها علیه کشورهای مرکزی به شدت برانگیخته شد .

عملیات جنگی سال ۱۹۱۶

نبردهای وردن^۳ و سوم^۴ : وقتی آلمان از فشار شرق رهائی یافت ، برآن شد که با وارد کردن تلفات سنگین به قشون فرانسه دژ وردن را تصرف کند . جلو این حمله توسط قشون فرانسه بفرماندهی ژنرال پتن گرفته شد ، ولی هر دو طرف متحمل تلفات بسیار سنگینی شدند . انگلیسها در نزدیکی رودخانه «سوم» حمله‌ای کردند و با دادن تلفات جانی زیاد آلمانیها را چند میل عقب راندند ، ولی به نتیجه‌ای قطعی نرسیدند . هیچ یک از دو طرف نتوانست شکافی در جبهه دشمن باز کند ؛ جنگ ، جنگ فرسایشی و کشت و کشتار بود و سران لشکر از طرح نقشه‌های جدید عاجز مانده بودند .

جنگ روسیه و رومانی : روسها پس از آنکه شکستهای سال ۱۹۱۵ خود را تا اندازه‌ای ترمیم کردند با از سر گرفتن حملات خود کوشش بسیار کردند تا از فشار آلمانیها در « وردن » بکاهند . در این حملات در لوتسک^۵ اطریشی‌ها را

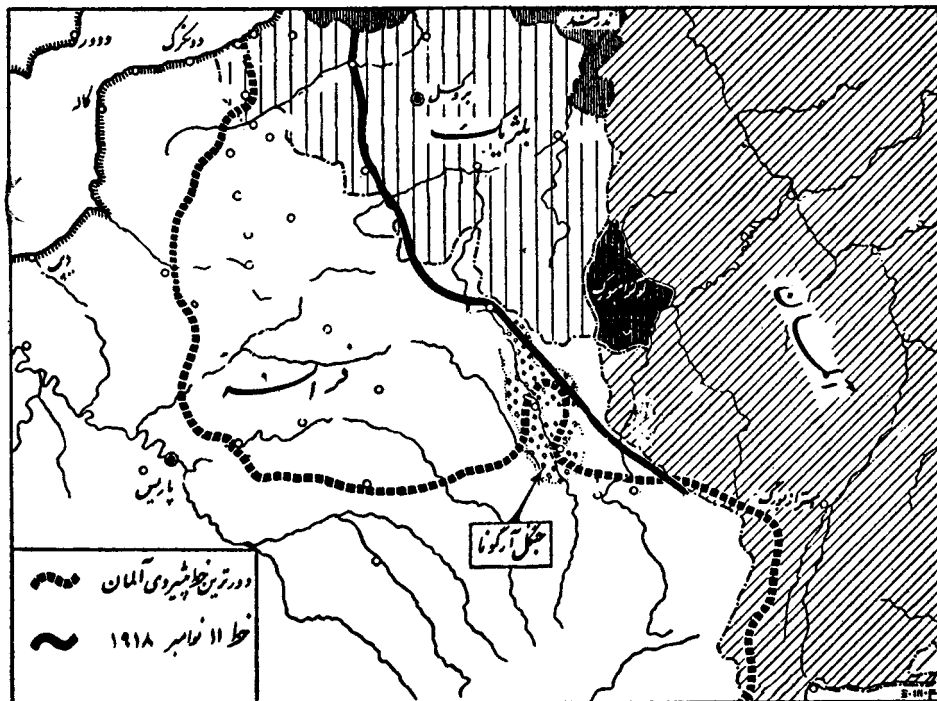
سخت شکست دادند و قسمت اعظم بوکووین^۱ را اشغال کردند ، ولی با رسیدن قوای امدادی آلمانیها متوقف شدند . در این بین رومانی به متفقین پیوست . پیروزیهای روسها که موجب شده بود رومانی از بیطرفی صرفنظر کند ، دیگر ادامه نداشت و قشون بلغارها و ترکها به سرکردگی فن ماکزنز وارد رومانی شدند و در ظرف چند ماه آن کشور را تحت انقیاد خود در آوردند . در نتیجه فتح رومانی آلمانیها توانستند گندم و روغن مورد احتیاج خود را به دست آورند .

سال بحرانی (۱۹۱۷)

جبهه غرب - در بهار سال ۱۹۱۷ رکود عملیات نظامی ، سیاستمداران متفقین را چنان خشمگین کرد که همگی با نقشه تهاجمی متهورانه ژنرال نیول^۲ دایر بر رخنه کردن در سنگر دشمن موافقت کردند . این حمله با دادن تلفات جانی زیاد با عدم موفقیت مواجه شد و بی فایده گی و احمقانه بودن حمله که بر سربازان ارتش فرانسه آشکار بود ، باعث نارضایتی و در بعضی مواقع باعث تمرد و شورش شد . در انگلستان ، فرانسه و آلمان ، چون با دادن تلفات زیاد و تحمل خسارات هنگفت نتیجه ای به دست نیامد و سختی اوضاع اقتصادی هم روحیه مردم را تضعیف کرده بود عقیده بر شکست و ناکامی شیوع یافت .

ورود ایالات متحده آمریکا به جنگ : در آوریل سال ۱۹۱۷ ایالات متحده آمریکا به آلمان اعلان جنگ داد . علت ورود ناگهانی آمریکا به جنگ آغاز مجدد جنگ های زیر دریائی آلمان از اول ماه فوریه بود . علاوه بر جنگ های زیر دریائی ، تبلیغات و خرابکاری های مأموران آلمانی نیز از مدتها قبل احساسات ضد آلمانی را در ایالات متحده برانگیخته بود . منافع اقتصادی بسیاری از سرمایه گذاران آمریکائی منوط به پیروزی متفقین بود و حس مبهمی ایجاد شده بود که در صورت پیروزی آلمان امنیت ایالات متحده و تمدن به خطر می افتد . گفته معروف ویلسون رئیس جمهوری آمریکا : «جهان باید برای دموکراسی امنیت داشته باشد» شعار پیوند

دهندهٔ میلیون‌ها وطن‌پرست حقیقی شده بود که حس میکردند آمریکا نه به منظور استفاده یا حب و بغض، بلکه به منظور دفاع از هدفی عالی وارد جنگ شده است.



دخول ایالات متحدهٔ آمریکا به جنگ بکلی سرنوشت جنگ را تغییر داد، هر چند که ماه‌ها سپری شد تا اینکه وزنهٔ آمریکا محسوس گشت. آلمان دو بار دیگر برای پیروزی کوشش سخت کرد، اول به وسیلهٔ فشار زیردریائی بر انگلستان که در ماه‌های آوریل، مه و ژوئن سال ۱۹۱۷ به اعلی درجه رسید و دوم به وسیلهٔ هجوم سخت زمینی بر جبههٔ غرب در بهار سال ۱۹۱۸.

کناره‌گیری روسیه از جنگ: شکست‌های موحش نظامی که به طور متوالی یکی بعد از دیگری از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۷ واقع شد، فساد و بی‌کفایتی سازمان اداری تزار، و اضمحلال اقتصادی همهٔ ملت همگی با هم ترکیب شد تا ارادهٔ ملت

روسیه را به جنگ در هم شکند . انقلابی در ماه مارس سال ۱۹۱۷ در پتروگراد برپا شد و دولت تزار از قدرت برکنار گردید .

یک دولت موقتی بریاست کرنسکی^۱ کوشش کرد به جنگ ادامه دهد و یک رژیم آزادی خواهی برقرار کند . ولی اصلاحات جزئی که در نظر گرفته شده بود نتوانست ارضای خاطر رهبران انقلابی را که تعدادشان روز به روز افزایش مییافت فراهم نماید ، در حالیکه تصمیم به ادامه جنگ تجزیه قشون را تسریع کرد . در ماه نوامبر دولت موقتی از بین رفت ، کرنسکی از کشور فرار کرد و گروه بلشویک که از انقلابیون پیش رفته بودند تحت رهبری لنین و تروتسکی^۲ قدرت را به دست گرفتند ، ولی با اشکالات داخلی فراوان روبرو شدند و فوری تصمیم گرفتند بهر قیمتی که شده با آلمان کنار بیایند . آنها سعی کردند بر اساس فرمول ، بدون الحاق سرزمینی ، بدون پرداخت غرامتی ، صلح کنند ، ولی بالاخره شرایط سنگین پیمان برست لیتوسک^۳ را پذیرفتند (مارس ۱۹۱۸) . کناره گیری روسیه به آلمان امکان داد تا سپاهیان خود را برای کوشش نهائی بر ضد انگلستان و فرانسه به جبهه غرب انتقال دهد .

پیروزی متفقین

کوشش نهائی آلمان : یک حمله بزرگ آلمان در جبهه غرب در ماه مارس ۱۹۱۸ شروع شد . شکافهای عمیقی در جبهه متفقین ایجاد گردید ، قریب به ۸۰۰۰۰ نفر تلفات به بریتانیا و فرانسه وارد آمد و مقدار زیادی لوازم و مهمات از دست آنها رفت . ولی خطوط جبهه متفقین نشکست ، در صورتیکه لودندورف با حمله دیوانه وار ارتش آلمان را مضمحل کرد . در پایان ماه ژوئیه آشکار شد که در نتیجه ، آلمان با این هجوم خود را از پای در آورده بود و متفقین که با یک قشون بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر آمریکائی تقویت شده بودند ، حمله متقابل شدیدی را آغاز کردند . فشار شکست متفقین را مجبور به قبول فرماندهی واحدی کرده بود و ژنرال فردیناند فوش به فرماندهی عالی قوای متفقین انتخاب شد .

شکست زیردریائی‌ها : در طی سال ۱۹۱۷ زیر دریائی های آلمان تعداد کشتی‌هایی که غرق کردند به مراتب بیش از تعدادی که متفقین میتوانستند بسازند ، بود و آلمانیها حق داشتند معتقد باشند که قبل از رسیدن کمک آمریکائیا انگلیسها را از گرسنگی از پا در آورند . ولی نیروی دریائی آمریکا و بریتانیا در مقابل زیر - دریائی‌های آلمان روش جدیدی اتخاذ کردند و در آغاز سال ۱۹۱۸ با در پیش - گرفتن سیستم قافله‌ای کیوشیپس^۱ جلو خطر را گرفتند . بدین طریق زیردریائی‌ها نتوانستند از حمل و نقل سپاهیان آمریکائی به فرانسه جلوگیری کنند .

بیروزیهای متفقین و شرق نزدیک : آنچه که در فراهم آوردن شکست نهائی کشورهای مرکزی اهمیت زیادی داشت ، عملیات جنگی بریتانیا در شرق نزدیک بود ، در محلی که امپراطوری عثمانی بتدریج شکست می‌خورد و سیادت آلمانیها در کشورهای بالکان به خطر می‌افتاد . نیروهای بریتانیا تحت فرماندهی آلن بی^۲ در ماه دسامبر ۱۹۱۷ اورشلیم را تصرف کردند و در سال بعد ترکها از تمام آسیای صغیر بیرون رانده شدند ، نیروهای متفقین از راه سالونیک و یونان در ماه سپتامبر ۱۹۱۸ به بلغارستان حمله کرده آنرا مجبور به تسلیم کردند . تمام جبهه جنوب شرقی آلمان در حال متلاشی شدن بود .

از هم پاشیدگی در آلمان : چهار سال تلاش سخت برای جنگ ، ملت آلمان را به ستوه آورده بود . کمبود و نامرغوبی مواد غذایی ، و از بین رفتن افراد بطور دائم ، شکست حمله‌های پرخرج ژنرال لودندورف و به وجود آمدن فکر اینکه با جهانی مسلح نمیتوان جنگید ، روحیه مردم را بالاخره خرد کرده بود . اطیش - هنگری در اثر مخالفت ملیت‌های مختلف تابع خود در مدت جنگ ضعیف شده در خطر شورش قرار گرفته بود . قشون اصلی آلمان در جبهه غرب در نتیجه ضربتهای خرد کننده ژنرال فوش مرتب به عقب رانده میشد . هزاران سرباز که در جبهه شرق خدمت کرده بودند در اثر آشنائی با روسهای انقلابی تحت تأثیر عقاید بلشویکی

۱ - Q - Ships با این سیستم « قافله‌ای » گروهی از کشتی‌های حمل و نقل تحت مراقبت ناوگان جنگی حرکت میکردند و از خطر حمله زیردریائی‌ها تا اندازه‌ای مصون بودند .
۲ - Genera Allenby

قرار گرفته بودند . تبلیغات متفقین ، مخصوصاً برنامه صلح ۱۴ ماده‌ای ویلسون ، رئیس جمهوری آمریکا بسیاری از آلمانیها را قانع کرده بود که شکست آنها حتمی است ، و اگر فوری به صلح تن در دهند ممکن است شرایط مناسب‌تری نصیبشان شود .

متارکه جنگ : در روز بیست و نهم ماه سپتامبر سال ۱۹۱۸ رهبران نظامی آلمان به دولت اطلاع دادند که پیروزی در جنگ امکان پذیر نیست و تقاضای متارکه فوری کردند . پس از مذاکرات بسیار ، که در طی آن اوضاع سیاسی و نظامی آلمان به سرعت خراب‌تر میشد ، متفقین در هشتم ماه نوامبر شرایط خود را ابلاغ کردند . شرایط طوری بود که به آلمان امکان تجدید جنگ نمیداد . آلمان مجبور بود مقدار زیادی از لوازم جنگی خود را به متفقین تحویل دهد و تمام سرزمینهای غرب رودخانه راین را تخلیه کند . محاصره غذائی آلمان از طرف متفقین بنا بود ادامه داشته باشد . آلمانیها این شرایط را در یازدهم نوامبر پذیرفتند .

تاریخهای مهم

۱۹۱۸	جمهوری اتریش
۱۹۱۸	جمهوری لهستان
۱۹۱۹	جمهوری آلمان
۱۹۱۹	معاهده ورسای
۱۹۲۰	مجمع اتفاق ملل
۱۹۲۲	معاهده‌های واشنگتن

فصل هفدهم

تصفیه امور در جهان

بلغارستان (۱۹۱۸) : فردیناند پادشاه بلغارستان که کشور خود را به جنگ کشانیده بود در روز سوم اکتبر ۱۹۱۸ پس از تارومار شدن قشون در نتیجه پیشروی متفقین از طرف سالونیک ، از سلطنت استعفا داد . با اینکه بلغارها پس از استعفای فردیناند ، یوریس سوم را به پادشاهی پذیرفتند قدرت سلطنت از بین رفته بود . گروهی سوسیالیست و طرفدار اصلاحات ارضی ، به ریاست استانبولینسکی^۱ کنترل دولت را به دست گرفت .

ترکیه (۱۹۱۸ - ۱۹۲۳) : حزب جوانان ترك « ژون ترك »^۲ که از اتحاد

با آلمان طرفداری کرده بودند در موقع پیشرویهای متفقین در سال ۱۹۱۸ از کار کناره گیری کردند . به رهبری مصطفی کمال پاشا شورشی بر ضد سلطان محمد ششم (۱۹۱۸ - ۱۹۲۳) در اناطولی شروع شد و به زودی تمام ترکیه را فرا گرفت و با خلع محمد ششم و برقراری جمهوری ترکیه انقلاب پایان یافت (۱۹۲۳) .

اتریش - هنگری (۱۹۱۸) : بی قراری ملیتهای تابع اتریش - هنگری ، عامل اصلی ضعف در تمام مدت جنگ بود . در اواخر سال ۱۹۱۸ حکومت مرکزی ، تمام اقتدار و قدرت خود را از دست داد . مصیبت های پی در پی نظامی ، فشار سخت قحطی غذائی و تبلیغات یأس آور فراوان ، روحیه مردم کشور را از بین برده بود . در ۱۷ اکتبر برای تخفیف نارضایتی ها دولت با صدور اعلامیه ای مبنی بر موافقت با دادن استقلال داخلی آخرین کوشش را کرد ، ولی این گذشت خیلی دیر شده بود ، زیرا دیگر ملیتهای مختلف استقلال داخلی نمیخواستند ، هدف اصلی آنها به دست آوردن استقلال تام بود .

یوگوسلاوی : تجمع تمام اسلاوهای جنوب (یوگوسلاوها) در یک صربستان بزرگتر آرزوی اصلی ملیون بود که باعث شروع جنگ شد . در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ گروهی از رهبران یوگوسلاوی در کورفو اجتماع کرده و اعلامیه ای درباره قصدشان در تشکیل کشور جدیدی که میبایست دارای سلطنتی پارلمانی ، دموکرات و مشروطه باشد امضاء کردند . با ازمهم پاشیده شدن حکومت اتریش - هنگری اسلون ها ، کروواتها ، صربها از اتریش - هنگری جداویه صربستان و مونتنگرو ملحق شده - کشور سلطنتی صرب ، کرووات و اسلون را تحت سلطنت پطر ازاهالی صربستان تشکیل دادند .

چکوسلواکی : سرزمینهای بوهم ، موراوی و اسلواکی کشوری جمهوری تشکیل دادند که بی اندازه شبیه به جمهوری ایالات متحده آمریکا بود و توماس - مازاریک را به ریاست آن برگزیدند . چک ها میان ملت های شورشی ، فعالترین و با ثبات ترین آنها بودند و در سال ۱۹۱۶ به خصوص بوسیله دیپلوماسی ماهرانه

مازاریک و ادوارد بنش با کشورهای متفقین روابط دوستانه‌ای برقرار کردند . بنابراین کشوری که آنها تشکیل داده بودند بلافاصله در موقعیت ممتاز اتحاد با متفقین فاتح قرار گرفت .

مجارستان : بر خلاف چک‌ها و اسلواک‌ها و اسلاوهای جنوب ، مجارها ملت مهمی بودند و تا آخر از اطریشی‌های آلمانی‌نژاد طرفداری کردند و برای ادامه جنگ با آنها همکاری کردند . وقتی که آشکار شد که امپراطوری قدیمی در حال زوال است رهبران مجار اقدام کردند تا سرزمینهای مجارستان قدیم را عیناً از خطر برهانند . این سرزمین‌ها محل سکونت عدۀ فراوانی رومانی ، اسلواک و یوگوسلاو بود . جمهوری مجارستان که تحت رهبری میکائیل کارولی در حزب استقلال وی شروع به کار کرد بلافاصله با مسأله توافق با ملیتهای خود مواجه گردید . کارولی ، جمهوری خواه لیبرال ، اقدام به اصلاحاتی کرد و امید داشت با این اصلاحات اقلیتهای را با خود همراه کرده شرایط سهلی برای صلح از متفقین به دست آورد . ولی متفقین اصرار داشتند با دولت جمهوری جدیدالتأسیس مانند دشمن رفتار کنند و ملتهای تابع نیز حاضر به همکاری با دولت نشدند . رژیم کارولی فقط سه ماه دوام کرد .

جمهوری اطریش : در روز یازدهم نوامبر ۱۹۱۸ شارل امپراطور اطریش از سلطنت کناره گرفت . سوسیال دموکراتها ، سوسیالیستهای مسیحی و ملیون آلمانی-نژاد با هم ائتلاف کردند و دولتی موقتی تشکیل دادند ، قانون اساسی تدوین و اطریش را دولتی جمهوری اعلام کردند . این تغییر بدون هیچ مقاومتی انجام یافت و این در اثر رفتار معقولانۀ شارل بود که تمام مأمورین سابق خود را از سوگند وفاداری شان نسبت به خودش آزاد کرد تا اینکه جلو راه پیشرفت آزادانۀ ملتی را که دوست می‌داشت ، نگیرند . رهبران اطریشی در نظر داشتند با جمهوری جدید آلمان متحد شوند ، ولی متفقین مانع اجرای این نقشه شدند .

آلمان : پس از گذشت سالها ، چون جنگ چیزی جز جیره‌بندی ارزاق ،

محاصره نظامی و تلفات جانی به بار نیاورد ، پشتیبانی ملت آلمان به تدریج رویه-زوال نهاد . از همان سال ۱۹۱۶ کارل لیپ کتخت^۱ رهبر رادیکال با انتشار نامه هائی جنگ را تقبیح و مردم را به حمایت از شورش اجتماعی دعوت میکرد . در سال ۱۹۱۷ جنبش صلح جویانه ای شروع شد . مجلس شورای ملی آلمان رایشتاک که مدت سه سال با کمال ملایمت به کلیه لوایح رأی موافق داده بود بتدریج حالت تعرض و انتقاد به خود گرفت . برای اینکه در دولت اصلاحاتی بشود از طرف مردم تقاضاهای زیادی میشد . ماتیاس ارزبرگر^۲ رهبر حزب میانه رو^۳ (حزب مرکزی) اصرار داشت که صلح براساس فرمول روسها یعنی بدون الحاق سرزمینی و بدون پرداخت غرامتی باشد . ولی رهبران نظامی ، هیندنبورگ و لودندورف کنترل کارها را کاملاً به دست گرفته بودند ، و تصمیم داشتند تا پیروزی نهائی به جنگ ادامه دهند . در ماه ژوئیه سال ۱۹۱۷ بتمان هولوگ را که سیاستی معتدل داشت مجبور به کناره گیری کردند و ژرژ میکائلیس^۴ را که شخص ضعیفی بود و احتمال نداشت با سیاست آنها مخالفت کند به صدراعظمی انتخاب کردند . صدارت «میکائلیس» فقط چهار ماه طول کشید . مجلس رایش تاگ از حمایت وی امتناع کرد و برای اولین بار در تاریخ آلمان توانست سبب سقوط صدراعظم بی کفایتی گردد . بعد از میکائلیس ، کنت هرتلینگ^۵ سرکار آمد . هرتلینگ سعی کرد حکومت را با کمک رایش تاگ اداره کند ، ولی ضرورت های جنگی موجب شد که رفته رفته قدرت بیشتری به دست هیندنبورگ ، لودندورف بیفتد . در سپتامبر ۱۹۱۸ رهبران ارتشی قبول کردند که جنگ را باخته اند . تا آن تاریخ هیچگونه جنبشی برای اصلاحات دموکراتیک به عمل نیامده بود ، ولی بعد از آن تاریخ دو شورش پشت سرهم بوقوع پیوست .

حکومت پارلمانی اکتبر (۱۹۱۸) : در سی ام سپتامبر سال ۱۹۱۸ قیصر آلمان طی اعلامیه ای حکومت پارلمانی برقرار کرد و در سوم اکتبر پرنس آزادی خواه

ماکس فن بادن^۱ را مأمور اجرای اصلاحات نمود. بدبختانه این امتیازات فقط برای خاطر وضع بسیار سخت نظامی از قیصر به زور گرفته شده بود، ولی موجب هیچگونه تغییری در وضع حکومت نشد. در ضمن اینکه پرنس ماکس تغییرات اساسی را که به مردم آزادی می بخشید با شتاب پیش میبرد، مجبور بود درباره شرایط صلح وارد مذاکره شود. ویلسون رئیس جمهوری تذکر داد که هیچ گونه شرطی مطرح نخواهد شد مگر اینکه سران نظامی و اشراف منتسب به سلطنت آلمان از تمام اختیارات خود برکنار گردند. بلافاصله عموم ملت متحداً درخواست برکناری قیصر را نمودند. در آخر اکتبر شورشی بین ملوانان در بندر کیل^۲ برپا شد و به سرعت شورش به تمام کشور سرایت کرد. با این همه ویلهلم دوم از کناره گیری امتناع کرد. بالاخره متاد ارتش به وی ابلاغ کرد که دیگر نمیتواند از وی حمایت کند و ویلهلم در دهم نوامبر به هلند فرار کرد. روز قبل از آن پرنس ماکس نیز به درخواست رهبران دموکرات سوسیال، ابرت^۳ و شایدمان^۴، استعفا داده بود.

جمهوری آلمان (۱۹۱۹): به دنبال استعفای پرنس ماکس و فرار قیصر

اوضاع درهم و برهمی به وجود آمد. پیمان متارکه جنگ روز یازدهم نوامبر به امضای رسید، ولی محاصره متفقین ادامه داشت. سختی اوضاع اقتصادی در نتیجه فلج شدن سیستم راه آهن ملی و تسلیم ۳۰۰۰ لکوموتیو و ۱۰۰۰۰ واگن افزایش یافت. کشمکش بین سوسیال دموکرات ها به رهبری ابرت و شایدمان و اسپارتا سیست ها یا کمونیست ها به رهبری کارل لیب کنخت و روزالو گزامبورگ تقریباً منجر به جنگ داخلی شد. ولی در ماه ژانویه ۱۹۱۹ تظاهرات جمعی اسپارتا سیست ها در برلن به منظور برانداختن دولت موقت ابرت برپا شد، ولی بدون اینکه به هدف خود برسند متفرق شدند و بعد از چند روز، رهبران آنها لیب کنخت و روزالو گزامبورگ توقیف شده به قتل رسیدند. پس از آن نهضت اسپارتا سیست ها از بین رفت. در نهم ژانویه انتخابات برای انتخاب نمایندگان مجلس شورایی ملی انجام شد. مجلس در وایمار در ششم فوریه تشکیل جلسه داد. اکثریت نمایندگان را سوسیال دموکرات ها،

میانه‌روها (مرکزی‌ها) ودموکراتها تشکیل داده بودند. در یازدهم فوریه مجلس ابرت را به ریاست برگزید. یک قانون اساسی جمهوری تدوین و در ۳۱ ژوئیه تصویب شد.

لهستان مستقل : لهستان از زمانیکه بین اطریش، پروس و روسیه تقسیم شده بود همواره آرزوی کسب استقلال مینمود. شورش لهستانی‌ها بر ضد روسیه در سالهای ۱۸۳۰ و ۱۸۶۳ با بیرحمی فرو نشانده شد. در جنگ جهانی اول لهستانی‌های روسیه در مقابل لهستانی‌های آلمان قرار گرفته مجبور به جنگ بودند. رهبران طرفدار استقلال ملی اختلاف عقیده داشتند و نمیدانستند آیا باید از روسیه یا از کشورهای مرکزی طرفداری کنند. موقعیکه روسیه از جنگ کناره‌گیری کرد لهستانیها دریافتند که آلمان قصد ندارد اجازه دهد لهستان کشور مستقل قوی گردد. روی این اصل همه لهستانیها متحداً و متفقاً بر ضد کشورهای مرکزی قیام کردند. پس از از هم پاشیده شدن کشورهای مرکزی، لهستانیهای که در گالیسی^۱، پوزن^۲ پروس شرقی و سیلزی^۳ مقیم بودند تقاضای الحاق به لهستان را کردند. جمهوری جدید در ماه نوامبر ۱۹۱۸ واقعیتی پیدا کرد و «پیلسودسکی»^۴ به ریاست جمهوری و پادروسکی^۵ به نخست وزیری آن انتخاب گردیدند (۱۹۱۹).

مسائل برقراری صلح

هدفهای متفقین : در طی جنگ، متفقین ادعا کرده بودند که قهرمانان حق و عدالت در برابر دشمنانشان یعنی کشورهای مرکزی، میباشند. ولی این ادعا بیشتر تبلیغات بود. حق و عدالت در فکر سیاستمداران متفقین شکل امتیاز خاص به خود گرفت. فرانسه آلزاس لرن را میخواست، بریتانیای کبیر اشتیاق داشت جلو نیروی دریائی آلمان را بگیرد؛ ایتالیا آرزومند الحاق ایالات ایتالیائی-نشین به ایتالیا بود؛ کشورهای بالکان خواهان استقلال کامل بودند؛ و ژاپن میخواست قدرت خود را در اقیانوس آرام توسعه دهد. نقشه‌های امپریالیستی چند

کشور متفق در یک سلسله پیمانهای محرمانه که در زمان جنگ تنظیم شده گنجانده شده بود .

برنامه صلح ویلسون : ایالات متحده مایل به تصرف سرزمینی نبود ، ولی برای اینکه جهان را برای دموکراسی بی خطر گرداند و به جنگ پایان دهد ، داخل جنگ شد . ویلسون در پیام خود به کنگره (ژانویه ۱۹۱۸) چهارده اصل را به عنوان برنامه ای جهت صلح با دوام پیشنهاد کرد: (۱) الغای دیپلوماسی محرمانه ، (۲) آزادی دریاهای ، (۳) برداشتن سدهای اقتصادی ، (۴) تحدید و تقلیل تسلیحات ، (۵) تصفیه دعاوی مستعمراتی با رعایت بیطرفی ، (۶) تخلیه روسیه ، (۷) برگشت بلژیک به حال اولیه ، (۸) واگذاری آلزاس - لرن به فرانسه ، (۹) تثبیت مجدد مرزهای ایتالیا ، (۱۰) پذیرفتن اصل خود مختاری ، (۱۱) تخلیه بالکان از قوای کشورهای مرکزی ، (۱۲) دادن استقلال داخلی به ملیتهای غیر ترک و آزاد - گذاشتن تنگه داردانل به روی تمام کشتی ها ، (۱۳) ایجاد یک لهستان مستقل ، (۱۴) تأسیس یک مجمع ملل جهت تضمین استقلال تمام ملتها . روح برنامه ویلسون با وجود آنکه چند ماده آن با هدفهای خاص متفقین اروپائی مطابقت داشت ، کاملاً مخالف با روح پیمانهای محرمانه بود . مع هذا متفقین چهارده اصل را (با شرایطی) به عنوان اساس صلح پذیرفتند و با این توافق بود که آلمانیها متارکه را امضاء کردند . مشکل کنفرانس صلح ، وفق دادن مطامع متفقین و روح انتقام - جوئی آنها با فلسفه چهارده اصل بود .

کنفرانس صلح (۱۹۱۹)

کنفرانس صلح ، درست ۴۸ سال بعد از اعلام امپراطوری آلمان ، یعنی در ۱۸ ژانویه سال ۱۹۱۹ در همان کاخ ورسای ، افتتاح شد . اعضای کنفرانس عبارت بودند از شخصیت های برجسته ای چون ویلسون لانسینگ^۱ و هاوز^۲ از ایالات متحده آمریکا ؛ لوید جرج و بالفور از بریتانیای کبیر ؛ کلمانسو^۳ و فوش

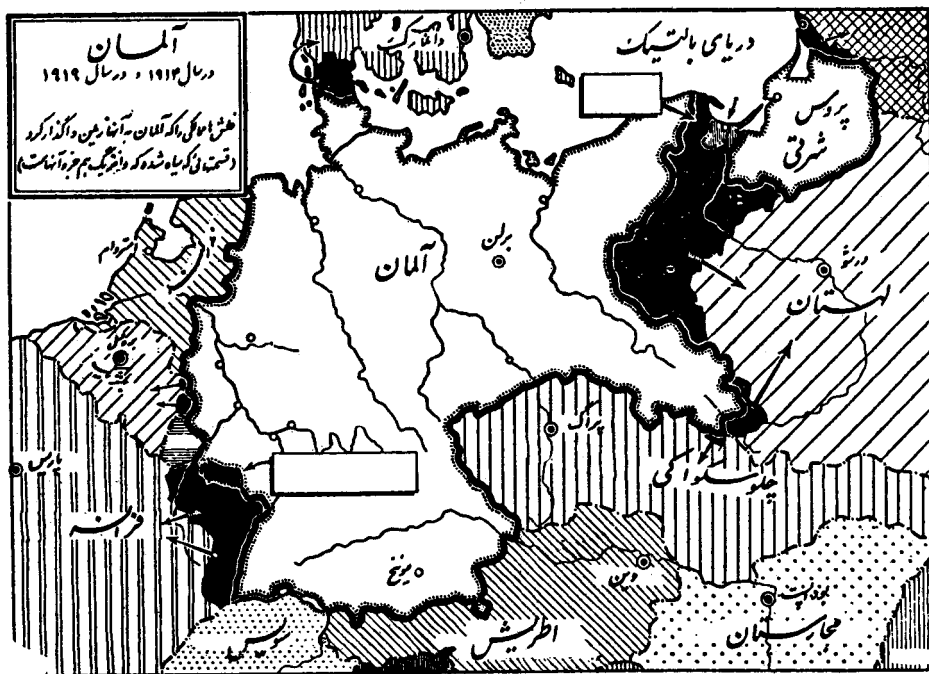
از فرانسه ؛ ژنرال اسموتس^۱ از آفریقای جنوبی ؛ اورلاندو از ایتالیا ، ونیزلوس^۲ از یونان . رهبران حقیقی کنفرانس چهار شخصیت بزرگ : (کلمانسو ، لوید جرج ، اورلاندو و ویلسون) از چهار کشور بزرگ بودند . بیشتر کارها توسط کارشناسان انجام میشد .

شرایط معاهده با چنان مهارتی تنظیم شده بود که ظاهراً با چهارده اصل مطابقت میکرد ، در حالیکه واقعاً در این معاهده متفقین را به اعلی درجه بزرگ کرده برای آلمان شدیدترین تنبیهات را در نظر گرفته بودند . ویلسون به اطمینان اینکه مجمع اتفاق ملل تشکیل خواهد شد تسلیم این تبانی ها شد . او به بسیاری از بی عدالتی های پیمان پی برد ، ولی امید داشت که در سالهای بعد مجمع اتفاق ملل در آن تجدید نظری کرده و این بی عدالتی ها را از بین خواهد برد و نیز امیدوار بود که مجمع اتفاق ملل نظم جدیدی در جهان برقرار خواهد کرد . وقتی بالاخره پیمان کامل شد ، نمایندگان آلمان به کنگره دعوت شدند تا آنرا قبول کنند . آلمانیها با اشاره به تناقض آن با چهارده اصل ، به سختی به آن اعتراض کردند ، ولی بواسطه اینکه خلع سلاح شده بودند مجبور شدند با پیمان موافقت نمایند . در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ ، معاهده به عنوان پیمان ورسای امضاء شد ، پیمانهای دیگری نیز با سایر کشورها تنظیم شد .

معاهده ورسای

مقررات ارضی : (۱) آلزاس - لرن به فرانسه واگذار شد . (۲) پوزن و دالانی به عرض تقریباً شصت میل که پومرانی^۳ را از پروس شرقی جدا میکرد و در کنار دریای بالتیک بود به لهستان داده شد . (۳) ناحیه های کوچکی مشتمل بر شهرهای یوپن^۴ ، مالمدی^۵ و مورسنه^۶ به بلژیک واگذار گردید . (۴) شهر دانزیگ^۷ و نواحی اطراف آن (در حدود ۷۰۰ میل مربع) شهری آزاد اعلام گردید که در تحت سرپرستی مجمع اتفاق ملل بوده میبایستی روابط خارجی آن در تحت نظارت

لهستان باشد. (۵) شهرمل^۱ و قسمت باریکی از نواحی شمال شرقی رودخانه ممل، نیمان^۲ به متفقین واگذار شد (این قسمت در سال ۱۹۲۴ به لیتوانی برگردانده شد). (۶) قرار شد در شلسویگ، سیلزی علیا و چند ناحیه در پروس شرقی، به آراء عمومی مراجعه شود. (در نتیجه آراء عمومی قسمت شمالی شلسویگ به دانمارک واگذار شد؛ در حدود ۱۰۰۰ میل مربع از سیلزی علیا هم به انضمام با ارزش ترین معادن و صنایع آن به لهستان واگذار گردید). (۷) تمام متصرفات



آلمان در ماوراء بحار گرفته شد و بعدها به بریتانیای کبیر، فرانسه، بلژیک و ژاپن به عنوان قائم مقام مجمع اتفاق ملل واگذار گردید.

مقررات مختلف اقتصادی و ارضی: (۱) معادن زغال حوزه سار^۳ به فرانسه واگذار گردید با شرط باز خرید آن توسط آلمان پس از پانزده سال. سرزمین سار

بیایستی تا سال ۱۹۳۵ توسط مجمع اتفاق ملل اداره شود و در آن تاریخ برای تعیین وضع نهائی آن به آراء عمومی مراجعه شود. (۲) آلمان تمام امتیازات تجاری حوزه‌های نفوذ اقتصادی خود را در چین، سیام، لیبریا، مصر، مراکش، و سایر واحی عقب مانده، از دست داد. (۳) لوکزامبورگ از اتحاد گمرکی آلمان جدا شد و از نظر اقتصادی به بلژیک پیوست. (۴) مقررات پیچیده‌ای برای کنترل ودخانه‌های آلمان توسط متفقین تنظیم شد.

مقررات نظامی و نیروی دریائی : منظور از مقررات نظامی معاهدهٔ تقلیل تسلیحات و وسائل تهیهٔ تسلیحات آلمان به حدی که نتواند دست به تعرض مجددی زند، بود. طبق این معاهده قرار شد: (۱) قشون آلمان به حداکثر ۱۰۰,۰۰۰ نفر تقلیل داده شود؛ (۲) سربازگیری عمومی لغو شود و فقط سربازان داوطلب به مدت دوازده سال و افسران به مدت بیست و پنج سال پذیرفته شوند (این عمل برای این بود که آلمان نتواند با گردش خدمت، سربازان احتیاط تعلیم دیده در ذخیره داشته باشد)؛ (۳) نیروی دریائی آلمان به یک واحد گشتی باتناژ محدود تقلیل یابد و آلمان از داشتن زیر دریائی کاملاً ممنوع گردد؛ (۴) تمام ناحیهٔ غربی ودخانهٔ راین و یک منطقه به عمق پنجاه کیلومتر در ساحل شرقی راین برای همیشه منطقهٔ غیر نظامی گردد و تمام استحکامات منهدم و آلمان از داشتن پادگان ممنوع گردد؛ (۵) ساختن اسلحه تحت نظر یک هیئت نظامی از طرف متفقین و داشتن هرگونه تسلیحات سنگین از قبیل تانک، هواپیماهای بمب افکن، توپخانهٔ کالیبر بزرگ قدغن باشد؛ (۶) استحکامات نیروی دریائی هلیگولند منهدم و کانال کیل غیر نظامی گردد.

غرامات : بر طبق مادهٔ ۲۳۱ مشهور، آلمان مسئولیت تمام خسارات و مایعاتی که جنگ به متفقین و کشورهای متحد و اتباع آنها وارد آورده بود به گردن گرفت. ادعای قانونی برای جبران خسارات مالی مبتنی بر یادداشتی بود که متفقین قبل از متارکهٔ جنگ همراه با چهارده اصل ویلسون برای صلح داده -

بودند . در یادداشت ذکر شده بود که : « آلمان همه خساراتی را که به مردم غیرنظامی متفقین وارد شده بود جبران خواهد کرد . . . » بعد از مباحثات بسیار تصمیم گرفته شد که هزینه‌های از قبیل برقراری وظیفه به سربازان سابق و کمک مالی به خانواده سربازان در مدت اقامت آنها در جبهه را میتوان در لیست غرامات منظور کرد . برای شروع به پرداخت غرامات آلمان میبایستی علی الحساب (۱) تمام کشتی‌های تجارتي خود را واگذار کند ، (۲) مقدار زیادی از دامها ، مواد خام ، زغال سنگ ، موادشیمیایی و غیره خود را تحویل دهد ، (۳) ۵۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار نقد قبل از ۲۱ ماه مه ۱۹۲۱ بپردازد . سرانجام مبلغ کل غرامات توسط هیئت غرامات به ۲۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار تثبیت گردید . چون پرداخت این مبلغ خارج از توانائی آلمان بود ، نتیجه واقعی قسمت مربوط به غرامات معاهده تحمیل بندگی اقتصادی بر آلمان بود و بدون تجدید نظر در شرایط معاهده ، آلمان هیچوقت نمیتوانست از آن رهایی یابد .

تضمینات : قرار شد ناحیه آلمانی غرب راین (به هزینه آلمان) برای مدت پانزده سال تحت اشغال سپاهیان متفقین قرار گیرد . سرپل‌ها هم در کولن ، کوبلنز^۲ و ماینز^۳ در دست سپاهیان متفقین باشد . تخلیه این مناطق در سه نوبت در فواصل پنج ساله انجام شود مشروط بر اینکه به شرایط معاهده با کمال صداقت رفتار شده باشد .

خلاصه‌ای از نتایج اقتصادی معاهده : زیانهای که معاهده ورسای به اقتصاد آلمان وارد آورد عبارت است از از بین رفتن : (۱) یک هشتم مساحت و در حدود یک دهم نفوس آن کشور ، (۲) دو ثلث معادن آهن ، نصف معادن زغال سنگ ، سه چهارم معادن روی ، نصف معادن سرب و تقریباً تمام معادن پتاس آن کشور ، (۳) تقریباً تمام سرمایه‌گذاریهای خارجی آلمان که بالغ بر یک دهم کل ثروت آن کشور میشد ، (۴) یک ششم محصول کشاورزی و یک دهم کارخانه‌های صنعتی آن .

معاهده‌های اضافی دیگر

معاهده سن ژرمن (سپتامبر ۱۹۱۹) : این معاهده با اتریش شبیه معاهده ورسای بود . طبق مواد این معاهده قرار شد : (۱) جمهوری اتریش قبول کند که در ایجاد جنگ مسئولیت نسبی داشته و برای پرداخت غرامت آماده می‌باشد ، (۲) هیچگونه اتحادی بین آلمان و اتریش مجاز نباشد ، (۳) قشون اتریش تا ۳۰.۰۰۰ نفر تقلیل یابد ، (۴) نیروی دریائی اتریش به سه کشتی پلیسی روی دانوب منحصر گردد ، (۵) اتریش استقلال مجارستان ، چکوسلواکی ، لهستان و یوگوسلاوی را به رسمیت بشناسد .

اتریش به کشوری کوچک و فقیر و بدون راهی به دریا تبدیل شده و در محاصره سدهای گمرکی دول جدید الاحداث دشمن قرار گرفته بود . هیچ ملت دیگری در سالهای بعد از جنگ اینقدر متحمل سختی نشده بود .

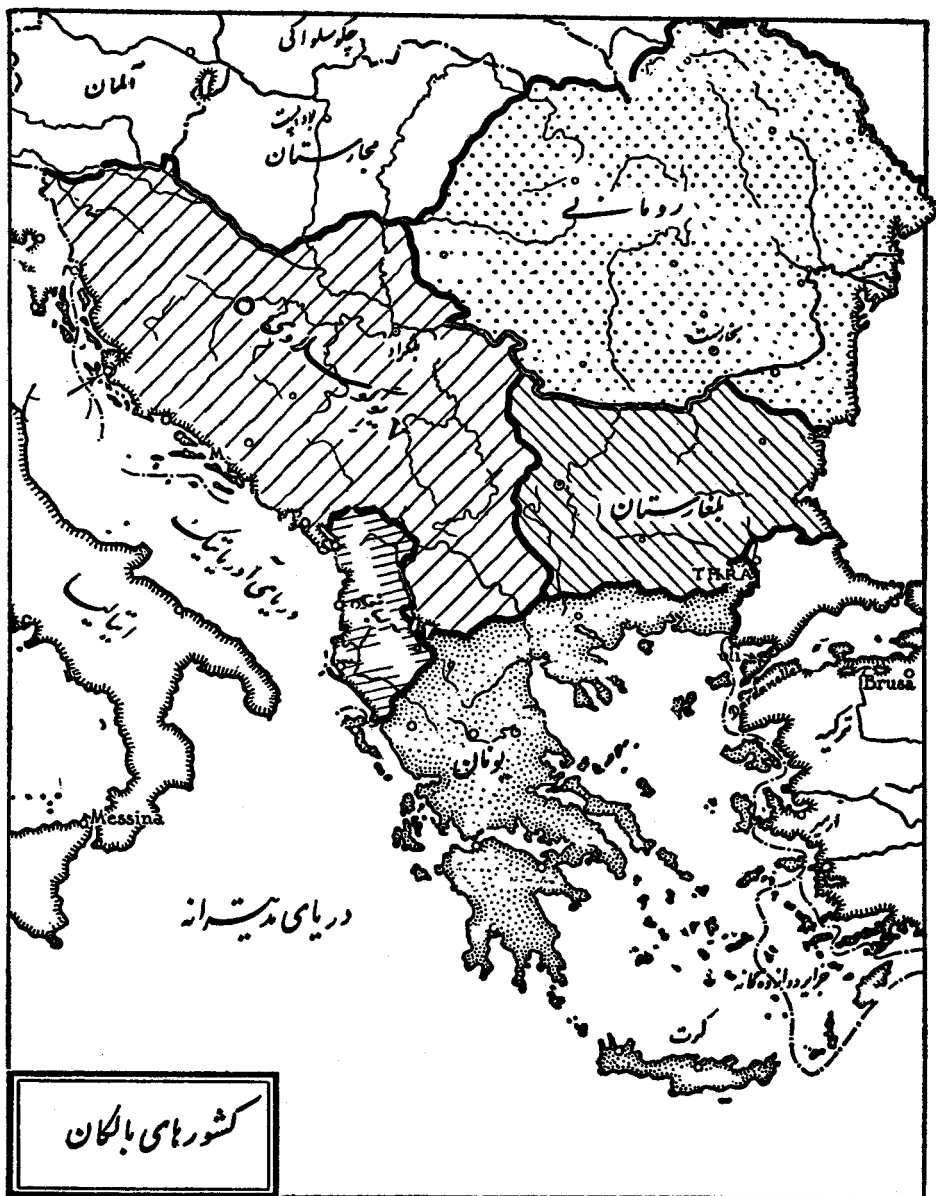
معاهده نویی^۱ (نوامبر ۱۹۱۹) : این معاهده با بلغارستان مقرر می‌داشت که رومانی بایستی دوبروجه^۲ را ، یوگوسلاوی بیشتر مقدونیه را و یونان تراس غربی و سواحل دریای اژه را تصرف نمایند . ارتش بلغارستان بنا شد به ۲۰.۰۰۰ نفر تقلیل یابد و نیروی دریائی آن عملاً از بین برود . بلغارستان میبایست آماده پرداخت غرامت نیز گردد .

معاهده تریانن^۳ (ژوئن ۱۹۲۰) : بر طبق این معاهده مجارستان میبایستی ایالات اسلواکی را به چکسلواکی ، ترانسیلوانی را به رومانی ، کرواسی را به یوگوسلاوی ، و بانات را به رومانی و یوگوسلاوی واگذار کند . مجارستان به این طریق به یک کشور بی اهمیت اروپای مرکزی تبدیل شد . در هیچ یک از معاهده‌های دیگر ، اصل خودمختاری (اصل دهم از چهارده اصل ویلسون) این قدر که در مورد مجارستان نقض شد ، مورد بی‌اعتنائی قرار نگرفت . تقریباً یک چهارم اتباع مجارستان به کشورهای دشمن منتقل شد .

معاهده سور^۱ (اوت ۱۹۲۰) : مسأله برقراری صلح با ترکیه به سبب تقاضاهای گوناگون متفقین بی اندازه مشکل بود ، بالاخره موافقت شد که :
 (۱) حجاز تحت سرپرستی بریتانیای کبیر قرار گیرد ؛ (۲) فلسطین ، بین النهرین و سرزمین اردن تحت قیمومت بریتانیای کبیر باشد ؛ (۳) سوریه تحت قیمومت فرانسه قرار گیرد ؛ (۴) حوزه‌های نفوذ در سیلیسی به فرانسه و در آناتولی به ایتالیا داده شود ؛ (۵) تراس ، ادرنه ، « گالیپولی » جزایر ایمبروس^۲ ، تندوس^۳ ، جزایر دودکانز^۴ که ایتالیا اشغال کرده بود به یونان واگذار شود ؛ (۶) تنگه داردانل بین‌المللی شود . با اینکه سلطان معاهده را امضاء کرد ، مجلس ملی تحت رهبری مصطفی کمال پاشا آنرا تصویب نکرد .

پیمان لوزان (ژوئیه ۱۹۲۳) : چون ایتالیا و فرانسه از امتیازاتی که در پیمان سور به بریتانیای کبیر و یونان اعطا شده بود رشک میبردند پس از آنکه قشون مهاجم ترك ارمنستان را ویران کرد و ایتالیائیها و فرانسویها را به ترتیب از آناتولی و سیلیسی به زور بیرون راند ، با ترکیه پیمان جداگانه‌ای منعقد کردند . یونانیها با تشویق بریتانیای کبیر جنگ دیگری با ترکیه آغاز کردند (۱۹۲۱ - ۱۹۲۲) . سپاه ملیون ترك در این جنگ پیروز شد و نه فقط یونانیها را از امیر بیرون راند ، بلکه سلطان محمد ششم را نیز از سلطنت خلع نمود و در شرق نزدیک اوضاع جدیدی برقرار نمود . پیمان لوزان ، قرار داد سور را با دادن حق کنترل آناتولی ، ارمنستان ، سیلیسی ، آدالیا^۵ ، از میر - قسطنطنیه ، گالیپولی ، ادرنه و تراس شرقی به ترکیه ، اصلاح کرد . بر طبق پیمان ترکیه مجبور نبود قوای نظامی و نیروی دریائی خود را تقلیل دهد یا غرامتی بپردازد . با مقاومت موفقیت آمیز خود در برابر پیمان تحمیلی سور این کشور استقلال خود را باز یافت و در واقع برای پیشرفت در زمینه‌های ملی موقعیتی بهتر از موقعیتی که قبل از جنگ داشت پیدا کرد .

قراردادهای مخصوص : علاوه بر پیمانهای که تا بحال در باره آنها صحبت شد ، قراردادهای چندی وجود داشت که جزئی از صلح پاریس محسوب -



میشد. به رومانی اجازه داد هشد « بسارابی » را ضمیمه خود کند (۱۹۲۰)، و به لهستان قیمومت محدودی بر شرق گالیسی^۱ داده شد، ادعاهای ایتالیا در باره دالماسی و بندر فیوم^۲، جزایر آدریاتیک باعث اغتشاشات زیادی شد. علیرغم مخالفت مجمع اتفاق ملل، و بدون تصویب دولت دانونچیو^۳، فیوم را تصرف کرد. با توافقی در سال ۱۹۲۰، فیوم مانند دانزیگ شهرآزادی شناخته شد، و زارا،^۴ ایستریا^۵ تا فیوم، و قسمتی از سواحل «دالماسی» به ایتالیا واگذار شد. پیمانهای که از تساوی نژادی، زبانی، مذهبی و اقتصادی اقلیت‌های متعددی که در کشورهای جدید التأسیس وجود داشتند حمایت میکرد، منعقد شد. بر رئیس جمهوری، ویلسون آشکار بود که هیچ چیز بیشتر از بد رفتاری با اقلیت‌ها باعث بر هم خوردن صلح جهانی نمیشود. علی‌رغم چنین قراردادهایی که برای حمایت از اقلیت‌ها منعقد شده بود آینده نشان داد که قضاوت ویلسون صحیح بود.

اتحادهای سال ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰: برای تضمین اجرای مقررات صلح پاریس و برای جلوگیری از جنگ انتقامی آلمان، بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا قول دادند که در صورت هرگونه تجاوزی از طرف آلمان، به فرانسه کمک کنند (۱۹۱۹). چون ایالات متحده نتوانست این معاهده را به تصویب برساند، فرانسه قراردادی با لهستان و بلژیک منعقد کرد (۱۹۲۰). مقارن با این احوال دولتهای چکوسلواکی، یوگوسلاوی و رومانی یک اتفاق کوچک تشکیل داده اقدام به همکاری با فرانسه و متفقین آن کردند.

مجمع اتفاق ملل

آخرین ماده اصول چهارده گانه ویلسون مستلزم این بود که برای تأمین ضمانت متقابل جهت استقلال سیاسی و تمامیت ارضی ممالک بزرگ و کوچک مجمعی به نام مجمع عمومی ملل ایجاد شود. سرآغاز بیست و شش ماده هر یک از پیمانهای صلح حاکی از لزوم ایجاد مجمع اتفاق ملل بود. به نظر ویلسون و

بسیاری از لیبرالها و ایده‌آلیستها، تأسیس مجمع اتفاق ملل هرگونه اشتباهات و زیاده‌روی‌هایی را که ممکن بود در پیمانها گنجانیده شده باشد بر طرف کرده و نوید حل مسائل جهانی را میداد. امید براین بود که مجمع صلح را حفظ کرده منازعات بین‌المللی را از راه‌های قانونی برطرف کند، تقلیل تسلیحات را امکان‌پذیر نماید و باعث همکاری عمومی بین‌المللی گردد. وحشت و هزینه‌های جنگ هنوز در فکر مردم جهان تازه بود، و به نظر می‌آمد که فرصت بهتری بیش از پیش وجود داشت که ملل از دعوی حاکمیت مطلق خود به نفع خیر عموم صرف‌نظر کنند.

عضویت مجمع اتفاق ملل: اعضای اصلی مجمع از کشورهای متفقین و متحدین آنها انتخاب میشد. این اعضاء به همراه گروهی از مدعوین بیطرف پیمانها را تصویب میکردند. اعضای جدید در صورت تقاضا با آراء دو ثلث اعضای موجود انتخاب میشدند. در سال ۱۹۲۰ تمام کشورهای متفق، به استثنای اکوادور، حجاز و ایالات متحده آمریکا، جمعاً چهل و دو کشور عضویت مجمع را داشتند؛ در سال ۱۹۳۱ تمام ممالک مستقل مهم به استثنای اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا جمعاً شصت و دو کشور عضویت داشتند. بین سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۸ پنج کشور برزیل، کوستاریکا، آلمان، ژاپن، پاراگوئه - از مجمع استعفا کردند، ولی افغانستان اکوادور، و اتحاد جماهیر شوروی در آن عضویت پیدا کردند. در سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶ یکی از اعضای مجمع، حبشه، اجباراً با عضو دیگری یعنی ایتالیا یکی شد. در سال ۱۹۳۸ عضو دیگری، اتریش، با آلمان که اصلاً عضو مجمع نبود نیز یکی شد. در آخر سال ۱۹۳۸ با وجود اینکه مجمع این تغییرات را به رسمیت نشناخت ظاهراً برای همیشه همینطور باقی ماند.

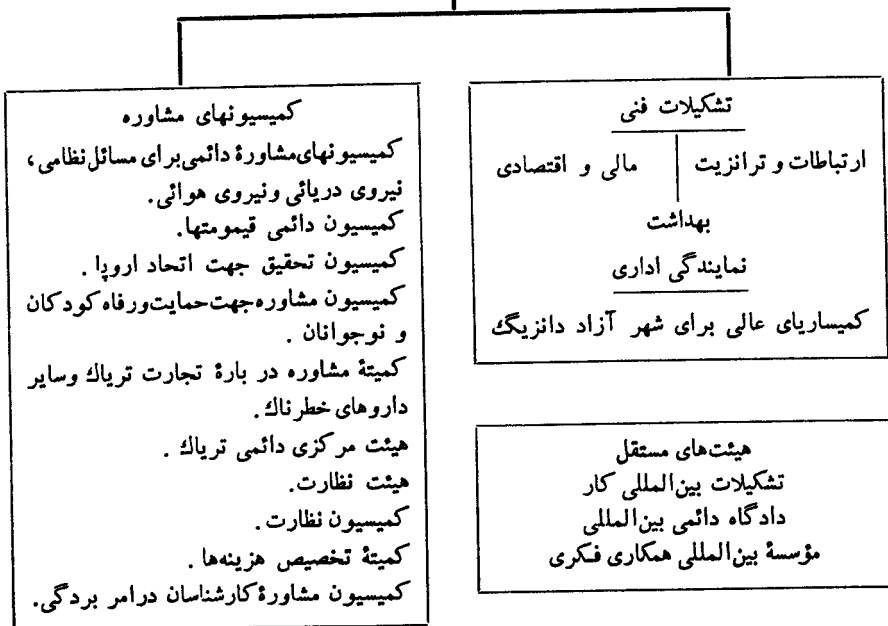
مجلس: مجلس مجمع اتفاق ملل مرکب بود از نمایندگان تمام کشورهای عضو، و هر کشوری حق یک رأی داشت. مجلس یک هیئت مشاوره‌ای و توصیه‌کننده بود، ولی قدرتی برای قانونی کردن تصمیمات خود یا قبولاندن آنها نداشت. مجلس برای مجمع بودجه تنظیم میکرد، اعضای غیر دائمی شورارا انتخاب مینمود

مجمع ملل متفق



دیرخانه
سرویس حقوقی و مدنی بین المللی که کارهای جاری و عادی را انجام میدهد

سازمانهای کمکی



مؤسسات خصوصی

- مؤسسه بین المللی برای متحدالشکل ساختن قوانین خصوصی.
مؤسسه » سینمای آموزشی.
دفتر » ناسن جهت پناهندگان.
مرکز » تحقیق درباره مرض جذام.

(در زیر ملاحظه شود)، کشورهای جدید را به مجمع می پذیرفت و در قرارداد هائی که غیر قابل اجرا شده بودند توصیه میکرد تجدید نظر شود. مجمع سالی یک بار در ژنو تشکیل میشد، ولی پس از آنکه نازیها هلند را فتح کردند دیگر جلسه ای تشکیل نشد (۱۹۴۰).

شورا: در ابتدا بنا بود شورا از نمایندگان نه کشور، از هر کشور یک نماینده، تشکیل شود: پنج کشور متفق اصلی و کشورهای بزرگ متحد مانند فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا، ژاپن و ایالات متحده آمریکا که اعضای دائمی بودند، و چهار کشور کم اهمیت تر که برای مدت معینی توسط مجلس انتخاب میشدند. کرسی های غیر دائمی شورا قرار بود به نوبت به اعضای کوچک مجمع تخصیص داده شود. به علت عدم حضور ایالات متحده آمریکا در مجمع، اعضای دائمی شورا به چهار تقلیل یافت، در حالیکه اعضای غیر دائمی به شش افزایش یافت. در سال ۱۹۲۶ آلمان به مجمع پذیرفته شد و صاحب یک کرسی دائمی گردید. در سال ۱۹۳۴ اتحاد جماهیر شوروی به مجمع پذیرفته شد به آن نیز در شورا یک کرسی دائمی اعطا شد. ولی دوره انحطاط شروع شده بود. ژاپن و آلمان در سال های ۱۹۳۲ - ۱۹۳۳ و ایتالیا در سال ۱۹۳۷ و فرانسه در سال ۱۹۴۱ از مجمع استغفا کردند. اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۳۹ برای تجاوز به فنلاند از مجمع اخراج شد. در دوره حیات سیاسی مجمع اتفاق ملل، شورا قوه اصلی مجریه بود. وظایف آن عبارت بود از: (۱) تنظیم نقشه هائی برای تقلیل تسلیحات، (۲) توصیه طرقی که مجمع برای حمایت از دول عضو در مقابل تجاوز باید پیش گیرد، (۳) وساطت در اختلافات بین کشورهای عضو، (۴) دریافت گزارشها از کشورهای قیم (در زیر ملاحظه شود). شورای عالی سه بار در ژنو تشکیل جلسه میداد و ممکن بود در مواقع ضروری برای تشکیل جلسه فوق العاده دعوت شود. تمام تصمیمات مهم شورا میبایستی به اتفاق آراء تصویب شود.

دیرخانه دائمی: دیرخانه دائمی مرکب بود از یک دیر کل که توسط

شورا و از طرف اکثریت مجلس تعیین میشد و هیئت مأمورین تحقیق، منشی‌ها، مترجمان و کارمندان. وظایف دبیرخانه، قبل از انحلال آن در ۱۹۴۰ عبارت بود از: (۱) جمع‌آوری و تألیف اطلاعات در باره مسائل بین‌المللی، (۲) ثبت پیمانها، (۳) انجام وظایف منشی‌گری در جلسات مشاوره شورا و مجلس. هیئت کوچکی، بعد از فتوحات آلمان، برای انجام بعضی از فعالیتهای غیر سیاسی مجمع، در ژنوماند.

دوایر وابسته: تعدادی تشکیلات فنی و کمیته‌های مشاوره‌ای برای رسیدگی به مسائل خصوصی از طرف مجمع دایر گردیده بود.

مواد مهم پیمان: مواد مهم پیمان که به منظور حفظ صلح تنظیم شده بود مواد ۱، ۱۲، و ۱۶ بود.

ماده ۱: این ماده، که ویلسون آنرا قلب پیمان نامیده بود، مانع اصلی تصویب پیمان در سنای ایالات متحده آمریکا بود. در سنای آمریکا به عنوان اینکه این ماده سندی است مبنی بر ازدست دادن حاکمیت و یک نوع تعهدی است که در آتیه ممکن است آمریکا را بدون اینکه هیچگونه مسأله‌ای مربوط به منافع وجود داشته باشد آن کشور را بچنگ بکشاند. مندرجات ماده مزبور بشرح زیر است: شرکتهای عضو مجمع تعهد میکنند تمامیت ارضی و استقلال سیاسی موجود تمام کشورهای عضو را در مقابل تجاوز خارجی، محترم شمرده آنرا حفظ نمایند. در صورت وقوع چنین تهاجمی یا در مورد هرگونه تهدید یا خطر تهاجمی، شورا اقدامات لازم را برای انجام این تعهدات به عمل خواهد آورد.

ماده ۱۲: این ماده مقرر میداشت که ملل عضو میبایستی موضوع هرگونه اختلافی را که محتملا «مبنی به قطع رابطه گردد» به حکمیت یا توافق قضائی یا تحقیق شورا عرضه نمایند. اعضای مجمع هم چنین موافقت کردند که بهیچوجه تا سه ماه بعد از صدور قرار داوران، و موافقت نامه قضائی، یا گزارش شورا متوسل به جنگ نشوند.

ماده ۱۶ : این ماده مقرر میداشت که هرآینه کشوری نقض قرارداد کند بواسطه عملیات جمعی سایر کشورهای عضو مجمع تحت فشار قرار گیرد .

« ۱ - در صورتیکه هر کشور عضو مجمع بر خلاف قرارهای مواد ۱۲ و ۱۳ یا ۱۵ متوسل به جنگ شود چنین فرض خواهد شد که عملا علیه سایر کشورهای عضو مجمع اقدام به جنگ کرده است و کشورهای عضو مجمع تعهد مینمایند که بلافاصله روابط تجاری یا مالی با آن کشور را قطع نموده و کلیه مبادلات و مراودات را بین اتباع خود و اتباع آن کشور ناقض پیمان تحریم نمایند . . . »

« ۲ - از جمله وظایف شورا خواهد بود که در چنین مواقعی به دولتهای عضو پیمان توصیه نماید که هر کدام به اندازه احتیاج ، کمک نظامی ، دریائی یا هوائی برای اقدام به جنگ بنمایند . . . »

کامیابها و ناکامیهای مجمع اتفاق ملل (۱۹۲۰ - ۱۹۳۹)

حفظ صلح : مجمع ، تعدادی از مشاجرات سیاسی را به نحو رضایت بخشی تصفیه کرد . مهمترین این مشاجرات از این قرار بود : (۱) رفع اختلاف مرزی آلبانی با یونان ، ایتالیا و یوگوسلاوی در سال ۱۹۲۱ ، (۲) رفع اختلاف مرزی موصل با بریتانیای کبیر و ترکیه در سال ۱۹۲۶ ، (۳) خاتمه دادن به مشاجرات مرزی بین یونان و بلغارستان در سال ۱۹۲۶ ، (۴) رفع اختلاف بین سوئد و فنلاند بر سر جزایر آلند^۱ بعد از ده سال مذاکره ، (۵) رفع اختلاف لتیسین^۲ بین کلمبیا و پرو در سال ۱۹۳۴ . در بعضی موارد دیگر اختلافات ، تا اندازه ای توسط مجمع اتفاق ملل رفع شد ، ولی شرایط مصالحه محتملا همان بود که اگر مجمع دخالت نکرده بود . موارد مذکور من باب مثال عبارتند از : اختلاف بین آلمان و لهستان در باره سیلزی علیا در سال ۱۹۲۱ ، و مجادله بین یونان و ایتالیا در باره تصرف جزیره کرفو^۳ توسط ایتالیا به منظور تحمیل غرامتی به یونان و منازعه چاکو بین پاراگوئه و بولیوی در ۱۹۳۵ . در موارد جدی مانند مبارزات بین چین و ژاپن

در سالهای ۱۹۳۱ و ۱۹۳۷، اختلاف بین ایتالیا و حبشه در سال ۱۹۳۵، تصرف اتریش از طرف آلمان در سال ۱۹۳۸ و تقسیم چکوسلواکی توسط آلمان با تهدید و توسل به زور در سال ۱۹۳۸، مجمع اتفاق ملل موفقیتی نداشت. جدی‌ترین اقدام مجمع بین‌الملل در موقع جنگ ایتالیا و حبشه انجام گرفت که طبق ماده ۱۶ پیمان مجازاتی علیه ایتالیا تصویب کرد. ولی این مجازات محاصره مؤثری نبود و ایتالیا را از به دست آوردن احتیاجات مواد نفتی مانع نمیشد. در ماه ژوئیه سال ۱۹۳۶ چون معلوم شد که این مجازات غیر مؤثر است از آن صرف‌نظر گردید. در سال ۱۹۳۷ مجمع با تصویب قراری ژاپن را متجاوز اعلام و آنرا به علت بمباران شهرهای بی دفاع چین محکوم نمود، ولی هیچگونه تضییقی علیه آن اعمال ننمود. در سال ۱۹۳۸ در مورد قضایای اتریش و چکوسلواکی (با آلمان) به مجمع حتی مراجعه نشد. کنفرانس مونیخ در سپتامبر سال ۱۹۳۸ آخرین ضربت مهلک را بر هیکل مجمع اتفاق ملل وارد آورد و «اتفاق دول بزرگ اروپا» جایگزین آن شد. ولی مجمع، پس از تجاوز روسیه به فنلاند، باز تشکیل جلسه فوق‌العاده‌ای داد و رأی اخراج روسیه از مجمع و کمک به فنلاند را تصویب نمود. مجمع در مسأله تقلیل تسلیحات نیز اصلاً توفیقی به دست نیاورد.

ترویج همکاری بین‌المللی: پس از آنکه مجمع از حل مسائل صلح و خلع سلاح که در حقیقت برای این دو منظور تأسیس شده بود، مأیوس شد، موجودیت خود را با ترویج همکاری بین‌المللی در زمینه‌های دیگر ابقا نمود.

احیای اقتصادی اتریش و هنگری: اوضاع بعد از جنگ پریشانی بسیار سخت اقتصادی را در اتریش به بار آورد. در سال ۱۹۲۲ شورای مجمع واهی به مبلغ ۱۳۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار برای اتریش فراهم کرد و مأموری برای نظارت بر اوضاع مالی اتریش تعیین نمود. بدون شک با این اقدام هزاران نفر از مردم اتریش از هلاکت در اثر گرسنگی رهائی یافتند. کمکی شبیه به این نیز در سال ۱۹۲۴ به مجارستان شد.

مسائل بی‌خانمان شده‌های یونانی و بلغاری : در سال ۱۹۲۴ مجمع واهی به مبلغ ۵۰۰.۰۰۰.۰۰۰ دلار برای یونان جهت کمک به بیش از ۱.۰۰۰.۰۰۰ نفر که در اثر جنگ سال ۱۹۲۲ بین یونان و ترکیه از هستی ساقط شده بودند ، فراهم کرد. در سال ۱۹۲۲ مبلغ ۱۱۰.۰۰۰.۰۰۰ دلار وام نیز به بلغارستان برای همین منظور پرداخت شد .

طرحهای اجتماعی مختلف : تحت توجهات مجمع اتفاق ملل تعداد زیادی کارهای اجتماعی بین‌المللی انجام گرفت . این کارها از نوع کارهایی بود که انجام آن برای هیچ دولت واحدی بدون کمک تشکیلاتی که نماینده همکاری جهان متمدن باشد اگر غیر ممکن نبود لاقلاً خیلی مشکل به نظر می‌آمد . همکاری در امور بهداشتی و صحتی ، نظارت بر دادوستد مواد مخدره ، جلوگیری از بردگی و تجارت بین‌المللی زنها ، و توسعه روابط علمی و معنوی معمول شد . این فعالیتها غالباً توسط منتقدین مجمع ، که توجه خود را بر عدم موفقیت مجمع در تجدید تسلیحات و در غیر قانونی کردن جنگ ، متمرکز کرده بودند ، نادیده گرفته میشد .

قیمومت‌ها : مستعمرات از دست رفته آلمان و ترکیه به قیمومت دول متفق سپرده شد . متفقین در مقابل مجمع مسؤول فراهم کردن رفاه نفوس مستعمرات مزبور بودند . در حالیکه هنوز استثمار مستعمرات به طور خود خواهانه ادامه داشت ، سیستم قیمومت ، انحرافی بود از تئوری کهنه حاکمیت مطلق که اعتراض یا بازجویی سایر دول را یک نوع مداخله بیجا در امور داخلی خود می‌پنداشت .

اقلیت‌ها : مجمع اتفاق ملل مسؤول حمایت ۳۰۰.۰۰۰.۰۰۰ مردمی که بر طبق پیمانهای صلح در داخل مرزهای کشورهای خارجی قرار گرفته بودند ، شد . اختلاط نژادها و زبانها به خصوص در اروپای شرقی و جنوبی چنان است که غیر ممکن است مرزها را طوری تعیین کرد که اقلیتهای وسیع در داخل یکی از کشورهای ملی قرار نگیرد . مسأله بواسطه ملاحظات اقتصادی و سوق‌العیشی پیچیده و غامض بود . پیمانهای مذکور در قبل به نام (قراردادهای مخصوص)

که حداقل حقوق را برای اقلیت‌ها تضمین میکرد، میبایستی توسط مجمع اجرا شود. ولی مسأله اقلیت‌ها هیچوقت به طور رضایت بخش حل نشده و به شکل یکی از خطرناکترین تهدیدات برای پایداری صلح اروپا باقی ماند. ظهور دولتهای دیکتاتوری، بحران اقتصادی جهان در سال ۱۹۳۰ و ظهور مجدد تضيیقات نژادی، مذهبی و سیاسی اوضاع را وخیم تر کرد. حیثیت مجمع اتفاق ملل، در نتیجه زورگوئی هیتلر به اقلیت‌ها به حداقل تنزل یافت.

حوزه رودسار^۱: بر طبق معاهده ورسای حوزه رودسار، یعنی ناحیه‌ای بمساحت ۷۶۰ میل مربع که زغال سنگ فراوان داشت واقع در مرز بین فرانسه و آلمان بود، از آلمان جدا شد و اداره آن به هیئتی، از طرف مجمع اتفاق ملل سپرده شد. قرار بود بهره‌برداری از معادن زغال سنگ برای مدت ۱۰ سال به فرانسه واگذار شود، و سپس وضع نهائی آن سرزمین با مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد. بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۶ دولت فرانسه بر سار تسلط داشت و از راههای نامناسبی سعی نمود تا اهالی را از وفاداری نسبت به آلمان باز دارد. بنابراین شکایت بریتانیای کبیر، مجمع شروع به تحقیقاتی کرد که در نتیجه فرانسویها رفتار منصفانه‌تری پیش گرفتند. در سال ۱۹۳۵ آراء عمومی که در پیمان ضرورت آن ذکر شده بود منتج به پیروزی فوق‌العاده آلمان شد و دراول مارس مجمع، حوزه سار را به آلمان اعاده کرد.

دانزیگ: شهر دانزیگ و حوزه اطراف آن بر طبق شرایط معاهده ورسای «شهر آزاد» تحت نظارت مجمع اتفاق ملل اعلام شده بود. در حدود ۹۰ درصد نفوس آن آلمانی بود. اداره مجمع در سیزده سال اول نسبتاً موفقیت آمیز بود و چندین جدال اقتصادی و سیاسی را بین آلمان ولهستان با آرامی تصفیه کرد. ولی با ظهور حکومت نازی در آلمان اشکالات جدیدی ایجاد شد. مکرر به مجمع اتفاق ملل مراجعه و تقاضا شد که از شکنجه و آزار عناصر ضد نازی در دانزیگ جلوگیری-

شود. این تقاضاها به خصوص بعد از انتخابات سال ۱۹۳۵ که نازیها در مجلس شورا اکثریت پیدا کردند، بیشتر انجام گرفت. این اعتراضات و مراجعات، در پایان سال ۱۹۳۸، بدون پاسخ ماند.

احداثات مستقل مجمع اتفاق ملل

دادگاه دائمی بین‌المللی: این سازمان که معمولاً در ایالات متحده آمریکا به عنوان دادگاه جهانی شناخته شده است در ماده ۱۴ پیمان مجمع پیش‌بینی شده بود. منظور دادگاه اخذ تصمیم در باره مسائل مربوط به تفسیر مواد پیمانها و تعهدات مطابق قوانین بین‌المللی بود و میتوانست اختلافات بین ملتها را تصفیه کند و نیز میتوانست در باره مسائل مرجوعه به مجلس یا به شورای مجمع، نظرات مشورتی بدهد. چهل و دو ملت از جمله فرانسه، آلمان، بریتانیای کبیر و ایتالیا صورت مجلسی^۱ را امضاء کردند که به موجب آن ملزم میشدند قضاوت دادگاه را در مبارزات قانونی قبول کنند. سایر ملل مختار بودند که دعوای خود را به دادگاه عرضه بدارند. مقر دائمی دادگاه در لاهه بود، ولی نباید این دادگاه با دادگاه لاهه که توسط کنفرانس لاهه در سال ۱۸۹۹ برای داوری مشاجرات تشکیل شده بود، اشتباه شود. دادگاه جهانی داوری نکرد، ولی حقوقی را مورد قضاوت قرار داد.

سازمان کار بین‌المللی: برطبق ماده ۲۳ پیمان، مجمع، متعهد شد شرایط انسانی کار را برای مردان و زنان و کودکان در تمام کشورها تأمین کرده و حفظ نماید. یک سازمان بین‌المللی کار در چهارچوب مقررات مجمع تأسیس شد، ولی (مانند دادگاه جهانی) تشکیلاتی کاملاً مستقل بود و ملل غیر عضو مجمع میتوانستند در آن شرکت کنند. منظور سازمان بین‌المللی کار در تمام جهان مطالعه شرایط اوضاع کار و توصیه به دول و ملتهای مختلف بود. بیش از پنجاه بار چنین توصیه‌هایی، به نفع مردان کارگر، به خصوص در ممالک عقب مانده آمریکای جنوبی و آسیا، صادر شد.

ایالات متحده و نظم جهانی

انصراف از دخول به مجمع اتفاق ملل : « صلح پاریس » به خصوص موضوع مربوط به مجمع اتفاق ملل در ایالات متحده با حسن قبول مواجه نشد . برطبق قانون اساسی ایالات متحده آمریکا پیمانهای با کشورهای خارجی میبایستی با دو سوم آراء در سنا به تصویب برسد و در پائیز سال ۱۹۱۸ ویلسون با توسل به رأی دهندگان جهت انتخاب نامزدهای دموکراتها در کنگره کوشید پشتیبانی از برنامه خود را تأمین کند . این اقدام مورد توجه قرار نگرفت و جمهوریخواهان با اکثریت به هر دو مجلس برگشتند . ویلسون برای برقرار کردن روابط حسنه بین رهبران سنای جدید کوشش زیادی نکرد و در موقع مذاکرات پاریس با آنها مشورتی ننمود . در مراجعت از پاریس در سال ۱۹۱۹ خود را با مخالفت شدیدی مواجه دید . از حرارت جنگ کاسته شده بود و مردم آمریکا از اوضاع سرخورده بودند . محبوبیت شخص ویلسون به سرعت رو به زوال میرفت . حامیان وی در سنا کمی بیش از یک سوم آراء را داشتند و از اینرو قادر نبودند جلو هرپیمان دیگری را بگیرند . ولی هیچگونه شانسی برای قبولاندن پیمان به صورتی که ابراز شده بود نداشتند . مخالفین دو گروه بودند : (۱) گروه آشتی ناپذیران ، سرسخت ها ، که با هرگونه شرکت ایالات متحده در مجمع اتفاق ملل مخالفت داشتند . (۲) موافقین مشروط به رهبری سناتور لوج^۱ از ماساچوست حاضر به موافقت بودند مشروط بر اینکه بعضی شرایط (که به نظر ویلسون لغوکننده پیمان توصیف میشد) پذیرفته شود . ویلسون با اینکه مایل به قبول شرایط بود ، کوشش کرد تا پیمان بدون تغییر بتصویب برسد . بیش از یکسال سنا در بن بست قرار گرفت . در مبارزه انتخاب رئیس جمهوری در سال ۱۹۲۰ موضوع اصلی عبارت بود از پشتیبانی یا عدم پشتیبانی از ویلسون و از مجمع اتفاق ملل که مورد نظر وی بود . خود ویلسون آرزو داشت انتخابات نوعی رفراندوم بزرگ و مهم درباره معاهده مزبور باشد . ولی موضوع دعوا با کوششهای جمهوری خواهان بر جسته و طرفدار مجمع

مانند ویلیام . ه . تافت^۱ و جرج و . ویکرشام^۲ که عقیده داشتند به اینکه بهترین راه برای وارد کردن آمریکا به مجمع ، انتخاب کاندیدای جمهوریخواهان ، وارن . ج . هاردینگ^۳ میباشد ، رنگ دیگری به خود گرفت ، چه پیروزی فوق العاده هاردینگ بر عکس باعث انصراف آمریکا از دخول به مجمع شد . در ۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ ایالات متحده آمریکا پیمانهای جداگانه ای با آلمان ، اتریش و مجارستان منعقد کرد و تمام لشکریان آمریکائی را از اروپا احضار نمود .

کنفرانس واشنگتن (۱۹۲۱ - ۱۹۲۲) : گرچه ایالات متحده آمریکا بدین طریق از شرکت در صلح پاریس اروپا امتناع کرد ، ولی در تشکیل کنفرانس دیگری در واشنگتن از کشورهای بزرگ ، برای تصفیۀ امور بعد از جنگ و تحدید تسلیحات و بحث در بارۀ موضوعات مورد علاقه همه ، نقش مهمی ایفا کرد . در بارۀ تسلیحات دریائی که قدرت کشتی های جنگی انگلستان ، ایالات متحده آمریکا ، ژاپن ، فرانسه و ایتالیا را به ترتیب به نسبت ۵ : ۵ : ۳ : ۱/۷۵ : ۱/۷۵ تعیین میکرد به توافق رسیدند . هیچگونه توافقی در بارۀ تسلیحات زمینی یا هوائی به عمل نیامد ، ولی چند قرار داد که استعمال گاز سمی و سایر وسایل جنگی غیر انسانی را محکوم میکرد مورد قبول واقع شد . پیمانهای در بارۀ روابط کشورهای بزرگ در خاور دور به امضاء رسید . ژاپن ، کیائو چاو^۴ را به چین برگرداند و منافع خود را در راه آهن شانتونگ^۵ به فروش رساند ، بریتانیای کبیر از وی - هی - وی^۶ صرف نظر کرد ، فرانسه حاضر شد که قوای خود را از « کوانک - چو - وان^۷ » بیرون ببرد . کشورهای بزرگ موافقت کردند استقلال چین را محترم بشمارند و در آنجا در جستجوی امتیازات به خصوصی نباشند ، ولی سیاست (دروازه باز) را حفظ کنند . در پیمان بین چهار کشور بزرگ فرانسه ، بریتانیای کبیر ، ژاپن و ایالات متحده آمریکا تعهد شد که در شرق دور متعرض متصرفات یکدیگر نشوند و قرار شد مشاجرات و اختلافات توسط حکمیت حل و فصل شود .

تاریخهای مهم

۱۹۱۷	انقلاب روسیه
۱۹۲۸	پیمان صلح پاریس
۱۹۳۱	جمهوری اسپانیا
۱۹۳۲	اولین عوارض گمرکی بریتانیا
۱۹۳۵	جنگ ایتالیا و حبشه
۱۹۳۸	جنگ داخلی اسپانیا

فصل هیجدهم

فاصله بین دو جنگ جهانی ۱۹۱۸ - ۱۹۳۹

جنگ جهانی اول به سلطنت مستبدانه سلسله رومانوف در روسیه خاتمه داد ، و انقلابی که در نتیجه به وجود آمد آن کشور را قادر کرد تا به آزمایشی در مسائل اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی دست بزند که در تاریخ منحصر به فرد است .

انقلاب مارس (۱۹۱۷) : در طی شکست های اولیه در جنگ جهانی ، نیکلای دوم (۱۸۹۴-۱۹۱۷) سیاست خود را تغییر نداد ، ولی به نادیده پنداشتن درخواست های احزاب سیاسی و ملیتهای فلک زده و محروم ادامه داد . طبیعتاً نا رضایتی مردم رو به افزایش گذاشت . فرمانهای نیکلا ، دوما را منحل واعتصاب

کارگران را موقوف کرد. دوما، از انحلال استنکاف کرد، کارگران به اعتصاب ادامه دادند و به کمک پادگان نظامی یک شورای کارگری به نام (سویت) در پتروگراد تأسیس شد. نیکلای دوم به نفع برادرش از سلطنت کناره گیری کرد، ولی «گرانددوک میکائیل» کوشش نکرد به سلطنت سلسله رومانوف ادامه دهد زیرا میدانست بی فایده است. یک حکومت موقتی، که بیشتر اعضای آن بورژوا بودند، به ریاست جمهوری پرنس ژرژ لووف^۱ تأسیس شد. برنامه ای برای اصلاحات لیبرال طرح شد و قرار شد مجلس مؤسسان برای تدوین قانون اساسی انتخاب شود.

انقلاب نوامبر (۱۹۱۷): عواملی چند مانع اقدامات طبقه متوسط در تشکیل دادن حکومت دموکراتیک شد: (۱) وجود گروه های ملی متعدد در داخل کشور، (۲) فقدان هرگونه اشتیاق عمومی برای یک دموکراسی منظم، (۳) طبقه کارگر که مایل به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بود. سویت ها تشکیل یافته بودند، نظم در ارتش متزلزل شد، و بولشویک ها خواستار برقراری صلح با آلمان شدند. میلیوکوف^۲ ستیزه جو، وزیر امور خارجه، مایل بود به جنگ ادامه دهد، ولی سویت ها که قدرت بیشتری پیدا کرده بودند، وی را مجبور به استعفا کردند. به کمک سوسیالیست ها، الکساندر کرنسکی^۳ کوشش کرد حکومت موقتی را رهبری کند، ولی مخالفت دموکرات ها، بولشویک ها و مرتجعین بسیار شدید بود. قدرت و تعداد بولشویک ها رو به افزایش نهاد. در نوامبر «گارد سرخ» (بولشویک ها) حکومت موقتی کرنسکی را واژگون کردند و کنترل کنگره ملی سویت ها را به دست گرفتند. انقلاب اقتصادی و اجتماعی نوامبر جانشین انقلاب سیاسی مارس گردید.

روسیه بولشویک (۱۹۱۸ - ۱۹۲۴): تحت رهبری نیکلا لنین، ولادیمیر اولیانوف^۴ و لئون تروتسکی، لئون برونشتاین^۵، برنامه بولشویک ها پیشرفت کرد. هدفشان عبارت بود از: (۱) برقرار کردن صلح با کشورهای مرکزی

اروپا ، (۲) برقرار کردن حکومت طبقه کارگر ، (۳) اقدام به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ، (۴) بهم پیوستگی روسیه ، (۵) انتشار کمونیسم در تمام جهان .

پیمان برست لیتوسک (۱۹۱۸) : پیمان موهن برست لیتوسک امضاء شد ، زیرا برای بولشویکها غیر ممکن بود برنامه خود را ضمن جنگ عملی کنند . با وجود اینکه روسها در حدود یک چهارم خاک خود را از دست دادند این شرایط به نفعشان بود ، زیرا با این وضع اهالی روسیه بیشتر با یکدیگر متجانس بودند .

دیکتاتوری طبقه کارگر : انتخاب نمایندگانی که اکثر طرفدار انقلاب اجتماعی بودند در مجلس مؤسسان ملی برای لنین و تروتسکی خوش آیند نبود . آنها باعث انحلال مجلس شدند و هیئت جدیدی که طرفدار بولشویکی بود جانشین آن شد . مجلس مؤسسان سویت (۱۹۱۸) به کارگران ، ، سربازان و ملوانان انقلابی حق انتخاب داد و این امتیاز را از روحانیون ، اشراف و بیشتر طبقه متوسط سلب کرد . یک کمیته اجرائی مرکزی که در برابر کنگره ملی مسؤول بود به تدوین قوانین و تعیین وزرا یعنی (خادمین ملت) پرداخت . برتری طبقه کارگر با تشکیل قشونی از طبقه رنجبر و با برقرار کردن یک نوع سیستم قضائی که وظیفه آن از بین بردن مخالفین بولشویکها بود ، تقویت شد . یکی از این دادگاهها موظف بود تزار و فامیلش را محکوم کرده ، آنها را اعدام نماید . (ژوئیه ۱۹۱۸) .

اصلاحات اقتصادی : لنین و پیروانش در مدت چهار سال اول حکومتشان جهت نظارت بر اراضی و صنایع ، بواسطه جهالت مردم ، مخالفت ضد بولشویکها ، وضع نا امتوار سراسر اروپا ، مواجه با اشکالاتی شدند . جهت غلبه به این مخالفت ، لنین در سال ۱۹۲۱ سیاست اقتصادی جدیدی^۱ برقرار کرد که ترکیبی از موسمیالیسم دولتی و کاپیتالیسم خصوصی بود . در سال ۱۹۲۸ « برنامه پنج ساله » جانشین سیاست اقتصادی شد ، برنامه جدید متضمن صنعتی شدن تمام روسیه تا سال ۱۹۳۳ بود . برنامه پنج ساله دوم در سال ۱۹۳۳ شروع شد که هدف آن افزایش قدرت تولیدی صنایع کالاهای مصرفی بود . پیمانهای عدم تجاوز در سال

۱۹۳۴ برای یک دوره ده ساله تنظیم شد . با تأسیس مزارع نمونه دولتی و ترویج اسباب و آلات مفید ، امور کشاورزی تسریع شد .

اصلاحات اجتماعی : بولشویکها دست به یک رشته اصلاحات زدند که روسیه را کشوری سوسیالیست گردانید . مالکیت خصوصی و سرمایه داری لغو گردید و دولت کنترل زمین و صنایع را به دست گرفت . کنترل آموزش و پرورش به طور کلی در دست دولت سویت قرار گرفت . مذهب سست گردید و تا سال ۱۹۳۳ بیش از ۷۰۰ کلیسا بسته شد . یک فلسفه زندگی ، که بر مرام کمونیستی برقرار شده بود ، جانشین مذهب شد . با وجود این حقیقت که تعداد بولشویکها کمتر از دو درصد تمام نفوس روسیه بود این تغییرات صورت گرفت .

بولشویکها درس کار : فعالیت های طرفداران نظم جدید اجتماعی ایجاد ترس کرد و باعث شد که دول دیگر در برابر روسیه صف آرائی کنند . از موقع پیمان برست لیتوسک تا زمان شکست کشورهای مرکزی ، آلمان در روسیه به طور مؤثر دخالت میکرد . متفقین هم در سالهای ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ با بولشویکی مخالفت میورزیدند و فعالیتهای ضد بولشویکی را تشویق میکردند . قشون روسهای سفید را که طرفدار حکومت ضد انقلابی آدمیرال کولچاک^۱ بودند تقویت کرده و به آنها کمک مالی کردند (حکومت کولچاک موقتاً در « امسک » سبیری در نوامبر ۱۹۱۸ دایر شده بود) . بعد از جنگهای زیاد ارتش سرخ تحت فرمان تروتسکی موفق شد ارتشهای خارجی و روسهای سفید را از روسیه اروپا به زور بیرون کند (۱۹۲۰) . هزاران نفر ضد بولشویک از طرف چکا^۲ تیرباران شدند . (چکا هیئت عالی فوق-العاده ای بود برای مبارزه با ضد انقلاب و افکار مخالف که توسط جرزینسکی^۳ تشکیل شده بود) . لنین ، چکا ، را منحل کرد ، ولی لازم دانست گروههای پلیس مخفی^۴ تشکیل دهد تا مخالفین را از بین ببرد ، بولشویکها موفق شدند جلو مخالفتهای داخلی و خارجی را بگیرند .

اقدام بولشویک ها برای ایجاد انقلاب در جهان : بولشویک ها به موفقیت

خود در روسیه قانع نشدند و مأمورین آنها بر آن شدند که سرمایه‌داری را در سایر کشورهای جهان ریشه کن کنند. آنها توانستند دو باره کنترل بر اوکراینی را به دست آورند، ولی در کشورهای دیگر کمونیست‌ها آن قدر قوی نبودند تا بتوانند بر اوضاع قدیم فائق آیند.

سیاست خارجی: نقشه اصلی برای برافروختن آتش انقلاب در جهان و برانداختن سرمایه‌داری موقتاً متروک شد، به جهت اینکه میخواستند کمک مالی، ماشین‌آلات و متخصصین خارجی جهت کمک در تقلیل بحرانهای تجاری و صنعتی در داخل کشور به دست آورند. با یک سلسله پیمان، که جای معاهده برست لیتوسک منعقد شد استقلال فنلاند، استونی^۱ لاتوی^۲، لیتوانی^۳ و لهستان به رسمیت شناخته شد. در کنفرانس «ژنو» (۱۹۲۲) بین روسیه و بستانکاران آن، نمایندگان سویت قروض خارجی رژیم تزار را چه عمومی چه خصوصی بر اساسی که متفقین تعیین کرده بودند پذیرفتند. برای مدتی کشور های اروپائی حاضر نشدند کاری به کار روسیه داشته باشند، ولی در سال ۱۹۲۲ آلمان به وسیله پیمان راپالو «اتحادیه سویت» را به رسمیت شناخت.

اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین (۱۹۲۴ - ۱۹۳۹): پس از مرگ لنین، ژوزف استالین، پسر یک کفاش گرجی، رهبر کمونیست‌ها و قدرت مطلق حکومت سویت شد.

مخالفت با استالین: بین کسانی که آرزو داشتند جانشین لنین شوند، یکی لئون تروتسکی، اولین کمیسر امور خارجه، زینوویف^۵، مؤسس و رئیس حزب سوسیالیست بین‌المللی سوم^۶، «جرزنیسکی» رئیس سابق چکا؛ ریکوف^۷ منشی لنین؛ «کامنف»^۸ نایب رئیس شورای متحده کمیسرهای ملت؛ و بوخاوین^۹ مأمور خوب تبلیغات برای کمونیسم، بودند. در ابتدا «زینوویف» و «کامنف»، برای بیرون کردن تروتسکی، به استالین ملحق شدند. بعدها «زینوویف» به تروتسکی

پیوست و باهم به انتقاد از استالین پرداختند ، زیرا میدیدند که استالین با سرمایه-داران سازش کرده و تصمیم گرفته است نقشه‌های برانداختن کاپیتالیسم را در خارج از روسیه به طور نا محدود به تأخیر اندازد .

برنامه داخلی استالین : اولین « برنامه پنج ساله شامل برنامه‌های تولید و توزیع بود که هدف آن صنعتی کردن اتحاد جماهیر شوروی تا سال ۱۹۳۳ بود . هدف برنامه پنج ساله دوم (۱۹۳۳ - ۱۹۳۸) بالا بردن سطح زندگی عمومی و افزایش قدرت تولید کالاهای صنعتی مصرفی بود . امور آموزش و پرورش توسعه یافت و مقررات تعلیم اجباری سخت‌تر شد . نظارت شدید مدارس تحت نظر کمیسیونی انجام میشد . قانون اساسی جدیدی با منظور داشتن مسائل مربوط به حقوق مدنی و سیاسی در دسامبر سال ۱۹۳۶ تنظیم شد . در ضمن گروهی از بلشویک‌های قدیمی برجسته به اتهام شرکت در (به اصطلاح) توطئه بر ضد انقلاب تروتسکی محاکمه شده و تیرباران شدند . زینوویف و کامنف جزو محکومین بودند .

امور خارجی (۱۹۲۴-۱۹۳۸) : استالین بر آن شد که با یک سیاست خارجی هم زیستی ، اتحاد جماهیر شوروی را مجدداً جزو فامیل ملل در آورد . تا سال ۱۹۳۲ تقریباً تمام کشورها به استثنای ایالات متحده آمریکا به پیروی از آلمان با امضای قرار دادهائی روسیه رابه رسمیت شناختند . عاقبت مذاکرات بین « ماکسیم لیتوینوف » و پرزیدنت روزولت منجر به این شد که آمریکا اتحاد جماهیر شوروی را به رسمیت بشناسد (۱۹۳۳) . پیمانهای عدم تجاوز برای مدت ده سال با بسیاری از کشورها تنظیم شد (۱۹۳۴) . پذیرفته شدن روسیه به مجمع اتفاق ملل (۱۹۳۴) قسمت برجسته سیاست خارجی ماکسیم لیتوینوف بود . بعدها اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه پیمان کمک نظامی متقابل بستند (۱۹۳۶) . این قرار داد یکی از بهانه‌های هیتلر برای نظامی کردن مجدد راین بود . روابط روسها با تمام کشورها ، به استثنای آلمان و ژاپن ، بین سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۸

دائماً بهتر میشد. اما در پایان سال ۱۹۳۸، در نتیجه بحران چکوسلواکی و کنفرانس مونیخ (به فصل ۱۹ مراجعه شود) روسیه شوروی باز از نظر دیپلماسی تنها ماند. استالین دیکتاتور: استالین با خفه کردن تمام مخالفت‌ها به تقویت موقعیت دیکتاتوری خود ادامه داد. بعد از آنکه کنترل حزب کمونیست را به دست آورد، رهبران مخالف، از جمله «تروتسکی» را از کشور تبعید کرد. سیاست وی به دست آوردن ایمنی به وسیله هم زیستی با کشورهای سرمایه دار بود و از این راه روسیه را به کشوری سوسیالیست و بی نیاز از دیگران تبدیل کرد.

آلمان (۱۹۱۸-۱۹۳۹)

تاریخ آلمان در این مدت به دو دوره تقسیم شده است: قسمت اول کشور جمهوری تحت کنترل فردریک ابرت و پل فن هیندنبورگ؛ و قسمت دوم زمان دیکتاتوری آدولف هیتلر میباشد.

ایجاد جمهوری آلمان (۱۹۱۹): فرار و کناره گیری قیصر در ماه نوامبر سال ۱۹۱۸ منتج به مبارزاتی برای به دست آوردن قدرت، بین گروه ائتلافی سوسیالیست و کمونیست‌ها شد. سوسیالیست‌ها که موفق شده بودند برای تأسیس دولتی دموکرات حمایت عده‌ای را جلب کنند از کودتای کمونیست‌ها جلوگیری کردند. تصویب قانون اساسی وایمار (۱۹۱۹) با شرایط دموکراتیک از قبیل انتخابات عمومی، ابتکار، رفراendum، حق عزل مأمورین بارای مردم، محترم داشتن حقوق مردم و برگزیدن نمایندگان مجلس به تناسب جمعیت هر محل، یک جمهوری فدرال به وجود آورد. فردریک ابرت اولین رئیس جمهوری بود (۱۹۱۹ - ۱۹۲۵) و بعد بجای وی پل فن هیندنبورگ، فیلد مارشال قیصر، انتخاب شد (۱۹۲۵ - ۱۹۳۴).

بیشرفت در سالهای اول جمهوری: چهار سال اول جمهوری آلمان شاهد کوشش‌های بسیار سختی بر ضد هرج و مرج اقتصادی بود که به دنبال زیانهای جنگ جهانی و تحمیل پیمان ورسای به وجود آمده بود. بدترین وضع وقتی پیش -

آمد که سپاهیان فرانسوی برای مجبور کردن آلمان به پرداخت غرامات به ناحیه روهر^۱ تاختند. سپس اوضاع رویه بهبود نهاد. امور خارجه توسط دکتر گوستاو شترسمان^۲ (۱۹۲۳ - ۱۹۲۹) به خوبی اداره میشد. وی در تخلیه ناحیه، روهر، امضای قراردادهای مساعد تجارتي بابلژیک و فرانسه و بریتانیای کبیر، قبول پیمان «لوکارنو» (۱۹۲۵)، و پذیرفته شدن آلمان در مجمع اتفاق ملل (۱۹۲۶) قدمهای مؤثری برداشت. پس از یک بحران مالی و با کمک قرضه خارجی که در مقابل موافقت آلمان با طرح دیوز^۳، (۱۹۲۵) به آلمان اعطا شده بود، وضع پولی آلمان تثبیت شد و اعتبار بین المللی آن برقرار گردید. با اصلاح اوضاع اقتصادی، دولت جدید وضع محکم تری پیدا کرد.

ظهور آدلف هیتلر و حزب ناسیونال سوسیالیست : برگشت اوضاع بد اقتصادی که ناشی از کساد جهانی بود، در سال ۱۹۲۹ شروع شد، و نااستواری سیاسی که نتیجه حاصله از آن بود، زمینه را برای پیدایش حزب ناسیونال سوسیالیست (نازی) به رهبری آدلف هیتلر مساعد کرد. در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۳۲ هیتلر متجاوز از ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ رأی در مقابل هیندنبورگ که دوباره انتخاب شد، به دست آورد. کابینه های تحت ریاست دکتر هاینریش برونینگ^۴ و ژنرال کورت فن شلايخر^۵ نتوانستند حمایت نازی ها را در رایشتاگ به دست آورند. بالاخره بنا بر دعوت رئیس جمهوری فن هیندنبورگ، هیتلر مقام صدراعظمی را پذیرفت. بلافاصله انتخابات جدیدی انجام شد و در نتیجه کابینه در رایشتاگ مورد پشتیبانی قرار گرفت (۱۹۳۳). سپس قانونی به تصویب رسید که قانون اساسی «وایمار» را ملغی نمود و قدرت دیکتاتوری را برای مدت چهار سال به هیتلر تفویض کرد.

دیکتاتوری هیتلر ۱۹۳۳ - ۱۹۳۹ : علیرغم مخالفتی که از مبارزه ضد سامی ایجاد شده بود و علی رغم مخالفت گروههای پروتستان و کاتولیک، نازیها

فوری برنامه‌ای برای اعاده اعتبار در داخل و خارج آلمان به مورد اجرا گذاشتند. عدم موافقت کشورهای بزرگ در اعطای حق مسلح شدن مجدد به آلمان باعث شد که این کشور از کنفرانس خلع سلاح و مجمع اتفاق ملل کناره‌گیری کند. یک پیمان عدم تجاوز ده ساله با لهستان منعقد شد. هیتلر برای تحکیم موقعیت خود در کشور تقریباً صد نفر از مخالفین بر جسته خود را به قتل رسانید. مرگ فن هیندنبورگ در سال ۱۹۳۴ برای هیتلر امکان داد اختیارات ریاست جمهوری را به دست آورد، ولی او عنوان ریاست جمهوری بر خود نهاد. سیاست‌های نازی با ایجاد «دولتی که در آن اختیارات به دست یک نفر یا یک هیئت است»^۱ محکم‌تر شد. در طی ۳ سال بین ۱۹۳۵-۱۹۳۸، هیتلر مکرر اروپا را تالیه پرتگاه جنگ جهانی دیگری کشانید. اولین تصمیم او تهیه قشونی بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر برخلاف مقررات پیمان ورسای بود (۱۹۳۵). سپس با تجاوز به حوزه بی دفاع رود راین (۱۹۳۶) پیمان «لوکارنو» را نقض کرد. در سال ۱۹۳۸ تصرف اتریش و تجزیه چکوسلواکی به خواری آلمان خاتمه داد و دوره تسلط آلمان بر اروپا شروع شد.

بریتانیای کبیر (۱۹۱۸-۱۹۳۹)

روابط بریتانیای کبیر با قسمتهای مختلف امپراطوری خود، در نتیجه پیشرفت دموکراسی بعد از جنگ جهانی اول، تغییر کرد. جامعه‌های خود مختار امپراطوری بریتانیای کبیر در بین ملل مشترك المنافع بریتانیا از نظر وضع اجتماعی و قانونی مساوی تلقی شدند.

اوضاع بعد از جنگ در بریتانیای کبیر (۱۹۱۸-۱۹۳۹): بریتانیای کبیر از جنگ جهانی اول مهمترین قدرت دریائی و صنعتی در اروپا بیرون آمد. هدف سیاستهای داخلی و خارجی آن هر دو معطوف به حفظ این موقعیت بود.

دموکراسی باز هم بیشتر به وسیله قوانین ذیل توسعه یافت:

قانون آموزش و پرورش فیشرا^۱ که برنامه‌ای مترقی برقرار کرد (۱۹۱۸)؛ «قانون اصلاحات انتخاباتی»^۲ (۱۹۱۸) که حق رأی را وسعتر کرد و حوزه‌های انتخاباتی را مجدداً تقسیم بندی نمود؛ و قانون فلاپر^۳ (۱۹۲۸) که حق رأی به تمام زنان از ۲۱ سال به بالا عطا کرد.

در خلال این مدت چند کابینه عوض شد. حزب کارگر اولین کابینه خود را در سال ۱۹۲۴ با نخست وزیری رامسی ماکدونالد^۴ تشکیل داد. بعد از یک دوره حکومت محافظه کاران (۱۹۲۴ - ۱۹۲۹)، حزب ماکدونالد کابینه جدیدی تشکیل داد. اوضاع غیرعادی، که نتیجه انحطاط اقتصادی بود، موجب به وجود آمدن کابینه ائتلافی شد. این حزب تا زمان انتخابات عمومی سال ۱۹۳۵ که استانی بالدوین و محافظه کاران را به قدرت رساند، سرکار بود. وقتی که پارلمان اولین قانون عوارض گمرکی را تصویب کرد (۱۹۳۲) دیگر بریتانیای کبیر کشور تجارت آزاد نبود. بعد از مرگ «ژرژ پنجم»، پادشاه انگلستان، پرنس ویلز^۵ که هنوز ازدواج نکرده بود، به نام ادوارد هشتم به سلطنت رسید (ژانویه ۱۹۳۶). بعداً در همان سال، ملل مشترک المنافع بریتانیا از تصمیم ازدواج ادوارد با میسیس والیس سیمپسون^۶ امریکائی که دوبار ازدواج کرده و طلاق گرفته بود، تکان خوردند، ادوارد به جای آنکه از معشوقه‌اش صرف نظر کند از سلطنت کناره گرفت و داوطلبانه کشور را ترك کرد. بعد از آن دوک اف یورك به نام ژرژ ششم (دسامبر ۱۹۳۶) به پادشاهی رسید. در سال ۱۹۳۷ بالدوین از نخست وزیری استعفا داد و نوبل چمبرلن جانشین وی شد. از خصوصیات دولت چمبرلن ناستواری اوضاع بین‌المللی بود که منجر به جنگ شد (به فصل نوزدهم مراجعه شود). برای مقابله با وضع جدیدی که از مسلح شدن مجدد آلمان پیش آمده بود بریتانیای کبیر مبادرت به اجرای یک برنامه بزرگ تسلیحاتی

Flapper Act - ۲
Mrs Wallis Simpson - ۶

Electoral reform Act - ۲
Prince of Wales - ۵

Fisher Education Act - ۱
Ramsay Mac Donald - ۴

نمود که مستلزم هزینه‌ای برابر با ۷,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار بود. اوضاع اقتصادی مرتب بهبود یافت و بعد از سال ۱۹۳۶ بودجه‌ای متعادل تنظیم گردید.

در فاصله بین دو جنگ، بریتانیای کبیر برای کمک به حفظ وضع موجود و نگهداری صلح با برقرار نمودن امنیت جمعی و برای ایجاد روح هم‌آهنگی بین ملل مشترك المنافع و کشورهای جهان جلسات متعددی تحت نظر خود تشکیل داد.

ایرلند (۱۹۱۸-۱۹۳۹): نهضت سین‌فین^۱ به رهبری امون‌دو والرا^۲ و آرتور گریفیت^۳ در مدت جنگ جهانی اول، در نتیجه بلوای دوبلین (۱۹۱۶) نیروئی گرفت. سین‌فینی‌هائی که به نمایندگی در پارلمان بریتانیا انتخاب شده بودند (۱۹۱۸) پارلمان جداگانه‌ای در دوبلین تشکیل دادند و امون‌دو والرا را به ریاست آن برگزیدند. مبارزهای که از این قضیه بین جمهوری‌خواهان ایرلندی و دولت بریتانیا به وجود آمد بالا یحه لوید جرج راجع به برقراری حکومت بدست خود اهالی^۴ بر طرف نشد (۱۹۲۰). مذاکرات سال ۱۹۲۱ منتهی به ایجاد کشور آزاد ایرلند با حکومت خودمختاری شد. شش استان پروتستان اولستر^۵ رأی دادند که از کشور آزاد خارج بمانند. علیرغم مخالفت دو والرا پیمان به تصویب رسید و آرتور گریفیت به ریاست برگزیده شد، اما زیاد عمر نکرد. جانشین وی ویلیام کوسگریو^۶ توانست جمهوری خواهان را در انتخابات ۱۹۲۲ شکست دهد. و قانون اساسی‌ای تدوین نماید که مقبول بریتانیای کبیر باشد (۱۹۲۲). کشور آزاد ایرلند در ۱۹۲۳ به مجمع اتفاق ملل پذیرفته شد. در انتخابات ۱۹۳۲ حزب «دووالرا»، «کوسگریو» را شکست داد. مرام دووالرا این بود که سوگند وفاداری به پادشاه انگلیس را که از تمام نمایندگان مجلس ایرلند^۷ خواسته شده بود بشکنند تا اینکه بتواند ایرلند شمالی و جنوبی را به هم ملحق نماید، پرداخت اقساط سالانه ارضی به بریتانیای کبیر را لغو کند، اسم ایرلند را به ایر^۸، تبدیل نماید و قانون ایمنی عمومی^۹ را معلق گرداند. در نتیجه سیاستهای «دو والرا» بریتانیای کبیر

من باب تلافی، امتیازات تجارتي کشور آزاد ایرلند را لغو کرد. با انعقاد پیمان تجارتي انگلیس و ایرلند ۱۹۳۶ «دو والرا» اعتراف کرد که دولت آزاد ایرلند موفق نشده است کشوری مستغنی از نظر اقتصادی تشکیل دهد. ولی پس از استعفاي ادوارد، مجلس ایر، قوانینی را که مقام فرمانداری کل و سوگند وفاداری به پادشاه را لغو میکرد تصویب نمود. قانون اساسی جدید (۱۹۳۷) حتی استقلال بیشتری برای ایر، فراهم کرد، دو گلاس هاید^۲ رئیس جمهوری شد و «دو والرا» نخست وزیر باقی ماند. وقتی جنگ جهانی اول شروع شد، ایر، بی طرف ماند. دو والرا طغیانهای گاه و بیگاه «آی. آر. ای»^۳ را با اتخاذ سیاستی که مبنای آن تقاضاهای مسالمت آمیز برای کسب آزادی بیشتر از بریتانیای کبیر بود، خنثی کرد.

هندوستان (۱۹۲۰ - ۱۹۳۹): تصویب قانون برقراری دولت هندوستان (۱۹۲۰) که کنترل حکومت محلی بومیان را توسعه میداد، ولی قدرت نهائی را در دست بریتانیا میگذاشت رضایت هندیها را فراهم نکرد. رهبر نافرمانی داخلی در هندوستان «گاندی» بود که بومیان را وادار میکرد در مقابل انگلیسها از خود عدم همکاری و مقاومت منفی نشان بدهند. تحریم کالاهای انگلیسی از طرف گاندی پریشانی را بیشتر کرد و یک کنفرانس انگلیس و هند در لندن تشکیل شد (۱۹۳۰ - ۱۹۳۱) و برنامه ای برای اعطای خود مختاری در آتیه به هندوستان شبیه سایر مستعمرات تنظیم گردید. دومین کنفرانس میزگرد هندوستان (۱۹۳۱) که در آن گاندی و سایر نمایندگان هندی حضور داشتند بدون روشن کردن وضع هندوستان به وقت دیگری موکول شد. گاندی در مراجعت به هندوستان مبارزه جدید نافرمانی داخلی را شروع کرد و به زندان افتاد (۱۹۳۲). سومین کنفرانس میزگرد (۱۹۳۲) قانون اساسی به تراضی طرفین تنظیم نمود که برطبق آن حکومت نیمه خود مختاری به هندوستان داده میشد. این قانون اساسی بالاخره در پارلمان بریتانیا در سال ۱۹۳۵ به تصویب رسید و عاقبت در آوریل ۱۹۳۷ اجرا شد. با

۳ - I.R.A. ارتش جمهوری ایرلند: ارتشی رسمی

۲ - Douglas Hyde

۱ - Dail Eireann

نبودند، بلکه یک گروه خاص ناسیونالیست بودند و به طور مخفیانه سابوتاژ میکردند که یک جمهوری ایرلند به وجود آوردند.

اینکه هندوستان میبایست در جنگ جهانی دوم به کمک انگلستان بشتابد، فعالیت هندیها توأم با مقاومت منفی گاندی برای به دست آوردن استقلال بیشتر کماکان ادامه داشت. عده‌ای نیز که طرفدار مقاومت شدید تر بودند با این نوع مقاومت منفی و بردبارانه مخالفت میکردند.

مصر (۱۹۱۹ - ۱۹۳۹): قیام ملیون (۱۹۱۹) منجر به شناسائی مصر به عنوان کشوری مستقل تحت نظارت بریتانیای کبیر شد و سلطان سابق آن، فؤاد اول به پادشاهی آن برگزیده گردید (۱۹۲۲). یک مأمور عالیرتبه انگلیس برای حفظ منافع انگلیس تعیین شد. ناسیونالیست‌های حزب وفد به رهبری زغلول (نخست وزیر) با بریتانیای کبیر و فؤاد مخالفت کردند. پس از مرگ زغلول (۱۹۲۷) پادشاه توانست با برکنار کردن کابینه یحیی پاشا قدرت را به دست گیرد. کابینه توفیق نسیم پاشا (۱۹۳۴ - ۱۹۳۶) برای مصری‌ها و بریتانیای کبیر رضایت بخش تر بود. بلوهای سال ۱۹۳۶ دانشجویان و تحکیم گروههای ناسیونالیست باعث دخالت بریتانیا شد. اوضاع عمومی با مرگ پادشاه فؤاد اول پیچیده‌تر شد (۱۹۳۶). پسر ۱۶ ساله وی به نام فاروق اول پس از او به تخت نشست. آزادی‌های قانونی مجدداً برقرار شد و کابینه‌ای که اعضای آن از حزب وفد بودند قدرت را به دست گرفت و به انگلیس‌ها فشار آورد تا پیمان پیشنهادی را تکمیل کنند. در نتیجه پیمانی که بین انگلیس و مصر منعقد شد (۱۹۳۶) یکنوع پیمان سازشی بود که از تیرگی روابط کاست.

فلسطین (۱۹۱۸ - ۱۹۳۹): بر طبق مقررات پیمان لوزان قیمومت فلسطین به بریتانیای کبیر واگذار شد. در سال ۱۹۳۰ یهودی‌ها و اعراب بر سر کنترل دیوار ندبه^۱ شروع به مبارزه کردند. بنا بر تقاضای بریتانیای کبیر هیئتی توسط شورای مجمع ملل متفق تعیین شد. این هیئت پس از رسیدگی گزارش به

۱ - walling wall دیوار ندبه: در اورشلیم میدانی است که دور آن با دیوار احاطه شده و مردم عقیده دارند که این دیوار از سنگهای مسجد سلیمان ساخته شده است. یهودیها هفته‌ای یکبار در آن محل برای عبادت و ندبه جمع میشوند.

نفع اعراب داد . در اکتبر سال ۱۹۳۳ اعراب بلوای جدیدی به پا کردند ؛ این بلوا در درجهٔ اول به منظور اعتراض به سیاست ارضی و مهاجرت انگلستان در فلسطین به وجود آمد . هجوم عدهٔ بسیاری مهاجر یهودی به خصوص از آلمان باعث برپا شدن بلوایی بین اعراب و یهودیان گردید (۱۹۳۴ - ۱۹۳۸) . اقدامی برای خود مختاری با برقرار کردن یک شورای قضائی انتخابی به عمل آمد (۱۹۳۷) . ولی هرج و مرج در فلسطین ادامه داشت .

ایتالیا (۱۹۱۸ - ۱۹۳۹)

ایتالیا از جنگ جهانی اول نه فقط یک کشور متحد ، بلکه نیز یک قدرت امپریالیستی بیرون آمد . بی نظمی داخلی توسط سوسیالیستها که طرفدار یک انقلاب اجتماعی بودند و توسط فاشیست ها که میخواستند اوضاع موجود را حفظ کنند برانگیخته شد . فاشیست ها چون نتوانستند از راه قانونی جلو سوسیالیستها را بگیرند ، در سال ۱۹۲۲ با کودتائی قدرت را به دست گرفتند . «بنیتوموسولینی» لیدر فاشیست ها اقدام کرد تا کنترل دولت ایتالیا را به دست گرفته و حکومتی دیکتاتوری به وجود آورد .

تحکیم اوضاع داخلی (۱۹۲۲ - ۱۹۳۹) : کنترل اوضاع سیاسی به موسولینی امکان داد تا صنایع را متشکل کند و آنرا به دست دولت بسپارد . در سال ۱۹۳۴ کشور متحدی دایر شد که هدف آن برقراری موازنه ای بین قوهٔ ابتکار خصوصی و احتیاجات اجتماعی بود . یک شورای ملی مرکب از عده ای مأمورین منتخب دولت ، جای مجلس شورای ملی را گرفت ، برنامهٔ شصت ساله ای به منظور رسانیدن کشور ایتالیا از نظر اقتصادی به مقام اول در جهان در نظر گرفته شد . متعاقب یک قانون انتخاباتی (۱۹۲۸) موسولینی به فاشیست ها امکان داد تا به طور نا محدود قدرت را در دست داشته باشند . مسألهٔ رمی ها که در سال ۱۸۷۰ مطرح شده بود در سال ۱۹۲۹ بدین طریق حل شد : (۱) شهر واتیکان به عنوان یک دولت مستقل به رسمیت شناخته شد ، (۲) مذهب کاتولیک مذهب رسمی کشور

ایتالیا پذیرفته شد ، (۳) پاپ کشور سلطنتی ایتالیا را به رسمیت شناخت و برای سرزمینی که در سال ۱۸۷۰ از وی گرفته شده بود ۱,۷۵۰,۰۰۰,۰۰۰ لیر ایتالیائی دریافت کرد .

جنگ ایتالیا و حبشه (۱۹۳۵-۱۹۳۶): نقشه های امپریالیستی موسولینی در آفریقا در نتیجه توافقی بین ایتالیا و فرانسه پیشرفت کرد (۱۹۳۵) که بر طبق آن سرزمین لیبی یعنی سرزمین سراسر ساحل اریتره^۱ و جزیره دومرا^۲ به ایتالیا واگذار شد . اختلاف مرزی بین حبشه و سومالی ایتالیا بهانه ای به دست ایتالیا داد که قشون خود را جهت فتح آخرین کشور پادشاهی مستقل آفریقا در مرز متمرکز کند . هیلاسلاسی ، پادشاه حبشه ، از مجمع اتفاق ملل طلب کمک کرد . مجمع تجاوز ایتالیا را محکوم کرد و مجازات مالی و اقتصادی برای آن کشور تعیین نمود . کوتاهی مجمع در تحریم ورود نفت به ایتالیا و عدم احتساب آن جزء جرایم ضربه شدیدی برای کشور حبشه بود . علیرغم اشکالات و موانعی که برای ایتالیا پیش آمده بود ، سربازان موسولینی در مدت هفت ماه حبشه را متصرف شدند ، (اکتبر ۱۹۳۵ - مه ۱۹۳۶) . فرار هیلاسلاسی و تصرف آدیس آبابا ، پایتخت حبشه ، باعث شد که موسولینی در ماه مه سال ۱۹۳۶ کشور خود را امپراطوری جدید رم اعلان کند . در سال بعد هدف سیاست خارجی موسولینی آرام کردن اروپائیان مخالف فتوحاتش بود (به فصل ۱۹ مراجعه شود) .

فرانسه (۱۹۱۸-۱۹۳۹)

حیثیت فرانسه در داخل و خارج ، بعد از سال ۱۹۱۸ بی اندازه افزایش یافت . خرابی اوضاع مالی کشور باعث تنزل ارزش فرانک شد (۱۹۲۴) . یک کابینه ائتلافی (۱۹۲۶) مالیاتهای جدیدی وضع و در تثبیت ارزش فرانک کمک کرد (۱۹۲۸) . رسم انتخاب نمایندگان به تناسب جمعیت ملغی شد (۱۹۲۷) . آریستید بریان^۳ (۱۸۶۲ - ۱۹۳۲) امور خارجی فرانسه را به خوبی اداره کرد .

تصمیم داد گاه جهانی (۱۹۳۱) مبنی بر اینکه اتحادیه گمرکی آلمان و اطریش با پیمانهای قبلی مغایرت دارد، برای فرانسه خوش آیند بود، زیرا این کشور اتحادیه مزبور را یکنوع تهدیدی برای امنیت خود تلقی میکرد. روابط فرانسه و آمریکا با اینکه گاهی بر سر قروض جنگی که فرانسه آنها را غیر عادلانه میدانست تیره میشد، معمولاً دوستانه بود، و برای پرواز لیندبرگ^۱، بین آمریکا و فرانسه، و مسافرت لاوال، به ایالات متحده (۱۹۳۱) ابراز احساسات عمومی زیادی شد. یک قرار داد دوجانبه با ایالات متحده در ماه مه ۱۹۳۶ اعلام شد. رئیس جمهوری، پل دو مر^۲، به دست شخصی متعصب در ماه مه ۱۹۳۲ به قتل رسید. جلسه مشترک از مجلس نمایندگان و سنا آلبرت لبرون^۳ را به جانشینی وی انتخاب کرد. یک کنفرانس مستعمراتی فرانسه در ۱۹۳۳ برای پایه گذاری جهت پیشرفت اقتصاد دعوت شد. عدم توفیق چندین کابینه در توازن بودجه فرانسه و اقتضای معاملات رهنی استاویسکی باعث شد یک کابینه ملی به نخست وزیری رئیس جمهوری سابق گاستون دو مرگ^۴ تشکیل شود (فوریه ۱۹۳۴). به حکومت جدید اختیارات دیکتاتوری محدودی داده شد. ولی در نوامبر کابینه اتحاد ملی پس از اخذ رأی درباره بودجه سقوط کرد و پیراتین فلاندن^۵ نخست وزیر شد. انتخابات سال ۱۹۳۶ تعداد زیادی از نمایندگان جناح چپ (جبهه ملی) را به مجلس برگردانید. «لئون بلوم» اولین نخست وزیر سوسیالیست فرانسه شد. با کابینه ای که از جبهه ملی تشکیل شده بود، بلوم بر قانون گذاری اجتماعی که تعداد اعتصابات را تقلیل میداد، نظارت کرد. سازمان فاشیستی معروف به صلیب آتش^۶ منحل شد، ارزش فرانک فرانسه مجدداً بالا رفت؛ یک برنامه جدی تجدید تسلیحات طرح ریزی شد؛ و پیمانهای کمک متقابل با روسیه و بریتانیای کبیر تقویت گردید. ولی موقعیت فرانسه که در اروپا یک قدرت نافذ و مهم بود در سال ۱۹۳۸ در اثر پیروزی هیتلر در بحران چکوسلواکی از بین رفت.

اسپانیا (۱۹۱۸ - ۱۹۳۹)

شکست سپاهیان اسپانیا در مراکش و وجود اختلافات سیاسی در داخله باعث شد یک هیئت مدیره نظامی به ریاست ژنرال پریمو دو ریورا^۱ تشکیل شود (۱۹۲۳). در سال ۱۹۲۵ فرانسویها و اسپانیاییها برای فرونشاندن شورش بومیان مراکش بهم پیوستند. مغشوش بودن اوضاع اقتصادی در اسپانیا در ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ مردم را متمایل به جمهوری کرد. در نتیجه انتخابات سال ۱۹۳۱، پادشاه آلفونس سیزدهم کشور را ترک کرد و به فرانسه پناهنده شد. حکومتی موقتی به ریاست نیستوالکالا زامورا^۲ برقرار شد. جمهوریخواهان آخرین نفر فامیل هابسبورگ را با شورشی موفقیت آمیز از قدرت برکنار کردند. برطبق قانون اساسی (۱۹۳۱) یک رئیس جمهور (برای ۶ سال)؛ قوه مقننه در مجلسی که با آراء عمومی انتخاب میشد؛ و حکومتی به سیستم پارلمانی، شبیه حکومت انگلیس، برقرار گردید. کلیسای کاتولیک از دولت مجزا (۱۹۳۱)، و اموال ژزوئیت‌ها ضبط شد (۱۹۳۲). به کاتالون^۳ استقلال داخلی محدودی داده شد. ناراحتی‌های سیاسی که مدت پنج سال روز بروز زیادتر میشد با انتخابات سال ۱۹۳۶ که به دست چپ‌ها (جبهه ملی) در مجلسین اکثریت فوق‌العاده‌ای میداد به آخرین درجه خود رسید. زامورا رئیس جمهوری از کار برکنار شد و نخست وزیر، مانوئل آازانا به ریاست جمهوری انتخاب گردید. قتل یکی از رهبران دست راستی‌ها ژوزه - کالووسوتلو^۴ (ماه ژوئیه ۱۹۳۶) شروع یک جنگ خونین داخلی را تسریع کرد. شورشیان (دست راستی‌ها) از حمایت عده کثیری از نظامیان که پس از منقاد کردن مراکش به وسیله ژنرال فرانکو به وی پیوسته بودند برخوردار بودند. باوجود پیمانهای بی طرفی، آلمان و ایتالیا از کمک به شورشیان با ارسال قشون و مهمات خودداری نکردند. روسیه و فرانسه از طرفداران دولت حمایت میکردند. (به فصل ۱۹ مراجعه شود). نظربه اینکه حکومت اسپانیا حکومتی قانونی شناخته

شده بود ، بر طبق قوانین بین‌المللی حق داشت از کشورهای خارجی اسلحه و مهمات خریداری کند . سرانجام طرفداران دولت تسلیم شدند و فرانکو به تمام معنا دیکتاتوری فاشیست شد (۱۹۳۹) . وی پس از ویرانی‌های سه ساله جنگ خونین داخلی ، شروع به نوسازی اسپانیا کرد .

کشورهای دیگر (۱۹۱۸ - ۱۹۳۹)

کشورهای اتحاد صغیر^۱ (چکوسلواکی ، یوگوسلاوی و رومانی) همگی قوانینی اساسی تدوین کردند که بر طبق آن میبایست حکومتشان حکومتی دموکراتیک باشد .

چکوسلواکی با کوششهای دکتر ادوارد بنش وزیر امور خارجه و طوماس مازاریک ، رئیس جمهوری (۱۹۲۰ - ۱۹۳۶) از نظر اقتصادی و سیاسی وضع محکمی پیدا کرد . پس از استعفای مازاریک ، بنش به ریاست جمهوری انتخاب شد . چکوسلواکی یگانه کشور اروپای مرکزی بود که در تمام دوره بعد از جنگ به اصول سابق دموکراتیک که در آن پایه گذاری شده بود پای بند بود . به این دلیل زوال چنین کشور مستقلی در ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ ماجرایی بسیار سختی بود .

نزاع داخلی رومانی این کشور را ضعیف کرد . پس از مرگ فردیناند اول ، نوه کوچک او میکائیل اول پادشاه شد ، زیرا پدرش کارول از حق خود نسبت به تخت سلطنت صرف نظر کرده بود . ولی کارول در سال ۱۹۳۱ به رومانی برگشت و پارلمان پادشاهی او را به نام کارول دوم به رسمیت شناخت .

رژیم دیکتاتوری که به وسیله پادشاه ، الکساندر در یوگوسلاوی برقرار شده بود (۱۹۲۹) برخلاف قانون اساسی جدید ادامه یافت (۱۹۳۱) . الکساندر در حین یک مسافرت حسن نیت به فرانسه ، توسط یک تروریست کروات دربارسی به قتل رسید (۱۹۳۴) . پسر یازده ساله الکساندر به نام پتر دوم ، با نیابت سلطنت پرنس پل به سلطنت رسید .

در فوریه سال ۱۹۳۳ اعضای «اتحاد صغیر» پیمانی را که اتحاد آنها را با یکدیگر نزدیکتر و محکمتر مینمود امضاء کردند.

با اینکه لهستان اسماً حکومتی جمهوری بود، عملاً حکومتی دیکتاتوری تحت فرمان مارشال ژوزف پیلسودسکی^۱ داشت (۱۹۲۶ - ۱۹۳۵). رئیس جمهوری، اینیاس موسیسکی^۲ با وجود مخالفتی که بانامزدی وی میشد در نتیجه کوششهای پیلسودسکی دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد (۱۹۳۳). (راجع به اشغال لهستان به فصل بیستم مراجعه شود).

یونان در سال ۱۹۲۴ جمهوری شد. در زمان نخست وزیری ونیزلوس^۳ (۱۹۲۸ - ۱۹۳۲) پیشرفتهای اقتصادی و سیاسی صورت گرفت. اختلاف عقیده‌ای که بین مخالفین و طرفداران ونیزلوس وجود داشت سرانجام منجر به شورش شد (۱۹۳۵). قوای نخست وزیر، تسالدوریس^۴، شورشیان را که تحت رهبری ونیزلوس میخواستند در جزیره کرت مستقر شوند تار و مار کرد. گروه سلطنت طلبان به ریاست ژنرال کوندیلیس^۵ اختیارات را به دست گرفتند، و در نتیجه مراجعه به آراء عمومی پادشاه سابق به پادشاهی دعوت شد. بین بسیاری از سلاطین معزول بعد از جنگ جهانی، ژرژ دوم اولین پادشاهی بود که تخت و تاج خود را باز یافت.

«کمال آتاتورك^۶» در واقع دیکتاتوری در ترکیه بود. وی مذهب را از حکومت مجزا کرد، فینه را قدغن نمود، الفبای لاتین را پذیرفت، و آموزش و پرورش را ترقی داد. در زمان جمهوری، زنان تدریجاً آزادی پیدا کردند و نیز حق رأی دادن در انتخابات کشوری و انتخابات شهرداری را به دست آوردند (۱۹۳۴). پس از مرگ «کمال آتاتورك» (۱۹۳۸)، مجلس ملی ژنرال عصمت اینونو^۷ را به ریاست جمهوری انتخاب کرد. اینونو نخست وزیر و دست راست کمال پاشا بود. ترکیه به تدریج تمدن غرب را قبول میکرد.

۱ - Marshal Josef Pilsudski
 ۲ - Ignace Moscicki
 ۳ - Venizelos
 ۴ - Tsaldoris
 ۵ - General Condylis
 ۶ - «آتاتورك» نامی است که مصطفی کمال پس از تصویب قانونی که طبق آن تمام مردم بایستی قبل از اول ژانویه ۱۹۳۵ نام خانوادگی داشته باشند، برای خود انتخاب نمود.
 ۷ - General Ismet İnönü

پیمان چهار دولت بالکان که آنرا یونان ، رومانی ، ترکیه و یوگوسلاوی امضاء کردند امنیت مرزهایشان را تضمین کرد (۱۹۳۴) . چون جنگ جهانی دوم استقلال آنها را تهدید میکرد کشورهای عضو اتحاد بالکان در فوریه ۱۹۴۱ تشکیل جلسه دادند و موافقت کردند که با وجود فشار دیپلماتیک از طرف آلمان و از طرف بریتانیا و فرانسه ، همچنان بیطرف بمانند . آلبانی و بلغارستان پیمان را امضاء نکرده بودند . بلغارستان به تأسی از بسیاری از کشورهای دیگر یک دیکتاتوری با اختیارات قوه مجریه و داور مطلق عالی ایجاد کرد . کودتا و اغتشاش رهبران نظامی توسط پادشاه ، بوریس سوم فرونشاند شد و با این عمل بوریس اساس دیکتاتوری خود را استوار تر نمود (آوریل ۱۹۳۵) .

مسأله غرامات آلمان

طرح دیویس' (۱۹۲۴) : ناتوانی آلمان در ادای تعهدات خود (۱۹۲۳) باعث شد که فرانسه حوزه صنعتی روهر را تصرف کند . بی ارزش شدن مارک ، در نتیجه تورم ، منجر به دعوت از کمیته ای از متخصصین شد تا نقشه ای برای پرداخت غرامات تنظیم کنند . طرح دیویس که نتیجه این مشورت شد و کشورهای بزرگ آنرا قبول کردند ، مقرر میداشت که آلمان باید مبالغ معینی را برای مدت نا محدودی بپردازد و ارزش مارک با پرداخت وامی به مبلغ ۲۰۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار تثبیت شود ، فرانسه ناحیه روهر را در نتیجه این توافق تخلیه کرد ، (۱۹۲۵) .

طرح یانگ (۱۹۲۹) : برطبق طرح یانگ مبلغی که آلمان میبایستی بپردازد به ۸۸۰۰۰۰۰۰۰۰ دلار تعیین گردید . چون به آلمان برای پرداخت این مبلغ پنجاه و هشت سال مهلت داده شده بود ، اصل مبلغ به اضافه بهره آن از ۲۷ بیلیون دلار تجاوز میکرد . به اطمینان این که آلمان این مبلغ را خواهد پرداخت متفقین سپاهیان خود را از ناحیه راین خارج کردند (۱۹۳۰) . یک بانک بین-المللی برای تصفیه غرامات در سوئیس تأسیس شد .

مهلت برای پرداخت قروض (۱۹۳۱): بی‌نظمی مالی و اقتصادی جهانی که در سال ۱۹۲۹ شروع شد، اجرای طرح یانگ را بر هم زد و از ژوئن ۱۹۳۱، آلمان با فقر مالی کامل مواجه شد. توصیه رئیس جمهوری، هورر، برای دادن مهلت یک ساله به آلمان به غیر از فرانسه مورد قبول همه کشورهای پستانکار واقع شد. فرانسه آلمان را مجبور کرد آن قسمت از بدهی خود را که مشمول تأخیر نبود بپردازد و سپس به بانک بین‌المللی تصفیه غرامات اجازه داد آن مبلغ را با اخذ تضمین به آلمان مجدداً قرض بدهد.

پیمان لوزان راجع به غرامات (ژوئیه ۱۹۳۲): پیمان غرامات لوزان مقرر میداشت که آلمان میبایست به عنوان تصفیه نهائی غرامات فقط ۷۱۴۰۰۰۰۰۰ دلار بپردازد. این توافق بستگی داشت به تخفیفی که در قرض جنگی آلمان به ایالات متحده آمریکا داده شود. ایالات متحده آمریکا تخفیف را قبول نکرد. نتیجه نهائی این شد که آلمان پس از مهلتی که هورر، پیشنهاد کرده بود نتوانست از قروض خود چیزی بپردازد. با ظهور دیکتاتوری نازی تمام امیدها برای وصول مطالبات نقش بر آب شد.

ایالات متحده آمریکا و قروض جنگی: کنگره با پیشنهاد هورر دایر به مهلت دادن به آلمان موافقت کرد، ولی به وی اخطار کرد که با تمدید مجدد مهلت یا تخفیف قروض جنگی مخالف است. تقاضای ملل مدیون مبنی بر اینکه موضوع مورد توجه قرار گیرد در دسامبر ۱۹۳۲ رد شد، و بریتانیای کبیر، ایتالیا، چکوسلواکی، فنلاند، لاتوی و لیتوانی قروض خود را پرداختند. مجلس فرانسه رأی داد که قسط بدهی ماه دسامبر پرداخت نشود، نخست وزیر هریو را مجبور کرد استعفا بدهد. کشورهای دیگری که از پرداخت قروض خود سر باز زدند، بلژیک، مجارستان، استونی و لهستان بودند. ادامه پرداخت دیون توسط بعضی کشورها و قصور بعضی از کشورهای دیگر در پرداخت، کنگره ایالات متحده آمریکا را بر آن داشت که قانون جانسون را تصویب کند مبنی بر اینکه دادن وام به مللی

که از عهده پرداخت آن بر نمی آید غیر قانونی باشد (۱۹۳۴). فنلاند تنها کشوری بود که به طور کامل تعهدات خود را انجام داد.

عدم موفقیت در تأمین امنیت (۱۹۱۸-۱۹۳۹)

بعد از سال ۱۹۱۸ کنفرانسهای متعدد بین المللی جهت تثبیت روابط بین المللی، تحدید تسلیحات و فراهم کردن امنیت دائمی تشکیل شد.

کنفرانس لوکارنو: در کنفرانس لوکارنو (۱۹۲۵) که در آن، کشورهای مهم اروپا شرکت داشتند چندین پیمان منعقد شد. بر طبق این پیمانها کشورهای مختلف موافقت کردند که سرحدات موجود خود را حفظ نمایند و هیچوقت نقض پیمان نکرده و با یکدیگر جنگ نکنند. بریان، از فرانسه و شترسمان از آلمان لیدرهای این کنفرانس بودند.

پیمان کلوگ^۱ - بریان یا پیمان پاریس: معاهده صلح پاریس (۱۹۲۸) که بر طبق آن کشورهای عمده جهان، جنگ را از اینکه آلت سیاست ملی باشد محکوم کردند و از طرف شصت و دو ملت امضا شد. انعقاد پیمان مزبور که منظور آن احتراز از جنگ بود (۱۹۲۸) در نتیجه کوششهای بریان و کلوگ وزیر امور خارجه آمریکا امکان پذیر شد. در عمل، این پیمان چیزی جز ژست و تظاهری بیش نبود.

پیمانهای راجع به نیروی دریائی: کنفرانس های راجع به نیروی دریائی سالهای ۱۹۲۲-۱۹۲۷، ۱۹۳۰ و ۱۹۳۶ کشورهای بزرگ را به منظور تقلیل نیروهای دریائی دور هم جمع کرد. قراردادهایی که در کنفرانس لندن (۱۹۳۰) بین بریتانیای کبیر، ژاپن و ایالات متحده آمریکا منعقد شده بود، در سال ۱۹۳۶ تجدید نشد، زیرا وقتیکه ژاپن دید برابریش از حیث نیروی دریائی با انگلستان و آمریکا مورد قبول واقع نشد از کنفرانس کناره گیری کرد. ولی ایالات متحده و انگلستان قراردادی بستند که از حیث نیروی دریائی با یکدیگر مساوی باشند.

کنفرانس ژنو : کنفرانس ژنو که در باره ترك تسلیحات (۱۹۳۲-۱۹۳۴) تشکیل شد موفق نشد که تسلیحات را محدود کند و بعد از تقریباً سه سال از وظیفه خود دست کشید .

تجدید تسلیحات (۱۹۳۳-۱۹۳۹) : عدم موفقیت کشورها برای رسیدن به روشی رضایت بخش در باره ترك تسلیحات و کناره گیری آلمان از کنفرانس باعث شد که کشورهای بزرگ جهان در ایجاد نیروهای زمینی ، هوایی و دریائی با هم رقابت کنند ، به حدی که مخارج آن به مراتب بیش از مخارج سال ۱۹۱۴ شد .

اوضاع سیاسی و اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۹)

تزلزل اوضاع سیاسی (۱۹۲۹-۱۹۳۹) : در سراسر اروپا تغییر کابینه ها بیشتر از حد معمول بود . کابینه ائتلافی در بریتانیای کبیر (۱۹۲۹ - ۱۹۳۵) جای خود را به کابینه محافظه کاران داد ؛ کابینه ملی در فرانسه چندین مرتبه تغییر کرد ، آخرین آنها کابینه میانه روها ^۱ (مرکزیون) بود ؛ هیتلر و نازی ها در آلمان جمهوری یک دیکتاتوری برقرار کردند ، ایتالیا خود را امپراطوری رم اعلام کرد ؛ و حتی در ایالات متحده آمریکا تحت ریاست جمهوری روزولت و همکاران جدید وی روش جدیدی در طرز حکومت اتخاذ شد . در سراسر قسمتهای دیگر جهان هم تغییرات مشابهی به وقوع پیوست .

ناراحتی های اقتصادی (۱۹۲۹-۱۹۳۹) : صادرات کشورهای بزرگ در این دوره فوق العاده کم شد ، تولید اساساً تقلیل یافت . در ماه آوریل ۱۹۳۳ ایالات متحده آمریکا از واحد طلا خارج شد و کنگره آمریکا قانون «کشاورزی - رفاه»^۲ - تورم را تصویب کرد (ماه مه ۱۹۳۳) . در بسیاری از کشورها برای تقلیل میلیونها نفر بیکار به کمک مستقیم دولتی متوسل گردیدند . علیرغم افزایش مالیات ، بیشتر کشورها موفق به متعادل کردن بودجه های خود نشدند .

مبارزه با بحران اقتصادی : رهبران سیاسی تصدیق کردند که بحران اقتصادی جهانی در پیش است . در سال ۱۹۳۳ ، رئیس جمهوری روزولت از نمایندگان کشورهای خارجی دعوت کرد تا در کنفرانس اقتصادی جهان در واشنگتن شرکت کنند . مسائل عوارض ، پول و تجارت مورد بحث قرار گرفت ولی کنفرانس بدون اخذ نتیجه‌ای به بعد موکول شد . در مدت پنج سال بین ۱۹۳۳ - ۱۹۳۸ ، بسیاری از کشورها پیمانهای عدم تجاوز ، قراردادهای کامله الوداد ، و قراردادهای تجارت متقابل را به امید تخفیف مشکلات اقتصادی امضاء کردند . ولی مسأله اساسی که چگونه از منابع فنی عظیم جهان مدرن استفاده شود لاینحل ماند .

نهضت‌های اجتماعی و فرهنگی معاصر

نهضت‌های اجتماعی : انقلابات سیاسی همه کم و بیش رنگ خصوصیات ویژه اجتماعی داشتند . در غالب کشورها قوانین اجتماعی به تصویب رسید ، و طبقه کارگر اهمیت بیشتری پیدا کرد . تشکیلات کارگری ترقی کرد . ملی شدن زمین در روسیه و اسپانیا به روستائیان کمک کرد که صاحب زمین بشوند . تمایل جدید به همکاری اقتصادی ، که در مقابل اصل قدیمی استقلال اقتصادی فردی بود ، شاید راه را برای حل صحیح مسأله اجتماعی و اقتصادی ، نشان داده باشد ولی بی اعتدالیهای چنین نهضت‌های جمعی چون فاشیسم و کمونیسم به منازعات طبقاتی افزود و تیرگی خطرناکی در روابط بین‌المللی پیش‌آورد (به فصل نوزدهم مراجعه شود) . تکمیل تعداد زیادی از اختراعات و استعمال آنها در زندگی روزانه در جامعه تغییرات اساسی ایجاد نمود .

نهضت‌های مذهبی : در طی جنگ جهانی اول ، گروههای مذهبی بایکدیگر پیوستگی داشتند ، ولی پس از خاتمه جنگ مایل شدند از هم جدا شوند . مسلمانان تحت ریاست خلیفه‌ای شبیه به مقام پاپ در قسطنطنیه بهم پیوستند . بعدها کمال آتاتورک اولین رئیس جمهوری ترکیه (۱۹۲۳) خلافت را از میان برداشت .

فرقه‌های پروتستان به دو مکتب یعنی محافظه کاران افراطی^۱ و متجددین^۲ تقسیم شدند. کلیسای کاتولیک از جنگ جهانی قوی بیرون آمد. ولی ظهور نازیها در آلمان باعث ظهور مجدد آزار مذهبی شد، و این آزارها در آخر سال ۱۹۳۸ وضع یک جنگ واقعی برضد کلیسای کاتولیک به خود گرفت. یهودیها نیز چنان مورد شکنجه و آزاری قرار گرفتند که از قرون وسطی تا آن تاریخ نظیر آن دیده نشده بود.

نهضت‌های فرهنگی: در نتیجه جنگ جهانی اول آموزش و پرورش عمومی جهش بزرگی به طرف جلو برداشت. هنر، ادبیات و علم همه در تحت نفوذ عصر جدید قرار گرفتند. گروه جدیدی از ادبا که فلسفه آنها مبتنی بر اصلاحات اساسی بود، ظاهر شد.

تاریخ های مهم

۱۹۳۶	نظامی کردن مجدد راین
۱۹۳۸	تصرف اتریش توسط آلمان
۱۹۳۸	کنفرانس مونیخ
۱۹۳۹	تصرف چکوسلواکی به وسیله آلمان
۱۹۳۹	قرارداد روس و آلمان

فصل نوزدهم

اروپای جدید ۱۹۳۵ - ۱۹۳۹

از بسیاری جهات سالهای ۱۹۳۵ - ۱۹۳۹ نقطه برگشتی را در تاریخ اروپا و جهان نشان میدهد . عصر عمران و آبادی بعد از جنگ که بواسطه صلح پاریس به وجود آمده بود ، به کلی به پایان رسید . عصر جدیدی که با برخورد عقاید و افکار پس از انقلاب فرانسه ، با تجدید صف بندی اساسی جبر تاریخ ، با تجدید تیرگی بین المللی و با گسترش تکنیک های انقلابی در دیپلوماسی ، مشخص میباشد ، ظاهراً شروع شده بود . علت پیدایش این دوره معاصر ، انحطاط اقتصادی جهان بود که هیچ کشوری نتوانست آنرا کنترل کند و تمام مردم جهان را نسبت به افکار انقلابی آماده و حساس کرد . در سیاست های بین المللی واقعه مهم ، احیای مجدد نظام آلمان تحت رهبری آدلف هیتلر و حزب نازی بود . در سال ۱۹۳۳

آلمان کشوری خلع سلاح شده، از لحاظ اقتصادی از پای در آمده و بدون نفوذ در امور جهان بود، فرانسه نه فقط در قاره اروپا ملت مهمی بود، بلکه دارای قدرت و نفوذی شد که از زمان ناپلئون سابقه نداشت. در سال ۱۹۳۸ کشور آلمان دوباره مسلح شد و حالت ستیزه جوئی پیدا کرد. و با سرعت عجیبی رهبری را از دست فرانسه خارج کرد، و توانست اراده خود را به تمام کشورهای کوچک اروپا تحمیل کند. کنفرانس مونیخ (۲۹ سپتامبر ۱۹۳۸) نشان داد که رهبری از دست فرانسه رسماً به دست آلمان انتقال یافته است. واقعه مزبور از مدتی پیش در حال آماده شدن بود، با وجود این قدرت و نفوذ قبلی فرانسه چنان زیاد بود، و وضع نظامی و اقتصادی آلمان چنان اصلاح ناپذیر به نظر میرسید که فقط عده قلیلی از ناظران امکان انتقال کامل قدرت را در مدت به این کوتاهی میتوانستند تصور کنند. قصور هیتلر در نگهداشتن تعهداتی که در مونیخ کرده بود، و تکمیل پیمان کمک متقابل بین روس و آلمان و هجوم آلمان به لهستان، جنگ جهانی جدیدی را بین متحدین محور از طرفی و بریتانیای کبیر و متفقین آن از طرف دیگر تسریع نمود. هنوز بعد از طی چندین سال ممکن نیست به درستی عوامل سیاسی، اقتصادی و ایده‌ئولوژی را که به جنگ جهانی دوم منجر شد ارزیابی نمود.

برخورد افکار و عقاید در دوره معاصر

بر خورد نظریه‌ها و فلسفه‌های اجتماعی در جهان تازگی ندارد. در فصلهای قبلی ملاحظه کردیم چگونه تمام تاریخ اروپا در قرن نوزدهم تحت نفوذ کشمکش‌های لیبرالیسم و کنسرواتیسم قرار گرفت. همچنین دیدیم فرقه‌ها و فروعات لیبرالیسم، یعنی ناسیونالیسم، آزادی عمل اقتصادی، دموکراسی، رمانتیسم به کرات با یکدیگر در جدال بوده‌اند و اتحادهای عجیب و غریبی، گاهی موقت، گاهی دائمی، با شعبه‌ها و فروعات کنسرواتیسم تشکیل دادند. تا اوایل قرن بیستم این فعل و انفعال و تبادل افکار و نظرات بین لیبرالیسم واقعی قدیمی، و ارتجاع واقعی قدیمی، چنان فرقه‌های مبارز مختلف را به هم نزدیک کرده بود که

دیگر امکان نداشت فلسفه‌های اصلی احزاب مخالف را باز شناخت. سیاست‌ها رفته رفته کمتر مربوط به اصول و افکار اساسی اجتماعی گردید و به تدریج بیشتر مربوط به شخصیت‌های سیاستمداران بخصوص و مسائل فوری گردید. ولی در پایان جنگ جهانی اول، انقلاب روسیه چون یک عامل جدی سیاسی و اجتماعی، یک تئوری جدید اجتماع - کمونیسم یا سوسیالیسم انقلابی - در دنیا منتشر شد. در سالهای اول تأسیس اتحاد شوروی، دولتهای اروپای غربی و ایالات متحده آمریکا کوشش کردند از شیوع افکار روسها جلوگیری کنند و حاضر نشدند اتحاد شوروی را به رسمیت بشناسند و حتی برای اینکه انقلاب را بازور از بین ببرند به روسیه قشون اعزام نمودند. چون ناراحتی‌های اقتصادی که در خاتمه جنگ پدید آمده بود در حال از بین رفتن بود، خطر انقلاب کمونیستی روز به روز کمتر میشد و طی تقریباً ده سال (۱۹۲۲ - ۱۹۳۲) در اروپا تهدید سرخ کمتر مورد بحث بود. در ایتالیا نهضت جدیدی معروف به فاشیسم تحت رهبری بنیتو موسولینی ظهور کرده بود. رابطه این نهضت با کمونیسم روسیه معلوم نبود یا در سالهای اول پیشرفت آن توجهی به آن نشده بود و قبل از اینکه یک نهضت کاملاً مشابه در آلمان تحت رهبری آدلف هیتلر ظهور کند این فکر شایع شد که فاشیسم و کمونیسم دو عقیده بر ضد یکدیگر میباشند، و فاشیسم عبارت از عکس العمل دست راستی‌ها در مقابل انقلاب دست چپی‌های کمونیست بود. بروز بحران اقتصادی جهان در سالهای بین ۱۹۳۰ - ۱۹۳۹ افکار اجتماعی و اقتصادی مردم را برانگیخت و به متشکل کردن احزاب مختلفه و به تهیه برنامه‌هایی که تغییرات اجتماعی را تسهیل میکرد کمک کرد و این مسأله باعث شد که اختلاف بین راستی و چپی یا فاشیسم و کمونیسم بارزتر گردد. یک برخورد جدید در تمام دنیا شبیه به برخوردهایی که متعاقب شورش پروتستانها و «انقلاب فرانسه» پیدا شده بود، در حال پیشرفت بود. لذا برای درك تاریخ معاصر لازم است خصوصیات فاشیسم و کمونیسم به وجهی که در جهان مدرن ظاهر شد به تفصیل مورد مطالعه قرار گیرد.

فاشیسم : فاشیسم همانطوریکه ابتدا در ایتالیا به دست بنیتوموسولینی و بعد توسط نازیهای آلمان تحت رهبری هیتلر به وجود آمد، به عنوان یک تشکیلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارای شش خصوصیت بر جسته بود :

دیکتاتوری فردی : هرگز در تاریخ چنین قدرتهای بزرگی در دست یک فرد، چنانکه در دست موسولینی و هیتلر بود متمرکز نشده بود. بعضی از فرمانروایان زمان گذشته، در تئوری، ادعای قدرت رهبران مدرن فاشیست را داشتند، ولی هرگز در آن زمانها وسائل اجرا اینقدر فراوان، تعداد فرمانبرداران این اندازه زیاد یا دایره زندگی مردم این چنین وسیع نبود.

ناسیونالیسم شدید : چه در ایتالیا، چه در آلمان فاشیسم خواست ازحس عمیق وطن پرستی مردم استفاده کند و ناسیونالیسمی متعصب، ستیزه جو و مبارز به وجود آورد. این نوع تقویت روحیه ملی خیلی شبیه به روحیه ای بود که در بین ملل دیگر فقط در زمان جنگ یا بحرانهای شدید ملی ظاهر میشود. در واقع ملل فاشیست حس میکردند که زمان آنها درست زمان همچو بحرانی است، و این احساس تمام صفات شریفه و از خود گذشتگی مردم و هم چنین صفات زشت و درنده - خوئی وطن پرستی عمیق را بر می انگیزت.

جلوگیری شدید از اختلاف عقیده : در کشورهای فاشیست تمام ابزار حکومتهای استبدادی سابق به علاوه بعضی وسائل جدید که با زمان مطابقت، میکرد، برای جلوگیری از اختلافات داخلی به کار انداخته شد. سانسور مطبوعات، جلوگیری از دخول اخبار و تبلیغات خارجی، جاسوسی پلیسی و معامله شدید با متخلفین سیاسی به حدی رسید که تصور آن برای مترنیخ و ناپلئون سوم یا حتی برای فرمانروایان سختگیر روس در آخر قرن نوزدهم، غیر ممکن بود. سانسور بیش از حد برای از بین بردن افکار سیاسی مخالف توسعه یافت، سانسور نامحدود دولت نسبت به تمام زندگی ادبی، علمی و هنری مردم اجرا میشد. کتابخانه ها تصفیه شد؛ در چاپهای جدید کتابهای مشهور تحریفاتی به عمل آمد، تحقیقات آزاد در

علوم اجتماعی متوقف شد؛ دانشمندان بی طرف یا از کشور اخراج و یا به حبس محکوم گردیدند و یا آنها را مجبور کردند که سخنگوی نظرات رسمی دولت گردند.

تبلیغات جدی و دامنه دار: یکی از خصوصیات که فاشیسم را از حکومت های استبدادی قبلی متمایز میکرد، تعلیم آئین وفاداری، به مقیاس فوق العاده وسیع، نسبت به دولت و نسبت به پیشوا، بود. در این قسمت، فاشیسم، مانند ناسیونالیسم مبارز، بیشتر شبیه به حکومت ناپلئون اول بود تا شبیه به حکومت استبدادی مترنخ. ولی ناپلئون هیچوقت نمیتوانست وسائل را که انقلاب صنعتی و علمی میتوانست در اختیار تبلیغاتچی های مدرن بگذارد، تصور کند. در آلمان به خصوص، فن تبلیغات به طور حیرت انگیزی پیشرفت کرد. هرچیزی مانند رادیو، سینما، مطبوعات، سازمانهای وطن پرستی، هنر، آموزش و پرورش و حتی از موسیقی استفاده میشد. با استفاده از این وسائل، فاشیسم تبدیل به نیروئی متحرک و با انبساط گشت. مسأله اصلی فاشیسم دیگر جلوگیری از زیاد شدن ناراضیاتی بین صفوف خود نبود، بلکه بیشتر نظر این بود که از انرژی سرشار آن کاملاً استفاده شود.

توسعه دایره حکومت: در ضمن آزمونهای دموکراسی و آزادی فکری، فاشیسم تئوری معروف قرن نوزدهم را، مبنی بر اینکه حکومت باید فعالیت های خود را به یک دایره محدود و تنگ منحصر سازد، بر انداخت. مرام فاشیسم اداره کامل زندگی ملت و انضباط دادن به آن و همچنین جذب کامل فرد در دولت بود. با اینکه هنوز مالکیت خصوصی برقرار بود، دولت با دقت، فعالیت صنعتی و تجارتی را نظارت مینمود؛ مبادرت به کارهای بزرگ خصوصی به معنایی که در کشورهای دموکرات معمول است دیگر وجود نداشت. روابط بین کارگر و کارفرما سخت در تحت کنترل بود. از طرفی طبقه کارگر آزاد نبود تشکیلاتی بدهد و بطور جمعی حقوق خود را مطالبه نماید، و از طرف دیگر سرمایه داران آزاد نبودند کارگرا از کار بیکار کنند، دستمزدها را تقلیل دهند یا به طرزی که صلاحشان است دارائی خود را اداره کنند. همه چیز تابع احتیاجات دولت بود و فرد صاحب -

حقى نبود تا دولت به آن احترام بگذارد . يك جنبه كترل فاشيستى موضوع برقرارى انضباط دقيق بين تمام مردم بود ؛ و جنبه ديگر آن حكومت به طرز روابط پدر و فرزندى بود كه طبق آن كشورهاي فاشيست مسؤليت راحتى شخصى توده مردم را بر عهده داشتند . اگر در هيچ كشور دموكرات افراد نسبت به دولت اين قدر فداكارى نشان نداده اند در مقابل در هيچ يك از آنها به اندازه آلمان ايمنى اقتصادى مردم و لو به حداقل تضمين نشده بود .

تعصب نژادى : در آلمان به خصوص ، و در سال ۱۹۳۸ در ايتاليا فاشيسم ، با بروز تعصب وحشيانه ضد يهود ، مشخص گرديد . در اصول عقايد رسمى فاشيسم آلمان ، مرام ضد يهود با عقيدة پاكي نژاد (آريانيسم) توأم بود . مرام ضد يهود در آلمان تازگى نداشت و از قديم الايام يكي از زشت ترين خصوصيات زندگى آلماني بود و بعضى از بزرگترين دانشمندان آلمان به خصوص ، هانريخ فن ترايچكه ' در گذشته ، با تمايلات خود به توجيه كردن و به مورد دانستن نهضتى كه از موهوم پرستى و خرافات قرون وسطائى ريشه گرفته و با توسل به پست ترين احساسات طبيعت انسانى ، دانشمندان غير آلماني را به وحشت انداخته و منزجر كرده بودند . ولى فاشيسم تعصب نژادى را شديدتر كرد و آن را مهم و بزرگ نشان داد و افرادى مانند « آلبرت آينشتان » و « سيگموند فرويد » را از كشور موطن خود بيرون راند ؛ در ضمن با پيروي از مقتضيات ادارى ، تمام جمعيت كشور را به تهى دستى مبتلا كرد ، هيچيك از مراحل برنامه فاشيستى به اين اندازه نفرت عمومى را در كشورهاي غير فاشيست برنينگيخته و هيچ دوره اى عقيدة تنوير افكار را كه ظاهراً از اواخر قرن هفدهم در تمدن اروپا در حال رشد بود اينطور تمام و كمال خرد نكرده بود .

كمونيسم : به نظر بسيارى از اشخاص در كشورهاي دموكرات ، كمونيسم دومين سيستم بزرگ اجتماعى - اقتصادى زمان ما آنقدر كه با دشمن مسلم خود فاشيسم شباهت اساسى دارد تفاوت ندارد . مسائل مربوط به ديكتاتورى شخصى ،

جلوگیری شدید از اختلاف عقیده ، تبلیغات جدی و مؤثر دولت ، و توسعه دایره حکومت ، همه جزئی و قسمتی از کمونیسم هستند . کمونیسم به طریقی که فعلا در روسیه اجرا میشود بهیچوجه کمتر از فاشیسم در آلمان و ایتالیا نیست . در روسیه همان تفضیقات نسبت به حقوق فردی به نام احتیاجات مشترک عموم مردم کشور ، همان جلوگیری از شرعقایید آزادی خواهانه قرون هیجدهم و نوزدهم و همان فکر ترویج یک مذهب رسمی کشور وجود دارد . با این همه کمونیسم و فاشیسم خود را دشمنهای آشتی ناپذیر یکدیگر میدانند ، بر حسب تئوری های فاشیستی ، کمونیسم مخرب ترین دشمن تمدن مدرن است و باید بر ضد آن قیام کرد ، در صورتیکه به نظر کمونیست ها ، فاشیسم مظهر و نمونه کامل شرارت انسانی میباشد . کم نیستند ناظرانی که اظهار کرده اند که در این مخالفت شدید ، ما با پدیده ای سروکار داریم شبیه به نزاع عقیده ای شدید مذهب در زمان قدیم ، یعنی آن وقتی که «آرین ها» و «اهل تثلیث»^۱ بر سر به کار بردن حرف «i»^۲ از کلمه Homoiousion تاحد مرگ جنگیدند ، یا وقتی که کاتولیک ها و پروتستانها اروپا را در جنگ سی ساله ویران کردند . صحیح است که در هر دو کمونیسم و فاشیسم یک نوع التهاب و تعصب مذهبی دیده میشود و ضدیت فعلی آنها بیشتر یک نوع ضدیت عقاید و افکار است تا ضدیت در عمل . این مبارزات عقیدتی علیرغم پیمان کمک متقابل بین روسیه و آلمان اوت ۱۹۳۹ هنوز باقی مانده بود . پیمان مزبور که معمولا پیمانی موقتی تلقی میشد از عدم اطمینان به صداقت دیپلماسی انگلستان به وجود آمده بود . معهذا ، تفاوتهای بین فاشیسم و کمونیسم ، حتی در سال ۱۹۳۹ شاید بیشتر از مشابهت های آنها بود و دلایل قوی وجود داشت که این تفاوت ها با گذشت زمان زیادتر بشوند . ما به راحتی میتوانیم این اختلافات را با در نظر گرفتن نظرات فاشیستی و کمونیستی نسبت به حکومت ملی ، سرمایه داری و امپریالیسم در فلسفه های اصلی و مرامهایی که برای آن دیکتاتوری ها بر قرار شده و آداب و سنن تاریخی که فرهنگ آنها را تشکیل میدهند ، جستجو کنیم .

نظرات نسبت به حکومت ملی : همانطور که دیدیم ، فاشیسم شدیداً ملی بود و وحدت منافع ملی و جنگجویی ملی را تلقین میکرد ؛ کمونیسم بین المللی است و وحدت منافع طبقه کارگر را در سراسر جهان تلقین میکند . کمونیست ها ناسیونالیسم اغراق آمیز فاشیسم را چون پرده دودی که توسط بورژوازی برای تشویق افکار و خراب کردن روح یک پارچگی طبقه کارگر کشیده شده است می نگرند . هدف غائی کمونیسم ، از بین رفتن حکومت ملی در جامعه فاقد طبقات آتیه میباشد ، چنانکه ، فردریک انگلز^۱ همکار مارکس با جمله « حکومت از بین میرود » به همین موضوع اشاره کرده است . در روسیه ، چنانکه پیش بینی شده بود ، هنوز علائمی مشاهده نمیشد که دال بر از بین رفتن حکومت باشد و این بسیاری از منتقدین دموکرات را بر آن داشت که اظهار کنند ، کمونیسم در برقرار کردن تساوی اجتماعی - یعنی جامعه ای که در آن هر فرد طبق استعداد و توانائی خود کار کند و طبق احتیاجاتش از دولت وسائل زندگی را دریافت دارد ، همان طوری که رادیکالهای فرانسه در ۱۷۹۳ موفق نشده بودند ، کامیاب نخواهد شد . این منتقدین ادعا میکنند که رهبران روسیه شوروی چون مژه قدرت مطلقه را چشیده اند از روی میل از کنترل دیکتاتوری خود صرف نظر نخواهند کرد ؛ نظر کلی خود مارکس مبنی بر اینکه طبقه ممتاز جامعه را که بر مسند قدرت و نخوت نشسته اند فقط با انقلاب شدید میتوان از امتیازاتشان محروم ساخت ، نسبت به طبقه جدید مأمورین دولتی نیز قابل اجراست . آیا میتوان انتظار داشت که این اشخاص باطیب خاطر بیشتر از طبقه بورژوا که قبل از آنها بود یا بیشتر از طبقه اشراف موروثی که قبل از طبقه بورژوا بود از منافع خود چشم پيوشند ؟ مع هذا کمونیست ها درد کترین اصلی خود مبنی بر به وجود آوردن جامعه ای فاقد طبقات و بدون آزار که در آن وجود دولتی به عنوان قوه قاهره ، دیگر لزومی نخواهد داشت ، تغییری ندادند . مرحله فعلی توسعه کمونیستی در روسیه شوروی مرحله دیکتاتوری طبقه کارگر است . این مقدمه ای دشوار ، ولی لازم برای تشکیل جامعه دموکرات آینده است . اینکه

آیا همچو جامعه‌ای هرگز میتواند به وجود آید ، برطبق آخرین بررسی ، بسته به این است که بدانیم انسان در حقیقت چگونه موجودی است و معمولی‌ترین دلیل بر ضد امکان پذیری دنیائی که در آن - به نظر تئوریسین‌های کمونیست - اصول سیاسی و اجتماعی بطور کامل اجرا شود ، آن است که طبیعت بشری همیشه انسان را از همکاری بی غرضانه جلوگیری خواهد کرد ، در صورتیکه اگر بنا باشد کمونیسم نظری پیشرفت کند و کمونیسم نام دیگری برای احیای استبداد قدیمی و بهره برداری عدهٔ قلیل از عدهٔ کثیر نباشد ، باید همکاری بی غرضانه در بین باشد . قبل از اینکه انقلاب روسیه یک نمونهٔ واقعی بزرگ از جامعهٔ کمونیست به وجود آورده باشد ، برتراند راسل ، فیلسوف انگلیسی ، بانگرانی بسیار از خطر ظلم و ستم در یک کشور کمونیستی مطالبی نوشت و این کلمات پرمعنی را بدان اضافه کرد :

« این نتایج توسط سوسیالیستها پیش‌بینی نمیشود ، زیرا آنها تصور میکنند که کشور سوسیالیستی به وسیلهٔ مردانی مانند آنهاست که هم اکنون از آن حمایت میکنند اداره خواهد شد . این البته تصویری باطل است . حکمفرمایان کشور در آن موقع چندان شباهتی به سوسیالیستهای فعلی نخواهند داشت همانطور که بزرگان کلیسا پس از زمان کنستانتین شباهتی به حواریون نداشتند . کسانی که از اصلاحات نامناسب به حال مردم حمایت میکنند از لحاظ بی‌غرضی و بی‌نظری نسبت به منافع عموم مردمان استثنائی هستند . ولی کسانی که پس از انجام اصلاحات قدرت را در دست دارند احتمالاً از طبقهٔ اجرائی بلند همتی هستند که در تمام قرون و اعصار حکومت ملل را در اختیار داشتند ، و این طبقه اشخاص هیچوقت خود را با گذشت ، در مقابل مخالفت یا مساعد به آزادی نشان نداده‌اند^۲ . این مهمترین تفسیری است در بارهٔ دلیل طبیعت بشر در مقابل امکان به وجود آمدن جامعهٔ ایده‌ال کمونیسم ؛ اینکه آیا تجربیات روسیهٔ شوروی ادعای فوق را تأیید کند مشکل میتوان پیش‌بینی کرد ، تا اینکه دورهٔ دیکتاتوری طبقهٔ کارگر (در حقیقت دیکتاتوری رهبران حزب کمونیست به نام طبقهٔ کارگر و به ادعا به نفع طبقهٔ کارگر)

سست شود، و چنین سستی را نمیتوان انتظار داشت تا اینکه تعداد زیادی از روسهای جوان در سالهای بعد از ۱۹۱۵ به دنیا آمده و از آن پس با سنن کمونیستی تربیت شده به سنی برسند که در امور مردم بتوانند دخالت مؤثر بکنند. سختگیری ها و خشونت های دیکتاتوری کمونیستی کنونی هر چه باشد، فکر زوال بعدی حکومت که یکی از مواد اصلی عقیده کمونیستی است باقی میماند.

نظرات نسبت به سرمایه داری: در ایتالیا و آلمان، هر دو، فاشیسم چون نهضتی ضد انقلاب کمونیستی ظاهر شد. طبقاتی که از گسیختگی شدید بیم داشتند از حیث سیاسی و مالی از فاشیست ها حمایت میکردند. فاشیسم که میخواست با زور رژیم متزلزل سرمایه داری را حفظ کند توسط صاحبان صنایع بزرگ ایتالیا و آلمان چون یک داروی ناخوش آیند، پذیرفته شده بود. به نظر آنها این تنها چاره ای بود که از یک داروی ناخوش آیندتر انقلاب و مصادره اموال نجات یابند. دیکتاتورهای فاشیست به این نحو، به نفع بورژوازی و برای نجات آن برقرار شد. در صورتیکه دیکتاتوری کمونیست بر عکس به نفع طبقه کارگر با منظور آشکار از بین بردن بورژوازی و هر نوع اثر افکار بورژوازی به وجود آمد. از این رو، در ممالکی که نارضایتی اقتصادی و نزاع دسته های سیاسی، کشور را به هرج و مرج میکشاند، مانند اسپانیا، دو حزب مایل میشوند به هم بپیوندند - یک حزب دست راستی (فاشیست) که میخواهد نارضایتی ها و دسته بندی ها را بازوراز میان بردارد و طبقات اقتصادی موجود جامعه را حفظ کند، و یک حزب دست چپی (کمونیست) که میخواهد نارضایتی موجود را شدیدتر کند تا بتواند انقلاب اجتماعی راه بیندازد.

نظرات نسبت به امپریالیسم و جنگ: اتحاد شوروی شامل تقریباً یک ششم مساحت جهان است. حتی با قبول این واقعیت که قسمت بزرگی از این سرزمین از حیث کشاورزی قابل استفاده نیست، باز هم صحیح است که اتحاد شوروی از نظر منابع طبیعی، بین تقسیمات سیاسی جهان، بعد از امپراطوری بریتانیای کبیر در درجه

دوم قرار دارد. این سرزمین وسیع و فوق العاده غنی در سال ۱۹۲۰ بی اندازه عقب - مانده بود و با وجود پیشرفتهای عظیم به سوی صنعتی کردن عمومی کشور که در برنامه های پنج ساله اول و دوم انجام شد امکانات خیلی زیادی برای پیشرفت صنایع هنوز باقی مانده است. کشورهای فاشیستی از طرف دیگر، درست عکس این اوضاع اقتصادی عمومی را نشان دادند. آلمان، ایتالیا و ژاپن (حکومتی براساس فاشیستی در ژاپن به وجود آمده بود) همه، با جمعیت های متراکم و باندداشتن منابع طبیعی کافی، فوق العاده صنعتی شده بودند. لذا چنین به نظر میرسد که آنچه در ماوراء نظرات مخالف کمونیسم و فاشیسم نسبت به امپریالیسم توسعه - طلب جلب نظر میکند بیشتر یک حقیقت اقتصادی بوده تا یک اختلاف عقیدتی بین دوبرام. معذک این یک اصل اساسی اقتصادیات مارکس است که سرمایه داری کم کم رو به انحصار و امپریالیسم میگراید و تئورسین های کمونیست بحثی نسبتاً معقول عرضه داشته اند دال براینکه موجبات جنگها و امپریالیسم ها در جهان مدرن، فشارهای داخلی است برای پیدا کردن مناطق جدید بهره برداری که در اثر خاصیت کاپیتالیسم به وجود می آید. بنابراین به عقیده تئورسین های کمونیست، فاشیسم فقط آخرین تکیه گاه سرمایه داران نوید بود که جهت فریب دادن مردمان ساده لوح و آنهائیکه بیشتر در عالم خیال زندگی میکنند تا در عالم حقیقت، به لباس وطن پرستی و برادری نژادی درآمده اند.

دموکراسی: سومین فرم تشکیلات سیاسی که بسیاری از مردم آنرا درست نقطه مقابل فاشیسم و کمونیسم میدانند، دموکراسی لیبرال است که نمونه های آن حکومت های فرانسه، بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا میباشند. بی نهایت مشکل است که دموکراسی را به طور رضایت بخشی توصیف نمود، زیرا طرفداران تئوریهای مختلف اجتماعی - اقتصادی، مستعد هستند که جنبه های مختلف دموکراسی را آنطوریکه در تاریخ به تدریج رشد کرده مهم نشان دهند و یا دموکراسی را یک عقیده اقتصادی به خصوص یکسان بدانند. از این رو خصوصاً در ایالات متحده آمریکا یکسان دانستن دموکراسی با آزادی عمل در اقتصاد، یا با عدم تمرکز

امور در دولت ، یا با حق نامحدود اکثریت برای فرمانروائی ، موضوعی عادی است . واقعاً تشکیلات اجتماعی - سیاسی ، برای اینکه به چنین طرزی به یک اصل ساده تقلیل داده شود ، چیزی بس پیچیده است . ولی با معطوف داشتن توجه‌مان به کیفیات برجسته‌ای که کشورهای دموکراتیک مدرن را مشخص می‌سازند ، میتوانیم دموکراسی را حکومتی تعریف کنیم که متکی بر حاکمیت ملی بوده ، در داخل چهار چوب قانون عمل میکند و آزادی مدنی را محترم می‌شمارد و معتقد به یک سیستم اجتماعی - اقتصادی است که میدان ابتکارات اقتصادی فردی را وسیع‌تر میکند .

حاکمیت ملی : قدرت نهائی در کشوری دموکراتیک توده مردم است که موجودیت خود را با دادن رأی مستقیم یا به وسیله نمایندگان منتخب یا قوه مجریه ، نشان میدهد . از نظر دموکراتیک ضروری است که رأی دهندگان فردی تابع هیچ اجبار و تضییقی نباشند ، و سیستم رأی مخفی به عنوان وسیله‌ای لازم جهت به دست آوردن این آزادی بطور کلی پذیرفته شده است . همچنین به نظر دموکراسی که کاملاً توسعه یافته باشد ضروری است که حق دادن رأی ، ارتباطی به دارائی یا طبقات اجتماعی نداشته باشد . این شرط در دموکراسی‌های مدرن عملاً به موقع اجرا درآمده است ، ولی هنوز هم آثاری از شرط مالکیت سابق در داشتن حق رأی بین مردم مشاهده میشود و در قسمت اعظم ایالات متحده آمریکا حق رأی از نژادهای دیگر ، نه از راه قانون بلکه در عمل ، سلب شده است .

آزادی مدنی : در قرنهای هیجدهم و نوزدهم ، بسیاری از منتقدین که توجه خود را منحصرأ به اصل حاکمیت ملی معطوف داشته بودند ، معتقد بودند که مفهوم دموکراسی ظلم بلا مانع اکثریت است ، یا به عبارت دیگر حکومت توده^۱ که صورت قانونی به خود گرفته باشد . الکساندر هامیلتون ملت را یک حیوان بزرگ نامید و ادموند بورك^۲ نوشته است : «در یک دموکراسی ، اکثریت مردم قادرند بیرحمانه‌ترین ظلم را به اقلیت روا دارند . و این ظلم . . . شامل عده

خیلی بیشتری خواهد شد و با خشم خیلی بیشتری بیش از آنچه هرگز از تسلط اقتدار فردی میتوان بیم داشت ، ادامه خواهد داشت .

آلکسی دوتوکویل^۱ نوشته : « اگر روزی رسوم آزاد آمریکا از بین بروند ، این حادثه ممکن است به قدرت مطلق اکثریت که امکان دارد در زمانی اقلیت را به نومیدی سوق دهد و آن را مجبور کند به نیروی جسمی متوسل شود ، نسبت داده شود . نتیجه آن هرج و مرج خواهد شد ، ولی استبداد است که آنرا تولید کرده است » . در مقابل چنین فسادى که این منتقدین تصور کرده اند ، دموکراسی به خصوص سلاح آزادى مدنى را که حامى قانونى حقوق فردى است در دست دارد . با اینکه آزادى مدنى ، از نظر تاریخ مولود دموکراسى نیست و حقیقه آن چنانکه سخنان نقل شده در بالا نشان میدهد ، مدت زیادى آنرا ناسازگار با دموکراسى میدانستند ، امروزه فرزند خوانده دموکراسى و در عین حال خط اول دفاعى آن محسوب میشود . شاید مهمترین آزادى هاى مدنى که اکنون به عنوان پناهگاههاى ضرورى تلقى میشوند ، عبارت باشند از آزادى نطق ، آزادى اجتماعات ، آزادى احقاق حقوق ، آزادى عبادت و آزادى مطبوعات . از یک جهت به خصوص این آزادىها حافظین سایر آزادىهاست . ولى حقوق قانونى که در عرف انگلستان^۲ و در قانون مدنى رم^۳ منظور شده به همان اندازه برای یک دموکراسى سالم ضرورى میباشد ، از قبیل حق یک شخص متهم به محاکمه عمومى و منصفانه به وسیله هیئت منصفه ، حق مواجهه با شهودیکه علیه او شهادت میدهند و حق آگاهی از جرم به خصوصى که به آن متهم شده و همچنین آگاهی از قانون به خصوصى که ادعای نقض آن شده است . تضمین مؤثر تساوى همه مردم در مقابل قانون همچنین موضوع اساسى دموکراسى است . به این معنى که هیچگونه تبعیضى به دلیل دارائى ، جنسیت ، نژاد ، مذهب یا افکار سیاسى در بین نباشد . بالاخره لازم است محدودیتى قانونى یا عرضى در دایره اقتدار حکومت در بین باشد تا آنرا از تجاوز مستبدانه به آزادى شخصى جلوگیری کند . مردم باید در زندگى کردن در

هر جا که مایل باشند و در انتخاب مشاغل خود آزاد باشند و در خانه‌های خود در امان بوده و نسبت به دارائی شخصی خود تأمین داشته باشند .

اصالت استقلال فردی اقتصادی : از نظر تاریخ ، رشد حاکمیت ملی و آزادی مدنی با ظهور سرمایه‌داری از نزدیک به هم ارتباط داشتند و تمام دموکراسی - های مدرن اساساً جنبهٔ سرمایه‌داری دارند . به عقیدهٔ بسیاری از ناظران ، درحقیقت ، اساسی‌ترین حقوق فردی عبارتست از حق نا محدود خرید و فروش و عقد قرار داد و تملک . این چنین ناظران بر آنند که دموکراسی را با آزادی عمل اقتصادی یکسان دانند و محدود کردن حق دارائی را از طرف هر حکومتی یک نوع تجاوز بر آزادی شخصی تلقی میکنند . آزادی عمل کامل ، هر چند که در اواسط قرن نوزدهم در انگلستان تا اندازه‌ای به آن نزدیک شده بودند ، هیچوقت وجود نداشت . ولی تمام حکومت‌های مدرن برای تنظیم فعالیت اقتصادی خود کم و بیش آن را لازم دانستند و پیچیدگی روز افزون سیستم اقتصادی جهان ثابت میکند که چنین اقدامی در آتیه حتی بیشتر از پیش ضروری خواهد بود . ولی این دلالت بر پایان دموکراسی نمیکند . هیچ دلیلی نیست که تصور کنیم فقط این آزادی‌های مهم مدنی حقیقهٔ بسته به اصول استقلال فردی اقتصادی نا محدود میباشد . موردبهبتری را در قضیهٔ عکس این مسأله میتوان ثابت کرد ، بدین معنی که اگر اصالت استقلال فردی اقتصادی مجاز باشد و بدون محدودیت توسعه یابد ، عاقبت اصل آزادی را خفه خواهد کرد . حکومت دولتمندان - دیکتاتوری - پول - مانند هر نوع دیکتاتوری ، برای دموکراسی خطرناک است . به طور قطع لازمهٔ اصلی دموکراسی لیبرال آن است که زمینهٔ وسیع برای انتخاب حرفه و شغل و فرصت فراوانی برای ابتکار فردی وجود داشته باشد و این مسأله ایجاب میکند که سیستم اقتصادی ، تا اندازهٔ زیادی ، سیستم سرمایه‌داری و رقابتی باشد ، ولی توهم لیبرالیسم قرن نوزدهم که ، تمام کنترل اجتماعی فعالیت اقتصادی از بین برندهٔ آزادی است ، دیگر منطقی نیست . مسألهٔ حقیقی در برابر دموکراسی مدرن ، آن مسألهٔ نظری نیست که آیا باید کنترل اجتماعی بر سیستم اقتصادی وجود داشته باشد یا نه ، بلکه مسألهٔ عملی است جهت

پیدا کردن راههائی که ، آن چنانکه تکنولوژی مدرن بطور مؤثر طبعاً امکان پذیر میکند ، سیستم اقتصادی را قادر به تولید و توزیع ثروت بنماید . اگر دموکراسی چنین کنترلها را نتواند پیدا کند به دلایل قوی بیم آن میرود که در مقابل فاشیسم و کمونیسم جدید المولود تاب نیاورده از بین برود .

طغیان فاشیسم (۱۹۳۵-۱۹۳۹)

دوباره مسلح شدن آلمان : حزب نازی تحت رهبری آدلف هیتلر در آلمان در ماه مارس ۱۹۳۳ قدرت دیکتاتوری به دست آورد . دو سال اول حکومت نازی برای تقویت قدرت حزب و هم آهنگ کردن تمام فعالیت اقتصادی و سیاسی در داخل کشور صرف شد . نازیها پس از اینکه تمام ملت را تبدیل به ماشین منظم و فعال نمودند ، با تخلف از پیمان ورسای به یک برنامه وسیع تجدید تسلیحات مبادرت کردند . دولت با کنترل کامل مطبوعات و فعالیتهای خبرنگاران و ناظران خارجی توانست به طور مرموز و پنهانی تجدید تسلیحات را اداره کند و بدین طریق خطر دخالت خارجی را به حداقل رساند . هیتلر با استفاده ماهرانه از اختلافات بین مخالفین خود و قابلیت شخصی خود در اقدام بدون اینکه بگذارد هیچگونه اطلاعی از نقشه های خود به خارج تراوش کند ، اروپا را در برابر کارهای انجام شده یکی پس از دیگری قرار داد . تعلیم عمومی سربازی مجدداً معمول شد (۱۹۳۵) ؛ سرزمین «راین» دوباره اشغال شد و مستحکم گردید (۱۹۳۶) ؛ تقریباً قبل از اینکه کشورهای بزرگ دیگر درك کنند که چه اتفاقی افتاده ، آلمان یک نیروی هوائی قوی ایجاد کرده بود ، در سال ۱۹۳۶ هیتلر برای ایجاد نیروی دریائی به اندازه ۳۵ درصد نیروی دریائی بریتانیای کبیر با آن کشور به توافق رسید . در خلال این مدت تجدید تسلیحات آلمان، دولت فرانسه بی اندازه ناراحت بود و مکرر تهدید به تلافی نمود ، ولی زیاد ایستادگی نکرد . دولت بریتانیا سیاستی پیچاپیچ که منعکس کننده اختلاف افکار داخله کشور بود تعقیب کرد .

آنتونی ایدن و امنیت جمعی : در مدت بحران بین المللی سال ۱۹۳۵ ، که

در اثر حمله ایتالیا به حبشه ایجاد شده بود ، وزیر امور خارجه انگلیس ، ساموئل هور ، بواسطه رنجش عمومی که پس از اقدام او برای ترتیب معامله ای بین انگلیس - فرانسه - ایتالیا جهت قسمت کردن حبشه (نقشه هورولاوال) ظاهر شد از کاربرد کنار گردید . جانشین وی آنتونی ایدن موظف شد یک سیاست امنیت جمعی را پیش گیرد ، یعنی اتفاق عمل توسط قدرتهای عضو مجمع اتفاق ملل جهت مقاومت در مقابل ملل متجاوز (در آن موقع فقط ایتالیا ، و بعد ایتالیا ، آلمان و ژاپن) . در تعقیب سیاست امنیت جمعی ، مجمع اتفاق ملل به رهبری انگلستان به مجازات ایتالیا رأی داد و یک دسته از ناوگان انگلیس به عنوان تهدید به دریای مدیترانه اعزام شد . موسولینی از تهدیدات نرسید و مجازات بای میلی و سستی اجرا شد . امنیت جمعی در نجات حبشه با شکست مواجه شد .

محور رم و برلن : در نتیجه بحران حبشه ، آلمان و ایتالیا جبهه مشترکی بر ضد مجمع اتفاق ملل تشکیل دادند . این اشتراك مساعی به نام محور رم و برلن معروف گردید . در ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷ محور رم و برلن سیاست مشترکی را برای حمایت از شورشیان اسپانیا به رهبری ژنرال فرانسیسکو فرانکو تعقیب کرد . طرز رفتار مجمع اتفاق ملل در برابر جنگ داخلی اسپانیا رفتاری از روی بی تصمیمی و کند بود ، زیرا بریتانیا و فرانسه که بر شورای مجمع اتفاق ملل تسلط داشتند به نظر می آمد که قادر نبودند به سیاست استواری برسند . جنگ اسپانیا به یک جنگ کوچک بین المللی تبدیل شد - فرانسه و اتحاد شوروی به طرفداران دولت لوازم جنگی تحویل دادند ، در حالیکه ایتالیا ، آلمان به شورشیان کمک میکردند . بریتانیای کبیر وضع مبهمی به خود گرفت ، ظاهراً به دلیل اینکه طرفداران سیاست ایدن در باره امنیت جمعی با ایستادگی در مقابل دیکتاتورها در کابینه انگلیس نفوذ داشتند ، ولی نمیتوانستند اوضاع را کنترل کنند . در سال ۱۹۳۷ نخست وزیر جدید انگلیس ، نویل چمبرلن سیاستهای خود را یش از پیش با سیاستهای وزیر امور

خارجه‌اش ایدن مغایر یافت. در اوایل سال ۱۹۳۷ ایدن بواسطه اختلافاتش با چمبرلن استعفا داد.

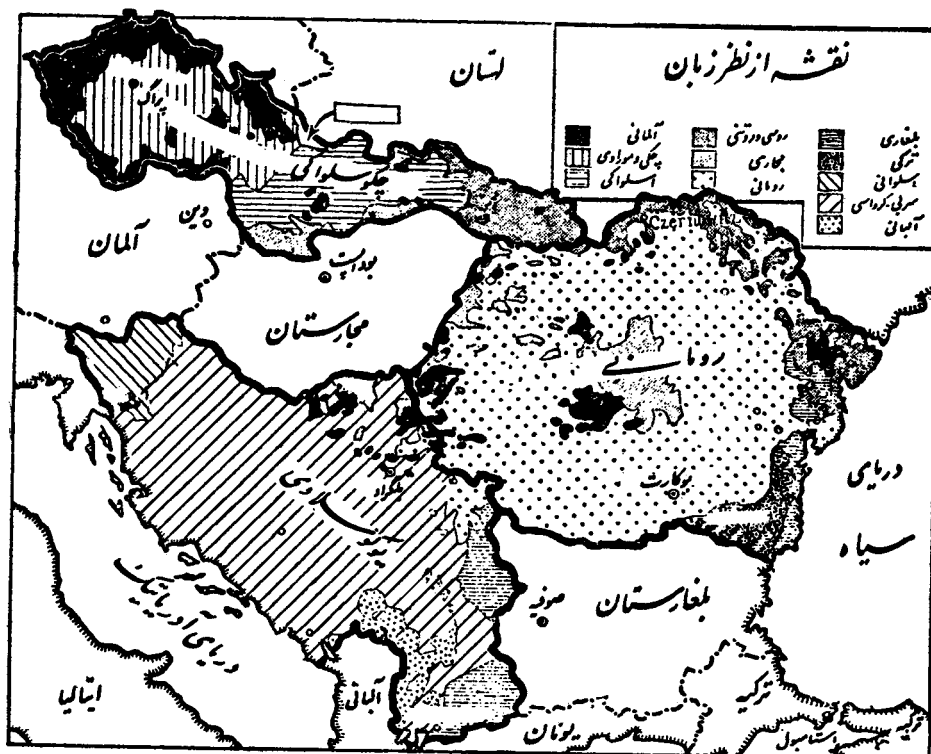
نویل چمبرلن^۱ و سیاست تسکین: با استعفای ایدن سیاست امنیت جمعی به نفع سیاست تسکین که سیاست جدید چمبرلن بود متروک شد. سیاست تسکین مستلزم اقدامی بود برای رسیدن به یک تفاهم مسالمت‌آمیز با حکومت‌های دیکتاتوری (آلمان و ایتالیا) با دادن امتیازات مورد درخواست آنها. از سیاست تسکین به این دلیل حمایت میشد که ناراحتی و آشوب اروپا اساساً زائیده بی عدالتی‌های حاصله از پیمان صلح پاریس بوده و نظم با دوام موقعی میتواند برقرار شود که ملل بزرگ فقیر سهمی منصفانه از غنائم امپراطوری جهان به دست آورند. این سیاست واقع بینانه با تقاضاهای مبرم حکومت‌های دیکتاتوری که مستلزم از بین رفتن استقلال اسپانیا و کشورهای کوچک اروپای شرقی بود پیچیده‌تر شد. جاه طلبی‌های هیتلر برای آلمان احیای سیاسی بود به عنوان حمله به سوی شرق و داشتن تفوق سیاسی و اقتصادی بر سراسر اروپای مرکزی و کشورهای بالکان. اما سدره نیل باین تفوق یکی استقلال اطریش بود و مهم‌تر از آن سیستم اتحادیه‌های نظامی فرانسه که به منظور حمایت از چکوسلواکی تشکیل شده بود.

تصرف اطریش توسط آلمان: در ماه مارس سال ۱۹۳۸ هیتلر، با ضربتی ناگهانی، دولت اطریش را که به ریاست کورت شوشنیگ^۲ بود مجبور به استعفا کرد و بلافاصله با لشکر کشی به اطریش آن کشور را به خاک خود ضمیمه نمود. این اقدام طوری با زیرکی ترتیب داده شده بود که مصادف با بحران کابینه در فرانسه گردید و برای فرانسه غیر ممکن بود تا فوری اقدامی بکند. رفتار خشن و ناهنجار هیتلر باعث خشم و نفرت در بریتانیا شد، ولی در این باره اقدامی از طرف آن دولت به عمل نیامد. هیتلر با موفقیتش بی‌اندازه به حیثیت خود افزود و وضع سوق الجیشی خود را برای حمله به چکوسلواکی که هدف بعدی اش بود، فوق‌العاده مستحکم‌تر کرد.

بحران چکوسلواکی : در تابستان سال ۱۹۳۸ واضح گشت که هیتلر مشغول نقشه جدیدی است تا به چکوسلواکی مسلط شود . چکوسلواکی با فرانسه و اتحاد شوروی متحد بود و به نظر میآمد که برای حفظ استقلال خود مصمم به جنگ میباشد . از نقطه نظر سوقالجیشی چکوسلواکی کلید تمام دره دانوب بود و بعید به نظر میرسید که فرانسه و اتحاد شوروی که منافع حیاتی هر دو در خطر بود اجازه دهند سلسله های جبال بوهیم به دست آلمانیها بیفتد . گفته مشهوریسمارک : « هر کس صاحب بوهیم است صاحب اروپاست » همانقدر که در قرن نوزدهم صحیح بود ، در سال ۱۹۳۸ نیز حقیقت داشت . بنابراین ، وقتی که هیتلر درخواست « خود مختاری » برای اقلیت آلمانی نژاد سودت در چکوسلواکی را بهانه قرار داده و تهدید به تصرف این نواحی مهم صنعتی و سوقالجیشی را کرد ، اروپا را با بحرانی حقیقی مواجه نمود . در اقدامات قبلی هیتلر چیزی نبود که کاملاً جنبه حیاتی داشته باشد و با اینکه کلمه بحران معمولاً برای بیان تیرگی اوضاع که متعاقب نظامی- شدن سرزمین «راین» و تصرف اطریش و سایر تخلفات از پیمان ، به وجود آمده استعمال شده ، حمله به چکوسلواکی اولین وهله پیشرفت هیتلر به سوی قدرت بود و در صورت موفقیت آلمان ، ممکن بود تغییرات اساسی که موازنه اروپا را به کلی بر هم بزند به وجود آید .

کنفرانس مونیخ : در سپتامبر سال ۱۹۳۸ هیتلر تقاضای واگذاری فوری مناطق آلمانی زبان چکوسلواکی را کرد و تهدید کرد در صورت رد تقاضایش اقدام به جنگ خواهد کرد . چند روزی وقوع یک جنگ جهانی جدید تقریباً غیر قابل اجتناب به نظر میرسید ، ولی نویل چمبرلن به متابعت از سیاست تسکین خود ، مصمم شد حتی به قیمت تسلیم چکوسلواکی به آلمان مانع بروز جنگ عمومی گردد . چمبرلن دولت فرانسه را که تحت رهبری ادوارد دالادیه^۱ و ژرژ بونه^۲ بود وادار کرد که از تعهدات خود مبنی بر دفاع از چکوسلواکی صرف نظر کند . چکوسلواکی وقتی که دید متحدینش آنرا تنها گذاشته اند مجبور به تسلیم شد . در کنفرانسی

که در ۲۹ سپتامبر با شرکت رهبران چهار کشور بزرگ ، هیتلر ، موسولینی ، چمبرلن و دالادیه در مونیخ تشکیل شد، جزئیات تجزیه چکوسلواکی معین گردید. اشغال نظامی آلمان در اول اکتبر شروع شد. کنفرانس گرچه ظاهراً برای تعیین مقدرات چکوسلواکی تشکیل شده بود، ولی درحقیقت سرنوشت تمام اروپای مرکزی را تعیین کرد، چه آلمان را در راه توسعه و قدرتی قرار داد که برای آن نمیشد حدی تصور کرد، حیثیت و نفوذ فرانسه را به حداقل از سال ۱۸۷۱ به بعدتقلیل داد و عصر جدیدی را برای سیاست قدرت آلمان شروع کرد که عواقب بیشماری برای تمام جهان به بار آورد.



تسلیم چکوسلواکی^۲: در نتیجه قرارداد مونیخ، منطقه سودت (به وسعت

۲- مربوط به کشور چکوسلواکی بعد از کنفرانس مونیخ میباشد.

۱۰۸۸۵ میل مربع و دارای ۳,۵۹۵,۰۰۰ نفر جمعیت) به آلمان واگذار شد. انتظار میرفت که هیتلر بر فعالیتهای سیاسی و اقتصادی بقیه کشور چکوسلواکی تسلط پیدا کند. ولی نه فرانسه و نه بریتانیای کبیر هیچکدام در شش ماه اول احساس نکردند که هیتلر ممکن است تعهد خود را مبنی بر محترم شمردن استقلال چکوسلواکی و ادعا نکردن سرزمینهای دیگری در قاره اروپا نقض کند. معهذا با همان روشی که در تسخیر اطریش در سال قبل موفق شده بود - یعنی: (۱) تبلیغات مقدماتی از راه مطبوعات و رادیو، (۲) تشکیل کنفرانسهای تهدیدکننده با رهبران سیاسی سرزمینی که در نظر داشت آنها تحت تسلط آلمان در آورد، (۳) تمرکز و حرکت قشون نازی به طرف مقصد، (۴) دخول فاتحانه در سرزمین مورد نظر - هیتلر بیشتر قسمتهای باقیمانده چکوسلواکی (بوهم، موراوی و اسلواکی) را به رایش سوم ضمیمه کرد، در صورتیکه فرانسه و بریتانیا به اعتراضات لفظی قناعت کردند (مارس ۱۹۳۹). مجارستان وارد میدان شد و پس از چهار روز مبارزه آخرین قسمت شرقی چکوسلواکی یعنی کارپات و اوکراین را تصرف نمود. این عمل لهستان و مجارستان را صاحب مرز مشترکی کرد که از دیر زمانی آرزوی آنها داشتند. به این طریق به زندگی جمهوری ستم دیده بیست ساله اروپای مرکزی موقتاً خاتمه داده شد.

فاسیترون^۱: محور رم و برلن در نوامبر ۱۹۳۶ با قراردادی بین آلمان و ژاپن برای همکاری برضد روسیه شوروی تقویت شد. در اواخر سال ۱۹۳۷، آلمان، ایتالیا و ژاپن آشکارا به منظور جلوگیری از شیوع کمونیسم اتحادیه‌ای تشکیل دادند. این پیمان به پیمان فاسیترون (که در مقابل کومینترن^۲ یا بین‌المللی سوم کومنیست بود^۳) مشهور گردید. اصطلاح فاسیترون به نهضت فاشیستی جهانی که توسط سه کشور بزرگ فاشیستی اداره و پشتیبانی میشد، اطلاق میگردد. چنین نهضتی در بسیاری از قسمتهای جهان به وسیله فشار اقتصادی، تبلیغات، جاسوسی، و برانگیختن شورش، به سرعت پیشرفت میکرد. بعد از کنفرانس مونیخ

این نهضت بین‌المللی فاشیستی آشکارتر و شدیدتر شد و بریتانیای کبیر را که موقعیتش در شرق دور به واسطه تجاوز ژاپن به جنوب چین تهدید میشد بسیار نگران ساخت، در همین حال شورشی که ایتالیا و آلمان در فلسطین بر پا کرده بودند استقلال این کشور و سوئز را تهدید میکرد و برای ممالک متحده آمریکا هم که تحریکات آلمانیها را در آمریکای جنوبی تهدیدی برای اصول مونرو میدید چندان خوش آیند نبود. اما این مسائل به علت اینکه منافع اجتماعی و اقتصادی طبقاتی بر منافع ملی ترجیح داده شده بود و بواسطه اینکه دیپلماسی جدید پیچیدگی فوق-العاده‌ای داشت بکلی وضع مبهمی پیدا کرده بود. مثلاً به نظر بسیاری از منتقدین این طور رسید که تسلیم کشورهای دموکرات در کنفرانس مونیخ بیشتر از ترس انقلاب کمونیستی بود تا از ترس قدرت نظامی آلمان، و معنی حقیقی کنفرانس این بود که میخواستند روسیه شوروی را تنها بگذارند. حتی بعضی از ناظران توضیح دادند که تدارکات جنگی ملل بزرگ غربی در سپتامبر ۱۹۳۸ اساساً به منظور آماده کردن افکار عمومی بود تا بریتانیا و فرانسه را به طرف فاسیت‌ترین بکشانند. توضیح صحیح این وقایع سال ۱۹۳۸ هر چه باشد یقین بود که از موقع انقلاب فرانسه تا آن وقت در دنیا چنین کشمکش پیچیده‌ای در زیر پرده و یا یک وضع جهانی که به این درجه قوه فهم و کنترل را از بشر سلب کرده باشد، در جهان ایجاد نشده بود.

دیپلوماسی جدید

در نطقی در اوایل سال ۱۹۳۸ وزیر امور خارجه آمریکا کردل هال، برای مسری پیمان نقضی را که به نظر می‌آمد به تمام جهان سرایت کرده، تقبیح کرد. منظور وی به خصوص جنگ بدون اعلان بود که ژاپن بر خلاف پیمان نه کشور و بر خلاف پیمان کلوگ و بریان علیه چین بدان مبادرت کرده و همچنین نقض یک جانبه معاهده ورسای بود که از طرف هیتلر انجام گرفته بود. سرایت برای پیمان نقضی در سال ۱۹۳۸ کاملاً مشهود شد. در حالیکه استاندارد اصول اخلاقی

بین‌المللی هیچوقت چندان بالا نبود ، میتوان گفت که در ازمئه اخیر هرگز به قراردادها و پیمانها ، اینقدر بی اعتنائی نشان داده نشده بود . ولی واضح بود که اهانت به پیمانها چیزی جز معرف روح جدید در روابط بین‌المللی نبود . این روح جدید با ترك كامل فكر بشر دوستی و اصول اخلاقی جنتلمنی که معرف زندگی قرن نوزدهم بود و تاحدی روابط مغشوش بین کشورها را آرام و ملایم میکرد ، مشخص میگشت .

جنگ توتالیتارین^۱ : ظهور ایده‌ئولوژی نازی - فاشیست ، با داشتن فکر حکومت توتالیتارین (یعنی حکومتی که تمام فعالیتهای مردم را تحت کنترل خود گرفته و آنها را با هم هم‌آهنگ میکند) ، و با انکار افکار و مرام بشر دوستی همانند ثنوری جدید جنگ توتالیتارین گشت . جنگ توتالیتارین یعنی جنگی برضد تمام مردم با هر وسیله‌ای که ممکن باشد و بهیچوجه با مقررات بین‌المللی یا احترام به‌عالم انسانیت محدود نگردد . جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ هر قدر موحش بود شکی نمیتوان داشت که وجدان مردم عادی در بین جنگجویان از بسیاری از بیعدالتی‌ها و شرارت‌ها جلوگیری میکرد . ولی در جنگ توتالیتارین نه قانونی وجود دارد و نه مانعی . زنان و کودکان نیز مانند سربازان مسلح مورد حمله قرار میگیرند . وحشتناکترین اعمال جنگ توتالیتارین عبارت بود از حمله‌های هوایی به مراکز اهالی غیر نظامی (حتی شاید بدون اعلان جنگ قبلی) و تخریب قسمتی از شهرهای بزرگ مانند لندن ، پاریس ، برلن ، رم به وسیله گاز ، آتش‌سوزی ، و مواد منفجره . تهدید حملات هوایی در مشاورات سیاستمداران اروپایی باعث کشمکش زیادی شد و دیپلوماسی را بیش از همیشه شبیه به کنفرانسی نمود که اعضای آن با طپانچه به سر یکدیگر بکوبند . درس عبرتی که اروپا میتوانست از یک جنگ توتالیتارین انتظار داشته باشد از تجاوز ژاپن به خاک چین (۱۹۳۷ - ۱۹۳۸) گرفته شد .

جنگ غیر رسمی : فن ایجاد انقلاب در کشورهای دوست ، با این فکر که وضعی به وجود آورند که مداخله عملی و فوری را غیر خصمانه و بی خطر جلوم

دهند ، به اعلی درجه توسط فاشیست ها تکمیل گردید . این روشی بود که موسولینی در اسپانیا و هیتلر در اطریش و چکوسلواکی و ژاپن در مانچوری به کار بسته بودند . این روش بخصوص وقتی مؤثر است که بر ضد ممالک دموکرات به کار رود . زیرا آشوبگران میتوانند از آزادیهای مدنی دموکراسی برای ادامه فعالیت های مخرب خود استفاده کنند . تا چه اندازه و با چه وسایل میتوان جلو چنین نهضت هایی را که دموکراسی را به خطر می اندازند گرفت ، امروزه مسأله لاینحلی است . آیا راه اینست که شرط اصلی دموکراسی را که آزادی سخنرانی و اجتماعات است دور انداخت و یا به آشوبهایی که بالاخره منجر به برانداختن سیستم دموکراتیک میشود اجازه داد . فن جنگ های غیررسمی شکلهای مختلفی دارد و عامل بسیار غامضی در دیپلوماسی جدید شده است . این فن زمینه مساعدی برای مکروریا و گمراه کردن توده مردم است ، چنانکه وقتی زیر دریائی های ایتالیا در دریای مدیترانه در زمان جنگ داخلی اسپانیا عملیاتی انجام میدادند آنها را دزدان دریائی خواندند و ظاهراً ناوشکن های انگلیسی و ایتالیائی به تعقیب آنها پرداختند و یا سربازان اعزامی به اسپانیا راداو طلب نامیدند و یا وقتی که هیتلر اعلام کرد که برای آلمان لازم است در اطریش نظم برقرار کند همه یقین داشتند که بی نظمی در اطریش را خود هیتلر ایجاد کرده است .

تروویسم : استفاده عمدی از ایجاد وحشت برای مقاصد سیاسی یکی دیگر از صور ناخوشایند دیپلوماسی جدید است . در اطریش و در ناحیه آلمانی نشین سودت در چکوسلواکی ، مخالفان نهضت نازی آلمان ، در صورتیکه تهدیدات ، زندان ، آزار و خانه خرابی در آنها مؤثر واقع نمیشد ، سر به نیست میشدند . فقط با شهادت ترین اشخاص توانستند در برابر این قبیل فشارها ایستادگی کنند . وضع فلاکت بار هزاران نفر از پناهندگان سیاسی به خوبی نشان میداد که تهدیدات شایعه بی اساسی نبوده است .

همکاری دیکتاتورها : یکی از اشکال برجسته دیپلماسی جدید که در بالا به طور روشن ضمن شرح بحران چکوسلواکی و وقایع بعدی کنفرانس مونیخ نشان -

داده شد ، استفاده از امتیازاتی بود که دولتهای دیکتاتوری بدون جلب موافقت کابینه ها و بدون اینکه تأثیرات تصمیمات خود را در افکار عمومی در نظر بگیرند به هر گونه اقدامی دست میزدند .

دستگاه تبلیغات درآلمان وایتالیا طوری توسعه یافته بود که هیتلر وموسولینی میتوانستند یک شبه تقریباً هرگونه جریانی را که مناسب با میل خودشان بود در افکار عمومی ایجاد کنند . از طرف دیگر دولتهای دموکرات قادر نبودند به همان سرعت عمل کنند . در این دولتها پارلمانها ، مطبوعات و کابینه هائی با افکار متفاوت وجود داشت . این قبیل ملاحظات ، دموکراسی های اروپا را بیش از پیش تحت کنترل دیکتاتوری قرار میدهند . حال باید دید آیا تمرکز کنترل در دست یک نفر بدون اینکه پایه های حفاظتی و دیرین دموکراسی را متزلزل سازد به نتیجه مطلوب خواهد رسید یا نه .

جنگ اعصاب : بعد از کنفرانس مونیخ بیشتر ناظران درك کردند که فرمول خوشبینانه نوئل چمبرلن ، صلح و آرامش در زمان ما ، میتوانست هیتلر را با وجود اینکه ناحیه سودت به او واگذار شده بود آرام کند . معاهده صلح پاریس - برلن در دسامبر ۱۹۳۸ که طبق آن آلمان و فرانسه هر یک این مواد : (۱) روابط خوب همسایگی را محترم شمارند ، (۲) مرزهای کنونی را قطعی بشناسند ، (۳) در تمام مسائلی که با کشورهای ثالث ارتباط داشته و محتملا به مشکلات بین المللی منجر میگردد ، با همدیگر در تماس باشند ، موافقت کردند ، باز نتوانست واقعاً تیرگی روابط را تخفیف دهد . در همین زمان ادعای ایتالیائیها نسبت به سرزمین های فرانسوی تونس ، نیس ، ساووی ، کرس و جیبوتی باعث تیره شدن روابط فرانسه و ایتالیا شد . با اینکه ایتالیا پیمان ۱۹۳۸ انگلیس و ایتالیا را هنگام مسافرت نخست وزیر چمبرلن به رم مجدداً تأیید کرد ، متحدین محور رم - برلن مدرك ظاهری وفاداری نسبت به یکدیگر را حفظ کردند .

پس از پایان کار چکوسلواکی وقایع دیگری روی داد . هیتلر «ممل»

را تصرف کرد و بریتانیای کبیر و فرانسه استقلال ملل شرقی اروپا را از جمله لهستان، رومانی، ترکیه و یونان به طور جدی تضمین کردند. قبل از درخواستهای هیتلر از لهستان برای به دست آوردن دانزیک و حق عبور از دالان لهستان سربازان نازی در پروس شرقی متمرکز شدند. تأیید مجدد تعهدات کمک نظامی انگلستان به لهستان پیشوا را از اقدامات خود بازداشت. ملل اروپائی دیوانه وار برنامه تسلیحات خود را جلو انداخته و گامهای سریع برای به وجود آوردن جبهه های دیپلماتیک برداشتند. انتظار بدترین وقایع میرفت و باز برای احتراز از بحران قریب الوقوع در پی معجزه ای بودند.

جنگ اعصاب با تجاوز ایتالیا به آلبانی و فرار خانواده سلطنتی آن کشور و اعلام پادشاهی ویکتور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا به پادشاهی آلبانی (آوریل ۱۹۳۹) بر شدت خود افزود. چند هفته بعد (۱) آلمان و ایتالیا با امضای قرارداد جدیدی کمک نظامی متقابلی را نسبت به هم تضمین کردند، (۲) پیشنهاد صلحی توسط پاپ جدید، پی دوازدهم اوژنیو، کاردینال پاسلی^۱، وزیر سابق پاپ، داده شد، (۳) جنگ داخلی اسپانیا با برقراری ژنرال سیمو فرانسیسکو فرانکو^۲، به عنوان دیکتاتور فاشیست خاتمه یافت، (۴) در مقابل پشتیبانی از جبهه باصلاح جبهه صلح انگلیس تغییری در نوع تضمیناتی که روسیه خواسته بود داده شد، (۵) استعفای کمیسر خارجی روسیه «م. لیتوینوف» و انتصاب «و. مولوتف» که برای مسأله صلح مورد نظر انگلیس و فرانسه زیان آور بود.

فعالیت دیپلماسی با اعلام پیمان روس و آلمان که در ماه اوت سال ۱۹۳۹ به امضاء رسید با وضع بحرانی جدیدی روبرو شد. قرار داد مزبور حاوی بیانیه ای بود مبنی بر عدم تجاوز برضد یکدیگر و تعهدی مبنی بر عدم کمک به کشور ثالثی که ممکن است به آلمان یا به روسیه حمله کند. با این کار هیتلر و یاران وی کاری را که غیر ممکن به نظر میرسید یک بار دیگر انجام دادند. چه، دشمنانی مانند نازیسم و کمونیسم با یکدیگر معامله عجیبی کرده بودند. تخم های جنگ دیگر جهانی خوب کاشته شده بود.

تاریخهای مهم

۱۹۳۹	آغاز جنگ جهانی دوم
۱۹۴۰	سقوط فرانسه
۱۹۴۱	تجاوز آلمان به روسیه
۱۹۴۱	حمله به پرل هاربور
۱۹۴۳	تسلیم ایتالیا
۱۹۴۵ - ۱۹۴۴	آزاد شدن فیلیپین
۱۹۴۵	تسلیم آلمان
۱۹۴۵	تکمیل بمب اتمی
۱۹۴۵	تسلیم ژاپن

فصل بیستم

جنگ جهانی دوم - ۱۹۳۹ - ۱۹۴۵

تجاوز آلمان به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ باعث شد که بریتانیای کبیر و فرانسه در دو روز بعد اعلان جنگ بدهند. یک بار دیگر صلح تمام جهان متهدن به خطر افتاد. ده ساله اخیر شاهد نزاع بین چین و ژاپن، نپل آلمان به موقعیت مهمی در اروپا، جنگ ایتالیا و حبشه، و جنگ داخلی اسپانیا، بود، ولی در هر مورد، با اینکه سیاستهای کشورهای بزرگ تحت تأثیر قرار گرفته بودند

دیپلوماسی جدید از بروز جنگ عمومی اروپا جلوگیری کرده بود، ولی در خلال وقایعی که تحت عنوان جنگ اعصاب شرح داده شد، دیپلوماسی با اینکه در کوششهای خود خیلی جدیت کرد، با شکست مواجه شد. اروپا و دنیا برای جنگی طولانی مجهز شد. به محض معلوم شدن اوضاع، ملل بیطرف بر آن شدند که: (۱) بیطرفی خود را حفظ کنند، (۲) برای دفاع ملی باتوسعه قوا و تهیه لوازم جنگی خود را آماده نمایند، (۳) برای برقراری صلح زمینه‌هایی را فراهم کنند. رویدادهای بعدی که حقوق ملل بیطرف صلح دوست را نقض کرد برای بیدار کردن تمام مردم سراسر جهان و شناساندن آرزوهای جاه طلبانه فتح جهانی دستگاه جنگی هیتلر، به کار خورد.

مرحله اول جنگ (۱۹۳۹ - ۱۹۴۱)

مرحله اول جنگ جهانی دوم دوره‌ای است که از موقع حمله آلمان به لهستان در اول سپتامبر ۱۹۳۹ شروع و تا زمان نقض پیمان بین آلمان و روسیه درباره عدم تعرض و عدم کمک به مهاجم ثالث و هنگام حمله هیتلر به روسیه (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) ادامه داشت. این مرحله دوره موفقیت‌ها و پیروزیهای پی‌درپی نازیها بود. کشورهای اروپائی یکی پس از دیگری داخل جنگ شدند بجز سوئد، سوئیس، اسپانیا، پرتغال و ترکیه که بیطرف ماندند.

فتح لهستان (سپتامبر ۱۹۳۹): اولین مرحله جنگ جهانی دوم شامل تجاوز آلمان به لهستان و فتح آن در ظرف سه هفته با جنگی برق‌آسا بود. واحدهای مکانیزه قشون نازی به سرعت به لهستان حمله و روحیه قوای لهستان را خراب کردند. با اینکه ورشو چند روزی ایستادگی کرد بالاخره تسلیم شد، زیرا نتیجه مقاومت بیشتر، فقط تلفات جانی مداوم و آخرالامر هم شکست بود. در آخرین مراحل جنگ، روسیه مرز شرقی لهستان را مورد تجاوز قرار داد و با یک سلسله پیروزیهای نظامی، سپاهیان لهستان را تارومار کرد. کوتاهی انگلیس‌ها در انجام تعهدات خود مبنی بر ارسال بموقع تجهیزات جهت یاری مؤثر به لهستانیها و کامل-

شدن پیروزیهای آلمانیها منجر به اسضای معاهده صلح در ۲۸ سپتامبر شد. بدینطریق لهستان مستقل باردیگر موقتاً از نقشه اروپا حذف گردید، زیرا از طرفی روسیه تمام اراضی واقع در شرق رودباگ^۱ را تصرف کرده بود و از طرف دیگر آلمان ادعای مالکیت بقیه خاک آن کشور را میکرد. قسمتی از دولت لهستان و تعدادی از واحدهای نظامی و نیروی دریائی آن به انگلستان فرار کردند و در آنجا به جنگ ادامه دادند. پیشنهادهای صلح آلمان و روسیه به انگلستان و فرانسه برپایه وضع موجود جدید با بی اعتنائی مواجه شد.

جنگ در جبهه غرب: از زمان پایان جنگ جهانی اول، فرانسه و آلمان در سراسر جبهه غرب صدها میل استحکامات ساخته بودند. خطوط ماژینو فرانسه و زیکفرید آلمان با فولادبتون ساخته شده و انبار اسلحه و مهمات برای دفاع بودند. نه فرانسویها و نه آلمانیها که در پشت این استحکامات قرار گرفته بودند در طی مدت نه ماه اول جنگ هیچیک جرأت نکردند حمله کنند. روی زمین جنگ متوقف بود. در این مدت انگلیس ها و فرانسویها با حرارت میکوشیدند تجهیزات اضافی برای جنگ مکانیزه مدرن فراهم نمایند.

جنگ روس و فنلاند: روسیه پس از موفقیت های نظامی خود در لهستان با فشار دیپلماسی، پایگاههای نیروهای دریائی و هوای استونی و لاتوی را به دست آورد، و به زور امتیازاتی از کشور لیتوانی گرفت. این کارها استقلال این سه کشور را به خطر انداخت. امتناع فنلاند از دادن زمین و امتیازات به روسیه، که استقلال فنلاند را به خطر می انداخت باعث شروع یک جنگ جدید اعصاب در کشورهای اسکاندیناوی شد. بعد از یک ماه مطبوعات شوروی سخت ضد فنلاند قلمفرسائی کردند. شیوع خبر یک حادثه مرزی بهانه بسیج روسها و حمله به فنلاند شد (نوامبر ۱۹۳۹). مدت ۱۰۰ روز فنلاندیها، یک ملت سه میلیونی در برابر قدرت ۱۸۰۰۰۰۰ نفر روس مبارزه کرد و مردم جهان از طاقت سربازان فنلاندی غرق در حیرت شدند. در پشت استحکامات دفاعی خط مانرهایم^۲ در شبه

جزیره کارلین^۱ فنلاندیها واحدهای مکانیزه مهاجم ارتش روس را از پای در آوردند. در این ضمن مجمع اتفاق ملل تشکیل جلسه داد، عمل روسیه را محکوم کرد و رأی داد به اخراج اتحاد جماهیر شوروی از مجمع و ارسال کمک به فنلاند. چون بین قوای دو کشور اختلاف فاحشی وجود داشت، فنلاندیها مجبور شدند معاهده توهین آمیزی را قبول کنند، (مارس ۱۹۴۰). طبق این معاهده روسیه این امتیازات را به دست آورد: (۱) تصرف بیش از ۱۲۰۰۰ میل مربع از خاک فنلاند در تنگه خاکی کارولین (که خط مانرهایم فنلاند جزو آن بود) و در شمال، (۲) شبه جزیره ریباجی^۲، (۳) اجاره سی ساله پایگاه مهم نیروی هوایی و دریائی هانگو^۳، (۴) به اضافه، فنلاند مجبور بود در یک معاهده تجارتي با روسیه شرکت کند، (۵) راه آهنی بسازد که پس از اتصال به راه آهنی که روسها در نظر داشتند بسازند به بندر تورنیو^۴ در سوئد مربوط شود.

تسلیم دانمارک و نروژ: شایعات اینکه نازیها خیال دارند به کشورهای اسکاندیناوی تجاوز کنند با گزارشی مبنی بر اینکه سپاهیان نازی از مرز دانمارک گذشته اند، در نهم آوریل به اوج خود رسید. چون دانمارک در وضعی نبود که بتواند مقاومت نظامی مؤثری از خود نشان بدهد به آلمان اجازه داده شد آن کشور را بدون خونریزی اشغال نماید. اقداماتی برای حفظ دانمارک و دفاع از آن کشور برای تمام مدت جنگ از طرف آلمانیها به عمل آمد. در این ضمن هزاران نفر از سپاهیان آلمان در بنادر نروژ پیاده شدند و صدها نفر به فرودگاههای سوق الجیشی پرواز کردند. به کمک به اصطلاح ستون پنجم (در نروژ معروف به کیسلینکها^۵) نازیها در نروژ مستقر شدند. پادشاهها آکن^۶ از قبول حفاظت دفاعی هیتلر امتناع کرد و ملتش را به حفظ استقلال نروژ دعوت نمود. متفقین کمک هائی به نروژ فرستادند، ولی با استقرار آلمانیها در نروژ و با عملیات مؤثر ستون پنجم، متفقین،

Tornio - ۲

Hangoe - ۳

Rybachy - ۴

Karelian Peninsula - ۱

۵ - Quislings کیسلینگ - سیاستمدار نروژی که کشور خود را به نازیها تسلیم کرد و رئیس دست نشانده در نروژ شد. روی این اصل به کسانی که به کشور خود خیانت و به دشمن برای اشغال کشور کمک میکنند کیسلینگ میگویند.

King Haakon - ۶

با اینکه چندین زد و خورد مهمی چه در خشکی و چه در دریا صورت گرفت، نتوانستند آلمانیها را از نروژ بیرون کنند. بالاخره انگلیسیها در مقابل کثرت قشون آلمان مجبور شدند عقب نشینی کنند و باستانی بعضی حملات گاه و بیگاه هوائی، کنترل نروژ را به آلمانیها واگذارند. پادشاه ها آکن به انگلستان پناه برد. بیطرفی سوئد به رسمیت شناخته شد گرچه چندان مورد احترام واقع نشد.

انقیاد هلند، بلژیک و لوکزامبورگ (۱۹۴۰): حتی در همان زمانیکه قوای هیتلر مشغول فتح نروژ بود، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ با یک حرکت سریع دیگری از طرف آلمانیها مورد تاخت و تاز قرار گرفتند. لوکزامبورگ به سرعت و به آسانی تصرف گردید (۱۰ مه ۱۹۴۰). از پناهگاهی در انگلستان ملکه ویلهلمینا، پرنس ژولیان، همسر وی پرنس برنهارد و دو فرزندشان از تسلیم شدن هلند در ۱۴ مه با خبر شدند. ولی مستعمرات هلند تعهد کردند در ادامه جنگ، با متفقین همکاری نمایند. در ضمن بروکسل پایتخت بلژیک جلو حمله سخت و برق آسای آلمانیها قرار گرفته بود. در ۲۸ مه پادشاه بلژیک لئوپولد دستوراتش - بس صادر کرد و داوطلبانه اسیر هیتلر شد. سرعت پیروزیهای آلمان در کشورهای هلند و بلژیک ضربت بزرگی به نقشه های دفاعی متفقین زد، ولی همه مطمئن بودند که فرانسه توانائی آنرا دارد که جبهه جدیدی برای جلوگیری از پیشرفت آلمانیها تشکیل دهد. در این خلال انگلیسیها موفق شدند هزاران سرباز خود را از بندر دونکرك در فرانسه از معرکه بیرون برند و این یکی از معجزه های بزرگ مرحله اول جنگ بود.

سقوط فرانسه (ژوئن ۱۹۴۰): پیشروی آلمان در سراسر قسمت شمالی فرانسه به طرف بنادر دریای مانش که ممکن بود جاپاهائی برای حمله به جزایر انگلستان باشد، ادامه داشت، با بیش از یک میلیون نفر هیتلر حمله خود را به فرانسه آغاز کرد. با دور زدن خط ماژینوی معروف، نازیها از رودخانه های سوم، ازن^۲ و مارن^۳ گذشتند و در مقابل آنها فرانسویها با شتاب عقب نشینی کردند.

چون فرانسویها قادر نبودند خطوط دفاعی جدیدی به وجود آورند که بتوانند جلو لشکرهای زرهی آلمان را بگیرند، عقب نشستند و پاریس را در ۱۴ ژوئن سال ۱۹۴۰ تسلیم دشمن کردند. سه روز بعد از آن قهرمان وردن^۱ در جنگ جهانی اول، مارشال کهن سال، هانری پتن^۲ که بعد از رینو^۳ به مقام نخست وزیری رسیده بود، درخواست متارکه جنگ کرد. این متارکه جنگ در ۲۱ ژوئن در واگن تاریخی در جنگل کومپین^۴ امضا شد و بر طبق آن مقرر گردید که پاریس و قسمت شمالی فرانسه در تصرف آلمان قرار گیرد و دولتی در ویشی^۵ به رهبری پتن و پییرلوال تشکیل شود. بدین طریق دولتی فاشیست تحت کنترل نازیها جانشین جمهوری کهن فرانسه شد. در ۱ ژوئن ۱۹۴۰ قرارداد متارکه جنگ جداگانه‌ای با ایتالیا که درست کمی قبل از سقوط فرانسه، به بریتانیا و فرانسه اعلان جنگ داده بود بسته شد. در لندن یک کمیته ملی فرانسه (فرانسه آزاد) به رهبری ژنرال شارل دوگل برای ادامه جنگ با کمک عده‌ای از سپاهیان و نیروی دریائی فرانسه که به انگلستان فرار کرده بودند تشکیل شد. اقدام فرانسه آزاد برای به دست آوردن کنترل نیروی دریائی و متصرفات آفریقائی موفقیت آمیز نبود. انگلیسها از ترس اینکه مبدا آلمانیها بر نیروی دریائی فرانسه دست یابند تعداد زیادی از ناوهای فرانسه را، در اران^۶ واقع در الجزایر، منهدم کردند.

جنگ برق آسای آلمان: بحث در دیپلماسی جدید^۷ الگوی عمومی جنگ جهانی دوم را از نظر روش کار و وسعت آن آشکار میسازد. چون دانشجویی به فتوحات سریع و پی در پی لهستان، دانمارک، نروژ، لوکزامبورگ، هلند، بلژیک و فرانسه (از سپتامبر ۱۹۳۹ تا ژوئن ۱۹۴۰) نظر می‌اندازد ممکن است به مطالعه تکنیک مخصوصی که به وسیله این دستگاه جدید شکست ناپذیر نظامی به کار برده شده علاقه‌مند شود. صدها بمب افکن بر طبق برنامه دقیقی در بالای نواحی‌ای که باید تسخیر شود پرواز میکنند و بمب‌های بسیار می‌اندازند و گاهی در ارتفاعات

Verdun - ۱ Henri Pétain - ۲ Reynaud - ۳ Compiegne - ۴ Vichy - ۵

Oran - ۶ ۷ - به قسمت مربوط به دیپلوماسی جدید در فصل ۱۹ مراجعه شود.

کمی پرواز میکنند تا سربازان را به مسلسل ببندند و یا راههای ارتباطی و تهیه و تدارکات را قطع کنند. سپس لشکریان زرهی پهلوی هم حرکت کرده و با پراندن شعله و به کار بردن مسلسل‌های خود کار و توپهای کالیبر کوچک حمله کرده و هر چه در جلو خود ببینند نابود میکنند. یکبار که تانک‌ها خطوط دشمن را شکافتند دور میزنند و از جناح یا از عقب مواضع آنرا در هم می‌کوبند. بعد نوبت پیاده نظام سبک مجهز به ارابه‌های زرهی میرسد که به شکاف‌هایی که تانک‌ها به وجود آورده‌اند پرزنند و کار دشمن را یکسره کنند و وظیفه این گروه اشغال محلهای به دست آمده و مستحکم نمودن آنهاست. اغلب صدها چتر باز به منظور قطع رابطه و حفظ نقاط سوق الجیشی از طیاره‌ها در پشت خطوط فرود می‌آیند. تفوق در هوا در این گونه جنگ‌ها اساسی و مهم محسوب میشود. سرانجام افراد ستون پنجم به منظور تحصیل اطلاعات سودمند و کمک به پیروزی واقعی وارد معرکه میشوند.

جنگ برای بریتانیا: اقدامات نا فرجام بریتانیای کبیر برای کمک به متفقین خود به منظور جلوگیری از پیشرفت نازیها سبب شد که از سیاست جنگی نخست‌وزیر نویل چمبرلن نا رضایتی‌هایی حاصل شود. در دهم مه ۱۹۴۰ که کشورهای بلژیک و هلند مورد تجاوز قرار گرفتند، وینستون چرچیل کابینه جنگی تشکیل داد و آنتونی ایدن به سمت وزیر امور خارجه آن منصوب گردید. نخست وزیر جدید اظهار داشت: «من جز خون، مشقت، اشک و عرق چیزی ندارم تقدیم کنم. . . . ولی ایمانی به یک پیروزی نهائی دارم». سال بعد یکی از تاریک‌ترین سالهای تاریخ امپراطوری بریتانیا بود.

هواپیماها بر فراز انگلستان: پس از سقوط فرانسه، بریتانیا خود را برای خطر تجاوز مجهز کرد. ابتدا برای آلمان لازم بود نیروی هوائی سلطنتی را شکست دهد، زیرا کنترل آسمان انگلستان ضروری بود. جنگ در ماههای سپتامبر و اکتبر به اعلی درجه سختی خود رسید و با اینکه تمام جماعت انگلستان از بمباران و

خرابیها به ستوه آمده بودند و با اینکه خسارات فوق العاده به بنادر و به مراکز صنعتی و شهر لندن وارد آمده بود، باز مردم وسائل دفاع را که تلفات را به حداقل میرساند آماده کردند. معه‌ذا تولید کم شد و انگلستان از ملل مشترک المنافع و از ایالات متحده آمریکا تقاضا کرد، برای نجات دموکراسی و برای از بین بردن دشمنان آن کشور با ارسال لوازم جنگی و مصرفی کمک کنند. در ضمن نیروی هوایی سلطنتی جنگ را به مراکز صنعتی آلمان کشانید. حملات جمعی به بنداری که در سواحل دریای مانش به دست آلمان افتاده بود برای کم کردن امکان تجاوز به انگلستان، انجام شد.

جنگ در دریا: بریتانیای کبیر و آلمان جنگ جدیدی در دریا شروع کردند که بی شباهت به نبرد دریائی جنگ جهانی اول نبود. بریتانیای کبیر به سهم خود، بر آن شد که کشتی‌های آلمان را از دریاها براند و راههای اقیانوس را برای حمل تدارکات به انگلستان باز نگهدارد. در مرحله اول جنگ جهانی دوم تأثیر محاصره تا اندازه‌ای بارویدادهای زیر جبران شد: (۱) پیمان آلمان و روس، (۲) دخول ایتالیا به جنگ، (۳) سقوط فرانسه و (۴) مصادره لوازم و مهمات به دست آلمان در کشورهای اشغال شده. حملات زیر دریائی و هوایی به کشتی‌های انگلیس و ممالک بیطرف زیان فراوانی به تجارت و تجهیزات دریائی وارد آورد. تقریباً نیم میلیون تن از کشتی‌های متفقین در ماه آوریل ۱۹۴۰ غرق شد. اتفاقاتی از قبیل: (۱) غرق شدن کشتی آتنیا^۱، (۲) جنگ گراف سپی^۲، (۳) واقعه آلتمارک^۳، (۴) جنگ‌های تارانتو^۴ و ساردنی^۵ با ناوگان ایتالیا، (۵) غرق ناوهای هود^۶ و نازی بیسمارک^۷، (۶) کمک ناوگان انگلیس در جنگ آفریقای شمالی، جنگ دریائی را فوق العاده مهم کرد.

جاده حیاتی بریتانیا: انگلستان با گرفتن وضع دفاعی در کشور خود، میترسید مبادا نقاط سوق الجیشی آن کشور در دریای مدیترانه - یعنی تنگه جبل الطارق،

جزیره مالت ، و کانال سوئز - که جاده حیاتی برای بریتانیا بود به خطر افتد . در پائیز سال ۱۹۴۰ ، ایتالیائیها به مصر حمله کردند ، ولی در سیدی بارانی^۱ واقع در غرب مصر از آن جلوگیری شد . حمله متقابلی از طرف انگلیسها منجر به راندن ایتالیائیها از شرق لیبی و اسیر کردن ده ها هزار سرباز شد . چون ایتالیا قادر نبود برای سربازان خود در حبشه تدارکات و قوای کمکی بفرستد ، کنترل حبشه نیز به خطر افتاد . ولی به کمک نیروهای تقویتی نازیها حمله دیگری در آوریل ۱۹۴۱ انجام گرفت که منظور آن یک بار دیگر بیرون راندن انگلیسها از لیبی بود . پادگان کوچکی کنترل طبرق^۲ را با کمک نیروی دریائی انگلیس ، حفظ کرد . در اواخر ماه مه ایتالیائیهای که در حبشه بودند تسلیم شدند و هیلاسلاسی که از کمک انگلیس برخوردار بود ، کنترل کشورش را که از سال ۱۹۳۶ در دست ایتالیائیها بود مجدداً به دست آورد .

مقاومت فوق العاده یونانیها : با اطمینان به کمک بریتانیا ، نخست وزیر یونان متاکزاس^۳ اولتیماتوم ایتالیا را در ۲۷ اکتبر ۱۹۴۰ رد کرد . در طی شش ماه بعد یونانیها با مقاومت شجاعانه خود که در برابر ایتالیائیها در آلبانی نشان دادند تمام دنیا را متحیر کردند . در این بین انگلستان نیروی کمکی به یونان فرستاد . ولی هیتلر باتسلط یافتن به رومانی (اکتبر ۱۹۴۰) ، با پیوستن بلغارستان به پیمان محور (مارس ۱۹۴۱) با بودن مخالفی چون یوگوسلاوی که با یک کودتای نظامی دولت طرفدار محور را برانداخته بود ، سپاهیان خود را در رومانی متمرکز ساخت و آماده شد به کمک هم پیمان خود بشتابد . یوگوسلاوی به کمک یونان آمد ، ولی دستگاه نازی به سرعت یوگوسلاوی را فتح کرد و داخل کشور یونان شد . ژرژ دوم پادشاه یونان به جزیره کرت فرار کرد ، چون انگلیسها در آنجا هزاران سرباز پیاده کرده بودند . آلمانیها در ۲۷ مه سال ۱۹۴۱ وارد آتن شدند . نازیها ، در یکی از پیروزیهای فوق العاده جنگ ، با استفاده از هواپیماهای

بی موتور به جزیره کرت حمله کردند و ظرف ده روز (اول ژوئن ۱۹۴۱) خانواده سلطنتی یونان و هزاران سرباز انگلیسی مجبور به تخلیه جزیره شدند.....

مرحله دوم جنگ (۱۹۴۱-۱۹۴۲)

مرحله دوم جنگ باحمله سپاهیان نازی به روسیه در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ شروع شد. معاهده عدم تجاوز آلمان و روسیه به پایان رسید و هیتلر با این عقیده که قبل از مقهور ساختن انگلستان باید ضربه‌ای قطعی و سریع به روسیه وارد آورد، عملیات جنگی خود را بر ضد روسیه آغاز کرد. چون این شقاق با روسیه واقعه مهمی در جنگ جهانی دوم بشمار میرفت و در حقیقت به جنگ صورت دیگری میداد نمیتوان وقوع آنرا آغاز مرحله دوم جنگ دانست.

پیمان روسیه و آلمان (۱۹۳۹-۱۹۴۱): امضای معاهده روس و آلمان در اوت ۱۹۳۹، برای استالین یک نوع بیطرفی فراهم نموده و به او فرصتی داد که تجهیزات نظامی خود را برای روزی که احتمال داشت مورد احتیاج قرارگیرد تکمیل نماید. ولی وقتی که آلمان به لهستان حمله کرد، استالین بدون تردید سربازان خود را به لهستان فرستاد تا در موقع تقسیم اراضی به سهم خود برسد. امتیازات نظامی و دریائی و بعد هم امتیازات سیاسی از لیتوانی، استونی و لاتوی گرفته شد. امتناع فنلاند از واگذاری امتیازاتی که روسیه میخواست، منجر به جنگ آن کشور با روسیه شد (به قسمت مربوط به جنگ روس و فنلاند مراجعه شود). سختی پیمان صلح، که برای فنلاند توهین آمیز بود، سبب شد که ملت فنلاند بعد از حمله آلمان به روسیه در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ مجدداً با روسیه داخل جنگ شود. استالین به کشورهای بالکان وارد شد و فقط با جنگ مختصری کنترل بسارایی و بوکووین را در رومانی به دست آورد. به این طریق سرزمین روسیه از طرف جنوب تادلتهای دانونب توسعه پیدا کرد. معاهده‌های عدم تجاوز با ترکیه و ژاپن امضا شد. در آوریل ژوزف استالین به مقام نخست وزیری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسید.

پیشروی آلمان در روسیه : کنترل کشورهای بالکان به دست آلمان سبب نگرانی بی‌حد استالین شد، چون امکان داشت از یک جبهه ۲۰۰۰ میلی ازاقیانوس منجمد شمالی تا دریای سیاه برای حمله بر ضد روسیه استفاده شود. به علاوه مزارع حاصلخیز گندم اوکرائی و منابع نفت روسیه بیش از همیشه در دسترس نازیها قرار گرفته بود. به ادعای اینکه روسیه پیمان خود را نقض کرده، قوای هیتلر در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ به روسیه حمله و سرزمینهایی را اشغال کرد. سه حمله اصلی به منظور به دست آوردن: (۱) بيسارابی (۲) مسکو (۳) لنینگراد بود. بعداً حمله چهارم به کیف انجام گرفت. روسها در حالیکه در مقابل آلمانیها، مجارها، رومانیها و فنلاندیها مجبور به عقب نشینی بودند، در حین عقب نشینی مزارع و دهات را میسوزاندند تا دشمن نتواند از آنها استفاده کند. لنینگراد و مسکو هر دو در خطر بودند و کیف عملاً در سپتامبر ۱۹۴۱ به دست نازیها افتاد. بر طبق گزارشهای طرفین در این جنگها تلفات جانی و مادی طرفین به حد اعلی رسیده بود.

حمله متقابل روسها : چون قشون هیتلر نتوانست روسیه را قبل از فرارسیدن زمستان شکست دهد روسها پس از تسخیر مجدد روستوف که مشهور به کلید قفقاز بود، دست به حمله متقابل شدیدی زدند. برای اولین بار در یک درگیری بزرگ، قشون آلمان شکست خورد و این امر باعث شد که هیتلر، با اطلاعی که از عقب نشینی ننگین ناپلئون از مسکو داشت، تمام فرماندهان خود را از کار برکنار کند و خود شخصاً فرماندهی کل را به عهده گیرد. ولی سرمای شدید و برف فراوان مانع پیشروی شد و لشکریان زرهی در گل فرورفتند. روسها دلیرانه جنگیدند و هربار که آلمانیها خواستند صفوف جدیدی برای حمله ایجاد کنند آنها را در هم شکستند. تا اول ماه فوریه ۱۹۴۲ روسها فشار قشون آلمان را بر شهرهای لنینگراد، مسکو و در اطراف حوزه رود دوتس ' از بین برده بودند. جمع بودن عوامل بر ضد آلمانیها از قبیل: (۱) دوری راهها برای رساندن لوازم جنگی، (۲) قشون قوی روسها، (۳) زمستان به خصوص زمستان سخت، امکان نفوذ را در خطوط

دفاعی نازیها ممکن میساخت. ولی، در بهار و تابستان سال ۱۹۴۲ دستگاه نظامی هیتلر حمله دیگری را به طرف کریمه و قفقاز آغاز نمود و تمام پیروزیهای زمستان گذشته روسها را خنثی کرد. حملات متقابل روسها بجائی ن میرسید، ولی مدافعان استحکامات مسکو و لنینگراد ایستادگی کردند. در ضمن، نازیها به شبه جزیره کرچ^۱ حمله کردند، استالینگراد را محاصره نمودند، و مناطق نفت خیز قفقاز را تهدید کردند. سواستوپول، آخرین پایگاه روسها در کریمه تسلیم شد (ژوئیه ۱۹۴۲) و شهر روستوف قبل از آخر همان ماه سقوط کرد. در سپتامبر آلمانیها به استحکامات استالینگراد راه یافتند. درخواستهای مکرر روسیه از متفقین برای ایجاد جبهه دوم به منظور اینکه آلمانیها مجبور شوند قسمتی از نیروی خود را از جبهه روسیه عقب بکشند عملاً بلا جواب ماند، زیرا هرگونه اقدام قبل از تدارکات کافی عاقلانه نبود. ولی متفقین روسیه با ارسال لوازم و تجهیزات جنگی فراوان و با حملات هوائی به مراکز تسلیحات، کارخانه ها و کشتی رانی محور، به روسیه کمک کردند. در عین حال آمریکا و بریتانیای کبیر فشار زیادی به فنلاند وارد آوردند تا با روسیه کنار بیاید، ولی از این کار نتیجه ای نگرفتند. در آغاز حمله زمستان دوم موقعیت روسیه بسیار وخیم بود.

عملیات جنگی آفریقا در مرحله دوم جنگ (۱۹۴۱ - ۱۹۴۲):
در پائیز سال ۱۹۴۱ انگلیسها باز حمله دیگری ضد محور شروع کردند. این حمله نه فقط برای پس گرفتن لیبی بود، بلکه برای کمک به جنگ روسها بود که میخواستند محور را مجبور کنند نیروهای نظامی و هوائی بزرگی در آفریقا نگاه دارد. برای اولین دفعه با بهترین تجهیزات و تدارکات کافی، قوای متفقین به لیبی که راه رسیدن به خلیج سیرت^۲ بود حمله کردند (۲۰ ژانویه ۱۹۴۲) - پیروزی انگلیسها در لیبی در اثر کوشش و همکاری نیروهای زمینی، هوائی و دریائی انگلیسها و بومیها به دست آمد. اما مارشال اروین رومل^۳ با دریافت قوای کمکی و تجهیزات کافی از قافله های کشورهای محور که توانسته بودند در مقابل

نیروهای دریائی و هوائی انگلیسها جان سالم بدربردند دست به حملهٔ متقابلی زد و بنگازی را پس گرفت. یکبار دیگر جنگ آفریقای شمالی به نفع لشکریان آفریقائی آلمان و ایتالیا تمام شد. « مارشال رومل » از بنگازی به طرف شرق تا درنا^۱ و طبرق پیشروی کرد و در داخل مصر تا ۷۰ میلی اسکندریه پیش رفت، ولی نزدیک العلمین متوقف گردید. از اینجا بود که سپاه هشتم انگلیس در نوامبر ۱۹۴۲ حملهٔ خود را آغاز کرد و قوای آلمان و ایتالیا را از سراسر آفریقای شمالی بیرون راند. **بریتانیا در دریای مدیترانه:** انگلیسها، نتوانسته بودند در قارهٔ اروپا در یونان برای خود جاپائی درست کنند و از صداقت و وفاداری ترکیه هم مشکوک بودند، ولی با سرکار آمدن حکومتی طرفدار بریتانیا در عراق و با کمک سپاهیان فرانسهٔ آزاد، از راه شمال فلسطین و غرب عراق به سوریه حمله بردند. در ابتدا پادگانهای فرانسه در مقابل قوای متفقین مقاومت به خرج دادند، ولی بالاخره در ۱۴ ژوئیهٔ ۱۹۴۱ قرارداد متارکهٔ جنگ با اجازهٔ قبلی دولت ویشی منعقد گردید. حملات گاه و بیگاه به کشتیهای ایتالیا توسط انگلیس ادامه داشت و به علاوه مراکز مهم صنعتی و نیروی دریائی در ایتالیا دائم بمباران میشد.

جنگ در اقیانوس اطلس: مرحلهٔ دوم جنگ تنها مربوط به پیکارهای در روسیه و سوریه و آفریقا نبود، بلکه مشتمل بر اقداماتی بود که آلمان بطور مداوم سعی میکرد با جنگهای شدید هوائی وزیر دریائی خود راه رسیدن مهمات و ملزومات را به بریتانیا قطع کند. این جنگ، همینکه سیاست بیطرفی ایالات متحدهٔ آمریکا به سیاست شرکت غیر مستقیم در جنگ (بدون تیراندازی) به طرفداری از جبههٔ دموکراتیک، تغییر یافت، بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. در حقیقت آمریکا زراد - خانهٔ بریتانیای کبیر شد. با برنامهٔ چند بیلیون دلاری قرضه و اجاره، وسائل تأمین بودجهٔ تدارکات برای متفقین آماده شد. اشغال گرینلند و ایسلند توسط ایالات متحدهٔ آمریکا و متعاقب آن اعزام قافلههای دریائی به این نقاط از طرف آمریکا برای بریتانیا در درجهٔ اول اهمیت بود. در نتیجه مقدار زیادی از غرق شدن کشتیها

از طرف آلمانها کاسته شد. در ضمن رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا روزولت و نخست وزیر انگلستان چرچیل در عرصهٔ ناو جنگی انگلیس در اقیانوس اطلس باهم ملاقات کردند و طرحی برای شرایط صلح مشهور به منشور آتلانتیک^۱ تنظیم کردند. حمله به ناوشکن آمریکائی گریر^۲ به وسیلهٔ یک زیر دریائی آلمانی باعث شد که رئیس جمهوری روزولت دستور تیراندازی بدهد. چون مراقبت کامل بر اقیانوس اطلس امکان میداد ماشین آلات جنگی و لوازم مصرفی بیشتری به جزایر بریتانیا برسد نیروی هوائی سلطنتی بر بمبارانهای خود به مراکز صنعتی و نظامی که در دست نازیها بود ادامه داد. در زمانیکه حملهٔ هیتلر به روسیه در جریان بود، حملات آلمانها به مراکز بریتانیا تقلیل یافت. پس از ورود آمریکا به جنگ، کمک جنسی بیشتری در دسترس بریتانیای کبیر و روسیه قرار گرفت. در آغاز کار تلفاتی که بوسیلهٔ زیر دریائیهای آلمان به کشتیهای حامل لوازم جنگی وارد می آمد زیاد بود، ولی با استفادهٔ بهتر از هواپیما و ناوگان از تلفات مزبور به تدریج کاسته شد.

مرحلهٔ سوم جنگ (۱۹۴۱-۱۹۴۲)

مرحلهٔ سوم جنگ جهانی دوم در روز ۷ دسامبر ۱۹۴۱ (مشهور به روز ننگین) یعنی موقع حملهٔ ژاپن به هاوایی، جزایر فیلیپین، و سایر جزایر متصرفات آمریکا، مالایا و هونگ کنگ آغاز شد. لازم به تذکار است که مرحلهٔ سوم جنگ جهانی دوم وقتی شروع شد که مرحلهٔ دوم هنوز در حال پیشرفت بود. این مرحله از نظر پیدایش متحدین جدید و به وجود آمدن صحنه‌های فعالیت‌های بزرگ مهم است نه از بابت زمان شروع آن. این جنگ بیشتر از جنگ جهانی اول جنبهٔ جهانی پیدا کرد. گوشه‌ای از کرهٔ زمین نبود که از آتش جنگ در امان باشد. همانطور که مرحلهٔ دوم جنگ برای بریتانیای کبیر و روسیه یک دورهٔ (۱) عقب‌نشینی نظامی، (۲) استراتژی دفاعی، (۳) آماده شدن برای حملهٔ آینده بود، همانطور در مرحلهٔ سوم ایالات متحدهٔ آمریکا عملاً برضد آلمان، ایتالیا و ژاپن وارد جنگ شد و همین ادوار سه گانه را طی نمود.

همکاری ایالات متحده آمریکا با بریتانیای کبیر : اعلان‌های جنگ در سپتامبر ۱۹۳۹ ، مواجه با یک احساس قوی بیطرفی در آمریکا شد . ولی همینطور که جنگ پیش میرفت بیشتر معلوم میشد که ایالات متحده آمریکا نمیتواند کاملاً دور بماند . سیاست همکاری رئیس جمهوری روزولت پیرامون پنج نکته دورمیزد: (۱) توسعه نیروی زمینی و هوایی و دریائی برای حفظ ایالات متحده آمریکا ، (۲) متشکل نمودن صنعت و تجارت براساس یک اقتصاد متمرکز جنگی ، (۳) تحکیم بیشتر روابط درنیمکره غربی ، (۴) تهیه یک برنامه کمکی به کشورهای ضدمحور یعنی برنامه‌ای که ایالات متحده آمریکا را به صورت زرادخانه متفقین دموکرات درمی‌آورد ، (۵) تنظیم نقشه‌ای برای صلح پردوام‌تر . فرانکلین . د . روزولت اولین رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا بود که در نتیجه پیروزی برنامه جمهوری-خواهان وندل . ل . ویلکی^۱ در نوامبر ۱۹۴۱ برای سومین بار بطور متوالی به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد . وی توانست بدون وقفه به سیاست خود ادامه دهد .

ایجاد جبهه نظامی : پس از استیلای آلمان بر لهستان ، اقداماتی برای افزایش قدرت نیروی زمینی ، دریائی و هوایی به عمل آمد . برای اولین بار در زمان صلح در آمریکا تعلیمات نظام اجباری به صورت قانون درآمد و مقرر شد مردان ۲۱ ساله تا ۳۵ ساله برای خدمت نظام وظیفه نام نویسی کنند (قانون بورك - وادسورت^۲) . اردوگاههای نظامی تأسیس شد ، صنایع جنگی ایجاد گشت ، و تکنیک‌های مدرن تعلیم داده شد . پس از واقعه پرل هاربور ، نقشه‌هایی برای به‌وجود آوردن یک نیروی جنگی ۱۰۰۰ نفری (مرکب از زمینی ، هوایی و دریائی) تا پایان سال ۱۹۴۳ طرح و تنظیم شد^۳ .

تمرکز صنعت : شبیح جنگ باعث افزایش کنترل دولت در کارها شد . هیئت‌هایی برای نظارت بر مواد اولیه مورد احتیاج صنایع دفاعی تشکیل و برای

۳ - حدود سن از ۱۸ تا ۲۸ برای

۲ - Burke-Wadsworth Act

۱ - Wendell L. Willkie

نیازمندیهای خدمات انتخابی برقرار شد .

تأمین اجناس اساسی ، حق تقدم بر قرار شد . برای تأمین هزینه تدارکات جنگ مالیاتهای جدید وضع گشت و مالیاتهای سابق افزایش یافت . بالاخره در ژانویه ۱۹۴۲ ، رئیس جمهوری ، روزولت ، دونالد . م . نلسون رابه ریاست هیئت نظارت بر تولید لوازم جنگی با اختیارات تام تعیین کرد . این سمت بعد از مقام ریاست جمهوری بالاترین سمت در نظارت بر تجارت و صنایع بود .

همبستگی کشورهای نیمکره غربی : یکی از بهترین جنبه های برنامه رئیس جمهوری روزولت توسعه دادن برنامه همکاری اقتصادی و سیاسی با سایر کشورهای دو قاره آمریکا بود .

کنفرانس هائی در لیما (۱۹۳۸) ، پاناما (۱۹۳۹) ، هاوانا (۱۹۴۰) و ریودوژانیرو ^۱ (۱۹۴۲) تشکیل شد . منظور این کنفرانس ها مطمئن کردن کشورهای نگران آمریکا بود به این که ایالات متحده آمریکا (۱) هیچگونه نقشه امپریالیستی ندارد ، (۲) صمیمانه میل دارد روابط « نیک همسایگی » داشته باشد ، (۳) برای جلوگیری از مداخلات خارجی میخواهد همکاری کند ، (۴) در صورتیکه هر یک از کشور ها مورد حمله قرار گیرد حاضر است کمک نظامی به آن کشور بدهد ، (۵) سعی دارد روابط تجارتی بهتری بر قرار سازد . با گرفتن پایگاههای نیروی دریائی انگلیس در نیمکره غربی ، ایالات متحده آمریکا آنها را برای نیروهای دریائی آمریکای لاتین قابل استفاده گردانید . روابط پیوسته بهبود یافت تا اینکه در کنفرانس سال ۱۹۴۲ ملل با پیشنهاد قطع روابط سیاسی با آلمان ، ایتالیا و ژاپن در صف ضد محور قرار گرفتند . تا آغاز ماه فوریه غالب کشورها روابط خود را با کشورهای محور قطع کردند .

کمک برای متفقین : در اوایل جنگ ، آمریکا سیاست فروش جنس در مقابل پول نقد را اتخاذ کرد که کاملاً برای بریتانیای کبیر سودمند بود . بعداً . ه . ناوشکن مستعمل آمریکائی بابت مال الاجاره پایگاههای هوائی و دریائی سوق- العیسی انگلیس در نیمکره غربی به بریتانیای کبیر داده شد . در ماه مارس سال

۱۹۴۱ قانونی به نام قانون وام و اجاره چندین بیلیونی تصویب شد که به دولت آمریکا اجازه میداد بدون انقطاع برای بریتانیا لوازم جنگی تهیه نماید. اشغال ایسلند و گرینلند و برقراری پاسداران دریائی، واحدهای انگلیس را برای بدرقه کشتی‌ها در حوزه‌های دیگر آزاد کرد. در جریان کمک به انگلیس حمله به کشتی‌های آمریکائی مسلم بود. حمله‌ای به ناوشکن آمریکائی گیر، چنانکه قبلاً نیز مذکور افتاد، باعث شد که رئیس جمهوری روزولت دستور تیراندازی را صادر کند و در نتیجه وقایعی که در اقیانوس اطلس رویداد، رفته‌رفته آمریکا را به دشمنی تام با کشورهای محور وامیداشت، در ضمن وضع در شرق دورهم روز بروز وخیم‌تر میشد.

تهیه مبانی صلح^۱: در برنامه رئیس جمهوری روزولت پیروزی در جنگ و همچنین به دست آوردن صلح ضروری شناخته شده بود. در نیمه ماه اوت ۱۹۴۱ نخست‌وزیر چرچیل و رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا طی ملاقات محرمانه‌ای در یک ناو جنگی انگلیس بیانیه^۸ ماده‌ای مربوط به شرایط صلح را که قبلاً به آنها اشاره شد (منشور آتلانتیک) تنظیم کردند. بعداً (در دسامبر ۱۹۴۱) نخست‌وزیر چرچیل به آمریکا و کانادا مسافرت کرد. علاوه بر تنظیم نقشه‌هائی برای هم آهنگ کردن عملیات جنگی مذاکراتی نیز راجع به مبانی صلح متصفانه‌ای به عمل آوردند. حکومت‌هائیکه به علت اشغال کشورهاشان توسط دول محور جلای وطن نموده بودند به رسمیت شناخته شدند و از آنها درخواست شد همکاری نمایند. در ضمن رئیس جمهوری روزولت اظهار امیدواری کرد جهان بعد از جنگ روی چهار آزادی اصلی مبتنی شود: (۱) آزادی کلام و بیان، (۲) آزادی مذهب، (۳) آزادی از نیازمندی، (۴) آزادی از ترس تجاوز.

روابط بین ایالات متحده آمریکا و ژاپن: آرزوی ژاپن در برقراری نظم جدیدی در شرق دور با منافع بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا مغایرت داشت. فتح منچوری (۱۹۳۱ - ۱۹۳۲) و جنگ چین و ژاپن (۱۹۳۷ - ۱۹۴۵) که

۱. کشور آمریکا به مفاد منشور آتلانتیک در اصول آزادی... بهیچوجه متعهد نیست.

بدون اعلان قبلی صورت گرفته بود ، شواهد بی‌زبان نقشه‌های ژاپن بود . تحت رژیم‌های نظامی قوی ، ژاپن موفق شد کنترل تعدادی از غنی‌ترین ایالات چین و غالب شهرهای مهم در شمال را به دست آورد . در ضمن چیانکای چک دولت خود را از هانکو^۱ به چونگ کینگ^۲ منتقل کرد . چینی‌ها باتدارکات کم و غیر کافی به مبارزهٔ برضد ژاپنی‌ها ادامه دادند . وقتی که مجمع اتفاق ملل حملهٔ کشور ژاپن را به منچوری محکوم کرد آن کشور از مجمع خارج شد . محور برلن - رم - توکیو کشورهای آلمان ، ایتالیا و ژاپن را به هم پیوست و واقعیت این نکات را به رسمیت شناخت : (۱) منافع ژاپن در چین ، (۲) تسلط ایتالیا بر حبشه ، (۳) توسعهٔ آلمان در اطیش و چکوسلواکی . بعداً ، در سال ۱۹۴۰ ، کشورهای عضو محور کمک نظامی به یکدیگر را در صورت داخل شدن آمریکا در جنگ دوم تعهد کردند . از طرف دیگر بریتانیای کبیر متعهد شد که اگر ژاپن به ایالات متحدهٔ آمریکا حمله ور شود به آمریکا کمک کند . ایالات متحدهٔ آمریکا به تدریج از صدور هواپیما ، مهمات ، آهن و نفت به ژاپن خودداری کرد ، ولی اقداماتی هم برای آرام کردن ژاپن به عمل آمد . بعد از سقوط فرانسه ، ژاپن هندوچین فرانسه را در سال ۱۹۴۰ تحت‌الحمایهٔ خود قرار داد و در سال بعد تایلند (سیام) به‌خواست‌های ژاپن تسلیم شد . به این طریق ژاپن در موقعیتی قرار گرفت که متصرفات هلند را در جنوب شرقی آسیا ، متصرفات بریتانیا را در مالایا ، و متصرفات آمریکا را در مجمع‌الجزایر فیلیپین تهدید میکرد . کابینهٔ ژاپن تغییر یافت (۱۹۴۱) و به‌جای آن یک حکومت نظامی قوی طرفدار محور تحت‌ریاست تویو^۳ به روی کار آمد . چنین کابینه‌ای سبب نگرانی شدید ایالات متحده و بریتانیای کبیر گشت . نمایندهٔ مخصوصی از طرف ژاپن به نام سابو روکورو سو^۴ با وزارت امور خارجهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا در بارهٔ نقشه‌های آن وزارت خانه برای رفع اختلافات بطور مسالمت‌آمیز بین ژاپن و آمریکا مذاکراتی به عمل آورد . حتی رئیس‌جمهوری ، روزولت هم از امپراطور هیروهیتو خواست که به روابط صلح جویانهٔ فیما بین ادامه دهد .

روز ننگین (۷ دسامبر ۱۹۴۱) : حتی در حالیکه کنفرانسهای بین آمریکا و ژاپن در جریان بود ژاپن برای یک حمله غافل گیرانه بر متصرفات بریتانیا و آمریکا در اقیانوس آرام نقشه‌هائی میکشید . چند ساعت بعد از شروع جنگ (۷ دسامبر ۱۹۴۱) سفیر ژاپن و فرستاده مخصوص ، « کوروسو » به وزیر خارجه آمریکا « هال » ، جوابی به یادداشت آمریکا برای بهبود روابط در شرق دور تسلیم کردند . بدون هیچگونه اخطار و با شرکت نیروهای هوائی و دریائی حملاتی به جزایر هاوایی ، فیلیپین و جزایر دیگری از متصرفات آمریکا ، مالایا و هونگ کونگ انجام گرفت . حمله به پرل هاربور پایگاه ناوگان اقیانوس آرام برای آمریکا چه از حیث افراد و چه از حیث کشتی بسیار سنگین بود ، اما ژاپنی‌ها عقب رانده شدند . ژاپنی‌ها در اولین حمله خود این نتایج را بدست آوردند : (۱) تصرف گوام ، ویک' و دیگر جزایر متعلق به آمریکا ، (۲) تصرف هونگ کونگ ، (۳) استیلا بر مجمع‌الجزایر فیلیپین ، (۴) به دست آوردن جای پادرسبه جزیره مالایا .

ایالات متحده آمریکا در جنگ : روز بعد یعنی ، در ۸ دسامبر ۱۹۴۱ ، رئیس جمهوری روزولت از کنگره تقاضا نمود اجازه اعلان جنگ به ژاپن داده شود . و کنگره تقاضای وی را تصویب نمود . بریتانیای کبیر نیز به ژاپن اعلان جنگ داد . وقتی که ایتالیا و آلمان بر ضد آمریکا در این جنگ به ژاپن ملحق شدند ، کنگره به این دو کشور نیز اعلان جنگ داد .

حمله به پرل هاربور باعث طرفداری مردم آمریکا از جنگ شد در حالیکه هیچ عامل دیگری مانند این حمله نمیتوانست در مردم آمریکا مؤثر واقع شود . تمام مخالفت‌ها با برنامه روزولت از بین رفت . کنگره فوری یک بودجه ۵۹,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار تصویب کرد . چون همه مردم و صنایع برای پیروزی در جنگ مورد استفاده قرار گرفتند اقتصادیات جنگی به سرعت پیش رفت . آمریکا در حالیکه به بریتانیای کبیر و روسیه کمک خود را ادامه میداد ، با همکاری با متفقین خود برای تعقیب جنگ نقشه کشید . در دوم ژانویه ۱۹۴۲ بیست و شش

کشور پیمانی را به نام پیمان ملل متحد ، امضا کردند و هم قول شدند که در به دست آوردن یک پیروزی مشترک علیه محور همکاری کنند . چین به محور اعلان جنگ داد ، و حمله جدیدی را به سرزمینهای که به دست ژاپنی ها افتاده بود شروع کرد تا فشار بر متصرفات بریتانیا و آمریکا کم شود .

با اینکه ژاپنی ها موفق شده بودند مانیلا را به دست آورند ، ژنرال مک-آرتور با سربازان آمریکائی و سپاهیان فیلیپینی خود به مقاومت ادامه داد (فوریه ۱۹۴۲) . به تدریج انگلیسها از شبه جزیره مالایا بیرون رانده شدند و به دژ سنگاپور رفته و در آنجا خود را برای محاصره ای طولانی مجهز کردند . بدون کمک کافی هوائی و در ناراحتی زیانهای بحری در چند روز اول جنگ در شرق ، ناوگان بریتانیای کبیر و آمریکا ، در انتظار کمک های هوائی ، عقب نشینی کردند . در ضمن ناوگان هند شرقی هلند موفقیت خارق العاده ای در حمله های خود بر ضد کشتی های ژاپن به دست می آورد . در اول فوریه ۱۹۴۲ ایالات متحده آمریکا توانست در حمله به یک قافله بزرگ دریائی ژاپن در تنگه ماکاسار با هلند همکاری نموده و زیانهای فراوانی به ژاپن وارد آورد . حمله متقابلی نیز به جزایر متصرفی ژاپن انجام گرفت .

موفقیت های ژاپن : در طی سه ماهه اول جنگ برضد ملل متحد ، ژاپنی ها فوق العاده موفق بودند . حوزه های مهم نفتی سوماترا تصرف شده بود . در ۱۰ فوریه سنگاپور سقوط کرد و با سقوط آن کنترل بهترین راه دریائی بین اقیانوس آرام و اقیانوس هند از دست رفت . بالاخره مقاومت سرسختانه هلندیها درهم شکست و جاوه به تصرف ژاپنی ها در آمد . متوالیاً و به سرعت کنترل بر بورما ، گینه جدید جزایر آندامان ^۱ و سولومون ^۲ برقرار گردید . این پیروزیها که با حمله قبلی بر پرل هاربور که باعث جلورفتن پایگاههای هوائی و سایر پایگاهها در چین ، تایلند و هندوچین فرانسه شده بود ، ژاپن را در موقعیتی قرار داد که استرالیا و سایر نقاط سوق الجیشی در جزایر واقع بین راه رساندن تدارکات جنگی و مهمات را بتواند

تهدید کند . کنترل جزایر فیلیپین ، بعد از چهار ماه عملیات جنگی فرساینده در شبه جزیره باتان ^۱ به دست ژاپنی ها افتاد . کوره جیدور ^۲ دژ مشهور جزیره ای یک ماه دیگر توانست مقاومت کند (۶ مه ۱۹۴۲) . یک حمله فوق العاده هوایی بر ضد توکیو و یوکوهاما توسط هواپیماهای آمریکا ، تحت فرمان سرهنگ دولیتل ^۳ در ماه آوریل توانائی ناوهای هواپیمابر را به خوبی ثابت کرد .

پیروزیهای آمریکا در دریا : در دو حمله ، یکی در فاصله بین گینه جدید و جزایر سولومون و دیگری نزدیک میدوی ^۴ نیروهای هوایی و دریائی آمریکا شکست های فاحشی در جنگ های دریای مرجان (۷ تا ۱۱ ماه مه ۱۹۴۲) و میدوی (۳ - ۴ ماه ژوئن) به ناوگان ژاپن وارد آوردند . این جنگ ها به آمریکاموازنه قدرت دریائی را در اقیانوس آرام که در نتیجه حمله به پرل هاربور از دست داده بودند برگرداند . به علاوه این جنگها نقطه اوج حملات دشمن بود و به این طریق قسمتی از رشته پایگاههای جزیره ای متفقین برای مرحله بعدی جنگ در اقیانوس آرام حفظ شد . در این ضمن باز ناوگان دیگر دشمن در جزایر آلتوسین ^۵ به داچ - هاربور ^۶ حمله ای کرد ، ولی یکبار دیگر نیروهای دریائی و هوائی آمریکانگذاشتند به هدفشان برسند . همین ناوگان جنگی ژاپن با استفاده از مه غلیظ در جزایر کیسکا ^۷ آتو ^۸ و آگاتو ^۹ نیرو پیاده کردند . ارزش روانی این پایگاهها در جزایر « آلتوسین » خیلی بیشتر از ارزش سوق الجیشی آن بود .

مرحله چهارم جنگ (۱۹۴۲ - ۱۹۴۵)

در طی مدت سه مرحله قبلی جنگ ، پیشرفت جنگ را با تاکتیک های تهاجمی که کشورهای محور پیش گرفته بودند ملاحظه کردیم . در مرحله اول ، جنگ برق آسای نازیها با مخالفت زیادی مواجه نشد ، در مرحله دوم اتحاد شوروی نتوانست جلو دستگاه جنگی هیتلر را بگیرد تا اینکه فصل زمستان فرجه ای داد و روسیه توانست قسمتی از سرزمینهای از دست رفته را پس بگیرد ، ولی در تابستان

و پائیز سال ۱۹۴۲ آلمانها پیروزیهای جدیدی در قفقاز به دست آوردند ، و در مرحله سوم ژاپن به سرعت کنترل یک میلیون میل مربع زمین و ۱۰۰ میلیون جمعیت و ثروت بی حد از منابع عمده مورد احتیاج خود را به دست آورد، درحالیکه متفقین نمیتوانستند برای جلوگیری از این تجاوز چه باید بکنند. در مرحله چهارم متفقین در آفریقا ، روسیه ، اقیانوس آرام ، برمه ، و در آلمان ، اروپای غربی ، به درجات مختلف، آماده حمله شدند. افتتاح جبهه دوم در ژوئن سال ۱۹۴۴ سلسله وقایعی را به وجود آورد که منجر به تسلیم بدون قید و شرط آلمان در هفتم ماه مه ۱۹۴۵ گردید.

جنگ در اقیانوس آرام : قبل از سقوط ، باتان ، به ژنرال دوگلاس مک آرتور دستور داده شد که برای تسلط یافتن بر جنوب شرقی اقیانوس آرام از مجمع الجزایر فیلیپین تا استرالیا پیشروی کند. از این جزیره بزرگ ، عملیات دفاعی در مقابل تهاجم ژاپنی ها به عمل آمد و تا آنجائیکه نفرات، تدارکات و تجهیزات محدود اجازه میداد برای عملیات تعرضی نقشه هائی طرح ریزی شد . در نتیجه فتوحات ژاپن در اقیانوسیه از فشار آن کشور به چین موقتاً کاسته شد. از دست رفتن راه برمه کار رساندن کمک جنسی به چین را بی اندازه مشکل کرد . ولی چینی ها در ایالت کیانگسی ^۱ (ژوئیة ۱۹۴۲) و در جنگ رایس بویل ^۲ (دسامبر ۱۹۴۳) به پیروزیهای نائل شدند و نه فقط جلو پیشرفت دشمن را به طرف چونکد کینگ گرفتند، بلکه ژاپنی ها را مجبور کردند به پایگاههای خود در کنار رودخانه یانگ تسه ^۳ عقب نشینی کنند . در هندوستان ، متفقین مشغول تشکیل نیروی نظامی دیگری به منظور شروع حمله ای در برمه بودند (۱۹۴۴) .

اولین قدمها به عقب : با اینکه حمله متفقین در اقیانوس آرام بواسطه فقدان افراد و تجهیزات کند شده بود ، تا اوت ۱۹۴۲ نقاطی در جزایر گوادال کانال ^۴ و جزایر فلوریدا به دست آمد و به تدریج مقاومت دشمن در هم شکست (فوریه

۱۹۴۳). از پایگاههای گونا^۱ و بونا^۲ در گینه جدید، ژاپنی ها بندر مهم مورسی^۳ را تهدید میکردند، ولی بالاخره مجبور به عقب نشینی شدند و گینه جدید شرقی صحیح و سالم به دست متفقین افتاد.

با هم آهنگی عملیات زمینی، هوائی و دریائی در سال ۱۹۴۳، ملل متفق در جزایر سولومون، جورجیای جدید^۴، ژیلبرت^۵ و جزایر بریتانیای جدید پیاده شدند، در عین حال سایر پایگاههایی که در دست ژاپنی ها بود در معرض حملات شدید هوائی قرار گرفت. در چندین نوبت با قسمتی از ناوگان دشمن تماس حاصل شد و در هر نوبت دشمن شکست خورد. جزایر آلوسین در سپتامبر ۱۹۴۳ از وجود دشمن پاک شد و آتو و کیسکا هر دو یکبار دیگر به دست آمریکائیها افتاد. در اوایل سال ۱۹۴۴ متفقین برای اینکه عملیات گازانبری بر پایگاه مستحکم ژاپن در تراك را تکمیل کنند آماده بودند در رابول^۶ و در جزیره مارشال^۷ به دشمن حمله کنند.

فتح شمال آفریقا: کنترل شمال آفریقا توسط محور، تهدیدی دائمی برای کانال سوئز ایجاد کرده بود و یک حرکت عظیم گازانبری از طرف خاورمیانه برای پیوستن به نیروهای آلمان که به طرف قفقاز در حال پیشرفت بودند داشت عملی میشد. به علاوه خطر رخنه آلمانیها و تسلط بر محلهائی مانند داکار و مراکش غربی وجود داشت. در ماه نوامبر ۱۹۴۲ ژنرال برنارد مونتگمری که به جای ژنرال اوچینلک^۸ تعیین شده بود، یکی از طولانی ترین و مهمترین حملات تاریخ را آغاز کرد و در این حمله مارشال رومل و لشکریان آفریقائی وی را ظرف سیزده هفته ۱۳۰۰ میل - ازالعلمین تا خط مارت^۹ در تونس - عقب راند. چند روز بعد از شروع حمله سپاه هشتم انگلیسی مونتگمری، نیروهای انگلیس و آمریکائی در غرب آفریقای شمالی پیاده شدند و به سرعت کازابلانکا و اوران^{۱۰} را تصرف کردند و برای تشکیل حکومتی موقتی مذاکراتی با فرانسویها به عمل آوردند.

تجاوز آلمان به قسمت اشغال نشده فرانسه، غرق ناوگان فرانسه به دست خود فرانسویها در تولون^۱ وفاداری ظاهری فرانسویها در الجزایر به حکومت ویشی و حضور آسیرال دارلان در الجزایر باعث شد دولتی به ریاست خود دارلان ایجاد و ژنرال ژيرو^۲ به ریاست نظامی وی منصوب گردد. شش هفته بعد دارلان به قتل رسید و کنترل بین ژنرال ژيرو و ژنرال شارل دوگل رهبر فرانسه آزاد تقسیم شد. در عین حال قوای مارشال رومل در آفریقا بین قوای غرب و قوای مونتگمری در شرق آفریقا تحت فشار قرار گرفت. خط مارت شکافته شد، تونس و بیزرت^۳ سقوط کردند و در آخر ماه مه ۱۹۴۳ شمال آفریقا از قوای دشمن پاک شد. دریای مدیترانه که برای متفقین اهمیت حیاتی داشت در دست متفقین قرار گرفت و جناح راست گازانبر دشمن به کلی از بین رفت.

تسلیم ایتالیا: وقایع به سرعت پشت سر هم به وقوع پیوست. به منظور استیلا برخاک اصلی ایتالیا قبلا در ماه ژوئیه جزیره سیسیل برای ایجاد جاپا تصرف شد، ولی قبل از اتمام فتح جزیره، بنیتوموسولینی مجبور شد استعفا دهد (۲۵ ژوئیه ۱۹۴۳) و رژیم او پس از ۲۱ سال به پایان رسید. ویکتور امانوئل پادشاه ایتالیا، مارشال پیترو بادوگلیو^۴ را به جای موسولینی منصوب کرد. با اینکه بادوگلیو از راه مصلحت، اظهار داشت که جنگ باید ادامه یابد، ولی در اوایل ماه سپتامبر نقشه‌هائی، بامتفقین برای یک متارکه جنگ و تسلیم ایتالیا بدون قید و شرط که میبایست از ۸ سپتامبر به بعد صورت گیرد تنظیم نمود. قسمتی بزرگ از ناوگان ایتالیا به متفقین تسلیم شدند. تعدادی از کشتی‌ها به دست خود ایتالیائیها غرق شدند و تعداد کمی به دست آلمانیها افتاد. آلمانیها برای جلوگیری از پیشروی سپاه پنجم آمریکا به فرماندهی ژنرال کلارک^۵ و سپاه هشتم انگلیسی به فرماندهی مونتگمری تصمیم گرفتند در جنوب رم مقاومت کنند. در یک حمله متهورانه، چتربازان آلمانی موفق شدند موسولینی را از دست اسیرکنندگان ایتالیائی نجات دهند. در ۱۳ ماه اکتبر ایتالیا به آلمان اعلان جنگ داد و به متفقین ملحق شد

و در جنگ در صف متفقین قرار گرفت . در عین حال یک ارتش جدید تشکیل فرانسوی هم در ایتالیا مشغول جنگ بود . در اوایل سال ۱۹۴۴ متفقین مشغول از بین بردن خطوط دفاعی دشمن بودند و برای تسهیل پیشروی به طرف رم، پشت خطوط دفاعی آلمانیها عده‌ای را پیاده کردند . دشمن مجبور به عقب نشینی شد و تصرف رم به آسانی صورت گرفت (ژوئن ۱۹۴۴) . قوای آمریکا و انگلیس به خطوط دفاعی آلمان حمله ور شده و به تدریج به طرف شمال رم پیش رفتند تا اینکه در آوریل ۱۹۴۵ از وادی رودخانه پوگذشتند و آلمانیها را مجبور به تسلیم بدون قید و شرط کردند (۲۹ آوریل ۱۹۴۵) . یک روز قبل از آن بنیتو موسولینی به دست پارتیزانهای ایتالیائی تیرباران شده بود .

صحنه جنگ روسها : یک بار دیگر روسها دومین حمله زمستانی خود را شروع کرده محاصره استالینگراد را در هم شکستند و توانستند تقریباً ۲۰۰,۰۰۰ میل مربع از سرزمینهای از دست رفته را پس گرفته و گازانبر قفقاز را نیز از بین ببرند . تاکتیک عالی روسها در این عملیات جنگی زمستانی ضربه شدیدی به حیثیت هیتلر وارد آورد . به علاوه با تجهیزات و تدارکات زیاد ، روسها توانستند در تابستان حمله دیگری شروع کنند که تا پائیز سال ۱۹۴۳ ادامه پیدا کرد و نیروئی برای سومین حمله بزرگ زمستانی به دست آورد (ژانویه ۱۹۴۴) . روسها شهر کیف را دو باره تصرف کردند (اول نوامبر ۱۹۴۳) و از آنجا به پیشروی خود ادامه دادند . در آغاز سومین جنگ زمستانی روسها برای پیشروی از سمولنسک به طرف کشورهای بالتیک و لهستان نیروی فوق العاده داشتند ، در حالیکه نیروی دیگری منتظر فرصت مناسبی بود تا به طرف جنوب شرقی از دنیپر^۱ به سوی رومانی برود . روسها سومین جنگ بزرگ زمستانی خود را با اطمینان خاطر و با ایمانی که در نتیجه کنفرانس های طهران و مسکو نسبت به انگلستان و آمریکا پیدا کرده بودند ، با اینکه موضوع تعیین سرحدات لهستان تهدیدی برای وحدت آنها به شمار میرفت، آغاز کردند . ارتش سرخ در تمام جبهه شرق پیشروی میکرد ، در شمال محاصره

شهر لنینگراد بکلی شکست و شهر نوگورود دوباره به تصرف روسها درآمد، درجهه مرکزی پیشروی در باطلاقیهای پرپیت^۱ انجام میشد؛ و در جنوب قوای ژنرال واتوتین^۲، ۱۰۰ میل به طرف غرب رو به رومانی پیش رفت (فوریه ۱۹۴۴).

آلمانیها که مجبور شده بودند بعد از روز «د» در دو جبهه بجنگند نمیتوانستند از پیشروی روسها جلوگیری کنند و خاک آلمان اولین بار در شرق پروس در اوت سال ۱۹۴۴ مورد تجاوز قرار گرفت. رومانی، فنلاند، و بلغارستان که مایل نبودند در مقابل قدرت روز افزون روسها مقاومت کنند با متفقین قرارداد متارکه جنگ را امضا کردند. نتیجه چهارمین حمله زمستانی روسها تسخیر ورشو، بوداپست و عاقبت برلن بود. جبهه های غربی و شرقی در آوریل ۱۹۴۵ در شهر تورگاو^۳ به هم پیوستند.

تضعیف روحیه دشمن : در مرحله چهارم جنگ جهانی دوم متفقین نه فقط کنترل آسمان بریتانیا، بلکه کنترل قسمت وسیعی از آسمان قاره اروپا را به دست آوردند و به تناژ بمب هائی که بر سر هدفهای نظامی و شهرهای تحت کنترل آلمان و کشورهای محور ریخته میشد به تدریج افزودند، (طبق ارقام، نیروی هوائی سلطنتی در سال ۱۹۴۰ - ۱۳۰۰۰ تن، در سال ۱۹۴۱ - ۳۱۰۰۰ تن، در سال ۱۹۴۲ - ۵۰۰۰۰ تن و در ۱۱ ماهه ۱۹۴۳ - ۱۵۰۰۰۰ تن بود). علی الخصوص چون این بمبارانها با پیشرفت تکنیک های هدف گیری در روز از ارتفاعات کم و هدف گیری در شب از ارتفاعات زیاد با دقت بیشتری بر روی شهرها و هدفهای نظامی آلمان و کشورهای عضو محور انجام میگرفت بی نهایت مؤثر بود. شهرهای بسیاری با خاک یکسان شدند. برلن و شهرهای سوق الجیشی فرانکفورت، هامبورگ، کلن، اسن، لایپزیگ و هانور هدف مخصوص یک سری حمله های ویران کننده هوائی بودند. در ابتدا شایعه راجع به ایجاد جبهه دوم بجز حملات کوماندوها به خصوص در، دیپ، نادیده پنداشته شد (آوریل ۱۹۴۲). وقت حمله هنوز نرسیده بود، ولی موفقیت در تکنیک های جدید دفاعی در جنگ در برابر حرکت جمعی زیردریائی ها

در اقیانوس اطلس تلفات کشتی‌ها را از ده کشتی در هفته (۱۹۴۲) به دو کشتی تقلیل داد (۱۹۴۳). بدین طریق جریان مداوم تدارکات و مهمات برای متفقین بدون اشکال ادامه داشت و تمرکز وسائل مختلف متفقین را اسکان پذیر کرد. در ضمن نهضت‌های زیرزمینی در بسیاری از کشورهای تحت انقیاد هیتلر قوت می‌گرفتند. بعد از تسلیم ایتالیا جنب وجوش زیادی در کشورهای بالکان شروع شد و نهضت‌های چریکی چون نهضت دراژامیخائیلوویچ^۱ رهبر چتیک‌ها^۲ و نهضت پارتیزانهای، دروزتیتو^۳ (ژوزف بروز^۴) دریوگوسلاوی شدیدتر شد. پارتیزانهای تیتو که از متفقین اسلحه و دیگر تجهیزات گرفته بودند با آلمانیها در نزدیکی زاگرب داخل جنگ بزرگی شدند (دسامبر ۱۹۴۳). نظر اسپانیا و پرتغال رفته‌رفته از طرفداری نازی برگشت.

زرادخانه برای دموکراسی: بدون شک بزرگترین جنگهای متفقین در دو سال بعد از حادثه پل هاربور در آسمان، روی دریا یادروی زمین نبود. بزرگترین جنگها در جبهه تولید بود. نگه داشتن این جبهه اولین وظیفه ایالات متحده آمریکا بود. در حالیکه یک نیروی مسلح تقریباً ۱۱,۰۰۰,۰۰۰ نفری (اوت ۱۹۴۴) در حال تکامل بود، بزرگترین ارتش کارگران تولید لوازم جنگی به طور دائم در حقیقت مشغول مبارزه بودند. تعداد همه نوع هواپیماهای جنگی از ۱۷۷۰۰ به ۲۵۰,۰۰۰ فروند، تناژ همه نوع کشتی‌های جنگی از ۲,۱۳۲,۰۰۰ تن به ۵,۰۰۰,۰۰۰ تن و تناژ کشتی‌های تجارتی از ۱,۱۶۳,۰۰۰ تن (۱۹۴۱) به ۱۹,۰۰۰,۰۰۰ تن (۱۹۴۳)، و تعداد لشکرهای زره پوش از چهار به پانزده افزایش یافت. از بنادر ایالات متحده آمریکا شصت میلیون تن محموله با کشتی به کشورهای ملل متفق حمل شد. براساس نسبی، حجم هواپیماهایی که ایالات متحده آمریکا تولید میکرد دو برابر مجموع حجم هواپیماهای تولیدی بریتانیای کبیر، ژاپن و آلمان، رویهم بود، تناژ کشتی‌های ایالات متحده آمریکا شش برابر مجموع تناژ کشتی‌های تولیدی سایر کشورها بود؛ تولید تانک و توپخانه آمریکا

به قدری بود که هرگونه احتیاجی را رفع میکرد. درعین حال مقدار محصولات غذایی یک‌ثلث بیشتر از مقدار تولید سال ۱۹۳۹ بود. در طی جنگ محور با ناامیدی کوشید تا قدرتهای تولیدی فوق‌العاده متفقین را با به کار بردن آلات و تکنیک‌های جدید جنگی، جبران کند، ولی نبوغ اختراعی متفقین با مبارزه محور برابری میکرد. رادار تکمیل شده، قافله‌های کشتی‌ها را از خطر زیر دریائی‌ها حفظ میکرد، و خاک وطن را از حمله‌های هوائی بعدی با خبر می‌ساخت. گلوله‌ها و توپهای جدید ضدتانک، تانکهای زرهی دشمن را سوراخ میکرد. سلاحهای شعله‌افکن، سنگرها و ساختمانها و زیرزمینها را از وجود آلمانی‌ها و ژاپنی‌ها پاک میکرد. بمب‌های آتش‌زای بنزینی هدفهای نظامی را ویران مینمود. دژهای پرنده، با قدرت آتش فوق‌العاده و قابلیت حمل بمب، جنگ هوائی را برضد خاک اصلی ژاپن شروع کردند. آلمانیها بمب‌های خودکار با آدمکهای ماشینی و هواپیماهای جت در یک اقدام نهائی برای بزانو در آوردن انگلستان به کار انداختند، ولی چون آدمکهای ماشینی را ممکن نبود به دقت کنترل کرد، آنها بیشتر باعث تلفات مردم غیر نظامی شدند تا تلفات افراد نظامی. ژاپنی‌ها، بالن‌های حامل بمب، داخل کار کردند و آنها را در سواحل غربی ایالات متحده آمریکا رها کردند. ولی موفقیتشان با هواپیماهای خودکشی^۱ که به واحدهای نیروی دریائی و تأسیسات زمینی در اقیانوس آرام حمله میکردند و در این ضمن خود را هم از بین می‌بردند بیشتر بود. پیش از روز «د» هزاران کرجی کوچک جهت پیاده کردن افراد توسط متفقین برای تسهیل تهاجم ساخته شده بود.

بمب اتمی که اولین بار توسط ایالات متحده آمریکا در اوت ۱۹۴۵ برضد ژاپن به کار برده شد مخرب‌ترین اسلحه‌ای میباشد که در تاریخ جنگ سابقه نداشته است. یک بمب به تنهائی نیروئی معادل با ۲۰۰۰ بمب ب ۲۹ تولید می‌نمود. این بمب یکی از اسرار مهم متفقین بود.

جبهه دوم: جنگ هوائی ضد آلمان در تمام مدت نیمه اول سال ۱۹۴۴

ادامه داشت ، در حالیکه ستاد ارتش به رهبری ژنرال دوايت . د. آیزنهاور برای حمله به فرانسه نقشه‌های نهائی را آماده میکرد . در ۶ ژوئن سال ۱۹۴۴ ۲۵۰,۰۰۰ نفر در ۴ کشتی در حمایت ۱۱,۰۰۰ هواپیما با موفقیت به دیوار آتلانتیک هیتلر در ساحل نورماندی رخنه کردند . نارضائی مردم در آلمان منجر به اقدام گروهی از نظامیان برای قتل هیتلر شد (۲ ژوئیه ۱۹۴۴) .

خطوط دفاعی آلمانیها در آورانش^۱ در هم شکست . پاریس در ماه اوت آزاد شد ، و در ماه بعد خاک اصلی آلمان در آخن^۲ مورد تجاوز قرار گرفت . متفقین مرتباً آلمانیها را در جبهه غرب مجبور به عقب نشینی کردند و در این مدت آلمانیها برای آخرین بار دست به یک حمله متقابل زدند ، ولی نتیجه مؤثری عایدشان نشد . سار و کلن در ماه مارس ۱۹۴۵ اشغال شد و سپس نبرد موفقیت آمیزی در روهر^۳ و کوبلنز^۴ و اسن^۵ باعث شد که نیروهای روسیه با سایر قوای متفقین در تورگاو به هم بپیوندند .

تسلیم بدون قید و شرط آلمان : بعد از شکست حمله متقابل آلمان در جنگل آردن مسلّم بود که نازی‌ها نمیتوانند مدت بیشتری دوام بیاورند . مجارستان قرارداد متارکه جنگ را امضاء کرد و به آلمان اعلان داد ، ترکیه ، مصر و سوریه به متفقین پیوستند ، در اول ماه مه ۱۹۴۵ آلمانیها مرگ آدلف هیتلر و تعیین دریا سالار « کارل دونیتس »^۶ را به پیشوائی اعلام کردند . روز بعد شهر برلن به دست قوای مارشال گئورگی ژوکف^۷ افتاد . شایعه صلح همه جا انتشار یافت . بالاخره بعد از تسلیم‌های پی در پی قوای آلمان در ایتالیا ، هلند ، دانمارک و شمال آلمان شرایط تسلیم کامل بدون قید و شرط در هفتم ماه مه در سر فرماندهی ژنرال آیزنهاور در رمس^۸ فرانسه تنظیم گردید . پس از پنج سال و هشت ماه و هفت روز مرحله اروپائی جنگ جهانی دوم پایان یافت .

بعد از خاتمه جنگ عده زیادی از جنایتکاران جنگ بازداشت و به محاکمه

کشیده شدند. با آنکه هیچکس جسد هیتلر را پیدا نکرد همه وی را مرده میدانستند. گوبلز^۱ و هیملر و صدها نازی غیر معروف خودکشی کردند. لیست^۲ طویل دستگیر شدگان شامل هرمان گورینگ^۳، یواخیم فن رین تروپ^۴، دریا سالار کارل دونیتس^۵، یالمار شاخت^۶، دکتر آلفرد روزنبرگ^۷، ویدکون کیسلینگ^۸ و فیلد مارشال هافن رونشتد^۹، فن کلایست^{۱۰}، شپل^{۱۱}، فن لیب^{۱۲}، لیست و وایخس^{۱۳} بود. کمیسیون جنایات جنگ متفقین از طرف روسیه بریتانیا و آمریکا مأمور محاکمه این رهبران گردید.

سیر قهقرائی : جنگ اروپا با پیروزی خاتمه یافته بود. بنابر تخمین، تلفات در تمام میدانهای جنگ بین ۹۰۰۰۰۰۰ و ۱۰۰۰۰۰۰۰ نفر بوده و تعداد آنهاییکه برای همیشه از کار افتاده و ناتوان شده بودند در همین حدود میباشد و به غیر از این میلیونها افراد دیگر نیز زخمهای سبکتری داشته اند. تلفات جانی آلمان و روسیه بیش از تلفات کشورهای دیگر بوده است. به این تعداد باید میلیونها تلفات مردم غیر نظامی را که در اثر بمبارانهای دشمن، قتل عام ها و در نتیجه قساوت در بازداشت گاه ها تلف شده اند اضافه کرد. هزینه کل جنگ ممکن است به یک تریلیون دلار بالغ شود.

مسئله برقراری دولتهای ملی در کشورهای آزاد شده بی اندازه مشکل بود، پادشاه ها اکنون هفتم، ملکه « ویلهلمینا » و پادشاه کریستیان دهم به ترتیب با خوشحالی مورد استقبال مردم نروژ، هلند و دانمارک قرار گرفتند. ولی آشوب مانع مراجعت پادشاه لئوپولد به بلژیک گردید. قیام هائی که در یونان، سوریه و لبنان بر پا شده بود بالاخره فرونشاندند. مسئله لهستان با دولت لوبلین که از طرف روسها حمایت میشد و دولتی که در لندن تشکیل شده و از طرف بریتانیا و ایالات متحده آمریکا به رسمیت شناخته شده بود، باعث اصطکاک بین سه دولت بزرگ مزبور شد. پارتیزانهای یوگوسلاو مارشال تیتو، ترست را اشغال کردند و پس از تهدید بریتانیا به اینکه به زور متوسل خواهد شد آنجا را تخلیه کردند.

آلمان موقتاً بین روسیه، فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا تقسیم شد. این کشورها هر یک در مناطق اشغالی خود حکومت‌های نظامی تأسیس کردند، به علاوه شورائی مرکب از نمایندگان چهار کشور متفق برای ادارهٔ برلن تشکیل شد. با خاتمهٔ تسلط نازی‌ها و گشتاپو، حکومت‌های نظامی متفقین، به انتها درجه به زحمت افتادند. صحنه‌های وحشت در بازداشتگاه‌های داخو^۱، بلزن^۲ و بوخن والد^۳ باعث ازدیاد نفرت نسبت به نازی‌ها شد.

در حالیکه آلمان متزلزل بود، ملل متفق از شنیدن خبر مرگ رئیس جمهوری روزولت (دوم آوریل ۱۹۴۵) که در کمتر از سه ماه بعد از آغاز چهارمین دورهٔ ریاست جمهوری‌اش اتفاق افتاد بسیار متأثر شدند. رئیس جمهوری جدید هاری. س. ترومن^۴ بلافاصله پس از انجام مراسم سوگند تعهد کرد که جنگ را تا زمانی که دشمنان حاضر به تسلیم بدون قید و شرط نشوند ادامه دهد. با اینکه ترومن چندین بار کابینهٔ خود را ترمیم کرد، باز تأکید کرد که از سیاست‌های اساسی روزولت مانند ایجاد سازمان امنیت جهانی، پذیرفتن طرح پولی برتون وودز^۵ و ادامهٔ قراردادهای بازرگانی، پیروی کند. در انگلستان حزب کارگر در اولین انتخابات پارلمانی ظرف ده سال پیروزی کاملی بر حزب محافظه کار به دست آورد و کلمنت اتلی^۶ به جای وینستون چرچیل نخست وزیر شد.

کنفرانس‌های ملل متفق: با روشهای پیشرفتهٔ ارتباطات و وسائل حمل و نقل، طبیعی بود که تعداد ملاقاتهای شخصی رهبران نظامی و سیاسی متفقین نسبتاً زیاد شود و مبادلهٔ اطلاعات به سرعت و بطور مداوم انجام گیرد. حتی قبل از حادثهٔ پرل هاربور روزولت و چرچیل در کنفرانسی که اکنون جنبهٔ تاریخی پیدا کرد (منشور آتلانتیک) در آتلانتیک شمالی ملاقات کردند. بلافاصله بعد از حادثهٔ پرل هاربور نخست وزیر در کنفرانس‌های کاخ سفید شرکت کرد. در ژوئن ۱۹۴۲ چرچیل مجدداً به منظور مشورت با رئیس جمهوری و معاونان

Harry S. Truman - ۴

Buchen Wald - ۳

Belsen - ۲

Dachau - ۱

Clement R. Attlee - ۶

Bretton Woods - ۵

وی و برای طرح نقشه کمک و همکاری در جنگهای آفریقای شمالی باز به آمریکا مسافرت کرد. در کنفرانس کازابلانکا (ژانویه ۱۹۴۳) که ده روز طول کشید و در آن شخصیت‌های برجسته نظامی شرکت داشتند، نقشه حمله به سیسیل و به ایتالیا طرح و در ضمن بین ژيرو و دو گل مناسبات بهتری ایجاد گردید. در اوت سال ۱۹۴۳ این بار در کبک^۱ چرچیل و روزولت با هم ملاقات کردند و در بین سایر مسائل راجع به ادامه جنگ، نقشه‌هایی برای کنفرانس مسکو طرح کردند. در کنفرانس مسکو نیز تفاهم مشخص و صریح در روابط بین ایالات متحده آمریکا، روسیه شوروی، چین و بریتانیا برای نیل به پیروزی در جنگ و ادامه حسن تفاهم در زمان صلح به دست آمد.

پیمان مسکو (نوامبر ۱۹۴۳) هرگونه امیدی را که کشورهای محور از بهم خوردن اتحاد بین ملل متفق ممکن بود داشته باشند به یأس مبدل کرد. پیمان این نکات را مقرر میداشت: (۱) اقدام جمعی ضد دشمنان، (۲) تعقیب جنگ بطور مشترك، (۳) اجرای شرایط صلح بطور مشترك، (۴) تشکیل یک سازمان بین‌المللی که کشورهای بزرگ و کوچک و نیز اصل تساوی مطلق را برای همه به رسمیت بشناسد، (۵) اقدامات مشترك برای حفظ صلح و امنیت تا برقراری یک سیستم امنیت عمومی، (۶) استفاده از قوای نظامی فقط به منظور حسن اجرای اصول مذکور در فوق و فقط پس از مشاوره مشترك با یکدیگر، و بالاخره (۷) تنظیم مقررات تسلیحات توسط ملل متفق. سپس در دسامبر ۱۹۴۳ دو کنفرانس مهم تشکیل شد. در کنفرانس قاهره، چرچیل، روزولت، و چیانکای چک با یکدیگر ملاقات کردند. با رهبران نظامی‌شان نقشه‌هایی برای تعقیب جنگ بر ضد ژاپن تا تسلیم بدون قید و شرط آن کشور طرح کردند، و مقرر داشتند که بعد از جنگ جهانی، ژاپن باید از فتوحاتی که در پنجاه سال اخیر نصیبش شده دست بردارد و چین قدرتی مهم در شرق دور باشد. بعداً چرچیل، استالین و روزولت در کنفرانس تهران که اولین ملاقات بین این سه رهبر بود، اصول پیمان مسکو سال ۱۹۴۳

را مجدداً تأیید کردند و نقشه‌هائی برای عملیات نظامی در شرق، غرب و جنوب تنظیم کردند. متعاقب کنفرانس تهران ملاقاتی بین اینونو رئیس جمهوری ترکیه و چرچیل و روزولت در قاهره باعث شد که روابط حسنه بین آن کشور و ملل متفق محکم‌تر شود.

در فوریه سال ۱۹۴۵، چرچیل، روزولت و استالین در یالتا واقع در کریمه، با یکدیگر ملاقات و به تکمیل نقشه‌های نهائی برای شکست دادن آلمان و اشغال و کنترل آن کشور پس از پیروزی پرداختند. رهبران مزبور تصمیم مشترک خود را مبنی بر تقویت و حفظ قیود اتحاد در صلح مجدداً تأیید کردند. مذاکرات شامل مسائل مربوط به کشورهای آزاد شده و همچنین مسائل مربوط به لهستان و یوگوسلاوی بود. در ژوئیه سال ۱۹۴۵ «سه رهبر بزرگ» استالین، ترومن، و چرچیل (بعد اتلی) - در پتسدام ملاقات کردند و تصمیماتی برای غیر نازی کردن و غیر نظامی کردن آلمان و مطالبه غرامات اتخاذ و اولتیماتوم ملل متفق را به ژاپن صادر کردند.

امنیت جهان: ملل متفق لزوم برقراری یک سازمان جهانی را برای کمک به صلح درک کردند. اولین قدم مهم در کنفرانس، دومبارتون اوکس^۱ در سال ۱۹۴۴ که طرحی برای سازمان امنیت جهانی تنظیم نمود، برداشته شد. منشور مزبور به تمام اعضای ملل متفق تسلیم و از آنها دعوت شد تا به منظور مذاکره و تبادل نظر در باره آن در کنفرانسی در، سانفرانسیسکو، شرکت کنند. در ضمن کنفرانس دیگری بین ملل آمریکائی در چاپولتپک^۲ در مکزیکو رشته‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی بین ملل را تقویت کرد و در اعلان جنگ آرژانتین بر ضد ژاپن و آلمان سودمند واقع شد.

در ۲۵ آوریل ۱۹۴۵ بر طبق تصمیم کنفرانس یالتا، کنفرانسی راجع به سازمان امنیت جهانی در سانفرانسیسکو و با حضور نمایندگان ۴۶ کشور افتتاح شد. (بعدها چهار کشور دیگر به عضویت قبول شدند). این کنفرانس، منشور

دوبارتون اوکس ، را اساس کار قرار داده و در اواخر ژوئن منشوری را معروف به منشور سانفرانسیسکو پذیرفت که حاوی این نکات بود : (۱) عضویت کشورهای صلح دوست ، (۲) تشکیل مجمع عمومی که در آن هر ملتی یک رأی داشته باشد ، (۳) تشکیل شورای امنیتی مرکب از بریتانیای کبیر ، روسیه ، فرانسه ، ایالات متحده آمریکا و چین و شش عضو غیر دائمی دیگر که مدت دو سال دوره خدمتشان می باشد ، (۴) تشکیل یک شورای اقتصادی و اجتماعی مرکب از هیجده عضو که از طرف مجمع عمومی برای ازین بردن علل اجتماعی و اقتصادی جنگ انتخاب میشوند ، (۵) تشکیل یک دادگاه بین المللی . منشور مزبور دارای بسیاری از مواد مجمع اتفاق ملل سابق بود ، ولی در ضمن نیروی نظامی برای استفاده در حل مبارزات در اختیار شورای امنیت قرار میداد . منشور فوق به دو علت مورد انتقاد شدید قرار گرفت یکی به علت مسؤولیت عظیمی که برای حفظ صلح به گردن پنج کشور بزرگ قرار میداد و دیگر اینکه چندان اهمیتی به حقوق کشورهای کوچک داده نشده بود . در یالتا تصمیم گرفته شده بود که هر کدام از پنج کشور بزرگ میتواند تحقیقات و حتی مذاکرات مجمع را رد کند . ولی کنفرانس سانفرانسیسکو توافق کرد و اجازه داد که هرگاه هفت کشور از یازده کشور مایل باشند ، موضوعی مورد مذاکره قرار گیرد . منشور سانفرانسیسکو قدم بزرگی به سوی امنیت جهانی برداشت . ایالات متحده آمریکا با تصویب قطعی سنا اولین کشور از پنج کشور بزرگ بود که برای عضویت در سازمان ملل متحد واجد شرایط گردید .

مرحله پنجم جنگ (۱۹۴۴ - ۱۹۴۵)

با افزایش شدت و سرعت جنگ در اقیانوس آرام واضح بود که جنگ جهانی دوم وارد مرحله جدیدی میگردد . تصرف « کواجالین »^۱ (فوریه ۱۹۴۴) یعنی اشغال اولین قطعه از سرزمین ژاپن وضع جدیدی به وجود آورد که منجر به تصرف لیت^۲ ، لوزون^۳ و مانیلا^۴ و سپس به ترتیب برمه ، اوکیناوا و بالاخره

خاک اصلی ژاپن گردید . پنجمین مرحله جنگ قبل از روز «د» (حمله بزرگ) شروع شد و بعد از پیروزی در اروپا ، تاپایان جنگ در اقیانوس آرام ادامه داشت .

لشکرکشی در اقیانوس آرام: ژنرال دوگلاس ماک آرتور و دریا سالارچستر و . نیمیتس^۱ و ستاد آنها نقشه‌ای جنگی ترتیب دادند که بر طبق آن ، در عوض اشغال یک یک جزایر ، آنها را دور زدند و باین طریق کانونهای کوچک مقاومت را بی اثر کرده و در مقابل به فتوحات قابل ملاحظه‌ای در دریا و هوا و زمین نائل شدند .

تسخیر جزایر : در اکتبر سال ۱۹۴۴ از راه دریا بی خبر حمله‌ای نظامی و دریائی بر جزیره لیت در فیلیپین به عمل آمد و عده‌ای سرباز در آنجا پیاده شدند . متعاقب آن در جزایر «مین دورو^۲» و لینگان گالف^۳ که فقط ۱۰۷ میل از مانیلا فاصله داشت نیز همین عمل تکرار شد . در فوریه ۱۹۴۵ شهر مانیلا آزاد شد و در ماه ژوئیه عملاً تمام مقاومت متوقف گردید . در ضمن ، تفنگداران دریائی جزیره ایووجیما را تصرف کردند و بعد از هشتاد و دو روز اوکیناوا ، دژ جزیره‌ای ژاپن که کمتر از ۴۰۰ میل از خاک اصلی ژاپن فاصله داشت ، به دست آمریکائی‌ها افتاد (۲۲ ژوئن) . اشغال این جزایر به کوتاه شدن عمر جنگ کمک کرد .

در خاک اصلی ژاپن: هر قدر که آمریکائی‌ها به ژاپن نزدیک میشدند فشار این کشور بر چین سست تر میشد و چینی‌ها با استفاده از تدارکات و تجهیزات اضافی ، ژاپنی‌ها را مجبور می کردند از پایگاههای مقدم خود عقب نشینی کنند . به تدریج چینی‌ها و متفقین آنها برمه را به انضمام راه برمه و بندر رانگون دوباره تصرف کردند . در نتیجه عقب نشینی ژاپنی‌ها در جنوب چین ایالت کوانگسی^۴ راهی که از آنجا مهمات به نیروهای آن کشور میرسید از دست رفت . در ژوئن ۱۹۴۵ بورنئو مورد تجاوز سربازان کار آزموده استرالیائی که در عملیات جنگی شمال افریقا شرکت کرده بودند قرار گرفت . مقاومت اولیه سبک بود و ظرف دو هفته استرالیائی‌ها کنترل مناطق نفتی پرارزش را به دست آوردند .

باك کردن راههای دریائی : به دنبال موفقیت‌های اولیهٔ واحدهای بحری یک سری زد و خوردهائی انجام گرفت که نیروی دریائی ژاپن را به منتها درجه تضعیف کرد، چنانکه اقدام برای جلوگیری از تجاوز آمریکا به فیلیپین برای نیروی دریائی ژاپن بی‌اندازه گران تمام شد. در ضمن، زیر دریائی‌ها به کشتی-رانی و ناوهای جنگی دشمن تلفات زیاد وارد می‌آوردند. بیشتر حملات به سرزمینهای ژاپن متعاقب بمبارانهای شدید هوائی و دریائی اجرا میشد.

جنگ هوائی در اقیانوس آرام : با استفاده از پایگاههای گوام، سپان^۱ و تینیان^۲ بمب افکن‌های غول‌پیکر (ب-۲۹). خاک اصلی ژاپن را بمباران کردند. ظرف سه ماه در نتیجهٔ حملات هوائی ۶۴ درصد شهر توکیو منهدم شد و هدفهای نظامی واقع در ناگويا، کوب^۳ و یوکوهاما به کلی از بین رفت. بمبارانهای منظمی که قبل از هر تجاوزی انجام میشد در پیروزیهای فیلیپین، ایوجیما^۴ اوکیناوا و بورئو سودمند بودند. آمریکائیها، در هوا بر ژاپنی‌ها که نتوانستند از پرواز طیارات دشمن که از عملیات زمینی حمایت میکرد جلوگیری کنند، تفوق پیدا کردند. چون جنگ بر ضرر ژاپنی‌ها ادامه داشت، نخست وزیر جدیدی، دریاسالار بارون کانتارو سوزوکی^۵ به جای ژنرال کونیاکی کوایزو^۶ منصوب گردید. نخست وزیر جدید نقشهٔ دفاعی در مقابل حملهٔ قریب‌الوقوع به خاک اصلی ژاپن طرح کرد و دستور داد تا از هواپیماهایی که خود را به کشتی‌های دشمن میزدند و آنها را غرق میکردند استفادهٔ بیشتری بشود.

آخرین قدمها به سوی توکیو (ژوئیه - سپتامبر ۱۹۴۵) : هنگام تسلیم اولتیماتوم پوتسدام، که به ژاپن دستور میداد تسلیم شود و یا با اضمحلال کامل مواجه گردد یک سلسله وقایع مهمی شروع شد که جنگ را زودتر به انتها رسانید. در ۶ اوت اولین بمب اتمی، پایگاه مهم ژاپن را در هیروشیما منهدم کرد. در ۹ اوت روسیه، در اجرای یک توافق قبلی، به ژاپن اعلان جنگ داد، و ارتش

شوروی که بیش از یک میلیون نفر بود از سرحد منچوری گذشت. در همان موقع ناوگان سوم بریتانیا و آمریکا داخل عملیاتی بر ضد خاک اصلی ژاپن شدند و دومین بمب اتمی یک سوم شهر مستحکم ناکازاکی را ویران ساخت. در دهم اوت ژاپن مذاکراتی را برای تسلیم شروع کرد و در دوم سپتامبر روز وی. جی. 'ا' تسلیم رسماً اعلام شد.

تاریخ های مهم

۱۹۴۶	کنفرانس ملل متفق
۱۹۴۷	تأسیس قلمروهای آزاد هندوستان و پاکستان
۱۹۴۹	پیمان آتلانتیک شمالی
۱۹۵۰	جنگ کره
۱۹۵۵	توافق های پاریس
۱۹۵۵	معاهده صلح کشور اطریش
۱۹۵۶-۱۹۵۷	بحران کانال سوئز
۱۹۶۱	اولین نفر در فضا

فصل بیست و یکم

نتیجه ، ۱۹۴۵

در طی شانزده سال بعد از تسلیم ژاپن جنگ نظامی در کار نبود ، ولی ، صلح هم برقرار نشده بود و تعداد بیشماری مسائل مهم هنوز باقی بود که میبایستی حل شود . مهمترین این مسائل عبارت بود از : (۱) تکمیل طرحهایی برای قرا دادهای صلح ، (۲) پذیرفته شدن اصول ملل متفق از طرف عموم ، (۳) حل مسأله کنترل و استعمال بین المللی انرژی اتمی ، (۴) برقراری دولتهای استوار در بسیاری از کشورها ، (۵) برقراری مجدد تجارت جهانی ، و (۶) کمک به مردم

کشورهای قحطی زده . به این مسائل بین المللی مسائل داخلی نیز اضافه شده بود . بسیاری از مشخصات دوره بعد از جنگ جهانی دوم شبیه به مشخصات دوره بعد از جنگ جهانی اول بود ^۱ .

زمینه برای مذاکرات صلح

تنظیم پیمانهای صلح ، بواسطه اینکه فاتحین نمیتوانستند همانطوریکه در موقع جنگ با هم همکاری داشتند در موقع صلح هم همکاری کنند پیچیده و مشکل شد . به علاوه بهم خوردن موازنه قدرت بین پنج کشور بزرگ (ایالات متحده آمریکا ، روسیه ، بریتانیای کبیر ، فرانسه و چین) در مسئله اشغال و کنترل کشورهای شکست خورده موضوعی اساسی بود . کشور چین که بواسطه سالها جنگ با ژاپن ضعیف شده بود دچار جنگ داخلی بین ناسیونالیست ها و کمونیست ها گشت . در فرانسه ، جنگ و اشغال قشون آلمان تلفات زیادی وارد کرده و در نتیجه بهبود اوضاع اقتصادی و سیاسی به تأخیر افتاده بود . از شگفتی های روزگار آنکه انگلستان در ضمن پیروزی در جنگ آنچه را که برای خاطر آن ، یعنی برای حفظ امپراطوری اش ، داخل جنگ شده بود داشت از دست میداد . فقط روسیه و ایالات متحده آمریکا با داشتن عقاید سیاسی متضاد از جنگ قوی تر بیرون آمدند . با بودن چنین زمینه ای فاتحان در جستجوی فرمولهائی برای صلح بودند .

اشغال نظامی آلمان و ژاپن : پس از شکست آلمان طرحی برای طرز تقسیم موقتی آن تهیه شد . ایالات متحده آمریکا ، بریتانیای کبیر ، روسیه و فرانسه مناطقی را که برای هر یک تعیین شده بود اشغال کردند . برلن به وسیله شورای چهار کشور بزرگ کنترل میشد . این کشورهای بزرگ به منظور غیرنازی کردن آلمان مقرراتی وضع کردند . در نورنبرگ بزرگترین محاکمه جنایت کاران جنگ تحت نظر کمیسیون جنایات جنگ که از طرف ملل متفق تعیین شده بود انجام شد . جزء یازده نفر از متهمین که به اعدام محکوم شدند ، گورینگ ، فن رین تروپ ^۲ ،

« کایتل ۱ ، کالتن برونر ۲ ، روزنبرگ ۳ ، فرانک ، فریک ، شترایخر ۴ و سیس - اینکوارت ۵ بودند . (هرمان گورینگ باخوردن سم خود را از طناب دار نجات داد .)
 ساخت ، فن پاپن ۶ و فریتسشه ۷ تبرئه شدند . در بین کسانی که به حبس محکوم شدند ، هس ۸ (حبس ابد) ، ریدر ۹ (حبس ابد) ، فونک ۱۰ (حبس ابد)
 دونیتس ۱۱ (ده سال) و سپیر ۱۲ (۲۰ سال) ، بودند .

در ژاپن ژنرال دوگلاس ماک آرتور به عنوان فرمانده عالی متفقین وظایف کامل امور مربوط به اشغال آن کشور را بر عهده داشت . ولی طبق کنفرانس دسامبر ۱۹۴۵ مسکو مسائل مربوط به شرق دور به کمیسیون شرق دور متشکل از یازده کشور محول گردید ، ولی ایالات متحده آمریکا ، روسیه ، بریتانیای کبیر یا چین میتوانند با استفاده و تو ، اجرای تصمیمی را متوقف کنند . کره برای مدت پنج سال تحت نظر چهار دولت بزرگ قرار گرفت . در توکیو ، دادگاه بین المللی بیست و پنج جنایتکار عمده جنگ را محاکمه کرد و آنها را مقصر تشخیص داد . هیدکی توپو ، نخست وزیر قبلی و شش رهبر دیگر به دارآویخته شدند ؛ هیچده نفر دیگر به حبس به مدتهای مختلف محکوم شدند .

پیمانهای صلح با کشورهای اقمار (۱۹۴۷) : بعد از شانزده ماه مذاکره ، پیمانهای صلح با ایتالیا ، فنلاند ، مجارستان ، بلغارستان و رومانی ، برای تصویب کشورهای بزرگ آماده شد . مسائلی چند از قبیل کشتی رانی آزاد بر روی رودخانه دانوب برای مطالعه بیشتری به بعد موکول گردید .

پیمان ایتالیا : در نتیجه تصفیة امور ایتالیا قرار شد که شهر تریست و اطراف آن شهری آزاد و بین المللی اعلام شود ، ونزیاجیولیا ۱۳ و چند جزیره به یوگوسلاوی ، بریگا - تندا ۱۴ و حوزه های دیگر در حاشیة آلپ به فرانسه ، جزیره های دودکانز ۱۵ به یونان واگذار گردد . در پیمان واگذاری ، تمام مستعمرات افریقای

Seyss-Inquart - ۵	Streicher - ۴	Rosenberg - ۳	Kaltenbrunner - ۲	Keitel - ۱
Funk - ۱۰	Raeder - ۹	Hess - ۸	Fritzsche - ۷	Von Papen - ۶
Briga-Tenda - ۱۴	Venezia giulia - ۱۳	Speer - ۱۲	Doenitz - ۱۱	Dodecanese Islanda - ۱۵

ایتالیا در ظرف یک سال پیش بینی شده بود. ایتالیا موظف شد به یوگوسلاوی، یونان، روسیه، حبشه و آلبانی ۳۶۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به عنوان غرامات جنگی بپردازد. نیروی زمینی، هوایی و دریائی ایتالیا رویهم به ۲۰۰,۰۰۰ نفر محدود گردید.

پیمان بلغارستان: بر طبق شرایط پیمان، بلغارستان یگانه کشور عضو سابق محور بود که سرزمینی از دست نداد. به استثنای دوبروچه جنوبی^۱ که از رومانی گرفته و به بلغارستان واگذار شد مرزهای سال ۱۹۴۱ دوباره برقرار گردید ولی قرار شد بلغارستان غرامتی به مبلغ ۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به یونان و یوگوسلاوی بپردازد و نفقات و نیروی نظامی هم در بلغارستان از ۴۳,۷۰۰ نفر تجاوز نکند.

پیمان فنلاند: بر طبق این پیمان، روسیه ایالت پتسامو^۲ و بندر قطبی آن و همچنین حق ساختن یک پایگاه نیروی دریائی در خلیج فنلاند را در پورکالا^۳ اود^۴ به دست آورد. به علاوه فنلاندیها مجبور شدند ۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به عنوان غرامات جنگی به روسیه بپردازند. نیروی نظامی در حدود ۴۰,۰۰۰ سرباز به فنلاند اجازه داده شد.

پیمان مجارستان: بر طبق این پیمان چهار کشور بزرگ بیشتر، ترانسیلوانی، را به رومانی برگرداندند، و به چکوسلواکی سرپل مهمی را در ساحل رودخانه دانوب واگذار کردند و نیز قرار شد مجارستان ۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به روسیه و ۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار به هر یک از کشورهای چکوسلواکی و یوگوسلاوی بپردازد. ارتش زمینی و نیروی هوایی به ۷۰,۰۰۰ نفر محدود گردید.

پیمان رومانی: بر طبق این پیمان که آخرین پیمان کشورهای اقمراست، ترانسیلوانی، به رومانی برگردانده شد، ولی روسیه، بوکووین شمالی، و بسارابی را گرفت در حالیکه دوبروچه جنوبی، به بلغارستان واگذار شد. غرامات به روسیه ۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار تعیین گردید، نیروی نظامی برای رومانی ۱۳۳,۰۰۰ نفر تعیین شد.

قراردادهای آلمان و اتریش: اقداماتی چند برای طرح و تنظیم قراردادهای آلمان و اتریش به عمل آمد. کنفرانسی مقدماتی مرکب از نمایندگان وزرای امور خارجه برای تعیین مسائلی که میبایستی مورد بحث قرار گیرد در لندن تشکیل شد. ملاقاتهای بعدی وزرای امور خارجه چهار کشور بزرگ در مسکو، لندن و پاریس صورت گرفت و با شکست مواجه شد. چون روسیه و سایر کشورها نتوانستند به توافقهای اساسی برسند، تنظیم پیمانهای نهائی به تأخیر افتاد. در حالیکه روسیه به تأسیس یک جمهوری دموکراتیک آلمانی در تحت نفوذ کمونیستی در منطقه خود کمک میکرد کشورهای غربی به تأسیس حکومتهای مشروطه در مناطق خود اقدام میکردند. در سال ۱۹۴۹ انتخابات آزاد انجام شد و جمهوری فدرال جدید آلمان پا به عرصه وجود گذاشت گرچه، کنراد آدنائر^۱، اولین صدر-اعظم آلمان، نتوانست پیمان صلحی منعقد کند یا کشور خود را متحد نماید، ولی در ماه ژوئیه ۱۹۵۰ شاهد قبول شدن قراردادهای پاریس بوسیله قدرتهای غربی شد. چهار قرارداد مهم عبارت بودند از: (۱) حل مسأله سار، (۲) به رسمیت شناخته شدن حاکمیت جمهوری فدرال، (۳) پذیرفته شدن تعهدات نظامی اتحادیه اروپای غربی و (۴) اعطای عضویت تام به آلمان غربی در ناتو. آدنائر بعد از انتخاب مجدد خود در سال ۱۹۵۷ پیمان تجارتی بین شوروی و آلمان غربی را به انجام رسانید. بر طبق این پیمان ۷۵۰۰۰۰۰۰ دلار برای معاملات تجارتی در نظر گرفته شد و زمینه‌ای برای مراجعت ۸۰۰۰۰۰ نفر آلمانی به وطن خود که از جنگ جهانی دوم در روسیه در اسارت باقی مانده بودند فراهم گردید.

کشورهای غربی و روسیه، بالاخره، در سال ۱۹۵۵ پیمان صلح اتریش را منعقد کردند. این پیمان بعداً نیز در پارلمان اتریش به تصویب رسید. بر طبق پیمان، حاکمیت اتریش پذیرفته شد، الحاق اتریش به آلمان منع گردید، سرحدات اتریش به وضع سرحدات سال ۱۹۳۸ برگردانده شد و کشتی رانی آزاد روی رودخانه دانوب برقرار شد.

سازمان ملل متحد در عمل

قبل از انعقاد جلسه سازمان ملل متحد، شورای وزرای امور خارجه برای تکمیل توافق نامه های تهران، یالتا و پوتسدام، در اکتبر سال ۱۹۴۵ در لندن تشکیل شد. ولی کنفرانس در انجام منظور خود موفقیتی به دست نیاورد و ملاقات جدیدی در ماه دسامبر در مسکو انجام شد. در این کنفرانس دستور جلسه عبارت از بحث راجع به بمب اتمی، تنظیم قراردادهای صلح، و مسأله شرق دور بود.

وقتی که سازمان ملل متحد در ژانویه ۱۹۴۶ در لندن تشکیل جلسه داد پنجاه و یک کشور در آن شرکت کردند. (در ژوئن ۱۹۶۱، چهل و هشت کشور دیگر در سازمان پذیرفته شدند و سازمان دارای ۹۹ عضو شد.) در این سازمان رهبران برجسته کشورها عضویت داشتند. پل هانری اسپاک^۱، از بلژیک به عنوان اولین رئیس و تریگولی^۲ از نروژ به دبیری کل سازمان انتخاب شدند. سازمان، کشور اسپانیای فرانکو را از عضویت محروم ساخت و مقری دائمی در شهر نیویورک برگزید. مصر، مکزیکو، هلند، استرالیا، برزیل و لهستان به عنوان اولین اعضای غیر دائمی شورای امنیت انتخاب شدند.

قضیه ایران: شورای امنیت در مارس ۱۹۴۶ در شهر نیویورک جلسات خود را با قضیه ایران که ۶ ماه سابقه داشت افتتاح نمود. مطابق قرارداد سه جانبه بین امریکا و انگلیس و روسیه قرار بود تادوم مارس روسیه تمام سپاهیان خود را از ایران خارج کند، ولی از این کار امتناع ورزید و این کار اساس کشمکش شد. با اینکه روسیه ادعا میکرد که قشون آن کشور به تدریج در حال خارج شدن هستند ویا ایران به توافق رضایت بخشی رسیده است، سفیر ایران در ایالات متحده آمریکا وجود چنین توافقی را تکذیب کرد و از شورای امنیت تقاضا کرد که روسیه را مجبور کند قشون خود را فوری از ایران خارج کند (انگلستان و آمریکا قبل از تاریخ تعیین شده در پیمان تمام قوای خود را از ایران خارج کرده بودند). نماینده روسیه ابتدا سعی کرد از مطرح شدن قضیه ایران جلوگیری نماید و وقتی که اقدام وی با عدم-

موفقیت مواجه شد ، جلسه شورا را ترك كرد و به این ترتیب آتیة سازمان را در بلا تکلیفی گذاشت . ولی تحقیقات ادامه داشت ، سفیر ایران درخواست خود را تقدیم کرد و برای مزید اطلاعات سؤالاتی چند به ایران و روسیه فرستاده شد . با وجود اینکه هنوز قضیه ایران در مجمع شورای امنیت مطرح بود روسیه توانست از ایران اجازه معادن نفت را با شرایط مناسب به دست آورد و متعهد شد سپاهیان خود را در ماه مه از ایران خارج کند و به این نحو قضیه خاتمه یافت .

قضیه اسپانیا : در آوریل ۱۹۴۶ ، لهستان این مسأله را که «آیا اسپانیای فرانکو برای جهان تهدیدی به شمار می رود یا نه» در جلسه شورای امنیت مطرح کرد . استرالیا پیشنهاد کرد که برای رسیدگی به این موضوع سو کمیسیونی تعیین شود . نماینده روسیه گرومیکو^۱ معتقد بود که چنین تحقیقاتی مورد نداشته و یادآورنده تاکتیکهای سازمان ملل است که بیهوده کارها را عقب می اندازد ، ولی کمیته تعیین شد و سازمان بعداً تصمیم کمیته را در باره توصیه به کشورهای عضو در فراخواندن دیپلماتهای خود از اسپانیا و جلوگیری از شرکت آن کشور در تمام فعالیت های سازمان ملل متحد تصویب کرد . در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ مجمع ملل متحد در این تصمیم تجدید نظر کرد . نظر نسبت به اسپانیا ملایمتر شد به طوریکه بعضی از کشورها ، مثلاً ایالات متحده آمریکا به این فکر افتادند که اسپانیا در وحدت منافع و مسؤولیتهای اروپای غربی مفید و با ارزش است . ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۵۱ با اسپانیا سفیر مبادله کرد و در سال ۱۹۵۲ به اسپانیا اجازه داده شد در بعضی از فعالیت های سازمانهای مربوط به سازمان ملل شرکت کند . در سال ۱۹۵۵ اسپانیا مجدداً به سازمان ملل متحد پذیرفته شد .

کنترل انرژی اتمی : پس از واقعه هیروشیما و نا کازاکی ، کنترل بر بمب اتمی در درجه اول اهمیت بین المللی قرار گرفته بود . جاسوسی روسها در کانادا و انفجار بمب اتمی در روسیه موجب تشدید نگرانی شد . مجمع ملل متحد کمیسیون انرژی اتمی را دایر کرد که به این موضوع رسیدگی کند و پیشنهادهای

خود را در باره این موضوعها بدهد: (۱) مبادله بین المللی اطلاعات علمی، (۲) کنترل بر انرژی اتمی، (۳) حذف بمب از برنامه تسلیحات ملل، و (۴) برقراری سیستمی برای ایمنی های بین المللی. در ایالات متحده امریکا طرح آچسون لیلیانتال^۱، راجع به کنترل اتمی مسأله را از نظر خطرناک بودن و بی خطر بودن برای امنیت جهانی به دو قسمت تقسیم کرد. بعد یک مرجع بین المللی توسعه انرژی اتمی موظف شد کنترل فعالیتهای خطرناک را به عهده بگیرد. بعد از بیش از شش ماه مذاکره، کمیسیون انرژی سازمان ملل، نظرات خود را به شورای امنیت گزارش داد، ولی از طرفی اصرار روسیه بر استفاده از حق وتو، در موضوعهای مربوط به کنترل انرژی اتمی و از طرف دیگر تصمیم ایالات متحده آمریکا بر حفظ کنترل اسرار اتمی تا زمانیکه تمام ملل بازرسی بین المللی را نپذیرفته اند، شورای امنیت را در بن بست قرارداد. در اجلاسیه سوم خود (پاریس ۱۹۴۸)، مجمع سازمان ملل رأی داد که کمیسیون انرژی اتمی به کار خود ادامه دهد و پیشنهاد ایالات متحده آمریکا را در باره کنترل تصویب نمود، ولی مسأله کنترل بین المللی لاینحل ماند. در عین حال تحقیقات علمی مربوط به سلاحهای اتمی پیشرفت کرد. روسیه و بریتانیا هر دو بمب اتمی منفجر کردند. ایالات متحده آمریکا یک ماشین اتمی ساخت و موفق شد یک بمب هسته ای منفجر نماید (۱۹۵۲). اولین زیردریائی اتمی که قادر بود تمام دور کره زمین را زیر دریا طی کند در سال ۱۹۵۵ به آب انداخته شد. در سال ۱۹۵۶، هشتاد و دو کشور برای استفاده از این انرژی در منظوره های مفید، منشور اتم برای صلح را امضاء کردند. در فوریه سال ۱۹۶۰، فرانسه یک بمب اتمی منفجر کرد و به این طریق از نظر داشتن سلاحهای اتمی در ردیف چهارمین کشور جهان قرار گرفت.

تصمیم درباره خلع سلاح: در ماه دسامبر ۱۹۴۶ مجمع سازمان ملل در باره خلع سلاح قرار تصویب کرد که بر طبق آن به شورای امنیت، منع سلاحهای اتمی و دیگر وسائل تخریب جمعی، تقلیل سلاحهای معمولی، و برقراری وسائل

ایمنی را بدون اینکه مشمول حق وتو باشد توصیه میکرد. به علاوه مجمع، همکاری با کمیسیون انرژی اتمی، ایجاد یک نیروی پلیس بین‌المللی و خروج سربازان متفقین به یک میزان از سرزمین دشمن را توصیه مینمود. در اجتماع ملل متحد در پاریس (۱۹۴۸) اقدامات روسیه برای تقلیل یک ثلث تسلیحات با شکست مواجهه شد، زیرا بدون بازرسی‌های دقیق به دست آوردن اطلاعات صحیح امکان نداشت. در مدت ده سال بعد پیشنهادهای متعددی به علت فقد اعتماد و اطمینان به کنترل بین‌المللی به جایی نرسید.

تشکیل کشور اسرائیل: مشاجرات بین یهودیها، اعراب و انگلیسیها در فلسطین تبدیل به مبارزه دائمی بین آنها شد. اقدامات انگلستان برای جلوگیری از مهاجرت یهودیها به فلسطین و محاصره آن ناحیه با همکاری اعراب باعث شد که مبارزات بیشتر گردد. بالاخره مجمع عمومی ملل متحد رأی به تقسیم فلسطین داد که یک قسمت متعلق به صهیونیست‌ها و قسمت دیگر متعلق به اعراب باشد. وقتی که قیمومت بریتانیا در ۱۴ مه ۱۹۴۸ به پایان رسید یهودیها کشور جدید - التأسيس اسرائیل را اعلام کردند. ایالات متحده آمریکا و چهارده کشور دیگر، کشور جدید را و حکومت رئیس جمهوری، خائیم وایزمن، و نخست وزیری دیوید بن گوریون، را به رسمیت شناختند. سازمان ملل متحد این تقسیم را تنها چاره تشخیص داد. کنت فولکه برنادوت^۱، که از طرف سازمان ملل مأموریت داشت به نزاع بین اعراب و یهود خاتمه دهد، در اورشلیم به قتل رسید. میانجی دیگر سازمان ملل متحد دکتر رالف بونچه^۲، موفقیت بیشتری به دست آورد. در ماه مارس ۱۹۴۹ اسرائیل و مصر با متارکه جنگ موافقت کردند. به خاطر میانجیگری در کشمکش بین اعراب و یهود دکتر بونچه، در سال ۱۹۵۰ به دریافت جایزه صلح نوبل نائل شد. پس از مرگ، وایزمن، اسحق بن زوی^۳، به عنوان دومین رئیس جمهوری اسرائیل انتخاب گردید (۱۹۵۲).

عمل پلیسی در کره: بعد از جنگ جهانی دوم، کره درسی و هشتمین درجه

عرض جغرافیائی به دو قسمت تقسیم شد و قرار شد روسیه شوروی در منطقه شمالی و رهبران ضد کمونیست در منطقه جنوبی حکومت کنند. ناگهان در ژوئن ۱۹۵۰ نیروهای کره شمالی به کره جنوبی تجاوز کردند. با اینکه نماینده روسیه در جلسه شورای امنیت غایب بود اکثریت اعضای شورا تحت رهبری ایالات متحده آمریکا به اعزام نیروی کمکی به کره جنوبی رأی داد. در این بین پایتخت آن، سائول، خیلی زود به تصرف نیروی متجاوز درآمد. ژنرال، دوگلاس ماک آرتور، به فرماندهی قوای سازمان ملل متحد که بیشتر آنها آمریکائی بودند تعیین گردید. این نیرو با اعزام نیروئی که سایر کشورهای عضو سازمان به سهم خود در اختیار گذاشتند تقویت شد. ابتدا، کره‌ای‌های سرخ پیروز شدند و قوای ملل متحد را تا سی میلی پایگاه سوق الجیشی، پوزان^۱ به عقب راندند، اما اوضاع پیکار در ماه سپتامبر دگرگون شد و در اکتبر سال ۱۹۵۰ پیروزی بر کره شمالی امکان پذیر گردید، در ضمن مجمع عمومی سازمان ملل رأی به وحدت کره داد و تنها بلوک روسیه بود که مخالف این رأی بود. جنگ کره لزوم تقویت سازمان ملل متحد را، برای اینکه بتواند وظیفه پلیسی را جهت حمایت از کشورهای مستقل در مقابل تجاوز انجام دهد، آشکار کرد. این احتیاج وقتی بیشتر آشکار شد که دیدند چین به پشتیبانی کره شمالی داخل جنگ شد و پیروزی نیروهای سازمان ملل را به تعویق انداخت. در یکی از عجیب‌ترین عملیات نظامی در تمام تاریخ، جنگ به بن‌بست برخورد، زیرا مذاکراتی راجع به متارکه موقت به عمل آمد، ولی بعد از چند ماه مذاکره متوقف شد. وقتی که کمونیستها در سال ۱۹۵۳ موافقت کردند که اسیران مریض و ناتوان جنگی را مبادله کنند و همینطور هم عمل کردند، امید به پایان دادن به جنگ افزایش یافت. عملیات نظامی در سال ۱۹۵۳ متوقف شد. یک کمیسیون بین‌المللی برای نظارت در اجرای شرایط متارکه تعیین شد. سازمان ملل متحد این شرایط را به حد افراط رعایت کرد و قوای مسلح خود را در کره تقویت نکرد. کوششهایی برای توافق نهائی ادامه داشت.

فعالیت‌های دیگر سازمان ملل متحد : سازمان ملل متحد شش کمیته دائمی که میبایستی گزارش کارهای خود را به مجمع بدهند تشکیل داد. این کمیته‌ها عبارت بودند از: (۱) کمیته امنیت و سیاست، (۲) کمیته اقتصاد، (۳) کمیته اجتماعی، (۴) کمیته امنّا، (۵) کمیته بودجه و (۶) کمیته حقوقی. در مشاجره‌ای که بین هندوستان و اتحادیه آفریقای جنوبی راجع به تفضیقات وارده به اتباع هندی در اتحادیه آفریقای جنوبی، رخ داد از هندوستان و اتحادیه خواسته شد که موضوع را بین خود حل کنند و نتیجه را در سپتامبر ۱۹۴۷ به مجمع گزارش دهند. این تصمیم از طرف کشورهای ذی‌علاقه فوق اجابت نشد و به دادرسی دیگری در مقابل سازمان ملل موکول شد. تقاضای اتحادیه آفریقای جنوبی دایر بر تحصیل اجازه الحاق جنوب غربی آفریقا به خود، که اکنون تحت قیمومت سازمان ملل متحد اداره میشود، رد شد، ولی اتحادیه مجبور شد درخواست نظارت بکند. از شورای امنیت خواسته شد به تخلفات مرزی در سراسر سرحدات بین یونان از یک طرف و آلبانی، بلغارستان و یوگوسلاوی از طرف دیگر رسیدگی کند. مجمع تصویب کرد که همسایگان شمالی یونان تویخ شوند (۱۹۴۸) و کمیته مخصوصی در کشورهای بالکان به کار رسیدگی خود ادامه داد. در ضمن ایالات متحده آمریکا به یونان و ترکیه به منظور جلوگیری از برقراری دولت‌های کمونیستی کمک مالی نمود.

وضع جهان بعد از جنگ جهانی دوم

دنیا بعد از جنگ با دنیای سال ۱۹۳۹ نه فقط از حیث نتایج منتظره از یک جنگ جهانی بزرگ، بلکه از حیث مبارزات اساسی بین دو عقیده سیاسی قوی نیز خیلی تفاوت داشت. ایالات متحده آمریکا کوشش داشت سیاست خارجی خود را دور از اوضاع تازه نظم جهانی جدید نگاه دارد، ولی دریافت که این سیاست مبتنی بر سلسله حوادث مهمی است که آن کشور را مسؤول حمایت از حقوق ملل آزاد قرار داده است. حمایت از این حیث که ملل آزاد بتوانند حکومت‌های خود را خود تعیین و از عقب افتادگی در اثر مداخله خارجی محفوظ بمانند^۱.

۱. این نظر نویسنده می‌باشد، بدیهی است نظر ناشر خلاف آن است.

در بریتانیای کبیر : با اینکه منظور دولت کارگری بریتانیا بانخست وزیری اتلی ، ادامه سیاست خارجی کابینه چرچیل بود ، معلوم شد که انجام این منظور غیر ممکن است . دیگر بریتانیا در وضعی نبود که بتواند تعهدات امپراطوری خود را انجام دهد . استقراض پول از ایالات متحده آمریکا ، کانادا ، استرالیا و زلاند جدید وضع اساسی را تغییر نداد . حکومت کارگری جدید برنامه ملی کردن بانک انگلیس و معادن زغال سنگ را به موقع اجرا گذاشت ، ولی نتوانست از بحران اقتصادی که ناشی از عدم موازنه بودجه بود جلوگیری کند . باید دانست که موازنه بودجه از ۱۹۳۹ به بعد از راه فروش سهام قرضه در کشورهای ماوراء بحار و همچنین از راه اعتبارات حاصله از قرضه و اجاره و یا استقراض ها از دول خارجی متعادل شده بود . تمام مردم بریتانیا میدانستند که دولت باید تعهدات خود را به میزانی که بتواند احتیاجات خود را رفع نماید ، تقلیل دهد . در فوریه سال ۱۹۴۷ دولت بریتانیا به ایالات متحده آمریکا اطلاع داد که از ۳۱ ماه مارس دیگر قادر نیست برای حفظ استقلال دولتهای یونان و ترکیه کمک نماید . تجزیه امپراطوری بریتانیا در اوت سال ۱۹۴۷ یعنی هنگام آزادی هندوستان و تقسیم آن به دو کشور هند و پاکستان به وقوع پیوست . حقیقت ضعیف شدن حیثیت انگلیسها وقتی خوب آشکار شد که این کشور خود را عاجز از حل مسأله فلسطین دید و همچنین وقتی که موافقت کرد قشون خود را از مصر فراخواند . در سال ۱۹۴۹ ارزش لیره انگلیس به منظور تخفیف بحران اقتصادی تقلیل داده شد . دولت کارگری ، اتلی ، تحت فشار مشکلات داخلی و خارجی بود . یکی از مشکلات مهم خلع ید کمپانی نفت ایران و انگلیس توسط دولت ایران بود . انتخابات عمومی که در سال ۱۹۵۱ انجام شد با اکثریت جزئی محافظه کاران را بر سرکار آورد . یک بار دیگر وینستون چرچیل به نخست وزیری منصوب گشت . پادشاه ، ژرژ ششم ، در فوریه سال ۱۹۵۲ درگذشت و دختر ارشد وی ، الیزابت دوم جانشین وی گردید . در زمان نخست وزیری چرچیل برنامه ای برای تضعیف سوسیالیزه کردن به موقع اجرا گذاشته شد . به سیلان حکومت قانونی داده شد . پیمانی با مصر برای تخلیه قوای انگلیس از

مصر به امضاء رسید (۱۹۵۴) . چرچیل در سال ۱۹۵۵ ، پس از بهبود وضع اقتصادی استعفا کرد و آنتونی ایدن ، به جای وی به نخست وزیری منصوب گردید . وی انتخابات عمومی اعلان کرد و حزب وی برنده شد . اوضاع خاور میانه و قبرس در سال ۱۹۵۶ رو به وخامت گذاشت . ملی شدن کانال سوئز توسط ناصر و وقایع حاصله از آن پایه های سیاسی و اقتصادی ممالک مشترك المنافع بریتانیا را متزلزل نمود . در اوایل سال ۱۹۵۷ ، ایدن ، از کارکناره گرفت و وزیر دارائی وی « هارولد مک میلان ^۱ » که در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۶۰ برای بار سوم متوالیاً به پیروزی نائل شده بود ، جانشین وی گردید . تمرکز سیاسی انگلستان وقتی بیشتر از بین رفت که مالایا و گانا به عنوان ملل مستقل جزء ممالک مشترك - المنافع پذیرفته شدند (۱۹۵۷) ، و همچنین وقتی که جزیره قبرس جمهوری شد (۱۹۶۰) . در این بین تیرگی روابط بر سر قضیه نفاق بین سیاهپوستان و سفیدپوستان آفریقای جنوبی باعث شد که اتحادیه آفریقای جنوبی در سال ۱۹۶۱ از ممالک مشترك المنافع کناره گیری کند .

در ایالات متحده آمریکا : همانطوریکه در زمان جنگ ایالات متحده زرادخانه دموکراسی بود بعد از پیروزی هم انبار آذوقه ملل قحطی زده شد . تبدیل اقتصاد به تولید زمان صلح و توصیفی که آمریکا از مسؤولیت های جدید جهانی خود کرده بود باعث شد که این کشور خیال رهبری جهان را در سر پیوراند و نیروی اقتصادیات آمریکا افزایش یابد .

انبار آذوقه برای دنیای جنگ زده : ایالات متحده آمریکا بارساندن آذوقه به مردم ملل متحد و کشورهای محور مسؤولیتهای خود را ایفا کرد . در ابتدا کمک توسط ، اداره دستگیری سازمان ملل ^۲ ضعیف بود ، ولی به تدریج سیل کمک به طرز عجیبی افزایش یافت . « کمیته کمک به قحطی زدگان ^۳ » ، ترومن ، تحت ریاست افتخاری رئیس جمهوری قبلی « هربرت هور ^۴ » با همکاری ، هیئت غذایی ^۵

که مرکب بود از نمایندگان ایالات متحده آمریکا، بریتانیای کبیر و کانادا، برنامه‌دستگیری مؤثرتر شد. کمک‌های قابل ملاحظه‌ای به وسیله برنامه‌های دستگیری خصوصی به دست آمد. وقتی که آمریکا توانست پنجاه درصد اجناس جهان را تولید کند ظرفیت تولیدی آن به‌اعلی درجه خود رسید. سرانجام دلارهای حاصله از مالیات در آمریکا به کشورهای وابسته به تشکیلات همکاری اقتصادی^۱ در بهبود اوضاع اروپا و جلوگیری از کمونیسم عامل مهمی بود.

تبدیل اقتصاد و ناراhtی کارگران: در سال ۱۹۴۶ موجی از اعتصابهای صنعتی مانع تبدیل مجدد صنایع جنگی به صنایع اقتصادی در آمریکا شد. در ماه ژانویه، بیش از ۱,۷۵۰,۰۰۰ کارگر به سبب اعتصاب بیکار شدند. تا ماه آوریل، اعتصابات مربوط به کارگران فولادسازی، اتومبیل و لوازم الکتریکی رفع شد، ولی اعتصاب جدید ۴۰۰,۰۰۰ کارگر معادن زغال سنگ در همان ماه شروع شد. این اعتصاب تا ۲۹ ماه مه رفع نشد. در این حال دولت استخراج معادن را به دست گرفت. اعتصاب عمومی راه‌آهن در تمام کشور فقط پس از اینکه رئیس جمهوری از مردم به طور مؤثر استمداد نمود و پیمایی شخصاً در جلسه مشترک کنگره ایراد نمود، خاتمه یافت. اعتصاب جدید معادن زغال سنگ با مداخله دولت به پایان رسید. جان. ل. لوئیس^۲، و اتحادیه وی، کارگران متحد معادن، مقصر شناخته شده جریمه شدند. در سال ۱۹۴۷ تعداد کارگرانی که اعتصاب کردند جزء ناچیزی از مجموع اعتصابیون سال قبل بود. لایحه «تافت-هارتلی»^۳ با اینکه از طرف ترومن با آن مخالفت شده تصویب رسید و در جلوگیری از فعالیتهای اتحادیه‌های کارگری مفید واقع شد. با مذاکرات توانستند تعدیلی در دستمزدها بدهند. در ضمن، افزایش دستمزدها و قیمتها چنان مانع بزرگی برای اقدامات، اداره تثبیت قیمت‌ها^۴ ایجاد کرد که کار آن اداره منحصر به کنترل اجاره بها گشت. فقدان مصالح و لوازم، کارهای ساختمانی را به تعویق انداخت، ولی از

اول سال ۱۹۴۸ کارهای ساختمانی به حداعلی رسید. روشی که در سال ۱۹۴۹ برای تقلیل قیمتها به کار میرفت در سال ۱۹۵۰ در نتیجه توسعه سریع اقتصادی جنگی طویل المدت^۱ دگرگون شد. خریدهای محصولات صنعتی از طرف دولت و تمایل مجدد کارگران به افزایش دستمزدها باعث ترس عمومی از تورم شد. با اینکه هزاران ارتشی بعد از خاتمه جنگ به سرکار برگشتند کمبود کارگر قریب الوقوع به نظر میرسید. انتخاب کنگره و رئیس جمهوری از حزب جمهوری - خواه باعث شد بسیاری از عوامل اقتصاد که تحت کنترل بود از بین برود. دستمزدها و قیمتها در سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ بطور متعادل با هم افزایش یافتند، ولی تا سال ۱۹۵۶ با اشتغال بیش از ۶۵,۰۰۰,۰۰۰ نفر به کار و افزایش محصول غیر خالص ملی بطور بی سابقه، خطر تورم ادامه داشت. عقب افتادگی اقتصادی مختصری که در سالهای بین ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ پیدا شده بود بدون توسل به اقدامات دامنهدار دولت بر طرف گردید.

جریانات سیاسی: در انتخابات کنگره سال ۱۹۴۶ جمهوریخواهان کنترل هر دو مجلس را به دست آوردند. بیشتر فرمانداران نیز از جمهوریخواهان بودند. نامزدهای انتخابات سال ۱۹۴۸ عبارت بودند از رئیس جمهوری، ترومن، فرماندار جمهوری خواه نیویورک، توماس. ئی. دیوئی^۲ و معاون رئیس جمهوری سابق، هانری ا. والاس^۳ پرچمدار حزب سوم، حزب ترقی خواه. برخلاف پیش بینی رأی سازمان حرفه‌ای و دیگر کارشناسان، هاری، اس، ترومن انتخاب شد و دموکراتها کنترل کنگره را به دست آوردند. مخالفت دموکراتهای جنوبی، دیکسیکراتها^۴ و وجود یک حزب سوم اصلاً در نتیجه انتخابات تأثیری نکرد. بعد از بیست سال که پیوسته رئیس جمهوران از حزب دموکرات بودند، رأی دهندگان ژنرال، دوآیت. د. آیرنهاور، نامزد حزب جمهوری خواه را به ریاست جمهوری انتخاب کردند. نامزد دموکراتها فرماندار ایالت، ایلینوی^۵، آدلای استیونسون^۶ بود.

انتخابات کنگره در سال ۱۹۵۴ کنترل مجلس و سنا را به دست دموکراتها داد. در سال ۱۹۵۶ رئیس جمهوری، آیزنهاور، دوباره، آدلای استینسون را شکست داد. ولی دموکراتها کنترل هر دو مجلس کنگره را در دست خود نگاهداشتند و اکثریت خود را در انتخابات سال ۱۹۵۸ افزایش دادند. در بین مسائل مهم داخلی که ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۶۰ با آنها مواجه شد، مسائل مربوط به تبعیض نژادی، کشاورزی، تورم، بیکاری و افزایش هزینه‌های خدمات دولتی بود. پس از چندین سال مباحثه، به آلاسکا و هاوایی اختیارات ایالتی اعطا شد. جان. ف. کندی، دموکرات، رقیب جمهوریخواه خود معاون رئیس جمهوری، ریچارد نیکسون، را در انتخابات سال ۱۹۶۰ شکست داد. کنترل هر دو مجلس در دست دموکراتها باقی ماند.

سیاست خارجی: ایالات متحده آمریکا با احساس عمیق دربارهٔ مسؤولیتهای جدید رهبری جهان از جنگ جهانی دوم بیرون آمد و به مرور بیشتر آشکار شد که دست تقدیر آن کشور را معین کرده است که قهرمان غرب و سنن دموکراتیک آن باشد.^۱ نظر به اینکه آن کشور اسرار اتمی را در اختیار داشت، در مجمع ملل متحد در شورای وزرای امور خارجه و در منافع و مسؤولیت نیمکره غربی وظیفه سنگینی را به عهده داشت. به تدریج طرح سیاستی استوار با روسیه رو به تکامل گذارد. رئیس جمهوری ترومن، رئیس ستاد قبلی خود «ژنرال جورج. سی. مارشال»^۲، را به وزارت امور خارجه تعیین نمود. «مارشال» در اوایل سال ۱۹۴۷ با دو مسأله بزرگ مواجه شد. اولی کنفرانس وزرای امور خارجه در مسکو در ماه مارس برای تنظیم قراردادهای صلح با آلمان و اطریش و دومی مسأله کمک به یونان و ترکیه بود. ژنرال مارشال میدانست که کمک به این کشورها آغاز سیاستی است برای از بین بردن رهبری بریتانیا در مدیترانه و شرق نزدیک. رئیس جمهوری، ترومن، در یک نطق تاریخی خود در جلسه مشترک کنگره مسؤولیتهای جدید ایالات متحده آمریکا را در امور جهانی خاطرنشان ساخت و برای احتیاجات فوری دریونان و ترکیه

درخواست کمک مالی نمود (اصل ترومن ۱۹۴۷) . وضع ایالات متحده آمریکا وقتی بیشتر معلوم گردید که آن کشور از شورای امنیت تقاضای حق نگاهداری و مراقبت بر ۹۸ جزیره‌ای که سابقاً تحت قیمومت ژاپن بود ، نمود . مسافرت حسن نیت ، ترومن ، به مکزیکو باعث نزدیک شدن روابط آن کشور با ایالات متحده آمریکا گردید . در ماه دسامبر ۱۹۴۷ سنای ایالات متحده آمریکا پیمان دفاعی بین ممالک آمریکائی را (پیمان ریو)^۱ تصویب کرد . بر طبق آن پیمان جمهوریه‌ای آمریکائی تعهد کردند هر آینه یکی از آنها مورد تجاوز قرار گیرد دیگر جمهوریه‌ها به آن کمک مسلحانه نمایند . دو واقعه برای جلب توجه جهان به نزاع بین شرق و غرب مفید واقع شد . این دو حادثه عبارت بود از تصمیم کشورهای اقمار روسیه به خودداری از شرکت در برنامه بهبود اوضاع اروپا (پلان مارشال) و شکست کنفرانس وزرا در لندن (دسامبر ۱۹۴۷) . شانزده کشور اروپائی برای تنظیم نقشه‌ای برای احیای اوضاع اقتصادی اروپا که مستلزم دریافت کمک مالی از آمریکا تا سال ۱۹۵۲ بود ، به هم پیوستند . از سال ۱۹۴۸ تا دسامبر سال ۱۹۵۱ تحت ریاست ، پل هوفمان ، مدیر برنامه بهبود اوضاع اروپا ، بیش از ۱۲,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار خرج شد . برای اجرای برنامه جدیدی تحت نظارت اداره امنیت متقابل ، که چندین برنامه اصلاحی اروپا را با یکدیگر توأم ساخته بود چندین بیلیون دلار اضافی برای ارسال اجناس اقتصادی و نظامی به اروپا خرج شد . در سال ۱۹۴۹ مارشال ، وزیر امور خارجه بواسطه کسالت مجبوره کناره‌گیری شد و ، دین آچسون^۲ به جای او منصوب گردید . فورستال^۳ وزیر دفاع آخرین وزیر باقیمانده از کابینه روزولت هم پس از مدت کوتاهی استعفاداد . لوئی جانسون ، جانشین وی شد و در سال ۱۹۵۰ مارشال جای لوئی جانسون را گرفت . ایالات متحده آمریکا شروع به ایجاد یک نیروی نظامی بزرگ و دائمی کرد و به منظور کمک به مردم غیر کمونیست در اروپا و در شرق دور تولید لوازم جنگی را افزایش داد . ایالات متحده آمریکا دوازده کشور اروپای غربی را در تشکیل ،

سازمان پیمان آتلانتیک شمالی^۱، معروف به، ناتو، که یک اتحادیه نظامی بود، رهبری کرد. کشورهای عضو ناتو، (که با الحاق یونان و ترکیه در سال ۱۹۵۲ به چهارده کشور بالغ شد) توسعه یک ارتش اروپائی را تصویب کردند و با همکاری با جامعه دفاعی اروپا تعهد کردند در برابر هر تجاوزی ایستادگی کنند. ایالات متحده آمریکا قراردادی را با آلمان غربی (جمهوری فدرال آلمان) که راه را به روابط دیپلماسی معمولی گشود، تصویب کرد (۱۹۵۲). رئیس جمهوری آیزنهاور، جان فوستردالس، را به وزارت امور خارجه تعیین کرد و یک سیاست خارجی برگزید که مستلزم همبستگی بین مردم آزاد جهان و ثبات در مقاومت در برابر هر تجاوز احتمالی بود. پروژه استفاده از کشتی رانی در رودخانه سنت لاورنس^۲ پس از ۲ سال کشمکش تصویب شد ۱۹۵۴. این پروژه در سال ۱۹۵۹ عملی گردید.

وقتی که اداره امنیت متقابل در سال ۱۹۵۳ منحل شد، وظایف آن به عهده اداره فعالیتهای خارجی^۳، واگذار گردید. این جنبه سیاست خارجی آمریکا آنقدر مهم تلقی شد که به رئیس اداره فعالیتهای خارجی یک کرسی در شورای امنیت ملی که عالیتین مقام سیاسی ملی است داده شد. در سال ۱۹۵۵ «اداره همکاری بین المللی» جانشین «اداره فعالیتهای خارجی» شد. ایالات متحده آمریکا چون مطمئن بود که سازمان ملل، سازمان آتلانتیک شمالی و سازمان «سیتو»^۴ وسائل جلوگیری از کمونیسم هستند به ابقای اعتماد خود به آنها ادامه داد. مع هذا برای اینکه وضع ممالک متحده کاملاً مفهوم گردد کافی است بدانیم که آیزنهاور از هشتاد و پنجمین کنگره تقاضا کرد به او اجازه دهند سپاهیان به کشورهای خاورمیانه بفرستد تا بتوانند در مقابل حملات کمونیستها از خود دفاع کنند و نیز برنامه ای به منظور کمک اقتصادی به آن کشورها ترتیب دهد (اصل آیزنهاور سال ۱۹۵۷). در کوبا، قوای شورشی، فیدل کاسترو، دیکتاتور، باتیستا، را

St. Lawrence - ۲

Seato - ۴

North Atlantic Treaty Organization; nato - ۱

FOA = Foreign Operations Administration - ۳

بیرون کرد ، ولی دولت طرفدار کمونیستی کاسترو فقط تیرگی روابط سیاسی را در کشورهای آمریکا افزود . در سال ۱۹۶۰ ، اقدامات رئیس جمهوری آیزنهاور که میخواست بادیپلوماسی شخصی تخفیفی درجنگ سرد بدهد بواسطه واقعه، یو-۲^۱ و به هم خوردن کنفرانس سران توسط ، خروشچف^۲ ، کاملاً خنثی گردید . در اوایل سال ۱۹۶۱ دستگاه رئیس جمهوری « کندی » به علت عدم موفقیت قوای ضد کاسترو جهت به دست آوردن کنترل کوبا بطور آشکار سرخوردگی پیدا کرد .

در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی : روسیه سوسیالیستی شوروی بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا قدرت مهمی شد و در صدد برآمد تا بر حکومت‌های کشورهای همسایه خود تحکم کند . در کشورهای بالکان فقط یونان و ترکیه حاضر نشدند حکومت‌های طرفدار روسیه بر سر کار آورند . روسیه بر آن شد که در شورای امنیت سازمان ملل در مقابل هر تصمیم اکثریتی که مخالف با رأی آن کشور باشد از حق « وتو » استفاده کند ، و نیز رسماً به عمل امضاء کنندگان پیمان آتلانتیک شمالی به عنوان اینکه این پیمان یک نوع بی حرمتی به سازمان ملل و یک نوع اتحادیه ستیزه جویی باشد اعتراض کرد . بلوک غربی عقیده داشتند که پیمان مزبور بی حرمتی به سازمان ملل نبوده و فقط یک پیمان دفاعی میباشد . با پیمان کمک متقابل سی ساله بین چین و شوروی (۱۹۵۰) که آنرا « استالین » و « مائوتسه تونگ »^۳ ، امضا کردند ، روسیه دارای متحد نیرومند جدیدی شد . روسیه در داخله کشور مکانیزه کردن صنایع خود را تسریع کرد . تمام کارخانه‌های آلمان و کشورهای اقمار آن ، پیاده و در روسیه مجدداً نصب گردید . تیرگی روابط بین غرب و اتحاد شوروی افزایش یافت . در پنجم ماه مارس ۱۹۵۳ ، ژوزف استالین ، در گذشت . جانشین وی جورجی مالنکف ، بود . در ابتدا به نظر میرسید که رژیم جدید سیاست‌های سابق را ادامه خواهد داد ، ولی مدارک بسیاری در دست بود که حکایت از تغییر اوضاع میکرد . وقتی که به جای « مالنکف » ، « بولگانین »

۱ - U-2 « یو ۲ » طیاره جاسوسی آمریکا بود که بر فراز آسمان روسیه پرواز میکرد و با موشک پائین آورده شد .

۲ - Mao Tse Tung

۳ - Khrushchev

به نخست وزیری برگزیده شد معلوم شد که قدرت حقیقی در دست دبیرکل حزب کمونیست، «نیکیتا خروشچف» میباشد. نتیجه احساسات دوستانه اخیر روسیه نسبت به سایر ملل این شد که سران روسیه، ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و فرانسه در ژنو با یکدیگر ملاقات کنند (۱۹۵۵). بعد از ملاقات، ژنو، بولگانین، و خروشچف، احتمالاً برای تکمیل سیاست جدید، به بریتانیای کبیر و یوگوسلاوی مسافرت کردند. ضمناً خروشچف، حکومت یک نفری استالین را محکوم و اصل رهبری جمعی لنین را جانشین آن کرد. در اواخر سال ۱۹۵۶ اقدامات ضد استالینی منتج به اعتصابات در اوکراین و آشتگی سیاسی در آلمان شرقی، لیتوانی و استونی شد. در لهستان شورش کارگران پوزنان، آن کشور را از استالینسم آزاد کرد و موفق شد کمونیسمی با استقلال و آزادی بیشتر به ریاست، ولادیسلاو گومولگا^۱، برقرار کند. به این طریق لهستان اولین مملکتی شد که استقلال زیادی از روسیه به دست آورد. ولی تلاشهای ضد استالینی برای برقراری حکومت لیبرال در مجارستان با بیرحمی توسط قوای شوروی خنثی شد و به این وسیله به جهان ثابت گردید که سیاست روسیه تغییر نکرده است. در سال ۱۹۵۸ انتخاب «خروشچف» به نخست وزیری تسلط وی را به روسیه بیشتر از پیش کرد. پرتاب اقمار مصنوعی سنگین و فرستادن اولین انسان به مدار زمین معلومات علمی شوروی را به جهانیان ثابت کرد.

درفرانسه: ژنرال دوگل که در سال ۱۹۴۴ رئیس جمهوری موقتی شد، وقتیکه نتوانست یک قانون اساسی با قوه مجریه قوی فراهم کند، در سال ۱۹۴۶ استعفا داد. قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه، که در یک انتخابات ملی پذیرفته شد مانند قوانین اساسی قبلی ضعیف بود.

فرانسه، با استفاده از طرح مارشال پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در احیای اقتصاد خود نمود. طرح، روبرشومان^۲، وزیر امور خارجه فرانسه دایر به استفاده مشترك از زغال سنگ و فولاد اروپا در سال ۱۹۵۳ به موقع اجرا گذاشته شد. در

نتیجه آراء عمومی ، سار ، دهمین ایالت آلمان غربی شد (۱۹۵۷) ، ولی فرانسه حق بهره‌برداری ۹ میلیون تن زغال سنگ را برای بیست و پنج سال بعد حفظ کرد . اتحاد فرانسه^۱ ، که بر طبق قانون اساسی جمهوری چهارم تشکیل شده یودن توانست تقاضاهای متصرفات فرانسه را در موضوع افزایش استقلال سیاسی برآورده کند . فرانسه وقتی که از هندوچین رانده شد ، مشکل دید کنترل افریقای شمالی را همواره در دست نگهدارد . سقوط دولت ، گیار ، در بحران الجزایر (۱۹۵۸) ، و عدم موفقیت دولت ، فلیملین^۲ ، در مقابله اوضاع باعث شد که «دوگل» از کناره‌گیری دست بردارد و قدرتهای جمهوری ، را بدست گیرد تا آنرا تقویت کند . جمهوری پنجم فرانسه در سال ۱۹۵۸ با یک قانون اساسی که قدرت رئیس‌جمهوری و استواری کابینه را بی‌اندازه افزایش میداد ، اعلام شد . شارل دوگل ، اولین رئیس‌جمهوری گردید .

در چین : با اینکه قانون اساسی جدیدی در سال ۱۹۴۶ به تصویب رسیده بود ، جنگی داخلی بین دولت ملی چیانکای چک و کمونیست‌های چین مانع برقراری دولتی ثابت گردید . اقدامات ایالات متحده آمریکا برای حل مسائل اقتصادی و سیاسی چین با شکست مواجه شد . با قطع کمک مالی ایالات متحده آمریکا به ملیون ، کمونیست‌ها به سراسر چین استیلا یافتند و «چیانکای چک» به جزیره ، فرمز ، فرار کرد . قولهای قبلی برای دفاع از ، فرمز ، در پیمانی که در سال ۱۹۵۵ با چیانکای چک ، به امضاء رسید قرار شد از طرف ایالات متحده آمریکا به موقع اجرا گذاشته شود .

اقدامات راجع به جانشین شدن نماینده ، مائوتسه‌تونگ ، در سازمان ملل (به جای نماینده چیانکای چک) به نتیجه‌ای نرسید . جمهوری خلق چین الگوئی از جمهوری شوروی بود . در نتیجه موفقیت‌هایی که با روسیه به عمل آمد ، چین امیتازاتی بدست آورد از آنجمله واگذاری پرت آرتور به آن کشور ۱۹۵۴ . چین سرخ ، با کمک نظامی و اقتصادی روسیه به پیشرفت درخشانی نائل شد . حیثیت

آن در نتیجه موفقیت‌هایی که در هندوچین به دست آورد به اعلی درجه افزایش یافت. چوئن لای، نخست‌وزیر سعی کرد پشتیبانی هندوستان و کشورهای جنوب شرقی آسیا را به کمونیسم جلب کند. ولی پایمال کردن بیرحمانه تبتی‌ها در سال ۱۹۵۹ و فرار دالائی لاما از «لهاسا» به هندوستان آسیائی‌های غیر کمونیست را بر ضد چین سرخ برانگیخت.

در ژاپن: ژنرال، مک‌آرتور، در به وجود آوردن حکومت دموکراتیک در ژاپن به موفقیت‌هایی نائل شد. عقیده به الوهیت امپراطور منسوخ شد. امپراطور قانون اساسی‌ای را که در آن یک دولت دموکرات با داشتن مجلس منظور شده بود اعلام داشت. پیمان صلح ژاپن در سال ۱۹۵۱ امضاء شد. ژاپن در سال ۱۹۵۳ حاکمیت خود را به دست آورد. ایالات متحده آمریکا به تدریج نسبت به ژاپن ملایم‌تر شد، زیرا به نظر می‌رسید که موفقیت کمونیست‌ها در چین هیچگونه سدی در شرق دور باقی نگذاشته است. چون کنترل آمریکا تقلیل یافت علائم نگران‌کننده‌ای وجود داشت دال بر اینکه دموکراسی سطحی که در موقع اشغال به‌طور عارضی ایجاد شده بود، داشت از بین می‌رفت و با از بین رفتن دموکراسی اسکان داشت ژاپن تحت کنترل همان گروه‌های اجتماعی که آن کشور را در بین سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۵۰ ملتی متجاوز بارآورده بود قرار گیرد. در انتخابات سال ۱۹۵۲ حزب، شیگرو یوشیدا^۱، طرفدار آمریکا پیروز شد. در دسامبر سال ۱۹۵۴ یوشیدا، استعفا داد و، ایشیرو هاتویاما^۲، از حزب دموکرات لیبرال جانشین وی شد. نخست‌وزیر، هاتویاما، قرارداد صلح جداگانه‌ای با روسیه در سال ۱۹۵۶ که به جنگ بین دو کشور خاتمه میداد امضا کرد. هاتویاما، پس از موفقیت در قبولاندن ژاپن در سازمان ملل، در سال ۱۹۵۶ استعفا داد و به جای وی، تانزان ایشیباشی^۳، تعیین گردید. در سال ۱۹۵۷ نویوسوکه کیشی^۴، نخست‌وزیر شد. انتخاب ژاپن به عضویت موقتی شورای امنیت به حیثیت آن کشور افزود (۱۹۵۷).

علی‌رغم مخالفت دست چپی‌ها یک پیمان جدید ایمنی بین امریکا و ژاپن در سال ۱۹۶۰ منعقد گردید .

در هلند : پس از چهارده ماه اغتشاش و بی‌نظمی هلندیها برای تأسیس کشورهای مشترك المنافع اندونزی به توافق رسیدند (۱۹۴۶) . ولی در سال ۱۹۴۸ سپاهیان هلندی به اندونزی تجاوز کردند و عده‌ای از رهبران آن رادستگیر نمودند . شورای امنیت سازمان ملل به هلندیها دستور تخلیه اندونزی و برقراری مجدد حکومت آنها را داد . عدم امکان حفظ اتحاد اندونزی و هلند ثابت گردید . ملکه ویلهلمینا در سال ۱۹۴۸ استعفا داد و دخترش ژولیاننا جانشین وی گردید . اندونزیها در سال ۱۹۴۹ استقلال خود را به دست آوردند ، و احمد سوکارنو ، را به ریاست جمهوری انتخاب کردند . جمهوری اندونزی در سال ۱۹۵۰ تأسیس شد . متحد کردن کشوری به این وسعت مشکل بود و در سال ۱۹۵۷ جنگ داخلی در نتیجه تضيیقات حکومت طرفدار کمونیستی سوکارنو ، در گرفت . اتحاد اقتصادی هلند و بلژیک و لوکزامبورگ (بنلوکس) ' موانع تجارت بین آن سه کشور را از بین برد .

در ایتالیا : پادشاه ویکتور امانوئل به نفع پسرش از سلطنت کناره‌گیری کرد ، ولی انتخابات عمومی ملی نشان داد که مردم جمهوری می‌خواهند (۱۹۴۶) . ایتالیا با کمک مالی ایالات متحده آمریکا با تأنی شروع به بهبود وضع اقتصادی خود نمود . یوگوسلاوی و ایتالیا توافق کردند که با تقسیم تریست به دو منطقه به اختلاف خاتمه دهند . تریست ، بین ایتالیا و یوگوسلاوی تقسیم شد (۱۹۵۴) ، ولی شهر تریست یک بندر آزادی باقی ماند . ایتالیا به عضویت ناتو ، شورای اروپا ، جامعه فولاد و زغال سنگ اروپا ، (طرح شومان) و بازار مشترك درآمد .

در اسپانیا : دولتهای بریتانیای کبیر ، فرانسه و ایالات متحده آمریکا علناً با دیکتاتوری فاشیست فرانکو مخالف بودند . ولی چون جنگ سرد ادامه داشت

مصلحت چنان بود که اسپانیا را در کنار قدرتهای غربی داشته باشند . در سال ۱۹۵۲ ایالات متحده آمریکا وامی به مبلغ ۶۲,۵۰۰,۰۰۰ دلار برای کمک به پیشرفت اقتصادی به اسپانیا داد . سپس این دو کشور قراردادی امضاء کردند که بر طبق آن ایالات متحده آمریکا میتواند پایگاههایی در اسپانیا احداث نماید . تا سال ۱۹۵۴ مقدار کمک به اسپانیا از ۲۲۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار تجاوز کرد . در سال ۱۹۵۹ اسپانیا عضو سازمان همکاری اقتصادی اروپا شد .

در رومانی و بلغارستان : هر دو کشور به فاصله کمی بعد از خاتمه جنگ دولتهائی داشتند که تابع مرام کمونیست بودند .

در یوگوسلاوی : یوگوسلاوی ، تحت رهبری «تیتو» از دایره نفوذ روسیه خارج شد و یک کمونیسم ملی مخصوص به خود به وجود آورد . ایالات متحده آمریکا برای ایجاد سدی در مقابل کمونیسم به یوگوسلاوی کمک کرد . یوگوسلاوی برای یک دوره در شورای امنیت انتخاب گردید . «تیتو» با یونان و ترکیه پیمان اتحاد دفاعی امضاء کرد . در سال ۱۹۵۵ یک هیئت سیاسی از سران روسیه از یوگوسلاوی دیدن کرد و وعده داد کمونیسم مستقل آن کشور را به رسمیت بشناسد . روابط دیپلماسی با اتحاد شوروی و کشورهای اقمار آن دوباره برقرار شد . در ضمن ، تیتو هم قول داد که تعهدات خود را نسبت به غرب رعایت کند .

در هندوستان : ایجاد قلمرو برمه در سال ۱۹۴۸ قدم دیگری در سیاست بریتانیا بود در دادن آزادی به سرزمینهای تحت کنترل خود . ایجاد قلمروهای هندوستان و پاکستان جنگ بین هندیها و مسلمانان را متوقف نکرد . گاندی ، مشهور به ، پدر استقلال هندوستان ، در سال ۱۹۴۸ به قتل رسید . در حالیکه هندوستان و پاکستان سعی میکردند مسائل داخلی خود را حل کنند ، برای تسلط بر کشمیر با یکدیگر در مبارزه بودند . نهر و نخست وزیر هندوستان ، برخلاف مرام اخلاقی خود مبنی به اینکه هر ملتی در تعیین سرنوشت خود باید مختار باشد ،

بارای شورای امنیت سازمان ملل که توصیه میکرد آتیۀ کشمیر با مراجعه به آراء عمومی به طور بیطرفانه تعیین گردد، مخالفت کرد. نهرو عمل مجلس مؤسسان پوشالی کشمیر را که قانون الحاق کشمیر را به هندوستان تصویب کرده بود به رسمیت شناخت (۱۹۵۷). در ضمن نهرو از کشورهای غرب و کمونیست مصرانه خواست تا بیطرفی هندوستان را محترم شمرند.

درایرلند: در سال ۱۹۴۹ تمام روابط ایرلند با بریتانیا قطع و، ایر، هم جمهوری ایرلند نامیده شد.

درچکوسلواکی: کمونیست‌ها کنترل کشور را در سال ۱۹۴۸ به دست گرفتند. رئیس جمهوری بنش، در همان سال درگذشت. یگانه کشور دموکرات حقیقی در اروپای مرکزی از دست غرب رفت.

در خاورمیانه: خاور میانه علیرغم کوششهای زیاد برای بهبود دادن اوضاع بعد از جنگ جهانی دوم حالت انفجار و غیر ثابتی داشت. اسرائیل با همسایگان عرب خود گرفتار کشمکش‌های مرزی بود. ملی شدن نفت کمپانی ایران و انگلیس باعث بحران دیگری شد. آخر الامر نخست وزیر ایران معزول گردید و جانشین وی «زاهدی» با شرکت نفت، قرار داد جدیدی منعقد کرد. اتحادیۀ اعراب مرکب از عراق، سوریه، لبنان، عربستان سعودی، مصر، اردن، یمن، لیبی و سودان برای دفاع از استقلال ممالک عربی تشکیل شد. ترکیه و عراق پیمان کمک متقابلی باهم امضا کردند که به سختی از طرف اتحادیۀ اعراب با آن مخالفت شد. ناسیونالیسم مصر، خود را در بلواهای ضد انگلیسی، عزل پادشاه فاروق، و برقراری جمهوری مصر به ریاست ژنرال نجیب آشکار ساخت (۱۹۵۳). در سال ۱۹۵۴ جمال عبدالناصر حکومت را به دست گرفت. ناصر به توافقی رسید که طبق آن قرار شد سپاهیان انگلیس تا سال ۱۹۵۶ از کانال سوئز خارج شوند. قانون اساسی جدیدی پذیرفته شد و ناصر به ریاست جمهوری انتخاب گردید. در نتیجۀ خروج تمام سپاهیان انگلیسی از مصر و تاندازه‌ای به علت تصمیم

ایالات متحده آمریکا، بریتانیا، و بانک جهانی مبنی بر خودداری از کمک به تهیه بودجه یک بلیون دلاری جهت ساختمان سد اسوان ناصر برای تأمین هزینه اجرای پروژه‌های داخلی، کنترل کانال سوئز را به دست گرفته و با نقض قرارداد ۱۸۸۸ آنرا ملی کرد. وقتی کوششهای مسالمت‌آمیز نتوانست ناصر را مجبور به کناره‌گیری از مقام خود کند، اسرائیل، بریتانیا و فرانسه بدون مشورت با اعضای بلوک غربی به مصر تجاوز کردند و از نظر نظامی موفق شدند. محکوم شدن عمل مهاجمین توسط سازمان ملل که از طرف ایالات متحده آمریکا و روسیه تقویت شد منجر به آتش بس و تشکیل قوای سازمان ملل برای پاسداری از آن حوزه و خارج شدن قوای انگلیس و فرانسه از مصر شد. سپاهیان اسرائیل از باریکه، غزه و شبه جزیره سینای شرقی در سال ۱۹۵۷ خارج شدند، به این امید که برای آزادی عبور از خلیج عقبه، پشتیبانی سازمان ملل را به دست آورند. در این بین ناصر جمهوری متحده عرب را مرکب از مصر، سوریه و یمن تأسیس کرد. عراق و اردن یک فدراسیون عرب طرفدار غرب تشکیل دادند. در ماه ژوئیه سال ۱۹۵۸ فیصل، پادشاه عراق در کودتائی به قتل رسید و دولت جدید به ریاست، ژنرال قاسم، از فدراسیون عراق و اردن خارج شد و جمهوری متحده عرب را به رسمیت شناخت. در عین حال بنابر تقاضای شمعون رئیس جمهوری لبنان و ملک حسین پادشاه اردن واحدهای نظامی آمریکا در لبنان و واحدهای نظامی بریتانیا در اردن پیاده شدند. در نتیجه عمل سازمان ملل حاکمیت لبنان و اردن مورد حمایت قرار گرفت و قوای خارجی از این دو کشور خارج شدند.

بحران الجزایر وقتی به وجود آمد که فرانسویان مقیم آن کشور کوشش کردند مانع شوند که الجزایر به دست، جبهه آزادی بخش ملی^۱، واگذار شود. یک واقعه بین‌المللی که نیازمند به وساطت انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها بود وقتی رخ داد که تونس به همکاری با گروه جبهه آزادی بخش ملی مورد سوءظن قرار گرفت و توسط فرانسویها در سال ۱۹۵۸ بمباران شد. فرانسویان مستعمره نشین

که ترسیده بودند مبدا دولت فرانسه باجبهه آزادی بخش ملی داخل مذاکره شود کمیته‌ای به نام کمیته ایمنی عمومی طرفدار برگشتن دوگل به قدرت تشکیل دادند. پس از تأسیس پنجمین جمهوری فرانسه، رئیس جمهوری دوگل برای حل قضیه الجزایر کوشش کرد، ولی فقط موفق شد که از شدت بحران بکاهد.

در هندوچین: جنگ داخلی بین کمونیست‌ها و ضد کمونیستهای بومی شدت یافت. کوششهای فرانسه برای حل مسائل امپراطوری خود با تأسیس اتحادیه فرانسه که به متصرفات خارجی خود آزادی بیشتری میداد، فایده‌ای نبخشید. سپاهیان فرانسه نتوانستند از تصرف هندوچین شمالی به دست کمونیستها جلوگیری کنند و آن سرزمین به دست کمونیستها افتاد. فرانسویها از هندوچین جنوبی (ویتنام)، و از لائوس و کامبوج در سال ۱۹۵۴ خارج شدند و استقلال آنها را به رسمیت شناختند. جنگ هشت ساله در هندوچین عاقبت در ژوئیه سال ۱۹۵۴، با امضای قراردادی در ژنو بین فرانسه، روسیه، بریتانیا، چین کمونیست، لائوس، کامبوج، ویتنام و ویت مین (هندوچین شمالی) پایان یافت. هندوچین به دو قسمت تقسیم شد و خط فاصل که روی مدار هفدهم قرار داشت منطقه غیر نظامی اعلام گردید. به این طریق ویت‌مین‌ها (کمونیستها) قسمت شمالی کشور را که شامل «هانوی» و دلتای حاصلخیز اطراف آن شهر بود، و دولت ویتنام قسمت جنوبی کشور را در دست داشتند. بر طبق این توافق قرار شد تمام اسیران جنگی به میهن خود برگردانده شوند. انتخابات عمومی برای سال ۱۹۵۶ در ویتنام در برنامه منظور شد. تنها هدفی که هندوچین کمونیست و غیر کمونیست بطور مشترك داشتند و عملی شد اخراج فرانسویها از کشورشان بود.

به ریاست جمهوری، نگودینگ دیم^۱، و با کمک مالی ایالات متحده آمریکا، اوضاع اقتصادی ویتنام جنوبی فوق العاده بهبود یافت. علیرغم شدت عمل دیکتاتور، هوشی مین^۲، بلوهای ضد بلوهای کمونیستی در ویتنام شمالی ادامه داشت. در کامبوج اقدامات، پرنس سیهانوک^۳ برای کسب توجه و معاضدت

ایالات متحده آمریکا و چین سرخ در عین حال ، دولت وی را در وضع ناهنجاری قرار داد .

طرح کلمبو : در مقابل ویرانی حاصله از جنگ هندوچین پیشرفتهائی در کشورهای دیگر جنوب شرقی آسیا بر طبق طرح کلمبو در جریان بود . در این طرح ملل کمک کننده و کمک گیرنده شرکت داشتند و عبارت بودند از تمام ملل آزاد آسیای جنوبی شرقی ، انگلستان ، کانادا ، استرالیا ، و زلاند جدید ، و تحت نظر بریتانیای کبیر در سال ۱۹۵۰ شروع به کار کردند . ملل کمک دهنده تعهد کردند که در مدت شش سال دو بیلیون و نیم دلار بپردازند و دو بیلیون و نیم دلار دیگر را از راه استقراض از بانک و کمکهای دیگر به راه اندازند . وجوه دریافتی میبایست توسط گیرندگان در ساختمان سدها و سیستم های آبیاری برای زیاد کردن زمینهای زیر کشت ، در ساختمان و مرمت جاده ها ؛ ایجاد نیروگاههای تولید برق جهت فراهم کردن نیرو برای صنعتی کردن کشور ؛ و در اصلاح وضع راه های آهن به مصرف برسد .

تقسیم جهان به دو اردو : واقعه برجسته ای که ۱۶ سال بعد از جنگ اتفاق افتاد تقسیم جهان به دو اردوگاه بود . این دو اردو که هر یک تحت تسلط یک قدرت بزرگ قرارداداشت با یکدیگر خصومت و مخالفت شدید داشتند . البته بعضی از ملل بیطرف ماندند . ولی بیشتر کشورها ، یا با میل یا از روی بی میلی در صف کشورهای غربی یا در صف بلوک کمونیست قرار گرفتند . تیرگی روابط بین شرق و غرب دائم در افزایش بود و تکنیک های جنگ سرد متنوع میگردد .

ایالات متحده آمریکا و سایر جمهوریهای آمریکا در یک پیمان دفاعی (پیمان ریو) با یکدیگر متحد شدند . ایالات متحده آمریکا در طول تاریخ خود اولین قانون خدمت نظام اجباری در زمان صلح را برای اینکه بتواند تعداد نفرات تحت سلاح خود را در سطح بالانگاهدارد به تصویب رساند . ایالات متحده سیاست

برقراری کمک اقتصادی و فنی به متفقین سابق خود و کشورهای عقب افتاده را آغاز کرد تا بتوانند سطح زندگی خود را بالا ببرند و تمایل آنها نسبت به کمونیسم تخفیف یابد. بعدها سازمان کشورهای آمریکائی مسائل مربوط به اعضای خود را کاملاً تصفیه کرد.

در سال ۱۹۴۹ دوازده کشور ضمن امضای پیمان آتلانتیک شمالی راجع به امنیت جمعی تعهد کردند که اگر هر یک از آنها مورد تجاوز کشور دیگری قرار گیرد مسلحانه به کمک او بشتابند. امضا کنندگان پیمان عبارت بودند از ایالات متحده آمریکا، کانادا، بریتانیای کبیر، فرانسه، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ، پرتغال، دانمارک، نروژ و ایسلند. ارتش اروپائی به کندی توسعه می یافت. غالب ملتها انجام تعهدات خود را با عظیم مالی بردوش خود تشخیص دادند، مخصوصاً برای اینکه در عین حال آنها سعی داشتند که اقتصاد داخلی خود را بر اساس سالم و محکمی قرار دهند. مردم اروپا آتقدر طالب صلح بودند که مایل نبودند در باره امکان جنگ دیگر بیندیشند. در آن موقع ناتو دارای شانزده عضو بود.

روسیه ملتهای وابسته خود را با یک سری پیمانهای نظامی به خود مربوط ساخت. روسیه بین ملتهای تابع خود و جهان خارج پرده آهنینی کشید و تمام اقتصادیات ملی بلوک شوروی را تحت سیستم واحدی که به نفع روسیه کار میکرد قرارداد، حتی اگر در نتیجه این عمل مردم این کشورها در زحمت می افتادند. یگانه کشوری که روسیه با آن کم و بیش مانند یک کشور هم تراز خود رفتار میکرد کشور چین بود. به تدریج یوگوسلاوی تیتو، از طرف روسیه چون یک کشور کمونیست مستقل به رسمیت شناخته شد.

دنیا با یک امیدواری به دومین ده ساله صلح داخل شد. تیرگی روابط بین شرق و غرب از هر زمان دیگر بعد از خاتمه جنگ، در نتیجه ملاقات بین رهبران ایالات متحده آمریکا، روسیه، بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۰۰، کمتر شد.

با اینکه آمریکا و روسیه هنوز مقتدرترین ملل جهان بودند ، کشورهای دیگری نیز در حال ظهور بودند که ممکن بود در آتیۀ در شوراهاى بین‌المللى مورد توجه قرار گیرند .

هندوستان ، بزرگترین کشور آسیائی با اینکه نه تسلیم غرب و نه تسلیم شرق شد ، میتوانست از طرف مردم آسیای آزاد صحبت کند و کرد . آلمان غربی چون یک ملت مقتدر ظاهر شده بود . بریتانیا گرچه در آخر جنگ تقریباً ورشکست شده بود ، تا اندازه‌ای توانست ثبات اقتصادى خود را به دست آورد ، ولى به‌حیثیت او در امور بین‌المللى به علت تجاوزى که به اتفاق فرانسه و اسرائیل به مصر کرده و از طرف سازمان ملل محکوم و تقبیح شده بود لطمۀ شدیدی وارد آمد ؛ چون بریتانیا و فرانسه ، از قصد خودشان آمریکا را با خبر نکرده بودند ، اساس وحدت غرب و ناتو به خطر افتاد .

در ژانویه سال ۱۹۵۹ یک بازار مشترك اروپائی بین شش کشور (بلژیک ، فرانسه ، آلمان غربی ، ایتالیا ، لوکزامبورگ و هلند) دایر گردید . به این طریق نیروی جدیدی کشورهای اروپای غربی را از لحاظ اقتصادى و فرهنگى با یکدیگر متحد کرد و این اتحاد بسیار قویتر از هر پیمان نظامى بود .

بریتانیای کبیر ، چون عضو این بازار مشترك نبود ، با یک رقیب اقتصادى که با فلسفۀ تجارت آزاد آن مبارزه میکرد ، مواجه شد . در ضمن ، کمیته انرژی آتمى اروپا ' ، شروع به ساختن شش راکتور آتمى کرد که قادر به تولید یک میلیون کیلووات برق بود .

علاوه بر اتکاء و اعتماد به سازمان ناتو ، ایالات متحده آمریکا در جلسه‌ای در بانکوک (۱۹۵۵) تأسیس سازمان پیمان جنوب شرقى آسیا ، را تصویب کرد . این پیمان مورد حمایت مشتاقانۀ بسیاری از ملل آسیا مانند فیلیپین و تایلند قرار گرفت . این کشورها حس میکردند که همانقدر که از جانب چین کمونیست تهدید میشدند همان اندازه در اثر احیا شدن ژاپن در معرض خطر قرار گرفته‌اند و

فکر میکردند که ایالات متحده آمریکا به اندازه کافی به امور آسیائی توجه ندارد. کنفرانسی آسیائی و آفریقائی به عضویت برمه، سیلان، هندوستان، اندونزی و پاکستان، تشکیل شد و این اولین کنفرانس بین قاره‌های مردمان به اصطلاح تیره رنگ (غیر سفید پوست) بود که در تاریخ منعقد میشد (۱۹۵۵).

امید همزیستی بزودی تبدیل به ناامیدی شد. با اینکه پیمان صلح اطریش اساسی برای همکاری مشترك مقرر میشد، ولی در حل مسائل ذیل: وحدت آلمان شرقی و آلمان غربی؛ تهیه برنامه مؤثری در موضوع خلع سلاح، یا تهیه برنامه برای کنترل بین‌المللی انرژی اتمی، پیشرفت محسوسی نکرد. وحدت منافع بلوک غرب و بلوک کمونیست هر دو به خطر افتاده بود. با توسعه سازمان ملل متحد که در آن نود و نه کشور عضو شده بودند، آراء کشورهای آسیائی و خاور میانه در حل مسائل جهانی بیش از پیش اهمیت پیدا کرد. اصل آیزنهاور راهی را برای حفظ، وضع موجود^۱، در خاور میانه بحرانی، نشان داد.

در تابستان سال ۱۹۶۱، در نتیجه یک سلسله وقایع، تیرگی‌های روابط جهان افزایش یافت. مهمترین آنها عبارت بودند از: اولتیماتوم شوروی راجع به رلین غربی، بحران الجزایر، به هدر رفتن کوششها برای خلع سلاح، عدم موفقیت در تشکیل دومین کنفرانس سران، منازعات بین سیاهپوستان و سفیدپوستان در فریقای جنوبی، تزلزل اوضاع کنگو، تأسیس یک دولت کمونیستی در کوبا به وسیله کاسترو، و نفوذ کمونیستی در لائوس.

فهرست اعلام جغرافیائی

آلاباما ۱۸۴
 آلاسکا ۳۴۴/۱۶۹
 آلبانی ۲۶۱/۲۳۵/۱۵۵/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۴
 ۳۳۹/۳۳۲/۳۰۰/۲۹۱
 آلبرتی ۱۷۷
 آلپ ۳۳۱/۵۴/۵۰
 آلتمارک ۲۹۹
 آلاس ۲۲۳/۲۲۲/۲۲۱/۲۰۷/۱۹۵/۶۶
 آلمان ۴۴/۴۱/۴۰/۳۰/۲۶/۱۲/۱۱/۴
 ۵۹/۵۷/۵۶/۵۵/۵۴/۵۲/۴۷/۴۵
 ۸۰/۶۷/۶۶/۶۵/۶۴/۶۳/۶۲/۶۱/۶۰
 ۱۱۶/۱۱۴/۱۱۳/۱۰۵/۱۰۴/۸۷/۸۲
 ۱۲۳/۱۲۲/۱۲۱/۱۲۰/۱۱۸/۱۱۷
 ۱۶۶/۱۶۲/۱۵۳/۱۳۵/۱۲۵/۱۲۴
 ۱۸۴/۱۸۳/۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲/۱۶۸
 ۱۹۴/۱۹۲/۱۹۱/۱۸۸/۱۸۷/۱۸۶
 ۲۰۰/۱۹۹/۱۹۸/۱۹۷/۱۹۶/۱۹۵
 ۲۰۸/۲۰۷/۲۰۶/۲۰۵/۲۰۴/۲۰۱
 ۲۱۴/۲۱۳/۲۱۲/۲۱۱/۲۱۰/۲۰۹
 ۲۲۰/۲۱۹/۲۱۸/۲۱۷/۲۱۶/۲۱۵
 ۲۲۶/۲۲۵/۲۲۴/۲۲۳/۲۲۲/۲۲۱
 ۲۳۷/۲۳۶/۲۳۴/۲۳۳/۲۳۱/۲۳۰
 ۲۴۶/۲۴۵/۲۴۳/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۸
 ۲۵۷/۲۵۱/۲۵۰/۲۴۹/۲۴۸/۲۴۷
 ۲۶۹/۲۶۸/۲۶۷/۲۶۶/۲۶۲/۲۵۸
 ۲۸۱/۲۷۷/۲۷۶/۲۷۳/۲۷۲/۲۷۰
 ۲۸۹//۲۸۷/۲۸۶/۲۸۵/۲۸۳/۲۸۲
 ۲۹۷/۲۹۶/۲۹۵/۲۹۲/۲۹۱/۲۹۰

آ

آتلانتیک ۳۲۲/۳۲۰/۳۰۸/۳۰۵/۱۸۹
 ۳۲۹
 آتلانتیک شمالی ۳۵۷/۳۴۷/۳۴۶
 آتن ۳۰۰
 آتو ۳۱۴/۳۱۲
 آخن ۳۲۰
 آدالیا ۲۲۸
 آدانا ۱۴۷
 آدرار ۱۷۵
 آدریاتیک ۲۳۰/۵۴/۵۰
 آدووا ۱۳۱
 آدیس آبابا ۲۵۶
 آردن ۳۲۰
 آرژانتین ۳۲۸/۱۸۴/۱۷۰/۱۶۹
 آزور (جزیره) ۱۷۱
 آزوف ۱۴۳
 آسیا ۱۹۰/۱۷۹/۱۷۸/۱۶۷
 آفریقا ۱۷۲/۱۷۱/۱۷۰/۱۵۳/۱۴۸/۱۷
 ۱۹۶/۱۹۰/۱۸۸/۱۷۹/۱۷۵/۱۷۳
 ۳۰۴/۳۰۳/۲۹۹/۲۵۶/۲۲۳/۲۰۹
 ۳۲۶/۳۱۴/۳۱۳
 آفریقای جنوبی ۳۵۹/۳۴۱/۳۳۹/۱۷۸/۸۸
 آفریقای شرقی ۱۸۰
 آفریقای شمالی ۳۲۳
 آفریقای غربی فرانسه ۱۷۵
 آکاتو ۳۱۲

الف

ایاوا ۱۷۸
 ادرنه ۱۹۰/۱۰۱/۱۴۰/۱۴۳/۲۸/۱۰
 ۲۲۸
 اران ۳۱۴/۲۹۷
 اردن ۳۰۴/۳۰۳/۲۲۸
 اردهان ۱۴۶
 ارمنستان ۲۲۸/۱۴۰
 اروپا ۲۹/۲۸/۲۷/۲۶/۲۴/۱۹/۱۲/۱
 ۸۴/۸۲/۷۶/۶۶/۵۶/۴۴/۴۰/۳۰
 ۱۳۲/۱۲۸/۱۱۶/۱۱۳/۸۷/۸۶
 ۱۰۴/۱۴۷/۱۴۴/۱۳۸/۱۳۶/۱۳۴
 ۱۸۶/۱۸۴/۱۸۳/۱۶۹/۱۶۰/۱۰۷
 ۱۹۷/۱۹۶/۱۹۴/۱۹۰/۱۸۸/۱۸۷
 ۲۳۸/۲۳۷/۲۳۶/۲۰۹/۲۰۲/۱۹۹
 ۲۶۷/۲۶۴/۲۵۷/۲۵۰/۲۴۴/۲۴۱
 ۲۸۰/۲۸۳/۲۸۱/۲۷۳/۲۷۲/۲۶۸
 ۳۰۴/۲۹۴/۲۹۳/۲۹۱/۲۹۰/۲۸۶
 ۳۲۶/۳۲۱/۳۱۷
 اریتره ۲۵۶/۱۷۵
 ازبیر ۲۲۸
 ازن ۲۹۶
 اژه (دریای اژه) ۲۲۷/۱۴۸
 اسپانیا ۶۷/۶۵/۶۳/۳۴/۲۶/۲۳/۲۲/۲۱
 ۱۷۵/۱۷۳/۱۶۸/۱۲۹/۱۲۸/۱۲۶
 ۲۸۲/۲۷۶/۲۶۵/۲۴۵/۲۴۲/۱۹۷
 ۳۱۸/۲۹۳/۲۹۲/۲۹۱/۲۸۹/۲۸۳
 ۳۵۲/۳۵۱
 استالینگراد ۳۱۶/۳۰۳
 استانبول ۲۰۸
 استرازیبورگ ۶۶

۳۰۶/۳۰۵/۳۰۲/۳۰۱/۲۹۹/۲۹۸
 ۳۱۵/۳۱۴/۳۱۳/۳۱۰/۳۰۹/۳۰۷
 ۳۲۱/۳۲۰/۳۱۹/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۶
 ۳۴۷/۳۴۶/۳۴۴/۳۳۳/۳۳۰/۳۲۴
 آلمان شرقی ۳۵۹/۳۴۸
 آلمان غربی ۳۵۹/۳۵۸
 آلتوسین ۳۱۴/۳۱۲
 آمریکا ۸۴/۸۲/۸۰/۶۳/۴۱/۱۲/۹/۵
 ۱۶۸/۱۵۶/۱۳۸/۱۳۶/۱۱۴/۱۰۷
 ۲۱۰/۲۰۹/۲۰۶/۲۰۴/۱۷۲/۱۶۹
 ۲۳۱/۲۳۰/۲۱۷/۲۱۴/۲۱۲/۲۱۱
 ۲۶۲/۲۵۷/۲۴۷/۲۴۰/۲۳۹/۲۳۳
 ۲۸۷/۲۷۹/۲۷۸/۲۷۷/۲۶۹/۲۶۳
 ۳۰۷/۳۰۶/۳۰۵/۳۰۴/۳۰۳/۲۹۹
 ۳۱۶/۳۱۵/۳۱۲/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۸
 ۳۲۵/۳۲۳/۳۲۲/۳۲۱/۳۱۹/۳۱۸
 ۳۳۵/۳۳۴/۳۳۱/۳۳۰/۳۲۸/۳۲۷
 ۳۴۲/۳۴۱/۳۴۰/۳۳۸/۳۳۷/۳۳۶
 ۳۵۲/۳۵۱/۳۵۰/۳۴۹/۳۴۸/۳۴۷
 ۳۵۹/۳۵۸/۳۵۶/۳۵۵/۳۵۴
 آمریکای جنوبی ۷۴/۴۹/۲۳/۲۲
 آمریکای شمالی ۱۸۳/۱۷۷
 آمریکای لاتین ۳۰۹/۳۰۷/۱۷۰/۱۶۹
 آمور (رودخانه) ۱۶۲
 آسوی ۱۶۲
 آنام ۱۶۳
 آناتولی ۲۲۸/۲۱۷
 آندامان ۳۱۱
 آنورس ۱۳۱
 اورانش ۳۲۰

اکوادور ۲۳۱	استرالازیا ۱۷۷
الجزایر ۳۵۴/۳۴۹/۳۱۰/۲۹۷/۶۱	استرالیا ۳۱۳/۳۱۱/۱۷۸/۱۷۷/۱۷۶/۸۴
۳۵۹/۳۵۵	۳۵۶/۳۴۰/۳۳۴
الجزیره ۱۹۸/۱۹۷/۱۷۵/۱۷۳/۱۴۸	استونی ۳۴۸/۳۰۱/۲۹۴/۲۴۶/۱۳۸
العلمین ۳۱۴/۳۰۴	اسرائیل ۳۵۸/۳۵۴/۳۵۳/۳۳۷
امس ۶۵/۴۴	اسکاتلند ۹۴/۱۳
امسک ۲۴۵	اسکاندیناوی ۲۹۵/۲۹۴/۱۵۸
امپراطوری ترک ۱۴۶/۱۴۴	اسکندریه ۳۰۴
امپراطوری عثمانی ۲۱۴/۱۴۳	اسلواکی ۲۸۶/۲۲۷/۲۱۷
اندونزی ۳۵۹/۳۵۱	اسن ۳۲۰/۳۱۷
انگلستان ۱۶/۱۲/۱۱/۱۰/۹/۶/۴/۳	اسوان ۳۵۴
۲۵/۲۴/۲۳/۲۲/۲۱/۲۰/۱۹/۱۷	اطریش ۳۰/۲۷/۲۶/۱۹/۱۷/۱۶/۱۵
۳۹/۳۷/۳۵/۳۴/۳۳/۳۰/۲۹/۲۸	۵۰/۴۹/۴۵/۴۳/۴۲/۴۱/۳۹/۳۸
۸۴/۸۱/۶۷/۵۸/۵۷/۴۹/۴۵/۴۰	۶۱/۶۰/۵۹/۵۸/۵۷/۵۶/۵۵/۵۲
۹۶/۹۴/۹۳/۹۰/۸۹/۸۸/۸۷/۸۵	۱۵۵/۱۵۴/۱۴۹/۱۴۳/۷۶/۶۵/۶۳
۱۰۸/۱۰۶/۱۰۴/۱۰۳/۹۸/۹۷	۲۲۳/۲۲۲/۲۲۱/۲۱۸/۲۱۶/۲۰۹
۱۲۱/۱۱۷/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۴/۱۰۹	۲۵۷/۲۴۱/۲۳۶/۲۳۰/۲۲۹/۲۲۸
۱۴۶/۱۴۵/۱۳۵/۱۳۲/۱۳۱/۱۲۴	۳۲۹/۳۰۹/۲۸۹/۲۸۶/۲۸۴/۲۸۳
۱۶۶/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۱/۱۵۳/۱۴۸	۳۵۹/۳۴۴/۳۳۳
۱۷۶/۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲/۱۷۱/۱۶۷	اطریش هنگری - ۱۳۵/۱۲۳/۲۲۲/۱۲۱
۱۸۶/۱۸۱/۱۸۰/۱۷۹/۱۷۸/۱۷۷	۱۵۲/۱۵۱/۱۵۰/۱۴۹/۱۴۷/۱۴۶
۱۹۶/۱۹۴/۱۹۲/۱۹۰/۱۸۹/۱۸۸	۱۹۸/۱۹۶/۱۹۵/۱۸۷/۱۵۴/۱۵۳
۲۰۶/۲۰۲/۲۰۱/۲۰۰/۱۹۸/۱۹۷	۲۲۷/۲۱۷/۲۱۴/۲۰۷/۲۰۰/۱۹۹
۲۱۴/۲۱۳/۲۱۲/۲۱۱/۲۱۰/۲۰۹	۲۳۶/۲۳۱
۲۳۳/۲۳۰/۲۲۸/۲۲۴/۲۲۲/۲۲۱	افغانستان ۲۳۱/۱۹۰/۱۸۸/۱۶۷
۲۵۰/۲۴۹/۲۴۲/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۵	اقادیر ۱۹۹/۱۹۸/۱۷۳
۲۵۷/۲۵۵/۲۵۴/۲۵۳/۲۵۲/۲۵۱	اقیانوس آرام ۳۱۰/۲۲۱/۱۶۶/۱۳۸/۱۲۴
۲۷۳/۲۶۸/۲۶۴/۲۶۳/۲۶۲/۲۶۱	۳۲۷/۳۲۶/۳۲۵/۳۱۳/۳۱۲/۳۱۱
۲۸۲/۲۸۱/۲۸۰/۲۷۹/۲۷۷/۲۷۶	اقیانوس اطلس ۳۱۸/۳۰۸/۳۰۵/۳۰۴
۲۹۶/۲۹۴/۲۹۲/۲۹۱/۲۸۷/۲۸۶	۳۱۹
۳۰۳/۳۰۱/۳۰۰/۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷	اقیانوس هند ۳۱۱/۱۶۷
۳۱۰/۳۰۹/۳۰۸/۳۰۷/۳۰۶/۳۰۵	اکس لاشاپل ۱۹

ایستریا ۲۳۰/۵۴	۳۲۱/۳۱۹/۳۱۸/۳۱۷/۳۱۶/۳۱۱
ایسلند ۳۵۷/۳۰۸/۳۰۴/۱۵۸/۱۵۴	۳۳۱/۳۳۰/۳۲۸/۳۲۵/۳۲۳/۳۲۲
ایووجیما ۳۲۷/۳۲۶	۳۴۲/۳۴۱/۳۴۰/۳۳۷/۳۳۶/۳۳۴
	۳۵۵/۳۵۴/۳۵۳/۳۵۲/۳۵۱/۳۴۸
ب	۳۵۸/۳۵۷/۳۵۶
	اوخوتسک ۱۶۶
باتاآن ۳۱۳/۳۱۲	اورانژ ۱۷۸/۱۷۱
بادن ۶۶/۶۰/۴۰	اورشلیم ۳۳۷
باسوتولند ۱۷۹	اوسوری (رودخانه) ۱۶۲
باطوم ۱۴۶	اوکرانی ۳۴۸/۳۰۲/۲۸۶/۲۴۶
بالتیک ۲۲۳/۱۲۴/۶۰	اوکیناوا ۳۲۷/۳۲۵
بالکان ۱۴۹/۱۴۸/۱۴۵/۱۴۴/۱۴۳/۶۷	اوگاندا ۱۷۳
۱۹۶/۱۹۵/۱۵۵/۱۵۳/۱۵۲/۱۵۱	اولستر ۲۵۲/۹۹/۹۷
۲۲۲/۲۲۱/۲۰۹/۲۰۸/۲۰۱/۱۹۸	اومبری ۵۲
۳۴۷/۳۳۹/۳۱۸/۳۰۱/۲۸۳/۲۶۱	اونتاریو ۱۷۷
بانات ۲۲۷	ایروس ۲۲۸
بانکوک ۳۵۸	ایتالیا ۴۵/۴۲/۳۹/۳۸/۳۰/۲۸/۲۶/۱۷
باواریا ۶۶/۶۲/۶۰/۴۰	۶۱/۵۴/۵۲/۵۱/۵۰/۴۹/۴۸/۴۷
بخارست ۱۴۳	۱۲۶/۱۲۳/۱۲۲/۱۲۱/۶۷/۶۵/۶۲
بجوآنالند ۱۸۰/۱۷۳	۱۹۴/۱۸۷/۱۸۶/۱۵۳/۱۴۸/۱۳۱
برزیل ۳۳۴/۲۳۱/۱۷۰/۱۶۹/۲۳/۲۲	۲۳۵/۲۳۳/۲۳۰/۱۹۹/۱۹۷/۱۹۵
برست لیتوسک ۲۴۵/۲۴۴/۲۱۳/۲۰۴	۲۵۸/۲۵۶/۲۵۵/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۶
۲۴۶	۲۷۶/۲۷۳/۲۷۲/۲۷۰/۲۶۴/۲۶۲
برسیا ۳۹	۲۸۹/۲۸۷/۲۸۶/۲۸۳/۲۸۲/۲۷۷
برلن ۱۵۳/۱۵۱/۱۴۶/۱۴۳/۴۱/۴۰	۳۰۰/۲۹۹/۲۹۷/۲۹۲/۲۹۱/۲۹۰
۲۸۸/۲۸۶/۲۸۲/۲۲۰/۲۰۸/۱۷۲	۳۱۵/۳۱۰/۳۰۹/۳۰۷/۳۰۵/۳۰۴
۳۳۰/۳۲۰/۳۱۷/۲۹۰	۳۵۷/۳۳۲/۳۲۳/۳۲۰/۳۱۸/۳۱۶
برلن غربی ۳۵۹	ایر ۲۵۳/۲۵۲
برمه ۳۵۹/۳۲۵/۳۱۳	ایران ۳۴۰/۳۳۵/۳۳۴/۱۹۰/۱۸۸/۸۸
برن ۱۸۴	۳۵۳
برنثو ۳۲۷/۱۷۹/۱۶۸/۱۵۷	ایرلند ۹۸/۹۷/۹۴/۸۵/۳۱/۳۰/۲۵
بروکسل ۲۹۶	۳۵۴/۲۵۳/۲۵۲

۶۶/۴۷/۴۰/۳۷/۳۵/۳۰/۲۸	پاریس	بریگاتندا ۳۳۱	
۱۴۵/۱۱۰/۱۰۰/۸۲/۸۱/۸۰		بسارایی ۲۳۰/۱۴۹/۱۴۶/۱۴۵/۱۳۸	
۲۴۰/۲۲۸/۲۰۷/۱۷۰/۱۴۶		۳۳۲/۳۰۲/۳۰۱	
۲۸۳/۲۶۷/۲۶۳/۲۴۲/۲۴۱		بلزن ۳۲۲	
۳۲۹/۳۲۰/۲۹۷/۲۹۰/۲۸۸		بلژیک ۱۲۶/۱۱۰/۶۲/۳۴/۱۷/۱۵/۴	
۳۳۷/۳۳۳		۱۹۲/۱۷۵/۱۷۱/۱۵۷/۱۳۱/۱۳۰	
۳۵۹/۳۵۲/۳۴۰/۳۲۹	پاکستان	۲۳۰/۲۲۵/۲۲۴/۲۲۳/۲۰۷/۲۰۲	
۱۶۹	پاناما	۳۲۱/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۶۲/۲۴۹	
۳۳۲	پتسامو	۳۵۷/۳۵۱/۳۳۴	
۳۳۴/۳۲۷/۳۲۴	پتسدام	۱۵۱/۱۵۰/۱۴۹/۱۴۵/۱۴۴	بلغارستان
۱۲۱/۵۹/۴۲	پراگ	۲۳۵/۲۲۷/۲۱۴/۲۰۸/۱۹۵/۱۵۲	
۳۴۹/۱۶۷/۱۶۳	پرت آرتور	۳۳۲/۳۳۱/۳۱۷/۳۰۰/۲۶۱/۲۳۷	
۱۶۶/۱۶۳	پرتسموت	۳۵۲/۳۳۹	
۱۷۱/۱۵۷/۱۲۹/۱۲۶/۲۳/۲۲	پرتغال	بنغازی ۳۰۴	
۳۵۷/۳۱۸/۲۹۳/۱۷۵/۱۷۳		بوتان ۱۶۳	
۳۱۲/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۶/۲۹۲	پرل هاربر	بوخن والد ۳۲۲	
۳۲۲/۳۱۸		بوئر ۸۹	
۱۷۱	پرنس (جزیره)	بورشن شافت ۲۶	
۲۳۵/۱۶۹	پرو	بورما ۳۱۱	
۵۶/۵۵/۵۴/۴۱/۴۰/۱۹/۱۷/۱۶	پروس	بوسنی ۱۵۵/۱۵۱/۱۵۰/۱۴۷/۱۴۶/۱۴۵	
۸۱/۸۰/۷۶/۶۶/۶۵/۶۰/۵۹/۵۸		۲۰۰/۱۹۹/۱۹۸	
۲۹۱/۲۰۸/۱۹۵/۱۲۳/۱۱۷/۱۰۴		بوکونین ۳۳۲/۳۰۱/۲۱۱/۱۴۹	
۳۱۷		بولیوی ۲۳۵	
۲۲۴/۲۲۳/۲۲۱	پروس شرقی	بونا ۳۱۴	
۲۴۳/۲۱۳/۱۶۷	پتروگراد	بوهم ۲۸۶/۲۸۴/۲۱۷/۴۲	
۱۶۷/۱۶۳/۱۶۲	پکن	بیاریتز ۵۸	
۵۱/۴۹	پلمبیر	بیزرت ۳۱۵	
۱۲۴	پلو	بین النهرین ۲۲۸	
۱۴۵	پلونه		
۱۷۲	پمبا		
۱۶۹/۱۲۸	پورتوریکو	پ	
۳۳۲	پورکالاود	پاراگوئه ۲۳۵/۲۳۱	
		پارم ۵۱/۵۰/۲۸/۱۷	

توسکانی ۵۱/۵۰/۲۸/۱۷

توگو ۱۷۵

توکیو ۳۳۱/۳۲۷/۳۱۲

تولون ۳۱۵

تونس ۳۵۴/۳۱۵/۲۹۰/۱۷۵/۱۴۸

تهران ۳۳۴/۳۲۴/۳۲۳/۳۱۶

تیرویل ۵۴

تینیان ۳۲۷

ج

جاوه ۳۱۱/۱۶۸/۱۵۷

جبل الطارق ۲۹۹/۱۷۹

جزایر آالد ۲۳۵

جزایر ادویه ۱۵۷

جزایر بیسمارک ۱۶۸

جزایر فلوریدا ۳۱۳

جزایر لادرون ۱۶۸

جزایر هاوایی ۱۶۹/۱۶۸

جزایر هند غربی ۱۷۹

جزیره دومرا ۲۵۶

جزیره ساموآن ۱۶۹/۱۶۸

جزیره سن توباس ۱۵۸

جزیره سن جان ۱۵۸

جزیره سن کروا ۱۵۸

جزیره فالکلند ۱۷۹

جزیره مارشال ۳۱۴

جیبوتی ۲۹۰

چ

چاپولتیک ۳۲۴

چاکو ۲۳۵

چکوسلواکی ۲۳۶/۲۳۰/۲۲۷/۲۱۷

پوزان ۳۳۸

پوزن ۲۲۳/۲۲۱/۱۲۳

پوزنان ۳۴۸

پوسرانی ۲۲۳

ت

تارانتو ۲۹۹

تاسمانی ۱۷۷

تانبرگ ۲۰۸

تایلند ۳۵۸/۳۱۱/۳۰۹

تبت ۱۶۳/۱۶۲

تراس ۲۲۸/۲۲۷

تراک ۳۱۴

ترانت ۲۰۹/۵۴

ترانسوال ۱۷۸/۱۷۱

ترانسیلوانی ۳۳۲/۲۲۷/۱۴۹

ترکستان ۱۶۷

ترکیه ۱۴۶/۱۴۵/۱۴۴/۱۴۳/۴۳/۲۸

۱۹۵/۱۵۳/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۸/۱۴۷

۲۲۸/۲۱۷/۲۱۶/۲۰۹/۲۰۸/۱۹۹

۲۹۱/۲۶۵/۲۶۱/۲۶۰/۲۳۶/۲۳۵

۳۳۹/۳۲۴/۳۲۰/۳۰۴/۳۰۱/۲۹۳

۳۵۳/۳۵۲/۳۴۷/۳۴۶/۳۴۴/۳۴۰

تروپو ۲۷/۱۹

تریانن ۲۲۷

تریپولی ۱۴۸

تریست ۳۵۱/۳۳۱/۳۲۱/۲۰۹/۱۹۵/۵۴

تسالی ۱۴۶

تندوس ۲۲۸

تورگاو ۳۲۰/۳۱۷

تورنتو ۱۹۵

نورین ۵۲

دریای مرجان ۳۱۲
 دمشق ۱۴۷
 دنپیر ۳۱۶
 دوبروجه ۳۳۲/۲۲۷/۱۴۶/۱۴۵
 دوبلین ۲۵۲
 دودکانز ۳۳۱/۲۲۸
 دوسیسیل ۵۱/۴۸/۳۹/۲۶
 دوبارتون اوکس ۳۲۵/۳۲۴
 دونکرك ۲۹۶

ر

رابول ۳۱۴
 راپالو ۲۴۶
 رانگون ۳۲۶
 رایس بول ۳۱۳
 راین ۲۸۱/۲۶۷/۲۶۱/۲۴۷/۵۰/۱۷
 ۲۸۴
 رم ۱۹۴/۱۳۸/۷۹/۶۱/۵۴/۵۲/۵۱
 ۳۱۶/۲۹۰/۲۸۸/۲۷۹/۲۶۴/۲۵۶
 رسس ۳۲۰
 رن ۱۱۱
 رینس پالاتینت ۶۲
 رودباگ ۲۹۴
 رودخانه ازن ۲۰۷
 رودخانه پو ۳۱۶
 رودخانه راین ۲۵۰/۲۲۶/۲۲۵/۲۱۵
 رودخانه زامبری ۱۷۲
 رودخانه سنت لاورنس ۳۴۶
 رودخانه گنگ ۱۸۰
 رودخانه هندوس ۱۸۰
 رود دونتس ۳۰۲
 رودزیا ۱۷۳ - ۱۷۹

۲۶۷/۲۶۲/۲۵۹/۲۵۷/۲۵۰/۲۴۸
 ۲۹۰/۲۸۹/۲۸۶/۲۸۵/۲۸۴/۲۸۳
 ۳۵۳/۳۰۹
 چونگ کینگ ۳۱۳/۳۰۹
 چین ۱۶۳/۱۶۲/۱۶۱/۱۶۰/۱۲۴/۸۸
 ۲۳۶/۲۳۵/۲۲۵/۱۶۷/۱۶۶/۱۶۴
 ۳۲۳/۳۱۱/۳۰۹/۳۰۸/۲۹۲/۲۴۱
 ۳۴۷/۳۳۸/۳۳۱/۳۳۰/۳۲۶/۳۲۵
 ۳۵۸/۳۵۷/۳۵۰/۳۴۹

ح

حبشه ۲۵۶/۲۴۲/۲۳۶/۱۷۵/۱۷۳/۱۳۱
 ۳۳۲/۳۰۹/۳۰۰/۲۹۲
 حجاز ۲۳۱

د

داج هاربور ۳۱۲
 داخو ۳۲۲
 داردانل ۲۲۸/۲۲۲/۲۰۹/۳۵
 دارشتات ۶۰
 داکار ۳۱۴
 دالماسی ۲۳۰
 دانزیک ۲۹۱/۲۳۰/۲۲۳
 دانمارک ۲۹۵/۲۲۴/۱۵۸/۱۲۳/۵۷
 ۳۵۷/۳۲۱/۳۲۰/۲۹۷
 دانوب ۳۳۳/۳۳۱/۳۰۱/۲۲۷
 درنا ۳۰۴
 دریاچه چاد ۱۷۲
 دریاچه‌های مازورین ۲۰۸
 دریای سرخ ۱۸۹
 دریای سیاه ۱۹۴/۱۴۵/۱۲۱/۳۵
 دریای شمال ۱۲۴

ریوگراندہ ۱۶۹

روستوف ۳۰۲

ز

روسیتہ ۲۸/۲۷/۲۶/۲۵/۱۹/۱۷/۱۶/۱۲

زارا ۲۳۰

۶۵/۶۳/۵۸/۵۶/۴۹/۴۵/۴۳/۳۴

زاگرب ۳۱۸

۱۳۲/۱۲۴/۱۲۳/۱۲۲/۱۲۱/۱۱۵

زلاند جدید ۳۵۶

۱۴۳/۱۴۰/۱۳۸/۱۳۷/۱۳۶/۱۳۵

زنگبار ۱۷۲

۱۵۲/۱۵۰/۱۴۹/۱۴۶/۱۴۵/۱۴۴

زوریخ ۵۰

۱۶۶/۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۶۰/۱۵۳

زیگفرید (خط زیگفرید) ۲۹۴

۱۸۸/۱۸۷/۱۸۶/۱۸۴/۱۸۲/۱۶۷

۲۰۰/۱۹۸/۱۹۷/۱۹۲/۱۹۰/۱۸۹

۲۱۰/۲۰۹/۲۰۶/۲۰۴/۲۰۲/۲۰۱

۲۴۵/۲۴۲/۲۲۲/۲۱۳/۲۱۲

ژ

روسیہ شوروی ۲۴۳/۲۳۶/۲۳۳/۲۳۱

۲۵۸/۲۵۷/۲۴۸/۲۴۷/۲۴۶/۲۴۴

۲۷۶/۲۷۵/۲۷۴/۲۷۳/۲۶۹/۲۶۵

۲۹۲/۲۹۱/۲۸۷/۲۸۶/۲۸۴/۲۸۲

۳۰۲/۳۰۱/۲۹۹/۲۹۵/۲۹۴/۲۹۳

۳۱۳/۳۱۲/۳۱۰/۳۰۵/۳۰۴/۳۰۳

۳۳۰/۳۲۷/۳۲۵/۳۲۳/۳۲۲/۳۲۱

۳۳۶/۳۳۵/۳۳۴/۳۳۳/۳۳۲/۳۳۱

۳۴۸/۳۴۷/۳۴۵/۳۴۴/۳۳۸/۳۳۷

۳۵۷/۳۵۵/۳۵۴/۳۵۲/۳۵۰/۳۴۹

۳۵۹

رومانی ۱۴۹/۱۴۶/۱۴۵/۱۲۳/۵۱/۵۰

۲۳۰/۲۲۷/۲۱۱/۲۱۰/۱۹۵/۱۵۲

۳۱۶/۳۰۱/۳۰۰/۲۹۱/۲۶۱/۲۵۹

۳۵۲/۳۳۱/۳۱۷

روملی شرقی ۱۵۰/۱۴۶

۳۲۰/۲۶۱/۲۴۹

ریباجی ۲۹۵

ریو ۳۵۶/۳۴۵

ریوداورو ۱۷۵

ریودوژانیرو ۳۰۷

ژاپن ۱۶۳/۱۶۲/۱۶۰/۱۴۲/۱۳۹/۱۲

۱۹۷/۱۹۰/۱۶۷/۱۶۶/۱۶۵/۱۶۴

۲۴۱/۲۳۵/۲۳۳/۲۳۱/۲۲۴/۲۲۱

۲۸۷/۲۸۶/۲۸۲/۲۷۷/۲۶۳/۲۴۷

۳۰۷/۳۰۵/۳۰۱/۲۹۲/۲۸۹/۲۸۸

۳۱۳/۳۱۲/۳۱۱/۳۱۰/۳۰۹/۳۰۸

۳۲۵/۳۲۴/۳۲۳/۳۱۹/۳۱۸/۳۱۴

۳۴۵/۳۳۰/۳۲۹/۳۲۸/۳۲۷/۳۲۶

۳۵۸/۳۵۱

ژنو ۳۴۸/۲۶۴/۲۴۶/۲۳۴

ژیلبرت ۳۱۴

ساحل طلا ۱۷۹/۱۷۳

ساخالین ۱۶۷/۱۶۶

سادوا ۶۰/۵۹/۴۴

سار ۳۴۹/۳۳۳/۳۲۰/۲۳۸/۲۲۴

ساراجوو ۱۹۹

ساردنی ۲۹۹/۵۱/۵۰/۴۹/۴۸/۴۰/۳۹

ساسکا چوان ۱۷۷

ساکس ۴۰/۱۷

سالونیک ۲۱۶/۲۱۴/۱۵۵/۱۴۸

ساموآن ۱۲۴

سیرنائیک ۱۴۸	سان استفانو ۱۴۵/۱۴۶
سیسیل ۳۱۵/۵۲/۰۱/۳۲۳	سان فرانسیسکو ۳۲۴
سیلان ۳۵۹/۱۷۹	ساووا ۲۹۰/۵۱/۴۹
سیلزی ۲۳۵/۲۲۴/۲۲۱	سائول ۳۳۸
سیلیسی ۲۲۸	سپان ۳۲۷
سینا ۳۵۴	سدان ۶۵/۴۴
سین کیانگ ۱۶۲	سلبس ۱۶۸
ش	سمولنسک ۳۱۶
شان تونگ ۱۲۴	سنت طوماس ۱۷۱
شلسویک ۱۲۳/۵۹/۵۷/۲۲۴	سن ژرمن ۲۲۷
شیلی ۱۸۴/۱۷۰/۱۶۹	سنگاپور ۳۱۱
شیمودا ۱۶۵	سواستوپول ۳۰۳
شیموتوسکی ۱۶۵/۱۶۲	سودان ۱۸۰/۱۷۳/۱۸۹/۳۵۳
ص	سوئد ۲۹۵/۲۹۳/۲۳۵/۱۵۸/۱۵۴/۱۷
صربستان ۱۴۹/۱۴۶/۱۴۵/۱۴۴/۱۵۰	سور ۲۲۸
۱۹۸/۱۹۵/۱۵۵/۱۵۲/۱۵۱/۲۰۰	سوئز ۳۴۱/۳۲۹/۳۱۴/۳۰۰/۲۸۷/۱۷۵
۲۱۷/۲۰۹/۲۰۸/۲۰۱	۳۵۴/۳۵۳
ط	سوازیلند ۱۷۹
طبرق ۳۰۴/۳۰۰	سوریه ۳۲۱/۳۲۰/۳۰۴/۲۲۸/۱۴۷
طرابلس ۱۹۹	۳۵۴/۳۵۳
ع	سولفرینو ۵۰
عثمانی ۱۵۳/۱۵۰/۱۴۸/۶۷	سولومون ۳۱۴/۳۱۲/۳۱۱
عراق ۳۵۴/۳۵۳/۳۰۴	سوم ۲۹۶/۲۱۰/۵۰
عربستان سعودی ۳۵۳	سوماترا ۱۶۸/۱۵۷
غزه ۲۵۴	سومالی ۲۵۶/۱۸۰/۱۷۵/۱۷۳
ف	سوئیس ۲۶۱/۱۸۴/۱۵۷/۱۵۶/۱۵۴
فاشودا ۱۸۸/۱۷۲	۲۹۳
فرانسه ۲۰/۱۹/۱۷/۱۶/۱۳/۱۲/۴/۳	سیام ۲۲۵
	سیرالئون ۱۸۰/۱۷۹/۱۷۳
	سیبری ۲۴۵/۱۶۳/۱۳۹/۱۳۴
	سیدی بارانی ۳۰۰
	سیرت (خلیج سیرت) ۳۰۳

۳۰۸/۳۲۷/۳۲۶/۳۱۳/۳۱۲/۳۱۰

فیوم ۲۳۰

ق

قارص ۱۴۶

قاهره ۳۲۴/۱۸۹

قبرس ۱۷۹/۱۴۶

قسنطنیه ۲۲۸/۱۹۸/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۳

۲۶۵

قفقاز ۳۱۶/۳۱۴/۳۱۳/۳۰۳/۳۰۲

ک

کاپ ۱۸۹

کاپرا ۴۹

کاپ رود ۱۷۱

کاتالون ۲۵۸

کادیز ۲۱

کارپات ۲۸۶

کارلسباد ۲۶

کارلوویتس ۱۴۳

کارولین ۱۲۸/۱۲۴

کازابلانکا ۳۲۳/۳۱۴/۱۸۴

کاگوشیما ۱۶۵

کاسبوج ۳۵۰/۱۶۳

کامرون ۱۷۵/۱۷۲

کانادا ۲۰۹/۱۷۹/۱۷۸/۱۷۷/۱۷۶

۳۵۷/۳۵۶/۳۴۲/۳۴۰/۳۳۵/۳۰۸

کانال کیل ۲۲۵

کانتون ۱۶۱

کبک ۳۲۳/۱۷۷

کرت ۳۰۱/۳۰۰/۱۵۱/۱۴۸/۱۴۷

کرس ۲۹۰

۲۹/۲۸/۲۷/۲۶/۲۴/۲۳/۲۲/۲۱

۴۷/۴۶/۴۵/۴۴/۴۲/۳۹/۳۵/۳۴

۶۱/۶۰/۵۸/۵۶/۵۲/۵۱/۵۰/۴۹

۷۹/۷۶/۶۷/۶۶/۶۵/۶۴/۶۳/۶۲

۱۰۷/۱۰۶/۱۰۴/۱۰۳/۱۰۲/۸۱

۱۱۷/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۲/۱۱۱/۱۰۹

۱۴۵/۱۳۵/۱۲۴/۱۲۳/۱۲۲/۱۲۱

۱۶۵/۱۶۳/۱۶۲/۱۶۱/۱۵۳/۱۴۸

۱۷۵/۱۷۳/۱۷۲/۱۷۱/۱۶۷/۱۶۶

۱۸۹/۱۸۷/۱۸۶/۱۸۴/۱۸۳/۱۸۲

۲۰۱/۱۹۹/۱۹۷/۱۹۵/۱۹۴/۱۹۰

۲۱۳/۲۱۱/۲۱۰/۲۰۶/۲۰۵/۲۰۲

۲۳۰/۲۲۸/۲۲۴/۲۲۳/۲۲۱/۲۱۴

۲۵۶/۲۴۹/۲۴۷/۲۴۱/۲۳۹/۲۳۸

۲۶۷/۲۶۴/۲۶۳/۲۶۲/۲۶۱/۲۵۷

۲۸۲/۲۸۱/۲۷۷/۲۷۴/۲۶۹/۲۶۸

۲۹۱/۲۹۰/۲۸۷/۲۸۶/۲۸۵/۲۸۳

۲۹۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۴/۲۹۲

۳۲۵/۳۲۲/۳۲۰/۳۱۵/۳۰۵/۳۰۴

۳۵۴/۳۵۱/۳۴۹/۳۳۶/۳۳۱/۳۳۰

۳۵۸/۳۵۷/۳۵۵

فرانکفورت ۳۱۷/۱۰۰/۶۶/۴۱/۴۰/۲۹

فرمز ۳۴۹/۱۶۶

فلسطین ۳۰۴/۲۸۷/۲۵۵/۲۵۴/۲۲۸

۳۴۰/۳۳۷

فلوریدا ۱۶۹

فوجاو ۱۶۲

فنلاند ۱۴۱/۱۳۹/۱۳۸/۱۳۴/۲۶/۱۷

۲۹۵/۲۶۳/۲۶۲/۲۳۶/۲۳۵/۲۳۳

۳۳۲/۳۱۷/۳۰۱

فیلی پوپولیس ۱۴۶

فیلیپین ۳۰۹/۳۰۵/۲۹۲/۱۶۹/۱۶۸/۱۲۸

گشتاین ۵۹/۵۸	کرواسی ۲۲۷
گالیولی ۲۲۸	کره ۳۳۸/۳۳۷/۳۲۹/۱۶۶/۱۶۳/۲۶۲
گالیسی ۲۳۰/۲۲۱/۲۰۸	کریمه ۳۲۴/۳۰۳/۱۴۵/۱۴۳/۶۵/۴۷
گاسپیا ۱۸۰/۱۷۹/۱۷۳	کشمیر ۳۵۳/۳۵۲
گانا ۳۴۱	کلمبیا ۲۳۵
گراف سپی ۲۲۹	کنگو ۳۵۹/۱۷۲/۱۷۱
گریت ترک ۱۷۱	کنگوی فرانسه ۱۷۵/۱۷۳
گرینلند ۳۰۸/۳۰۴/۱۵۸	کنینگتن ۳۳
گوآدال کانال ۳۱۳	کواجالین ۳۲۵
گوام ۳۲۷/۳۱۰/۱۶۹/۱۶۸/۱۲۸	کوانک چاووان ۲۴۱/۱۶۳
گوریزیا ۵۴	کوب ۳۲۷
گونا ۳۱۴	کوبا ۳۵۹/۱۲۸
گینه ۱۷۵	کوبلنز ۳۲۰/۲۲۶
گینه پرتغال ۱۷۱	کوچوک کانیاچی ۱۴۳
گینه جدید ۳۱۴/۳۱۲/۳۱۱/۱۶۸/۱۵۷	کورفو ۲۳۵/۲۱۷
گیوشاو (خلیج) ۱۶۸	کوره جیدور ۳۱۲
ل	کوستاریکا ۲۳۱/۱۶۹
لاتوی ۳۰۱/۲۹۴/۲۶۲	کوستوزا ۳۹
لائوس ۳۵۹/۳۵۵	کوش شین ۱۶۳
لاونبرگ ۱۲۲	کولن ۳۲۰/۳۱۷/۲۲۶
لاونبورگ ۵۹/۵۸/۵۷	کولونی - کاپ ۱۷۸/۱۷۱
لايه ۲۳۹/۱۹۲/۱۸۶/۱۸۴/۱۸۲	کوپین ۲۹۷
لایاخ ۲۷/۱۹	کوئینزلند ۱۷۷
لایزیک ۳۱۷	کیانگسی ۳۱۳
لبنان ۳۵۴/۳۵۳/۳۲۱	کیائوچاو ۲۴۱/۱۶۳
لمباردی ۵۰/۴۹/۴۷/۳۹/۲۶	کیسکا ۳۱۴/۳۱۲
لندن ۱۷۰/۱۵۱/۱۴۷/۳۳/۲۷/۲۴	کیف ۳۱۶/۳۰۲
۳۲۱/۲۹۹/۲۸۸/۳۶۳/۲۵۳/۱۷۹	کیل ۲۲۰/۶۰
۳۴۵	گ
لنینگراد ۳۱۷/۳۰۳/۳۰۲	گابون ۱۷۱
لوبلین ۳۲۱	گائتا ۵۱

ماریان ۱۲۴	لوتسک ۲۱۰
ماژنتا ۵۰	لورن ۲۲۳/۲۲۲/۲۲۱/۱۹۵/۱۲۳/۶۶
ماژنیو (خط ماژنیو) ۲۹۶/۲۹۴	لوزان ۲۶۳/۲۵۴/۲۲۸
ماساچوست ۲۴۰	لوزون ۳۲۵
ماکاسار ۳۱۱	لوکارنو ۲۶۳/۲۵۰/۲۴۹
ماکائو ۱۶۱	لوکزامبورگ ۲۹۷/۲۹۶/۲۲۵/۶۲/۴
مالت ۳۰۰/۱۷۹	۳۵۸/۳۵۷/۳۵۱
مالمدی ۲۲۳	لهاسا ۳۵۰
مالایا ۳۱۱/۳۱۰/۳۰۹/۳۰۵/۱۸۰	لهستان ۶۳/۶۲/۵۸/۵۶/۳۰/۲۸/۲۶
۳۴۱	۲۲۲/۲۲۱/۲۱۶/۲۰۸/۱۳۸/۶۵
مانچوری ۲۸۹/۱۶۷/۱۶۶/۱۶۳/۱۶۲	۲۴۶/۲۳۸/۲۳۰/۲۲۷/۲۲۴/۲۲۳
۳۲۸/۳۰۸	۲۹۱/۲۸۶/۲۶۸/۲۶۲/۲۶۰/۲۵۰
مانرهایم ۲۹۴	۳۰۶/۳۰۱/۲۹۷/۲۹۴/۲۹۳/۲۹۲
مانش ۲۹۹/۲۹۶/۲۰۷	۳۳۸/۳۳۵/۳۳۴/۳۲۴/۳۲۱/۳۱۶
مانیلا ۳۲۶/۳۲۵	لیائوتونگ ۱۶۳/۱۶۲
ماینز ۲۲۶	لیبریا ۲۲۵/۱۷۳
متز ۶۶	لیبی ۳۵۳/۳۰۳/۳۰۰/۲۵۶/۱۴۸
مجارستان ۱۵۴/۶۷/۶۱/۴۳/۴۲/۳۰	لیت ۳۲۵
۲۴۱/۲۳۶/۲۲۷/۲۱۸/۱۵۶/۱۵۵	لیتسین ۲۳۵
۳۴۸/۳۳۱/۳۲۰/۲۸۶/۲۶۲	لیتوانی ۳۰۱/۲۹۴/۲۶۲/۲۴۶/۲۲۴
مدیترانه ۳۱۵/۳۰۴/۲۹۹/۲۸۲/۲۰۹	۳۴۸
۳۴۴	لیگاین گالف ۳۲۶
مراکش ۱۸۹/۱۸۲/۱۷۵/۱۷۳/۱۲۸	لیما ۳۰۷
۳۱۴/۲۵۸/۲۲۵/۱۹۹/۱۹۷	لیونی ۱۳۸
مسکو ۳۲۳/۳۱۶/۳۰۳/۳۰۲/۱۳۸	
۳۳۴/۳۳۳/۳۳۱	م
مصر ۱۷۹/۱۷۳/۱۴۸/۱۴۷/۳۴/۲۷	ماداگاسکار ۱۷۵/۱۷۲
۳۲۰/۳۰۴/۳۰۰/۲۵۴/۲۲۵/۱۸۹	مادارا ۱۷۱
۳۵۴/۳۵۳/۳۴۴/۳۴۰/۳۳۷/۳۳۴	مادرید ۲۱
مغولستان ۱۶۷/۱۶۳/۱۶۲	مارت (خط مارت) ۳۱۵/۳۱۴
مقدونیه ۲۲۷/۱۵۵/۱۵۱/۱۴۶	مارسی ۳۹
مکزیک ۳۴۵/۳۳۴/۳۲۴/۱۶۹/۶۱/۴۷	مارن ۲۹۶/۲۰۷/۲۰۴

نوگورود ۳۱۷	مکزیکوسیتی ۶۳
نوویا اسکوتیا ۱۷۷	ممل ۲۹۰/۲۲۴
نووی بازار ۱۴۶	منچستر ۲۴
نیجریه ۱۸۰/۱۷۹/۱۷۵/۱۷۲	موراوی ۲۸۶/۲۱۷
نیاسلند ۱۸۰	مورسبی ۳۱۴
نیس ۲۹۰/۵۱/۴۹	مورسنه ۲۲۳
نیل ۱۸۹	موره ۱۴۷
نیمان ۲۲۴	مولداوی ۱۴۵/۲۷
نینگپو ۱۶۲	موتنگرو ۱۵۱/۱۵۰/۱۴۶/۱۴۵/۱۴۴
نیوزلاند ۱۷۸/۱۷۷	۲۱۷/۱۵۲
نیوفاندلند ۱۷۷	مونرو ۱۵
نیولانارک ۷۹/۱۳	مونینگ ۲۸۴/۲۶۸/۲۶۷/۲۴۸/۲۳۶
نیو هارونی ۷۹	۲۹۰/۲۸۹/۲۸۷/۲۸۶/۲۸۵
نیویورک ۳۳۴/۱۷۰	میدوی ۳۱۲
	میلان ۳۹/۱۷
و	میسی سیپی ۱۶۹
واتیکان ۲۵۵/۱۳۱/۱۱۲/۷۶	مین دورو ۳۲۶
وارتبورگ ۲۶	
واشنگتن ۲۶۵/۲۴۱/۲۱۶	ن
والاشی ۱۴۵	ناپل ۵۲/۵۱
وایمار ۲۲۰	ناقال ۱۷۸/۱۷۱
ورتمبرگ ۶۶/۶	ناساو ۶۰
وردن ۲۱۰	ناکازاکی ۳۳۵/۳۲۸
ورسای ۲۳۸/۲۲۳/۲۲۲/۲۱۶/۲۰۲/۶۶	ناگویا ۳۲۷
۲۸۷/۲۸۱/۲۵۰	نانکینگ ۱۶۲
ورشو ۳۱۷/۲۰۸	ناوارون ۲۷
ورونا ۲۱/۱۹	نپال ۱۶۳
وست مینستر ۹۴	نروژ ۳۲۱/۲۹۷/۲۹۶/۲۹۵/۱۵۹/۱۵۸
ولادی وستوک ۱۶۷	نوارا ۳۹
ونزیاجولیا ۳۳۱	نوبی ۲۲۷
ونسی ۵۸/۵۲/۵۰/۴۹/۴۷/۳۹/۲۶/۱۷	نورماندی ۳۲۰
۱۲۱/۶۵/۵۹	نورنبرگ ۳۳۰

۳۵۸/۳۵۷/۳۵۱/۳۳۴/۳۲۱/۳۲۰
 هلیکولند ۲۲۵/۱۷۲/۱۲۴
 هندوچین ۳۱۱/۳۰۹/۱۶۷/۱۶۳/۱۶۲
 ۳۵۵/۳۵۰/۳۴۹
 هند شرقی ۳۱۱/۷۴
 هندوستان ۱۷۵/۱۶۷/۱۶۳/۱۶۱/۱۵۳
 ۳۱۳/۲۵۴/۲۵۳/۱۸۱/۱۸۰/۱۷۶
 ۳۵۸/۳۵۳/۳۵۲/۳۴۰/۳۳۹/۳۲۹
 ۳۵۹
 هنگری ۱۴۹
 هنگ کنگ ۳۱۰/۳۰۰/۱۷۹/۱۶۲
 هولشتاین ۵۹/۵۸/۵۷
 هیروشیما ۳۳۵/۳۲۷
 هیمالیا ۱۸۰

ی

یالتا ۳۳۴/۳۲۵/۳۲۴
 یانگ تسه ۳۱۳
 یوین ۲۲۳
 یوکوهاما ۳۲۷/۳۱۲/۱۶۵
 یوگوسلاوی ۲۵۹/۲۳۵/۲۳۰/۲۲۷/۲۱۷
 ۳۳۲/۳۳۱/۳۲۴/۳۱۸/۳۰۰/۲۶۱
 ۳۵۷/۳۵۲/۳۵۱/۳۴۸/۳۳۸
 یونان ۱۴۸/۱۴۷/۱۴۶/۱۴۴/۲۸/۲۷/۱۵
 ۲۲۳/۲۱۴/۱۹۵/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۹
 ۳۰۰/۲۶۱/۲۳۷/۲۳۵/۲۲۸/۲۲۷
 ۳۴۰/۳۳۹/۳۳۲/۳۳۱/۳۲۱/۳۰۴
 ۳۵۲/۳۴۶/۳۴۴
 یمن ۳۵۴/۳۵۳

ویبورگ ۱۴۱
 ویتمین ۳۵۵
 ویتنام ۳۵۵
 ویشی ۳۱۵/۳۰۴/۲۹۷
 ویک ۳۱۰
 ویکتوریا ۱۷۷
 ویلافرانکا ۶۵/۵۰/۴۴
 ویلز ۹۷
 ویلز جنوبی ۱۷۷
 ویلنا ۲۰۸
 وین ۴۳/۴۲/۴۱/۲۸/۱۹/۱۷/۱۶/۱۵
 ۱۹۴/۱۳۴/۶۷/۵۸/۵۷/۴۴
 وی-های-وی ۲۴۱/۱۶۳

ه

هاکودات ۱۶۵
 هامبورگ ۳۱۷
 هانس ۴۰
 هانکو ۳۰۹/۲۹۵
 هانور ۳۱۷/۱۲۳/۶۰/۴۰
 هانوی ۳۵۵
 هاوانا ۳۰۷
 هاوائی ۳۴۴/۳۱۰/۳۰۵
 هرزگوین ۱۵۱/۱۵۰/۱۴۷/۱۴۶/۱۴۵
 ۲۰۰/۱۹۸/۱۵۵
 هسه دارمشتاد ۶۶
 هسه کاسل ۶۰
 هلند ۱۶۸/۱۶۵/۱۶۱/۱۵۷/۱۷/۴
 ۳۱۱/۳۰۹/۲۹۸/۲۹۷/۲۹۶/۲۳۳

فهرست اسامی اشخاص

الکساندر سوم (تزار) ۱۳۸/۱۳۷/۱۲۲

۱۳۹

آلکساندر فن هوپولد ۷۲

آلکسی دو توکویل ۲۷۹/۳۷/۳۶

آلوئیس فن اهرنتال ۱۹۸

آمادئو اوساوا ۱۲۷

آندره کارنگی ۱۸۴

آیزنهاور ۳۰۹/۳۴۶/۳۴۳ / ۳۲۰

آیشتاین ۲۷۲

الف

آبرت ۲۴۸/۲۲۱/۲۲۰

آتلی ۳۴۰/۳۲۴/۳۲۲

ادوارد درومون ۱۱۱

ادوارد گری ۲۰۲/۲۰۱/۱۹۴/۱۹۰/۱۱۰

ادوارد هشتم ۲۰۳/۲۰۱

ادوین مارکهایم ۳۰

ارنست رنان ۷۰

اریکسن ۷

اسپا فیلد ۲۴

اسپاک ۳۳۴

اسپنسر هربرت ۷۴

استالین ۳۰۲/۳۰۱/۲۴۸/۲۴۷/۲۴۶

۳۴۸/۳۴۷/۳۲۴/۳۲۳

استامبولو ۱۰۰

استانبولینسکی ۲۱۶

استانلی ۱۷۱

استاویسکی ۲۰۷

آ

آبراهام داربی ۶

آتاتورک ۲۶۰/۲۶۰/۲۲۸/۲۱۷

آچسون ۳۴۰/۳۳۶

آدام اسمیت ۱۲

آدلای استیونسون ۳۴۴/۳۴۳

آدلف تییر ۳۶

آدمیرال کولچاک ۲۴۰

آدنائر ۳۳۳

آرتور گریفیت ۲۰۲

آرشیدوک فرانسیس فردیناند ۱۹۹/۱۰۳

آرشیدوک ماکسمیلین ۶۴/۶۳

آرک رایت ۵/۱

آسکیت ۹۲

آگوستینو دپرتیس ۱۳۲

آلبرخت فن رون ۵۶

آلفرد نوبل ۱۸۴

آلفرد والانس ۷۴

آلفونس دوازدهم ۱۲۷

آلفونس سیزدهم ۳۰۸/۱۲۸

آلکازامورا ۲۰۸

آلکساندر (صربستان) ۲۰۹/۱۴۹

آلکساندر اول (تزار) ۲۶/۲۰/۱۹/۱۶

۶۷/۲۷

آلکساندر دوم (تزار) ۱۳۰/۱۲۲/۱۲۱

۱۴۲/۱۴۱/۱۴۰/۱۳۸/۱۳۷/۱۳۶

۱۴۹/۱۴۰

بالدوین ۲۵۱	استرهازی ۱۱۱
بالفور ۲۲۲	استولپین ۱۴۱
بانرمان - سرهنگ کامپیل ۹۶	استیونسون ۶
بایرون ۴۵/۲۷/۲۵	اسحق بن زوی ۳۲۷
بتمان هولوگ ۲۱۹/۲۰۱/۱۲۵	اسکار دوم ۱۵۹
برایت ۸۸	اسموتس ۲۲۳
برتراند راسل ۲۷۵/۷۱	اشلی ۸۹/۳۳
برتون وودز ۳۲۲	اشلیف ۲۰۷/۲۰۲/۱۹۲
برچتولد ۲۰۱/۲۰۰	افلاطون ۷۱
برنهارد ۲۹۶	الی دکاز ۲۰
برونر ۳۳۱	الیزابت دوم ۳۴۰
برونینگ ۲۴۹	الی ویتنی ۵
بریان ۲۸۷/۲۶۳/۲۵۶/۱۹۳/۱۱۲	اسون دووالرا ۲۵۳/۲۵۲
بل ۶/۱	اسیل زولا ۱۱۱
بلان ۸۰	انگلز ۸۱/۸۰
بنش ۳۵۳/۲۵۹/۲۱۸	اوبرنویچ ۱۴۴
بن گوریون ۳۳۷	اوتو ۱۴۸/۱۴۴
بوخاوین ۲۴۶	اوپینلک ۳۱۴
بورک (ادموند) ۲۷۸	اورلاندو ۲۲۳
بوریس سوم ۲۶۱/۲۱۶	اوکونل دوانیل ۹۸/۳۱
بولانژه (ژنرال) ۱۱۱/۱۱۰	اوگوست کنت ۷۳
بولگانین ۳۴۸/۳۴۷	اولیانوف ۲۴۳
بولوو ۱۸۸	ایدن ۳۴۱/۲۹۸/۲۸۳/۲۸۲
بونچه ۳۳۷	ایزابلا ۳۴
بونه ۲۸۴	ایزابل دوم ۱۲۹/۱۲۷/۶۵
بویل ۶۹/۳	ایزولسکی ۱۹۸
بیسمارک ۶۲/۶۰/۵۹/۵۸/۵۷/۵۶/۴۵	ایشی باشی ۳۵۰
۱۱۸/۱۱۶/۱۱۵/۱۱۳/۷۶/۶۶/۶۵	اینونو ۲۶۰
۱۸۷/۱۲۴/۱۲۲/۱۲۱/۱۲۰/۱۱۹	
۲۸۴/۱۹۴	
یکول روبر ۴	

ب

بادوگلیو ۳۱۵

باکونین ۱۳۷/۸۴/۸۳/۸۰

تروتسکی ۲۴۶/۲۴۰/۲۴۴/۲۴۳/۲۱۳

۲۴۸/۲۴۷

ترومن ۳۴۳/۳۴۲/۳۴۱/۳۲۴/۳۲۲

۳۴۰/۳۴۴

تریگولی ۳۳۴

تسالدوریس ۲۶۰

توهسی (امپراطریس) ۱۶۴

توفیق نسیم پاشا ۲۵۴

تولستوی ۸۳

توماس آکیناس ۷۷

توماس پین ۲۵

توماس دیوی ۳۴۳

توماس مور ۷۱

تویو ۳۳۱/۳۰۹

تیتو ۳۵۲/۳۱۸

تیر ۱۰۵

ج

جان راسل ۹۱

جان رایت ۱۱

جان سمیتون ۶

جانسون ۲۶۲

جان ششم ۲۳

جان فوستر دالس ۳۴۶

جان کنندی ۳۴۴

جان کی ۵

جان لویس ۳۴۲

جان مورلی ۹۰

جان میل ۸۷

جرزینسکی ۲۴۶/۲۴۰

جرمی بنتام ۲۵

جورج مارشال ۳۴۵/۳۴۴

پ

پاپ ۲۵۶/۱۲۶/۶۸/۶۷/۵۲/۵۰/۳۸

پاپ پی دوازدهم ۲۹۱

پاپ پی دهم ۱۳۲/۷۸

پاپ پی نهم ۱۳۲/۷۷/۷۶/۳۹

پاپ پی هفتم ۱۱۰

پاپ لوئی سیزدهم ۱۰۳

پاپن ۵

پادروسکی ۲۲۱

پالمرستون ۹۱/۹۰/۴۵/۳۵/۳۴

پتن ۲۹۷/۲۱۰

پدروی اول ۲۳

پدروی چهارم ۲۳

پرنس پل (یوگوسلاوی) ۲۵۹

پرودون ۸۳/۸۰

پریمو دوریورا ۲۵۸

پطراول (صربستان) ۲۱۷/۱۵۰

پطردوم (صربستان) ۲۵۹

پطركبير (روسیه) ۱۵۰/۱۴۵/۱۳۸/۱۳۴

پل دومر ۲۵۷

پل کامبون ۱۹۰/۱۸۹

پلوه ۱۴۰/۱۳۹/۱۳۸/۱۳۷

پل هوفمان ۳۴۵

پیزارو ۱۶۹

پیکار (سرهنگ) ۱۱۱

پیلسودسکی ۲۶۰/۲۲۱

ت

تافت ۳۴۲/۲۴۱

تافویل ۱۰۱

تالیران ۱۷

تاوونزد ۴

دوستو ۱۶۹
 دوگل ۳۴۹/۳۴۸/۳۲۳/۳۱۰/۲۹۷
 ۳۵۵
 دوگلاس هاید ۲۵۳
 دولیتل (سرهنگ) ۳۱۲
 دون کارلوس ۳۴
 دون سیگل ۲۳
 دونیتس ۳۳۱/۳۲۱/۳۲۰
 دیسرائیلی ۱۷۳/۹۵/۹۱/۹۰/۸۷/۴۵
 دیوز ۲۴۹
 دیوید ریکاردو ۱۳

ر

رادتسکی (مارشال) ۳۹
 رازوموفسکی ۱۶
 روبراوون ۷۹/۱۳
 روبرت پیل ۳۲/۳۱
 روزا لوکزامبورگ ۲۲۰
 روزنبرگ ۳۳۱/۳۲۱
 روزولت ۳۰۷/۳۰۶/۳۰۵/۲۶۵/۲۴۷
 ۳۲۴/۳۲۳/۳۲۲/۳۱۰/۳۰۹/۳۰۸
 ۳۴۵
 رومل ۳۱۵/۳۰۴/۳۰۳
 رونشتد ۳۲۱
 رین تروپ ۳۳۰/۳۲۱
 ریدر ۳۳۱
 ریکوف ۲۴۶
 رینو ۲۹۷

ز

زاهدی ۳۵۳
 زغنول ۲۵۴
 زینوویف ۲۴۷/۲۴۶

جوز ۶۳
 جیمز مونرو ۲۳/۲۲
 جیمز وات ۵
 جیمز هارکریوز ۵

ج

چارلز آلبر ۴۹/۴۸/۳۹/۳۸
 چارلز پارنل ۹۸
 چارلز لایل ۷۲
 چارلز ویلیز ۱۱
 چتروتال ۴
 چرچیل ۳۲۴/۳۲۲/۳۰۸/۳۰۵/۲۹۸
 ۳۴۰
 جمبرلین ۲۸۴/۲۸۳/۲۵۱/۱۸۸/۹۶/۹۵
 ۲۹۸/۲۹۰/۲۸۵
 چوئن لای ۳۵۰
 چیانکای چک ۳۴۹/۳۲۳/۳۰۹

خ

خروشچف ۳۴۸/۳۴۷

د

داروین ۷۷/۷۴/۷۳
 داگر ۷
 دالادیه ۲۸۵
 دالای لاما ۳۵۰
 دانونچو ۲۳۰
 دریفوس ۱۱۱
 دلکاسه ۱۹۷
 دوک آنگولم ۲۲/۲۰
 دوک بری ۲۰
 دوک دورلثان ۱۱۰/۲۸

ژ

سیس اینگوارت ۳۳۱
سیگما رینگن ۱۲۷/۶۵
سیمپسون ۲۵۱
سیهانوک ۳۵۵

ش

شاخت ۳۳۱/۳۲۱
شارل (اطریش) ۲۱۸
شارل (رومانی) ۱۴۹
شارل دهم (فرانسه) ۲۸/۲۱/۲۰/۱۹
شارل فوریه ۷۹/۱۳
شایدسان ۲۲۰
شپرل ۳۲۱
شترايخر ۳۳۱
شترسمان ۲۶۳/۲۴۹
شلی ۴۵/۲۵
شوارتسن برگ ۴۳
شوشنيك ۲۸۳
شومان ۳۵۱
شيكرو يوشيدا ۳۵۰

ع

عبدالحميد ۱۵۱
عبدالقادر ۱۴۸
عبدالناصر ۳۵۴/۳۵۳

ف

فارادی ۷
فاروق ۳۵۳/۲۵۴
فرانسیس پلیس ۲۵
فرانسیس اول ۱۶
فرانسیس داک ۶۱

ژان ژورس ۱۰۸
ژرژ اول ۱۴۹/۱۴۸
ژرژ بونه ۲۸۴
ژرژ پنجم ۲۵۱
ژرژ چهارم ۲۴
ژرژ دوم (یونان) ۳۰۰/۲۶۰
ژرژ ششم ۳۴۰/۲۵۱
ژرژ لووف ۲۴۳
ژرژ میکائلیس ۲۱۹
ژنرال بوت ۱۷۸
ژوزه کالو و سوتلو ۲۵۸
ژوفر ۲۰۷
ژوکف ۳۲۰
ژول کسد ۱۰۸
ژول گروی ۱۰۷
ژولیان ۳۵۱/۲۹۶
ژیرو ۳۱۵

س

سابورو کوروسو ۳۱۰/۳۰۹
سازونوف ۲۰۱
ساگاستا ۱۲۸
سپیر ۳۳۱
سدلر میکائیل ۳۳
سرژ دوویت ۱۴۱/۱۳۹
سیسیل رودز ۱۷۳/۱۷۲
سنت سیمون ۷۹/۱۳
سوزوکی ۳۲۷
سوکارنو ۳۵۱
سون یات سن ۱۶۴

فولتون ۶/۱
فولکه برنادوت ۳۳۷
فونک ۳۳۱
فی (پروفیسور اس. بی. فی.) ۱۹۶
فیصل ۳۵۴

ق

قاسم ۳۵۴

ك

کاپریوی ۱۸۷/۱۲۳
کاترین کبیر ۱۳۸/۱۳۴
کارا ژرژ ۱۵۰/۱۴۹/۱۴۴
کاربوناری ۲۶
کارت رایت ۵
کاردینال پاسلی ۲۹۱
کارلایل ۳۳
کارل لوگر ۱۵۵
کازل لیب گنخت ۲۲۰/۲۱۹
کارلوس اول ۱۲۹
کارول ۲۵۹
کاسترو ۳۵۹
کاستل فیداردو ۵۲
کاسلری ۲۴/۲۲/۱۶
کامنف ۲۴۷/۲۴۶
کانواس دل کاستیلو ۱۲۷
کانینگ ۲۵/۲۲
کاوور ۱۳۱/۵۱/۵۰/۴۹/۴۵
کاویناک (ژنرال) ۴۵/۳۸
کایتل ۳۳۱
کایو ۱۹۹
کردل هال ۳۱۰/۲۸۷

فرانسیس دوم ۵۱
فرانسیسکو کریسپی ۱۳۲
فرانک ۳۳۱
فرانکو ۳۳۴/۲۹۱/۲۸۲/۲۵۹/۱۲۹
۳۵۱/۳۳۵
فرانسوا ژوزف ۱۲۱/۶۱/۵۰/۴۳/۴۲
۱۵۵/۱۵۴
فردریک انگلز ۲۷۴
فردریک سوم ۱۲۲
فردریک کبیر ۱۱۵
فردریک هشتم ۱۵۸
فردیناند اول (اطیش) ۴۳/۴۲
فردیناند اول (رومانی) ۲۵۹
فردیناند (بلغارستان) ۲۱۶/۱۵۲
فردیناند (دوسیسیل) ۴۷
فردیناند ساکس کوبورگ ۱۵۰
فردیناند هفتم ۱۲۷/۳۴/۲۲/۲۱
فردیناند لاسال ۱۱۹/۸۲
فروید ۲۷۲
فریتسشه ۳۳۱
فریک ۳۳۱
فلاندن ۲۵۷
فلیملین ۳۴۹
فن بولو ۱۲۴
فن پاپن ۳۳۱
فن شلايخر ۲۴۹
فن ماکنزن (ژنرال) ۲۱۱/۲۰۹
فن مولتکه ۵۶
فن هومبولت ۱۶
فواد اول ۲۵۴
فورستال ۳۴۵
فوش (ژنرال) ۲۲۲/۲۱۴/۲۱۳

ک

کاربالدی ۵۲/۵۱/۴۸
گاستون دومرگ ۲۵۷
کاليله ۶۹/۳
گامبتالئون ۱۱۰/۱۰۷/۶۶
گاندی ۳۵۲/۲۵۳
گراندوگ میکائیل ۲۴۳
گاوریلو پرینسیپ ۲۰۰
گروسیکو ۳۳۵
گلدستون ۹۸/۹۵/۹۱/۹۰/۸۸/۷۶/۶۵
۱۱۶
گوبلز ۳۲۱
گودیر ۷
گورسینکین ۱۴۱
گورینگ ۳۳۱/۳۲۱
گومولکا ۳۴۸
گیزو ۳۷/۳۶/۳۵
گیشینو ۱۳۹

ل

لانسینگ ۲۲۲
لامارتین ۴۵/۳۷
لاوازیه ۶۹
لاوال ۲۹۷/۲۸۲/۲۵۷
لیرون ۲۵۷
لدرورلن ۴۵
لرد دالهاوسی ۱۸۰
لرد دربی ۹۱
لرد دورهام ۱۷۶
لرد کرومر ۱۷۹
لرد کیچنر ۱۸۹/۱۷۹

کرن والیس ۱۸۰
کروپوتکین ۸۳
کروپتون ۵
کریستیان (نروژ) ۳۲۱
کریستیان نهم ۱۵۸/۵۷
کریستیان دهم ۱۵۸
کلارک ۳۱۵
کلیست ۳۲۱
کلایو ۱۸۰
کلمانسو ۲۲۳/۲۲۲
کلوگ ۲۸۷/۲۶۳
کنت آرتوا ۲۰
کنت برادنبورگ ۴۱
کنت برچتولد ۲۰۱/۲۰۰
کنت تیزا ۲۰۰
کنت دوپاری ۱۰۶
کنت شامبور ۱۰۶/۱۰۵/۳۵
کنت هرتلینگ ۲۱۹
کنستانتین اول ۱۴۹
کنستانتین پویدونوستسو ۱۳۹/۱۳۸/۱۳۷
کوانکسو ۱۶۴
کویدن ۸۸/۱۱
کوپرنیک ۷۰
کورتنز ۱۶۹
کورونادو ۱۶۹
کوکوتسف ۱۴۱
کومودورپری ۱۶۵
کوندیلیس ۲۶۰
کونیاکی کوایزو ۳۲۷
کوویه ۶۹
کپلینگ ۸۸
لسلینگ ۳۲۱

۲۷۷/۲۷۴/۱۱۹	لرد لند سدون ۱۸۸
مارکوپولو ۱۶۱	لسلی ۱۸۰
مارکونی ۶/۱	لنین ۳۴۸/۲۴۶/۲۴۵/۲۴۴/۲۴۳/۲۱۳
مارکی هستینگز ۱۸۰	لئوپولد دوم (بلژیک) ۳۲۱/۲۹۶/۱۷۱
ماری دوم ۱۲۹	لئون بلوم ۲۵۷
ماریا (پرتغال) ۲۳	لئون برونشتاین ۲۴۳
ماریا کریستینا (اطریش) ۱۲۸/۱۲۷	لوئی پلان ۸۰/۳۸/۳۷/۱۳
مازاریک ۲۵۹/۲۱۸/۲۱۷	لوئی پاستور ۷۷
مازینی ۴۵/۳۸	لوئی جانسون ۳۴۵
مالتوس ۷۳/۱۳	لوئیز اول ۱۲۹
مالتکوف ۳۴۷	لوئی سیزدهم ۷۸/۷۷
مکدونالد ۲۵۱/۹۶	لوئی فیلیپ ۳۷/۳۶/۳۵/۳۴/۲۸/۱۱
مکس فن بادن ۲۲۰	لوئی کوسوت ۴۳/۴۲
مکنزن (ژنرال) ۲۱۱/۲۰۹	لوئی هیجده ۲۶/۲۰/۱۹
مانچوس ۱۶۴	لوچ ۲۴۰
مانوئل آریاگا ۱۲۹	لودریتس ۱۷۲
مانوئل آزانا ۲۵۸	لودندورف ۲۱۹/۲۱۴/۲۱۳/۲۰۸
مانوئل دوم ۱۲۹	لوید جرج ۲۵۲/۲۲۳/۲۲۲/۸۷
متاکراس ۳۰۰	لیب ۳۲۱
مترینخ ۲۳/۲۲/۲۱/۱۹/۱۷/۱۶/۱۵	لیتونیوف ۲۹۱/۲۴۷
۴۳/۴۲/۴۱/۴۰/۲۹/۲۸/۲۷/۲۶	لیت ۳۲۱
۲۷۱/۲۷۰/۱۳۵/۶۰/۴۵	لیلیانتال ۳۳۶
محمد پنجم ۱۵۱	لیندبرگ ۲۵۷
محمد ششم ۲۲۸/۲۱۷	لیونگستون ۱۷۱
محمد علی پاشا ۱۴۷/۳۴	لی یوان هونگ ۱۶۵
مصطفی کمال پاشا ۲۶۵/۲۶۰/۲۲۸/۲۱۷	
مک آرتور ۳۵۰/۳۳۱/۳۲۶/۳۱۳/۳۱۱	م
مک کورمیک ۷	مائوتسه تونگ ۳۴۷
مک ماهون ۱۰۷/۱۰۶/۶۶	ماتیاس ارزبرگر ۲۱۹
مک میلان ۳۴۱	مارتینز کامپوس ۱۲۷
ملک حسین ۳۵۴	مارشال ۳۴۸
مندل ۷۷	مارکس ۱۰۵/۸۴/۸۳/۸۲/۸۱/۸۰

نیکلای اول (تزار) ۴۳/۳۵/۲۸/۲۷
۱۳۵/۵۶
نیکلای دوم (تزار) ۱۵۰/۱۴۲/۱۳۹
۲۴۳/۲۴۲/۲۱۳/۲۱۲/۲۰۱/۱۸۴
نیمتس ۳۲۶
نیوتن ۶۹/۱
نیول (ژنرال) ۲۱۰

و

واتوتین ۳۱۷
وايخس ۳۲۱
وايزمان ۳۳۷
ولينگتن ۳۱/۲۴/۱۶
وتدل ويلکي ۳۰۶
وينزلوس ۲۶۰/۲۲۳/۱۴۸/۱۴۷
وتيني ۱
ويکتور امانوئل دوم ۵۰/۴۹/۴۸/۴۰/۳۹
۶۷/۵۲/۵۱
ويکتور امانوئل سوم ۳۵۱/۳۱۵/۲۹۱/۱۳۲
ويکتور هوگو ۲۷
ويکتوريا ۸۸/۳۵
ويکشرام ۲۴۱
ويلز (پرنس) ۲۵۱
ويلسون ۲۲۵/۲۲۳/۲۲۲/۲۲۰/۲۱۵
۲۴۰/۲۳۴/۲۳۰
ويلهم اول ۱۲۱/۶۵/۵۶
ويلهم دوم ۲۲۰/۲۱۹/۱۲۴/۱۲۳/۱۲۲
۲۴۸/۲۲۷
ويلهم سوم (فردريک) ۱۶
ويلهم چهارم (فردريک) ۴۱/۴۰
ويلهم مولر ۲۷
ويلهم ويد ۱۵۲

مندوزا ۱۶۹
منلك ۱۷۵
مندز ۱۶۹
موتسوهيتو ۱۶۵
موسولينی ۲۸۵/۲۷۰/۲۶۹/۲۵۶/۲۵۵
۳۱۶/۳۱۵/۲۹۰/۲۸۹
موسيسکی ۲۶۰
مولتکه ۲۰۷
مولوتف ۲۹۱
مونتگمری ۳۱۵/۳۱۴
ميخائيلوويچ ۳۱۸
ميکائيل اول (رومانی) ۲۵۹
ميکائيل کارولي (مجارستان) ۲۱۸
میکادو ۱۶۶/۱۶۵
ميلان اوبرنويچ ۱۴۹
ميليوف ۲۴۳/۱۴۰

ن

ناپلئون اول ۵۴/۲۴/۲۲/۲۰/۱۷/۱۵/۳
۳۰۲/۲۷۱/۱۱۰
ناپلئون سوم (لوئی) ۵۰/۴۹/۴۷/۴۶/۴۵
۶۴/۶۳/۶۲/۶۱/۵۸/۵۶/۵۲/۵۱
۲۷۰/۱۲۱/۱۰۵/۱۰۴/۶۷/۶۶/۶۵
ناسوسينيور ۱۳
نجيب ۳۵۳
نسلرود ۱۶
نسلون ۳۰۷
نکودينگ ديم ۳۵۵
نوبوسوکه کيشی ۳۵۰
نهر ۳۵۲
نيکسون ۳۴۴
نيکلا (مونتنگرو) ۱۵۰

هاوز ۲۲۲

هاپچنس ۳

هاینا (ژنرال) ۴۳/۳۹

هاینریخ فن تراپچکه ۲۷۲

هاینه ۸۰

هریو ۲۶۱

هس ۳۳۱

هگل ۸۰

هولشتاین ۱۹۷/۱۸۸

هومبرت ۱۳۲

هوور ۳۴۱/۲۶۲

هوهنلوهه ۱۲۴

هیتلر ۲۶۸/۲۶۷/۲۶۴/۲۵۷/۲۴۹/۲۴۷

۲۸۶/۲۸۵/۲۸۴/۲۸۳/۲۸۱/۲۶۹

۲۹۵/۲۹۳/۲۹۱/۲۹۰/۲۸۹/۲۸۷

۳۱۲/۳۰۰/۳۰۲/۳۰۱/۳۰۰/۲۹۶

۳۲۰/۳۱۸/۳۱۶

هیدیوشی ۱۶۵

هیلاسلاسی ۳۰۰/۲۵۶

هیملر ۳۲۱

هیندنبورگ ۲۵۰/۲۴۹/۲۴۸/۲۱۹/۲۰۸

ی

یحیی پاشا ۲۵۴

یوان شی کای ۱۶۴

ویلهلمینا (ملکه) ۳۵۱/۳۲۱/۲۹۶/۱۵۷

ویلیام اول (هلند) ۱۵۷

ویلیام دوم (هلند) ۱۵۷

ویلیام سوم (هلند) ۱۵۷

ویلیام کویت ۲۵

ویلیام کوسگریو ۲۵۲

ویلیام گودوین ۸۳/۲۵

ویلیام هارکورت ۸۹

ویندیش گراتس ۴۳/۴۲

ه

هاآکون هفتم ۲۹۶/۲۹۵/۱۵۹

هاتویاما ۳۵۰

هاردنبرگ ۱۶

هاردینگ ۲۴۱

هارلی ۳۴۲

هامکسون ۲۵

هاکسلی توماس ۷۴

هال ۳۱۰/۲۸۷

هالدین ۱۹۲

هامیلتون ۲۷۸

هانری جرج ۹۶

هانری کورت ۶

هانری مک لنبورگ شورین ۱۵۸

هانری هشتم ۹۷

